بسم الله الرحمن الرحيم

بصیرت فاطمه‌زهرا علیها السلام

اصغر طاهرزاده

۱۳۸٦

طاهرزاده، اصغر، ۱۳۳۰-

بصیرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در ریشه‌یابی آفات حذف حاکمیت دینی از مدیریت جهان/ طاهرزاده، اصغر.- اصفهان: لُب‌المیزان، ۱۳۸٦.

٤٤٠ ص.

ISBN:۹۷۸-۹٦٤-۹٦۳۸۹-۲-۸

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱- فاطمه زهرا (س)، ۱۳ قبل از هجرت-۱۱ق- خطبه‌ها - نقد و تفسیر. ۲- فاطمه زهرا (س)، ۱۳ قبل از هجرت-۱۱ق- خطبه‌ها. الف. عنوان. ب. عنوان: شرح و تحلیل خطبهٔ حضرت فاطمه(س) در مسجد مدینه

BP۲۷/۲۲/ط۲ب٦ ۲۹۷/۹۷۳

کتابخانهٔ ملی ایران ۳۳۳٦۹- ۸٤ م

بصیرت فاطمه‌زهرا علیها السلام

اصغر طاهرزاده

نوبت چاپ: اول — چاپ: پردیس

تاریخ انتشار: ۱۳۸٦ — لیتوگرافی: شکیبا

قیمت: ۲۸۰۰ تومان — حروف‌چین: گروه فرهنگی المیزان

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه — ویراستار: گروه فرهنگی المیزان

طرح جلد: محمد فاطمی‌پور — صحافی: سپاهان

کلیه حقوق برای گروه المیزان محفوظ است

مراکز پخش:

۱- گروه فرهنگی المیزان — تلفن: ۷۸۵٤۸۱٤- ۰۳۱۱

۲- دفتر انتشارات لب‌المیزان — همراه: ۰۹۱۳۱۰٤۸۵۸۲

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱
روش ما در ویرایش این کتاب ۱۳
مقدمهٔ نویسنده ۱۷
خطر حاکمیت آدمیان بر یکدیگر ۲۳
فرازهای کلّی خطبه ۲۸
نگاهی به‌سوی آسمان معنویت ۳٤
ریشهٔ اصلی فاجعه ۳۷
عقل بشر به جای وحی؟! ٤۰
حاکمیت انسان بر انسان به جای حاکمیت خدا بر انسان ٤۳
اعتراضی در حال شعف الهی ٤۷
اهل‌البیت و علم به فلسفهٔ احکام ۵۱
وظیفهٔ امت پس از پیامبرﷺ ۵۵
مقام قرآن و چگونگی دست‌یابی به آن ۵۷

چگونگی استفاده از قرآن بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله ۵۸
تزلزل در تصمیم‌گیری ۶۰
توجه فاطمه علیها السلام به جایگاه قرآن ۶۱
فلسفهٔ احکام ۶۸
فلسفهٔ امامت اهل‌البیت در بین جامعهٔ اسلامی ۷۲
علت افراط و تفریط در دین ۷۹
نقش حضرت‌علی علیه السلام در ایجاد اسلام ۸۷
اسلام؛ دین آیندهٔ جهان ۹۱
ناامیدی در اردوگاه شرک ۹۲
فاطمه علیها السلام ماوراء تاریخ ۹۶
خلوص؛ شرط احیاء دین ۹۸
راز عزّت و ذلّت ملت‌ها ۱۰۰
روش حضرت علی علیه السلام ۱۰۸
لرزش در ساختمان نو بنیاد اسلام ۱۲۱
پاکبازی علی علیه السلام، عامل پیروزی و شرط بقاء اسلام ۱۲۳
چگونگی حضور نفاق در جامعه ۱۲۵
مبنای انحراف ۱۴۲
به بهانهٔ فرار از فتنه، در فتنه‌اید ۱۴۶
عامل لرزش رأی عمومی ۱۴۸
جدایی از قرآن؛ عامل جدایی از حاکمیت معصوم ۱۵۵
شرط بهره‌بردن از قرآن ۱۵۷
چه کنیم که ائمه علیهم السلام با ما حرف بزنند؟ ۱۵۹
تحرّک عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۶۲

هشدار برای ورود فرهنگ نفاق در جامعه ۱٦٤
جنگاورانی که تزکیه نکرده‌اند ۱٦۷
به بهانهٔ دفع فتنه، در فتنه‌اید ۱٦۹
چگونه به قرآن پشت کردند ۱۷۵
افشای حیله بزرگ ۱۸۳
این‌همه طاقت ۱۸۵
طرح فدک؛ سند دعوتی برای بازخوانی صدر خلافت ۱۸۷
حسّاسیت بر انحراف بزرگ ۱۸۹
انتهای فاجعه ۱۹۰
عجیب و غیرمنتظره بود ۱۹۱
نتیجهٔ هماهنگی با حساسیّت فاطمه‌زهرا علیها السلام ۱۹۲
انفجار بمب در قلب اسلام ۱۹٤
خطری که فاطمه‌زهرا علیها السلام گوشزد نمود ۱۹٦
علّت سعهٔ وجودی امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» ۱۹۷
ریشهٔ ضعف امروزین اسلام؟ ۱۹۸
راه نجات؟ ۱۹۹
سقیفه و انتخاب آزاد! ۲۰۳
حساب فاطمه‌زهرا علیها السلام را نکرده بودند ۲۰٦
در نهایت صدای فاطمه‌زهرا علیها السلام جهان اسلام را متأثّر می‌کند ۲۰۹
نقشهٔ قبلی برای خاموش کردن نور دین ۲۰۹
سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را نشنیده گرفتند ۲۱۱
این توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ ۲۱۵
پایداری تاریخی ۲۱۷

جایگاه فدک در خطبه فاطمه‌زهرا علیها السلام ۲۱۸
رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بهانهٔ سستی مجاهدان نیمه‌کاره ۲۲۵
حکومت دینی؛ حاصل تدبّر در قرآن ۲۲۷
وقتی جامعه بی‌ثمر می‌شود ۲۳۰
مسئله فدک و عدم آگاهی خلیفه از حکم خدا ۲۳۲
اثبات انحراف پیش آمده در حاکمیت ۲۳٤
متمایزشدن جبههٔ حق از باطل ۲٤۳
ریشهٔ بصیرت فاطمه علیها السلام ۲٤٤
ای یاران دیروز اسلام، چرا نشسته‌اید؟ ۲٤٦
هان ای انصار! چه جای سکوت؟ ۲٤۸
دین خدا که رحلت نکرده! ۲٥٥
خطر بسته شدن راه‌های آسمان ۲٦۲
فاطمه علیها السلام با همهٔ تاریخ سخن می‌گوید ۲٦۳
خطر بی‌تفاوت‌شدن مجاهدان دیروز ۲٦۷
هان ای گروه انصار ۲۷۰
در هر شرایطی باید مسلمان بود ۲۷۲
حیلهٔ برگشت به ایران باستان ۲۷٦
چگونه به حکم خدا پشت شد ۲۸۱
آن‌گاه که اسلام ضعیف می‌شود ۲۸۲
نظر به افق‌های دور ۲۸۳
خطابه‌ای به همهٔ تاریخ ۲۸٥
نامادری‌ها به جای مادر ۲۸٦
چرا فدک را عمده می‌کنیم تا پیام فاطمه‌زهرا علیها السلام را نشنویم؟! ۲۸۸

چه شد روح حماسی مسلمانان؟! ۲۸۹
انقلاب اسلامی تا قیام قیامت ادامه دارد ۲۹۰
جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام گشود ۲۹۲
چه کسی می‌تواند عامل وحدت باشد؟ ۲۹٤
فاطمه علیها السلام، بنیانگذار نهضتی که هنوز ادامه دارد ۲۹۹
مسؤلیت جهانی شیعه ۳۰۲
انقلابی‌ماندن هنر است ۳۰۲
پشت‌پا زدن به زحمات دیروز ۳۰۵
ریشهٔ طمع به حذف علی علیه السلام ۳۰۸
آیندهٔ جهان اسلام ۳۱۰
پشت شتر خلافت زخم دارد ۳۱۲
راهی که فاطمه علیها السلام گشود ۳۱۸
با نام اسلام، ولی غیر اسلام ۳۲۱
فاطمه علیها السلام انتهای کار را می‌نگرد ۳۲۳
فاطمه علیها السلام و نجات تاریخ از بن‌بست ۳۲۵
حاکمیت خط فاطمه علیها السلام به کلّ جهان ۳۲۷
ظهور حکومت شیعه ۳۲۹
ریشهٔ عدم بصیرت روشنفکران ما نسبت به دشمن ۳۳۰
ریشهٔ حاکمیت یزید ۳۳٤
وقتی حاکمان از باطن قرآن آگاهی ندارند ۳۳٦
فاطمه علیها السلام در گذرگاه تاریخ ۳٤۱
معنی انتظار فاطمه علیها السلام ۳٤٤
سخنی با برادران اهل سنت ۳٤٦

شرح خطبهٔ حضرت فاطمه علیها السلام با زنان مهاجر و انصار ۳۴۹

فاطمه علیها السلام، عامل شکستن جوّ خفقان سقیفه‌سازان..... ۳۵۱

شرایط تاریخی ایراد خطبه ۳۵۶

کالبدشکافی حادثه ۳۵۸

زشتی کندی شمشیرها ۳۶۰

عوامل اضمحلال جامعه ۳۶۴

رازِ خواری مسلمانان..... ۳۷۲

فاطمه علیها السلام مقام شعور و صبر ۳۷۹

جایگاه تاریخی اشک‌های فاطمه علیها السلام ۳۸۳

فاطمه علیها السلام جوّ خفقان را می‌شکند ۳۸۷

خطر حذف کارشناسان اسلام..... ۳۸۹

علت اصرار علی علیه السلام بر حاکمیت خود..... ۳۹۳

آیندهٔ جهان از آن فاطمه علیها السلام است ۳۹۷

آنگاه که نظام ارزشی جامعه فرو می‌ریزد ۴۰۲

ریشهٔ سرگردانی بشر ۴۰۴

بازگشت از ایمان به کفر..... ۴۰۷

فاطمه علیها السلام، تجسم شعور و صبر ۴۱۳

اگر زهرا علیها السلام سکوت کرده بود!..... ۴۱۸

فاطمه علیها السلام حافظ پیام غدیر ۴۱۹

اعتراض حکیمانه ۴۲۳

اعتراض بلند ولی خاموش..... ۴۲۴

فاطمه علیها السلام راه هدایت آیندهٔ جهان اسلام..... ۴۳۰

مقدمه

باسمه تعالی

خطبهٔ حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در مسجد مدینه پس از حاکمیت ابابکر و زیر پاگذاردن پیام غدیر، یک دائرةالمعارف عقیدتی، کلامی و سیاسی است که حکایت از بینش توحیدی و سیاسی دختر پیامبر علیها السلام دارد. همچنان‌که سخنران محترم تأکید دارد «فاطمه علیها السلام بنیانگذار نهضتی است که هنوز ادامه دارد». یعنی فاطمه علیها السلام در مقابل جریانی که پیام غدیر را زیر پا گذارد، جبهه‌ای را گشود که بالاخره اسلام را به مسیر خود برمی‌گرداند و به همین جهت شعار حضرت‌مهدی عجل الله تعالی فرجه چون ظهور فرماید، عبارت است از «وَ فِی اِبْنَةِ رَسولِ‌اللهِ لی اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[1] یعنی؛ الگو و اُسوهٔ من در این راه دختر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است.

---

۱ - «بحارالانوار»، ج۵۳، ص ۱۸۰.

سخنران محترم در تحلیل خطبهٔ حضرت فاطمه علیها السلام نخواسته است واقعه‌ای را شرح کند که اتفاق افتاد و از دست رفت، بلکه همان‌طور که در سایر آثار ایشان مشهود است، شنونده و خواننده و گوینده، همه و همه در آن حادثه حاضر می‌شوند و با یک نگاه حضوری مسئله تحلیل می‌گردد و نه یک نگاه غایبانه و صرفاً ناظر بر حادثه. گویا ما هستیم که با روح فاطمی سخن می‌گوییم و فاطمه علیها السلام سوز دل ما را بر زبان می‌آورد.

امید وافر داریم با مطالعهٔ این کتاب، همان‌طور که إن‌شاءالله و به نور حضرت فاطمه علیها السلام بینشی دقیق نصیب ما گردد، عزمی جدید و جدّی نسبت به فرهنگ دینداری در ما به‌وجود آید و رمز پایداری در دین برایمان معلوم گردد.

فاطمه علیها السلام با آن تیزنگری خاص که فرهنگ توحیدی اسلام به آن حضرت داده به‌خوبی آفت عدم حاکمیت معصوم را می‌فهمد و می‌فهماند و جایگاه اعتراض خود را روشن می‌کند، که بحث نه بحث حاکمیت شخص خلیفهٔ اول است و نه شخص دیگر. بحث، بحث حاکمیت فرهنگی است که ارتباط بشر را از آسمان قطع کرده و چنین بشری دیگر نمی‌تواند زندگی خود را به ثمر برساند و گرفتار دیوارهای تنگ و سیاه زمین می‌گردد و معنی زندگی زمینیِ خود را گم خواهد کرد، شاید هنر سخنران محترم در نشان دادن این نکتهٔ مهم در عمق خطبهٔ حضرت فاطمه علیها السلام باشد و اگر به‌واقع این نکتهٔ اساسی برای بشر امروز روشن شود، همه‌چیز برایش روشن شده است.

روش ما در ویرایش این کتاب

شاید در ابتدا انتظار عزیزان این باشد که مباحث کتاب به صورت یک مقالهٔ علمی که عموماً هم معمول است، ارائه شود. ولی همچنان‌که ملاحظه می‌نمایید به دلایل زیر تلاش شده است در ویراستاری متنِ کتاب فضای گفتاری آن حفظ شود.

۱- فرق متون دینی با مقاله‌های صرفاً علمی این است که متون دینی -از جمله این کتاب- باید علاوه بر آن‌که جنبهٔ اطلاع‌رسانی داشته باشد، جنبهٔ حضوری و بازی‌گرانهٔ مخاطبِ خود را نیز حفظ کند، زیرا هدف دین تربیت انسان است و نه آموزش او، و جایگاه باورهای دینی قلب انسان است و نه ذهن او. در این روش است که انسان، متذکر و متأثر می‌گردد و مطالب دینی، او را در تغییر رفتار یاری می‌کند، و لذا باید ارتباط حضوریِ متون دینی با مخاطَب خود حفظ شود و آنچه توسط سخنران در حالت حضور بیان شده است با همان حال و هوا به صورت نوشتار در آید تا همان سیر و سفر حضوری در قلب خواننده محقق گردد.

۲- در دریافت "حصولی" از واقعیات به هیچ‌وجه پیوندی میان ما و واقعیات برقرار نمی‌شود و آن‌هایی که عادت کرده‌اند در حدّ آگاهی از واقعیات، متوقف شوند انتظار دارند در موضوعات مورد بحث، یک مقالهٔ شُسته و رُفته خدمتشان عرضه شود، ولی ما تلاش می‌کنیم عقل و قلبِ مخاطب، در محضر خودِ حقیقت قرار گیرد و از پرتو مقدس آن بهره‌مند گردد و این کار با علم حصولی نسبت به حقایق مقدس، ممکن نیست. آری «زِ گوهر سخن گفتن آسان بود» ولی آن را یافتن و در حضور آن

قرارگرفتن و از تَلَؤلؤِ آن بهره‌مندگشتن، راه دیگری می‌خواهد، آن‌هم راهی که بس طولانی است، راه سیر از مفهومِ وجود، به سوی خودِ وجود، راهی که عارف در وصف آن می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم و زسر حدّ عدم تا به اقلیم وجود این‌همه راه آمده‌ایم

۳- خصوصیات متون دینی می‌طلبدکه یک نحوه «از خویش برون آمدن» را درپی داشته باشد، تا عزم عمل در خواننده شعله‌ور شود که گفت:

شهر خالی است زعشاق، بود کز طرفی مردی از خویش برون آید و کاری بکند

به تعبیر دیگر در متون دینی رابطهٔ «من - تویی»[۲] بین خواننده و متن برقرار است یعنی انسان با کلِّ وجود خود با متن مرتبط می‌شود و درون رابطه قرار می‌گیرد.

٤- متون بزرگ دینی که منشأ تحول در اقوام و ملل شده و می‌شود چیزی جز مخاطبه و محاورهٔ متقابل گوینده با خواننده نیست، آن‌هم با ارائه انبوه مثال‌ها. مسلّم مولوی بنا ندارد در مثنوی و یا در دیوان شمس‌تبریزی اطلاعات خود را با خواننده در میان بگذارد، بلکه تلاش او این است که راهی در مقابل مخاطبِ خود بگشاید و او را نسبت به خود فعال نماید. لذا نمی‌تواند به نحوهٔ دیگری غیر از نحوه‌ای که مثنوی یا دیوان شمس را ارائه داده است، سخن بگوید و اگر حسام‌الدین‌چلپی سایه به سایهٔ مولوی اشعار او را می‌نویسد، حالت مخاطبه و محاورهٔ متقابل آن‌ها را نیز حفظ می‌کند، و به همان اندازه که انسان دارای ابعاد گوناگون و تو در توست، باید

---

۲ - تعبیر «من و تو» برگرفته از نام کتاب مارتین بوبر نویسندهٔ اتریشی است.

مولوی هم - که انسان را مخاطب خود قرار داده است - تو در تو حرف بزند، هرچند تصور بعضی در ابتدای امر این باشد که مثنوی نظم ندارد و مولوی پراکنده سخن گفته است؛ مگر انسان سنگ است که یک وجه داشته باشد و عقل و خیال و عاطفه و فطرت او هرکدام بر دیگری تنیده نباشد؟

حتماً مستحضرید که تفسیر قیّم المیزان نیز حاصل محاوره و مخاطبهٔ علامه‌طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» با شاگردان خاص ایشان در شب‌های جمعه در منزلشان و روزهای چهارشنبه در مدرسهٔ حجت بود و حضرت علامه«رحمة‌الله‌علیه» حاصل آن مخاطبه و محاورهٔ بینابینی را با وسعت بیشتر تدوین نمودند و همین موجب می‌شود که در خواندن آن تفسیر گرانقدر حالت حیات و «از خویش برون آمدن» در خواننده ایجاد شود.

از همه مهم‌تر خود قرآن است که سراسر محاوره و مخاطبه با خوانندهٔ خود است و آن‌هم محاوره‌ای با ابعاد گوناگون و با شخصیتِ تو در توی انسان - انسانی که عقل و خیال و عاطفه و فطرت او تماماً بر هم تنیده شده است - به طوری که هرکس می‌خواهد با قرآن به عنوان یک کتاب علمیِ صِرف برخورد کند - و نه کتابِ به باورکشیدن روح و قلب انسان - ممکن است سؤال کند که چرا مثلاً داستان حضرت موسی‌علیه‌السلام را این‌همه پراکنده و هر وَجه آن را در جایی گفته است؟ از نظر چنین فردی شاید قرآن نظم یک مقالهٔ علمی را نداشته باشد، ولی اگر متوجه شد قرآن کتاب تربیت است و هرلحظه با تمام ابعاد انسان سخن می‌گوید و در مثال حضرت موسی‌علیه‌السلام در هر موقعیتی وجهی را پیش می‌کشد که مربوط به همان وجه مخاطَب

قرآن است و بقیهٔ وجوه در فضای محاوره و مخاطبه‌ای دیگر باید به میان آید، می‌فهمد که قرآن به اندازهٔ انسان منظم است.

۵- وقتی مجموعه‌ای از سخنرانی‌های استاد طاهرزاده به صورت نوشتار درمی‌آید ایشان پس از بررسی آن، حذف و اضافاتی را اِعمال می‌نمایند تا خوانندگان محترم بتوانند بیشترین استفاده را ببرند و لذا چون بعضاً مطالب مفصلی به بحث اضافه شده است ممکن است در هنگام مطالعهٔ کتاب احساس شود در بعضی از قسمت‌ها حالت سخنرانی‌بودن بحث تغییر کرده است، که از آن گریزی نیست. ولی به طور کلی چون معتقدیم هدف متون دینی تربیت انسان است و نه صرفاً آموزش او و جایگاه تربیت قلب است و نه ذهن، سعی شده است تا حدّ امکان فضای محاوره‌ای محفوظ بماند.

گروه فرهنگی المیزان

مقدمهٔ نویسنده

باسمه تعالی

۱- به طور مسلم انبیاء و اولیاءعلیهم‌السلام محورهای اصلی سیاست‌های سالم بشری هستند و این امر هیچ استثنایی نخواهد داشت. عمده آن است که سیاست‌مداریِ اولیاء خدا را از سیاست‌بازی اهل دنیا تفکیک کنیم، چرا که اگر سیاست‌مداری یعنی ایجاد نقش مفید در سرنوشت اجتماعی انسان‌ها، بیشترین تعیین نقش در تاریخ را باید به انبیاء و اولیاءعلیهم‌السلام داد و هرگز نباید در تحلیل مواضع و سخنان آن بزرگان از این منظر غفلت نمود.

۲- از جمله حرکات نقش‌آفرین در تاریخ، نقش فاطمه‌زهراعلیهاالسلام پس از رحلت رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وآله است که علاوه بر حرکات و گفتارهای آن حضرت در مواقع مختلف که هر کدام عامل کنترل انحرافی و یا جهت‌گیری مهمی در صدر اسلام شده است، خطبهٔ آن حضرت در مسجد مدینه یک دائرةالمعارف از دقت‌های عقیدتی، سیاسی، تاریخی، جامعه‌شناختی است، به طوری که انسان نسبت به دقت‌های آن حضرت حیران می‌شود و به‌واقع

حضرت زهرا علیها السلام در این خطبه - در آن شرایط خاص- جبهه‌ای را در راستای انحرافِ به‌وجود آمده پایه‌گذاری کردند و جهتی را نشان دادند که امام‌عسکری علیه السلام در این رابطه فرمودند: « **نَحْنُ حُجَجُ‌اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَیْنا**»[1] یعنی؛ ما (امامان) حجّت‌های خدا بر مردم هستیم، - تا راه را از بیراهه نشان دهیم- و جَدّهٔ ما فاطمه، حجّت است بر ما.

و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در اولین سخن خود پس از ظهور می‌فرمایند: «**وَ فِی اِبْنَةِ رَسُولِ‌اللهِ لی اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**»[2] یعنی؛ اسوه و راهنمای من در این نهضت، دختر رسول‌خدا است. و این سخن نشان می‌دهد نظامنامهٔ حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مبتنی بر سیرهٔ فاطمه علیها السلام است.

۳- تمام تلاش این کتاب برای روشن نمودن مسائلی است که فاطمه علیها السلام در جهت‌گیری اصلی خود مقابل ظهور انحراف در صدر اسلام به‌کار برده است و راهی را به بشریت عرضه نموده است که به ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتهی خواهد شد.

دقّت‌ها و تحلیل‌های فاطمه‌زهرا علیها السلام در ریشه‌یابی انحراف و شناخت آن، در نهضت اسلامی، برای امروز ما بسیار کارساز است. امید است خوانندگان عزیز با حوصلهٔ زیاد و دقت فراوان نسبت به جزءجزء مطالب عنایت داشته باشند تا إن‌شاءالله بتوانند از دخترِ خانهٔ توحید علیها السلام بینش سیاسی صحیحی را اخذ کنند که در همهٔ مراحل زندگی به‌کارشان آید.

---

۱ - «تفسیر اطیب‌البیان»، ج۱۳، ص۲۲۳.

۲ - «بحارالانوار»، ج۵۳، ص ۱۸۰.

٤- مسلّم دیانت از سیاست جدا نیست، ولی آن سیاستی که منشأ اعمال حکیمانه شود و در هر مرحله‌ای از تاریخ بهترین موضع‌گیری را انجام دهد، مخصوص اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است و ما معتقدیم با دقت هرچه بیشتر در جملات حضرت زهرا علیهاالسلام در دو خطبهٔ مطرح شده در این کتاب معنی سیاست‌مداریِ واقعی و اصیل را دریافت خواهیم کرد.

٥- فاطمه علیهاالسلام به جهت قداستی که در نزد قاطبهٔ جهان اسلام دارد می‌تواند منشأ وحدت جهان اسلام گردد. چون وقتی جوانان اهل سنت متوجه شوند که فاطمه‌ای که رضایتش میزان رضایت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و رضایت خدا است[۳]، چگونه در صدر اسلام، پس از رحلت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان مخالف جریان موجود، موضع‌گیری می‌کند؟ به فکر فرو می‌روند و مسلّم در نگاه و نظر خود به وقایع صدر اسلام تجدید نظر می‌نمایند، و ما در جای‌جای کتاب برای چنین هدفی مدارکی را از متون اهل سنت ارائه داده‌ایم و معتقدیم فاطمه علیهاالسلام می‌تواند در ابتدا محور تقریب مذاهب اسلامی قرار گیرد و در نهایت به عنوان تنها قرائت صحیح از اسلام، موجب ظهور اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله در سراسر جهان اسلام گردد و در راستای چنین قرائتی از اسلام، عزت اسلامی به جهان اسلام باز گردانده خواهد شد.

٦- یک روز وظیفهٔ شیعیان عبارت از آن بود که مواظب باشند در فضای گستردهٔ اسلام اهل سنت هضم نشوند و لذا سعی می‌شد با موضع‌گیری و انتقاد به اسلامِ اهل سنت خود را نگهدارند، ولی در قرن

---

۳ - «صحیح بخاری»، طبع مطبعه امیریه بولاق، سنه ۱۳۱۲، ج۷، ص۳۷.

اخیر قضیه شکل دیگری به خود گرفته و آن این‌که: اولاً؛ شیعه و سنی هردو وظیفه دارند اسلام را از خطر هضم‌شدن در فضای سکولارِ مدرنیته حفظ نمایند و ثانیاً؛ امروز وظیفهٔ شیعیان به جای مقابله با اهل سنت ارتباط فعّال با آن‌هاست تا کمالات و دقایق مکتب تشیع را به گوش جوانان اهل سنت برسانند. امروز دیگر خطر هضم تشیع از بین رفته است ولی وظیفهٔ شیعه برای احیاء فرهنگ اهل‌البیت‌علیهم‌السلام باقی مانده است، و شرط موفقیت در این امر مهم پرهیز جدّی از هرگونه حرکتی است که موجب اختلاف شود تا بتوانیم در یک گفتگوی فرهنگی حقانیت اهل‌البیت‌علیهم‌السلام را به گوش برادران خود برسانیم و سخن حضرت زهراعلیهاالسلام که فرمود: «وَ اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ» امت اسلامی با اطاعت از ما منسجم می‌شوند و با قبول امامت ما از تفرقه مصون می‌مانند، محقق شود.

۷- امروز اگر جوانان اهل سنت از خود بپرسند چرا جهان اسلام از آن شایستگی که باید داشته باشد عقب افتاده است، ما آن‌ها را به خطبهٔ حضرت‌زهراعلیهاالسلام در مسجد مدینه راهنمایی می‌کنیم، آن‌جایی که حضرت به نحوه‌ای بسیار روشن از چنین فاجعه‌ای خبر دادند و روشن نمودند اگر به ابی‌الحسن برگردید عزت دنیا و آخرت خود را باز خواهید یافت. پس از توجه‌دادن جوانان به خطبه حضرت‌زهراعلیهاالسلام منتظر می‌مانیم تا جوانان اهل سنت به کمک فاطمه‌علیهاالسلام، واقعهٔ صدر اسلام را بازخوانی کنند و لذا است که ما در ارائه مطالب در عین این‌که به شیعه نظر داشته‌ایم، گوشهٔ چشمی نیز به غیر شیعه داریم، امید است که این کار شروع خوبی باشد.

۸- چیزی که تأکید بر آن را ضروری می‌دانم؛ قدرت تحلیل درست مسائل اجتماعی است. متأسفانه جهان روشنفکری و فرهنگ ژورنالیستی آن‌چنان ملاک‌های خود را در تحلیل مسائل حاکم کرده است که گویا نگاه دیگری برای تحلیل حادثه‌ها وجود ندارد و عملاً طلاب و دانشجویان عزیزِ ما در پیله‌های تحلیل‌های مادی‌گرایانهٔ جهان معاصر گرفتار آمده‌اند. یکی از اهداف اصلی این کتاب آشناکردن عزیزان است با تحلیل‌های سیاسی، دینی که در آن‌ها ملاک‌های دیگری نیز مورد توجه است و انتظار داریم عزیزان بر اساس همین موضوع، مطالب کتاب را دنبال نمایند. امید است خوانندگان عزیز پس از اتمام کتاب در فضایی از تجزیه و تحلیل مسائل قرار گرفته باشند که فاصلهٔ بین تحلیل‌های دینی با تحلیل‌های سیاسیِ صرف به‌خوبی برایشان روشن شده باشد.

۹- وقتی نور اسلام - تنها دینی که نورش هنوز با تحریف و انحراف خاموش نشده بود- پس از رحلت پیامبرﷺ به شدت ضعیف شد، دیگر سراسر تاریخ را ظلمت فرا گرفت و «دین» به جای وسیلهٔ تعالی انسان‌ها، وسیلهٔ رام‌کردن مردم در مقابل نفس امّاره حاکمان گشت. و اگر در خطبه حضرت فاطمه علیها السلام دقت بفرمایید، آن حضرت در سخنانش به ما می‌آموزد چگونه تاریخ را ارزیابی کنیم و مرز بین ظلمات و نور را تشخیص دهیم.

۱۰- با ظهور اسلام زمینهٔ تولد بشر فراهم گشت. بشری که اولاً: با شوق حضور، نظر به آسمان دارد و می‌خواهد با عالم قدس تماس بگیرد. ثانیاً: با «الله» یعنی با اسم جامع الهی می‌خواهد آشنا شود، تا بتواند تمام اوصاف متعارض با اوصاف الهی را بشناسد و ظلمات آخرالزمان را که

همهٔ حجاب‌های ظلمانی را به صحنه می‌آورد، پاره کند. ولی با حذف اهل‌البیت علیهم السلام که صورت تامّ چنین حضور و چنین مقصدی بودند، همه چیز واژگون شد و ما بیش از هزارسال است که در واژگونگی اسلام به‌سر می‌بریم، و با برگشت جهان اسلام به فاطمه علیها السلام این واژگونگی هرچه سریع‌تر تغییر خواهد کرد، و ظهور انقلاب اسلامی شروع مبارک آن برگشت است و مایهٔ امیدواری، که گویا تاریخ در حال تغییر مسیر است و امروز بیش از دیروز فاطمه علیها السلام نقش‌آفرین خواهد بود. و همچنان‌که مقام معظم رهبری «حفظه‌الله‌تعالی» فرمودند: در عین تأکید بر حقانیت غدیر هرگز نباید واقعهٔ غدیر را وسیلهٔ اختلاف بین شیعه و سنی نمود، سخنان فاطمه زهرا علیها السلام نیز نباید وسیلهٔ اختلاف بین جهان اسلام شود، بلکه باید رهنمود و هشیارباشی برای احیاء هرچه بیشتر جهان اسلام باشد. إن‌شاءالله

طاهرزاده

خطر حاکمیت آدمیان بر یکدیگر

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

﴿السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان شده‌ای که خالق تو قبل از خلق کردنت، تو را امتحان نمود و تو را بر آن امتحان صابر و شکیبا یافت.

خطبه حضرت‌زهراعليها‌السلام در مسجد مدینه که بناست خدمت عزیزان مورد بحث قرار گیرد، از نظر سند علاوه بر متون شیعه، از جمله در قدیمی‌ترین کتب اهل سنت نیز آمده‌است.[2]

پس از هجرت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، مسجد مدینه همواره مرکز اجتماع مسلمین بود و دختر پیامبر«سلام‌الله‌علیهما» که می‌بینند با رحلت رسول‌خداصلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک است حکومت در اسلام، باز رنگ قبیله‌ای و نژادگرایانه به‌خود بگیرد، این خطبه را در آن‌جا ایراد می‌فرماید که ما در صدد تأمّل و دقّت بر روی فرازهای آن هستیم.

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت فاطمه‌زهراعليها‌السلام در روز یکشنبه.

۲ - «بلاغات‌النساء»، ابوالفضل احمدبن‌ابی‌طاهر مروزی، متولد ۲۰٤ و متوفی ۲۸۰ هجری قمری و «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج٤، ص۹۳ و« اعلام‌النساء»، ج۳، ص۱۲۰۸.

مشهور است که حضرت‌زهرا علیها السلام با این خطبه می‌خواهند فدک را مطالبه کنند، ولی با دقت در محتوای خطبه متوجه می‌شویم، اگر فاطمه علیها السلام حق خود را مطالبه می‌کند و مسئله فدک را پیش می‌کشد از آن جهت که فدک را از دست ایشان خارج کرده‌اند نیست. بلکه حضرت علیها السلام می‌خواهند از آن طریق، مشکل بزرگی را که پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بر جامعهٔ مسلمین حاکم شد، گوشزد کنند، و آن فکری است که در مقابل سخن رسول‌خدا صلی الله علیه و آله از خود اجتهاد می‌کند. حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواهند مردم را متوجه این امر نمایند که وقتی اجتهاد در مقابل نص شروع شود، فردا اجتهادهای دیگری در مقابل نص[۳] ظاهر می‌شود و اگر نسبت به خطر اجتهاد در مقابل نص عنایت بفرمایید؛ ملاحظه خواهید کرد، حضرت فاطمه علیها السلام خطر بزرگی را گوشزد کرد که فوق‌العاده مهم است.

تاریخ می‌گوید: حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در حالی‌که جمعی از زنانِ خویشاوندانش اطراف وی را گرفته بودند، روانهٔ مسجد مدینه شد و این اولین بار است که پس از رحلت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به مسجد می‌آید. نوشته‌اند: چون به مسجد می‌رفت راه‌رفتن او به راه‌رفتن پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌ماند. ابوبکر که حالا بر منصب جانشینی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته، با گروهی از مهاجران و انصار در مسجد نشسته بود، میان فاطمه علیها السلام و حاضران چادری آویختند. دختر پیغمبر نخست ناله‌ای کرد که مجلس را لرزاند و حاضران

---

۳ - نص در اصطلاح فقهی بر قول خدا(قرآن) و رسول اطلاق می‌شود، البته در فقه شیعه قول ائمه نیز به آن منضم می‌گردد. و اجتهاد در مقابل نص به این معنی است که در مقابل نظر مستقیم قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله کسی نظر دیگری بدهد.

به گریه افتادند. سپس لحظه‌ای خاموش ماند تا مردم آرام گرفتند و خروش‌ها خوابید، آنگاه سخنان خود را آغاز کرد.[٤]

ابتدا یک تصویر کلّی از خطبه طرح می‌کنیم و سپس مختصری روی تک‌تک جملات حضرت با دقت بیشتری می‌مانیم. لذا کلّ خطبه را شماره‌گذاری کرده‌ایم تا راحت‌تر بتوانیم آن را مورد بحث و توجّه قرار دهیم.

این خطبه دارای فرازهای متعدّد و ابعاد گوناگونی است که تحلیل و فهم آن نیاز به معارف گسترده و فرصت طولانی دارد، به همین‌جهت به عزیزان توصیه می‌کنیم که روی فهم این خطبه وقت بیشتری بگذارند و به عرایض محدود بنده اکتفا نکنند.

شما در نظر بگیرید انسان بزرگی مثل حضرت صدیقه‌طاهره﵄ به ظاهر رفته است تا به جریانی اعتراض کند که می‌خواهد تداوم نظام اسلامی را مختل کند، تا مخاطبانش متذکّر شوند که با پیدا شدن ماهیت این جریان چه فاجعهٔ بزرگی به‌وجود آمده است، ولی می‌بینید فضای خطبه در چنین اعتراضی خلاصه نمی‌شود، و حضرت نظر خود را فقط به بُعد سیاسی و اجرایی قضیه محدود نکرده، بلکه تمام ابعاد و جهت‌های فاجعه - به‌خصوص ابعاد معنوی - را مورد توجّه قرار داده است و افق‌های دورِ مسئله را می‌بیند و نشان می‌دهد، یعنی به ما می‌آموزد که در موضع اعتراض نیز چگونه باشیم.

---

٤ - «الاحتجاج»، ج ۱، ص ۲۵۳ و «بلاغات‌النساء»، چاپ بیروت، ص ۲۳.

فرازهای کلّی خطبه

ابتدا حضرت یک بحث عمیق و نسبتاً طولانی راجع به توحید می‌کنند، چراکه نباید مسئلهٔ غصب خلافت، عمق توحیدی این خطبه را محدود کند. پس از آن، بحث عمیقی دربارهٔ نبوّت دارند که متذکّر نقش نبوّت در زندگی بشر می‌شوند در این‌جا تأثیر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در بین مردم بیان می‌کنند.

آنگاه مردمِ آن زمان را مورد خطاب قرار می‌دهند و می‌گویند: «شما برای اسلام خیلی زحمت کشیدید» تا حقّ زحماتی که مردم جهت برپایی اسلام متحمل شدند، در این زمینه ضایع نشود. سپس آن‌ها را به جهت سستی‌ها و غفلت‌هایشان در رابطه با بی‌تفاوتی نسبت به نحوهٔ حاکمیتِ بعد از رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به شدّت مورد انتقاد قرار می‌دهند. در این فراز جامع‌نگری و جمعیت خاطر شخصیت اندیشمند فاطمه‌زهرا علیها السلام را می‌بینید. از آن جهت که مردم زحمت کشیدند و انقلابی به نام انقلاب اسلام را در جزیرةالعرب به پا کردند، آن‌ها را مورد توجه قرار می‌دهند و از آن جهت که همین مردم نسبت به ادامهٔ انقلاب، غفلت کردند و تداوم اسلام را در مدیریتِ اجرایی یک انسان معصوم نمی‌بینند، به آن‌ها متعرض هستند و خطر آن را گوشزد می‌کنند.

در فراز بعدی متذکّر می‌شوند که قرآن در میان شماست و خصوصیاتش را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: چرا به قرآن عمل نمی‌کنید و روشن می‌کنند که اگر از قرآن تبعیت کنید به‌راحتی به‌سوی علی علیه السلام به‌عنوان امامی معصوم راهنمایی می‌شوید.

در قسمت بعد؛ فلسفهٔ احکام را بیان می‌کنند تا روشن شود این خانواده به باطن دین دسترسی دارند. و سپس؛ خودشان را معرفی می‌کنند که این هم جای تأمّل دارد که چرا حضرت به معرّفی خود می‌پردازند؟ مگر مردم ایشان را نمی‌شناختند؟ گویا اشاره به سخنان پیامبرﷺ دارند که بارها در مورد فاطمه‌علیها السلام با مردم حرف زدند و حضرت می‌خواهند بگویند که ای مردم! من همان فاطمه‌ام. در قسمت بعدی؛ دوباره نقش پیامبراکرمﷺ را از نظر جامعه مکّه و مدینه ارزیابی می‌کنند. در بخش بعدی دست می‌گذارند روی صفات کسانی که انقلاب را به وجود آوردند و می‌گویند: پیامبراکرمﷺ با چنین افرادی انقلاب کردند. سپس شرایطی را که در آن شرایط انقلاب محقق شد و موقعیت مردمِ قبل از انقلاب را ارزیابی می‌کنند و عجیب آن‌که در طول تاریخ هر وقت انقلاب دینی به وجود آمده است، مردم همین موقعیت‌ها را داشته‌اند. آنگاه نقش پیامبراکرمﷺ و به خصوص علی‌علیه السلام در تحقّق انقلاب و این که منهای حضرت علی‌علیه السلام این انقلاب محقّق نمی‌شد و دلایل قوی و نمونه‌های تاریخی را در این‌باره ذکر می‌کنند.

حضرت در فراز بعدی خصوصیات ابابکر و عمر را در دفاع از اسلام و به‌وجود آمدن اسلام و جایگاه آن‌ها را در مقایسه با علی‌علیه السلام، بیان می‌کنند. به این نکته توجّه کنید که فاطمه‌زهراعلیها السلام نیامده است صرفاً به آن‌ها حمله کند، بلکه آمده است تا یک فکر نظام‌مندی را ایجاد کند که بشر بتواند همواره در طول تاریخِ حیات خود، از آن تغذیه کند و خود حضرت هم خطاب به حاضران در مسجد می‌فرماید: من این حرف‌ها را

برای شما نگفتم، چرا که شما اصلاً متوّجه این که بخواهید از طریق سخنان من نهضت را ادامه بدهید، نیستید.

سپس جایگاه نفاق و خصوصیات نفاق و علت سر برآوردن چهرهٔ نفاقِ بعد از رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله را بیان می‌کنند.[۵] آنگاه عملکرد و روش غصب خلافت را روشن می‌کنند. سپس دروغ آن‌ها و باطن شعارهایشان را آشکار می‌سازند و یک هوشیاری اجتماعی به ما می‌دهند که همیشه در ظاهر روند خیانت، شعارهای جذّابی هست که اگر نتوانید جایگاه این شعارهای زیبا و جذّاب و مردم‌پسند را بشناسید، حیله و مکر نفاق شما را فرا می‌گیرد.

در فراز بعدی، قصّهٔ پشت‌کردن به قرآن را مطرح می‌کنند و خطاب به صحابهٔ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: شما رسماً به قرآن پشت کردید. آن‌گاه انگیزهٔ اصلی مخالفان حاکمیت علی علیه السلام را، به عنوان مخالفان حاکمیت امامی معصوم مطرح می‌کنند. سپس نمونه‌ای از مکر حاکمان را در مسئلهٔ فدک مطرح می‌نمایند، و از طرفی هم مواظب هستند که فدک در سخنانشان اصل نشود- در حالی که دشمن دانا و دوستِ ساده هر دو، مسئله غصب فدک را در خطبه حضرت زهرا علیها السلام اصل کردند، درست بر عکس سیرهٔ اهل‌البیت علیهم السلام[۶]- حضرت می‌خواهند عمل غصب فدک را به عنوان نمونه‌ای

---

۵ - برای بررسی بیشترِ نفوذ نفاق در پیکر مدیریت اجرایی بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، به تفسیر المیزان ج۲۹ ص۲۳۳ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور رجوع فرمایید.

۶ - به برخورد امام کاظم علیه السلام با مهدی عباسی که مدعی است می‌خواهد فدک را به حضرت برگرداند در کتاب بحارالانوار ج۴۸ ص۱۵۶ مراجعه فرمایید که حضرت حدود فدک را از کوه اُحد تا عریش مصر و از سیف‌البحر(دریای خزر) تا دومةالجندب(عراق) می‌دانند.

از ضعف‌های خلیفه آشکار کنند تا معلوم شود چه خطر بزرگی جهان اسلام را تهدید می‌کند. عرض شد که حضرت خوب فهمیدند این اجتهادِ مقابل نص، آخرین اجتهاد نیست، فردا اجتهادهای دیگری پیش می‌آید و همچنین ادامه می‌یابد و پیش‌بینی فاطمه علیها السلام درست بود. چهل‌سال پس از این حادثه، تغییراتی بنیادی در حکومت در جهان اسلام پدید آمد و عملاً اصل اسلام به فراموشی سپرده شد.

پس از آن به ابابکر نظر می‌کنند و در یک مباحثهٔ علمی منطق او را که منکر ارث‌بردن فاطمه علیها السلام از پدرشان است، از طریق طرح آیات قرآن نقض می‌کنند تا روشن شود کسی که قرآن و دین را نمی‌فهمد، چگونه خلیفهٔ مسلمین شده است؟ و دوباره تأکید می‌کنند که بحث اصلی، بحث فدک نیست.[۷] ما فدک را نخواستیم، ولی ای ابابکر! با پشت‌کردن به قرآن عملاً عذاب قیامت را برای خودت خریدی. حضرت از این طریق قداستِ دروغین خلیفهٔ مسلمین را که به مبنای عمل به قرآن نیست، زیر سؤال می‌برند. این سخن از طریق فاطمه‌ای که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرمود: «اِنَّ‌اللهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ، و یرْضی لِرِضاها»[۸] یعنی خداوند با غضب فاطمه، غضبناک و با رضایت او راضی است، سخنی است که نمی‌توان به راحتی از آن گذشت. و لذا سخن فاطمه علیها السلام در طول تاریخ برای ابابکر

---

۷ – امیرالمؤمنین علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «وَ مَا اَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَیْرِ فَدَكٍ، وَ نَفْسُ مَظَانُّها فِی غَدٍ جَدَثٌ» یعنی؛ و مرا با فدک و غیر فدک چه کار، در حالی که فردا جایگاه نفس، گور است(نهج‌البلاغه نامه ٤٥)

۸ – «بحارالانوار»، ج۴۳، ص۱۹– «صحیح بخاری»، ج۷، ص۳۷، در باب ذبّ‌الرجل عن ابنته فی‌الغیرة وَ الاِنْصاف.

نقطهٔ تاریکی است که قدرت تجزیه و تحلیل درستی را به آیندگان می‌دهد.

البته امروزه که همهٔ وجوهِ مدینهٔ فاضله مورد فرضِ سقیفه، نمایان شده قضاوت در آن‌چه آن‌ها مطلوب می‌پنداشتند راحت‌تر است و می‌توان حدس زد اگر از همین طریق اسلام ادامه یابد به کجا خواهد رسید و لذا است که سخنان دلسوزانهٔ فاطمه علیها السلام امروز حامل پیامی است که جهان اسلام در امروزِ تاریخ خود تصمیمی جدید اتخاذ کند و گوهر آن اعتراض را بشناسد، که ما در سیر تحلیل خطبهٔ آن حضرت به آن می‌پردازیم.

حضرت در بخش بعدی به سران قوم نظر می‌کنند و می‌فرمایند: حواستان کجاست؟ بنا بود اسلام را تماماً روی کار بیاورید. اسلامِ نیمه‌کاره، اسلام نیست. می‌فرمایند: مشکلات روحی و اخلاقی شما سبب شده تا عوامل دوام اسلام را درست تحلیل نکنید، زیرا زاویهٔ ایجادشده، در ابتدا چندان چشم‌گیر نبود تا نتایج آن انحراف مشاهده شود - شاید خود خلیفه هم نمی‌دانست کار به کجاها کشیده خواهد شد- ولی بصیرت فاطمه علیها السلام انتهای این انحراف را می‌دید و سایرین را و حتی خلیفه را متذکر شد. سپس ذهن‌ها را به عمق مصیبتِ رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله توجّه می‌دهند و در راستای توجه به این خطر که سران مبارزه و ایثار بگویند: وقتی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله رحلت کرد، دیگر مبارزه تمام شده است، می‌فرمایند: شما را چه شده است که مبارزه نمی‌کنید، در حالی که اشخاصی دارند در اسلام انحراف ایجاد می‌کنند؟ آنگاه به خود انصار توجّه می‌کنند و می‌فرمایند: شما طبق شرایط و سوابق‌تان می‌توانید از اسلامِ حقیقی دفاع

کنید و توانایی ایجاد هستهٔ مقاومت برای برگرداندن انحراف را دارید، پس چرا اقدام نمی‌کنید؟ پس از آن می‌فرمایند: این را متوجه باشید، اگر اکنون شمشیر و قدرت‌تان ارزشمند شده به جهت این بود که زیر نظر مدیریت ما اهل‌البیت عمل کردید و شمشیر زدید. بنابراین حالا که ما را رها کرده‌اید مطمئن باشید اگر شمشیر هم بکشید جهت صحیحی نخواهد داشت و لذا قدرت و هیبتی برای شما به ارمغان نمی‌آورد. آن‌گاه به نحوی دقیق و عمیق تحلیل می‌کنند ریشهٔ سستی امروزین شما کجاست که در بحث‌های آینده به آن می‌پردازیم. در قسمت بعد می‌فرمایند: چرا کسی را که حقّ حاکمیت دارد، یاری نمی‌کنید؟ با این سستی‌ها تمام زحمات گذشتهٔ شما بی‌ثمر می‌شود. در این‌جا می‌خواهند این نکته را متذکر شوند که نظام دینی اگر به آرمان‌های اصیل خود فکر نکند و آن‌ها را دائماً مدّنظر نداشته باشد، مبارزات قبلی‌اش نیز جهتی بی‌محتوا و پوچ پیدا می‌کند.

در پایان می‌فرمایند: من همه این مطالب را برای اتمام حجّت گفتم، تا چراغ هدایت و عامل تغذیهٔ انسان‌های هوشیار تاریخ باشد. من روانکاوی شما را می‌دانم و خودِ من هم گفتم که شما نمی‌توانید به‌پا خیزید و از این نهضت دفاع کنید. این دین با نشانه‌های خاصّی به نتیجه می‌رسد و یارانی را طلب می‌کند که هوشیاری و تقوا را، همراه با دوری از رفاه‌زدگی داشته باشند و شما مطمئن باشید با روحیهٔ رفاه‌زدگی و ثروت‌اندوزی که پیشه کرده‌اید، نه دیگر می‌توانید از اسلام دفاع کنید و نه در این راهی که پیشه کرده‌اید به نتیجه می‌رسید.

شما اگر برای فهم خطبه حضرت زهرا علیها السلام که در مسجد مدینه ایراد فرمودند، وقت بگذارید، می‌بینید گویا این خطبه؛ مادرِ نهج‌البلاغه است. نهج‌البلاغه‌ای که بسیار فصیح و بلیغ و عمیق است. این خطبه وقتی بیان شده که صاحب نهج‌البلاغه هنوز سخنی نگفته است. اکثر خطبه‌های نهج‌البلاغه در زمانی ایراد شده است که حضرت علی علیه السلام حاکم بودند، ولی فاطمه‌زهرا علیها السلام این صحبت‌ها را در همان ابتدای رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرده‌اند. ما در سلسله بحث‌های خود در شرح این خطبه سعی در توجه به منظر سیاسی و جامعه‌شناختی و تاریخی آن داشته‌ایم، در حالی که این خطبه ظرفیت توجه به آن را از مناظر دیگر نیز دارد.

نگاهی به‌سوی آسمان معنویت

شما باید از خودتان بپرسید که چرا حضرت در خطبه‌شان با این که بنای اعتراض به وضع سیاسی زمانهٔ خود را دارند، چشم ما را به‌سوی آسمان می‌اندازند؟ از این کار حضرت باید بفهمیم که اگر شیعه هم باشیم و با تفکر شیعی هم حاکم شویم، ولی چشممان زمینی باشد، کنار فاطمه علیها السلام نخواهیم بود، نهایتاً همان بنی‌عباس هستیم. بنی‌عباس علوی‌اند و طرف حاکمیت علی علیه السلام بودند، ولی زمینی‌اند؛ پس باید مواظب این خطر بزرگ زمینی‌شدن باشیم. لذا اوّلین پیامی که خطبه حضرت دارد، قبل از این که وارد مسائل دیگر شوند، این است که می‌بینید حضرت چشم خود را به آسمان انداخته‌اند و سخن خود را با «**اَلْحَمْدُلِلّٰهِ عَلی مَا اَنْعَمَ** ..... » شروع می‌کنند، یعنی می‌خواهند بگویند: «ای انسان‌ها! ساحت حیات شما

باید آسمانی باشد.» غفلت از رجوع به شریعت آسمانی و خطر ادارهٔ امور دنیوی بر اساس عقل غیر دینی که امروز به سکولاریسم مشهور است، خطر بزرگی است که فاطمه‌زهرا علیها السلام دارند متذکّر آن می‌شوند.

ابتدای خطبه مملو از معاشقهٔ با حق است. ما اگر آدم سیاسی و عجولی باشیم و کسی بخواهد برای ما مسئله‌ای مثل جنگ تحمیلی را تحلیل کند، ولی ابتدا وارد بحث معاشقه و انس با حق بشود و مدتی در این حالت بماند و حق را ثنا کند و متذکر نعمت‌های حق گردد، صدای اعتراضمان بلند می‌شود که آقا! مسئله جنگ را چرا نمی‌گویی؟ چون نمی‌توانیم زمین را به آسمان وصل کنیم، و تمام حوادث زمین را در پرتو انوار آسمان معنویت بنگریم. حال به یاد بیاورید جملهٔ امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» را که فرمودند: «من دست و بازوی رزمندگان را بوسه می‌زنم که جای بوسه ملائکه است»، امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» این حرکات ظاهری رزمندگان را وصل به حقایقی باطنی می‌بینند، به عبارت دیگر در واقع امام «رحمة‌الله‌علیه» دارند سنت «وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللهَ رَمی»[۹] و نقش ملائکه در حرکات رزمندگان را مشاهده می‌کنند. در این نوع نگاه به مسائل اجتماعی سیاسی، وجوه غیبی این تحرکات مورد غفلت قرار نمی‌گیرد و لذاست که در همهٔ امور، اوّل باید متوجّه بود، اگر در کارها و تحلیل‌هایمان ساحت آسمانی انسان گم شود، بشر به بحران می‌افتد، حتّی اگر آن کارها و تحلیل‌ها به اسم شریعت باشد.

---

۹ – سوره انفال، آیه ۱۷.

دقّت کنید ببینید نگرانی فاطمه‌زهرا علیها السلام از چیست؟ مگر ابابکر نگفت: «اسرار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش علی علیه السلام است»[۱۰] پس اصل مسئله چیست که علی علیه السلام را از حاکمیت حذف می‌کنند؟ اصل مطلب این است که در فکر و فرهنگ سقیفه نیازی به علی علیه السلام در ادارهٔ امور دنیوی جامعه نیست. ملاحظه کنید که آن‌ها چگونه وارد قضیه شده‌اند. معلوم نیست که اگر ما هم در آن شرایط بودیم، هوشیارتر از کسانی بودیم که در آن شرایط فریب خوردند، مگر این‌که فرهنگ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در عمق جان و فکرمان داشته باشیم. شما تصوّر نکنید همه شیعیان امروز از نظر بینش سیاسی، بینش فاطمه علیها السلام را دارند، اکثر اهل سنّت هم محبّت به فاطمه علیها السلام را دارند. ما باید آن بصیرت فاطمی را پیدا کنیم تا متوجّه شویم امور دنیوی باید براساس احکام الهی اداره شود. شما ببینید چند درصد از مردم ما از این جهت فاطمی‌اند؟ و چند درصد از خانواده‌های ما فرزندانشان را بر اساس حکم معصوم تربیت می‌کنند؟ ما تربیت فرزندانمان را به دست

---

۱۰ - در زمان حاکمیت ابابکر، گروهی از رُم آمدند تا در رابطه با اسلام سؤالاتی بکنند. آن گروه بر خلیفه آن زمان یعنی ابابکر وارد شدند، در حالی که اکثر صحابه از جمله علی علیه السلام در جلسه حاضر بودند. ابابکر روی بر آنهایی که از رُم آمده بودند کرد و گفت: اگر در مورد مسائل حکومتی اسلام سؤال دارید از من بپرسید و اگر در مورد اسرار دین اسلام سؤال دارید از این شخص بپرسید - و به علی علیه السلام اشاره کرد- (برای اطلاع از امثال چنین محاوره‌هایی به ترجمه الغدیر ج۱۱ ص۳۰۹ و ج۱۲ ص۹۸ رجوع فرمایید).

در کتاب انساب‌الاشراف ج۳ ص ۱۸۳ هست که: سلمان از این‌که علی علیه السلام زنده است و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به خدا سوگند، پس از او هیچ‌کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد. (که در کتاب محققانه الغدیر اثر محقق دانشمند آیة‌الله امینی و کتاب شریف امام‌شناسی اثر آیة‌الله‌حسینی‌تهرانی از این موارد بسیار ذکر شده).

حرف‌های کارشناسانی داده‌ایم که هیچ بهره‌ای در کار خود از فرهنگ معصوم نبرده‌اند و با این‌حال برای فاطمه‌زهرا علیها السلام هم گریه می‌کنیم. پذیرفتن ولایت اهل‌البیت به گریه و محبّت صِرف نیست، ولایت اهل‌البیت؛ یعنی پذیرفتن مدیریت حکم خداوند از طریق فرهنگ معصوم در تمام ابعاد زندگی، اعم از فردی و اجتماعی.

ریشهٔ اصلی فاجعه

اگر محور ادارهٔ امور دنیوی انسان صرفاً عقل بشری شد، سیل بحران‌ها در سراسر زندگی بشر جاری می‌شود. وقتی ابابکر آمد و بالای منبر نشست، ابتدا گریه کرد، بعد چنین گفت:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اتخاذ تصمیمات و ادارهٔ امور مستظهر به وحی بود، ولی اکنون که وَحیِ آسمانی با رحلت نبی‌اکرم قطع شده است ناگزیریم در اتخاذ تصمیمات لازمه به اجتهاد و صواب‌دید فکری خود عمل کنیم»

و بعد گفت:

«ما نیز مانند شما گاهی نظر صحیح و گاهی راه خطا می‌پیماییم اگر در امری اشتباه کردیم تذکر دهید و اشتباه ما را اصلاح کنید».[11]

یعنی می‌خواهد بگوید؛ هر وقت برای پیامبر صلی الله علیه و آله مشکل پیش می‌آمد از وحی استفاده می‌کرد. حالا من هم تا آن‌جا که بتوانم با استفاده از وحی، مشکل جامعه را حل می‌کنم. ولی آن‌جا که نتوانم، خودم فکر می‌کنم و

---

۱۱ - «معنویت تشیع»، مقاله اول، ص ۳۳و ۳٤- «ترجمه الغدیر»، ج۱۳، ص۲٤- «مسند احمد»، ج۱، ص۱٤- «کنزالعمال»، ج۳، ص۱٤ - «الامامة و السیاسة»، ج۱، ص۱٦.

به نظر و صواب‌دید خودم عمل می‌کنم. این جملات را در حالی می‌گفت که در بالای منبر به جهت رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله اشک هم می‌ریخت. این‌جا است که فاطمه‌زهرا علیها السلام متوجه است چه مصیبتی بر سر اسلام آوردند! اوّل معصوم را کنار گذاشتند، بعد گفتند با فکر خودمان جامعه را اداره می‌کنیم. کسی را که می‌تواند حکم خدا را از طریق غیب بگیرد و به باطن قرآن نیز آگاهی دارد، از حاکمیت حذف کردند و بعد گفتند: هر جا حکم خدا را ندانستیم به نظر و صواب‌دید خود عمل می‌کنیم. آخر مگر خدا ما را بدون برنامه خلق کرده است که به صواب‌دید خلیفه زندگی کنیم؟ آری معصوم را حذف کردند، تا بتوانند میل خود را در جامعه پیاده کنند. و بدین‌وسیله اسلام تأثیرگذار به اسلام انفعالی تبدیل شد و اسلامی که خداوند وعده داده بود به وسیلهٔ آن «**یُریدُ اللهُ اَن یُحِقَّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ یَقْطَعَ دابِرَ الْکافِرین**»[۱۲] یعنی حق را حاکم و ریشهٔ کفر را از بین می‌برد، آری چنین اسلامی به اسلامی تبدیل شد که امروزه زیر چکمهٔ کفر دست و پا می‌زند.

راوی می‌گوید: وقتی امام محمّد باقر علیه السلام رحلت فرمودند خیلی غمگین شدیم، چون می‌دیدیم ایشان گاهی که سخن می‌گفتند از قول جدّشان رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله روایت نقل می‌کردند، بعد رفتیم خدمت امام صادق علیه السلام، دیدیم ایشان می فرمایند: «قال‌الله تبارک و تعالی» و شروع می‌کنند به صحبت‌کردن. این‌جا بود که نگرانی وغصّه‌مان برطرف شد، چون دیدیم کسی امامممان شده است که مستقیماً می‌گوید: قال‌الله. منظور

---

۱۲ – سوره انفال، آیه ۷.

عرضم این است که انسان‌هایی را از حاکمیت جامعه حذف کردند که باطن قرآن را می‌شناختند و می‌توانستند حقایقی را از خدا بگیرند و به انسان‌ها بدهند[۱۳] - البته این غیر از وَحی است که مخصوص نبی است- در کتاب اصول کافی و در بحار آمده است که از زمان رحلت پیامبر اکرمﷺ تا روز شهادت فاطمه‌زهراعليها‌السلام، جبرائیل با حضرت فاطمه‌زهراعليها‌السلام مراوده، یعنی رفت‌وآمد، داشته است.[۱۴] از امام صادقعليه‌السلام روایت داریم که آسمانِ عرش جلوی ما باز است. در جای دیگر می‌فرماید: ما با فوق جبرائیل و میکائیل ارتباط داریم.[۱۵] البته توجّه دارید که این سخنان به معنای دریافت وحی و آوردن شریعت نیست.

وقتی ثابت شود که بعد از رحلت پیامبراکرمﷺ انسان معصومی در روی زمین هست که با عرش ارتباط دارد، آیا کسی حق دارد بگوید: وقتی مشکل را نتوانستم با قرآن حل کنم، از عقل خودم استفاده می‌کنم؛ این سخن یعنی با این‌که می‌توان بشر را با بودن انسان‌های معصوم از طریق حقایق آسمانی هدایت کرد، آن‌ها را خانه‌نشین می‌کنیم و عدّه‌ای را که راهی به سوی حقایق آسمانی ندارند، بر سر کار می‌آوریم. عمق فاجعه چنین فکری هنوز روشن نیست، و تا این روشن نشود نمی‌فهمیم دنبال چه چیزی باید باشیم. به عنوان مثال؛ بعضی‌ها نمی‌دانند انقلاب اسلامی دنبال

---

۱۳ - قرآن در سوره واقعه می‌فرماید: « اِنَّهُ لَقُرْاٰنٌ کَریم. فِی کِتابٍ مَکْنُون. لا یَمَسُّهُ اِلاّ الْمُطَهَّرُون» یعنی آن وجه مکنون و باطنی قرآن را مطهرون می‌یابند. و در آیه ۳۳ سوره احزاب هم می‌فرمایند: مطهرون؛ همان اهل‌البیت هستند.

۱۴ - «بحار الانوار»، ج ۴۳، ص ۷۹.

۱۵ - «اصول کافی»، کتاب الحجه، ج ۱، ص ۲۷۵.

چه چیزی است، لذا انقلاب اسلامی را چیز مهمّی نمی‌بینند، در حالی که ما معتقدیم بعد از حذف حضرت علی علیه السلام امید فاطمه‌زهرا علیها السلام به امثال انقلاب اسلامی است. اگر انقلاب اسلامی درست جلو برود، می‌تواند آن آرزویی را که فاطمه‌زهرا علیها السلام داشتند برآورده کند، و شرایطی را فراهم نماید که حکم خدا در جامعه حاکم وجاری باشد و نه نظر افراد، و اسلام تأثیرگذار خود را بنمایاند و در آن حال است که نظام ارزشیِ جهان بشری را اسلام تعیین می‌کند.

عقل بشر به جای وحی؟!

باید این مسئله خوب تحلیل شود و همهٔ جوانب آن ارزیابی گردد که اگر در اداره امور دنیویِ بشر، عقل بشری حاکم شد -حتّی عقل بشرِ به ظاهر متدیّن- بحران‌های عظیمی در زندگی بشر حادث می‌شود و البته فهمیدن این مطلب خیلی مشکل است. امروز بشر چون بیش از همیشه از وَحی فاصله گرفته، در بحرانی‌ترین بحران‌های تاریخِ حیات خود است، ولی چون حقیقت گم شده است، کسی قبول ندارد و نمی‌داند که در بحران است. حتی اگر به او بگویی در بحران هستی اصلاً نمی‌فهمد چه می‌گویی چون زندگی حقیقی را نمی‌شناسد. تا نگاه و نور دین به صحنهٔ عملی زندگی بشر نیاید و لااقل معنی زندگی حقیقی را تصور نکند، اصلاً نمی‌فهمد چقدر منحرف است، به‌طوری که فراموش کرده برای چه هدفی به زمین آمده است و این گم کردن هدف، ریشهٔ اصلی بحران‌هاست.

اگر محور اداره امور دنیوی بشر، مرجعیت آسمانی شد، یعنی بشر امور دنیویِ خود را به کمک شریعت آسمانی گذراند، از بحران‌های بزرگ نجات پیدا می‌کند. چون کثرت‌ها به کمک وحدت تدبیر می‌شوند، مثل سلول‌های بدن انسان که به کمک روح انسان تدبیر می‌گردد. وقتی روح انسان از بدن انسان جدا می‌شود، تمام نظام سلولی او به هم می‌ریزد و دیگر محال است شما بتوانید آن‌ها را در انضباطی که نیاز هست درآورید و پس از مدتی همهٔ آن‌ها می‌گندند و متعفن می‌شوند. همین‌جا دقّت کنید؛ گفتیم: وقتی مرجعیت بشر، آسمانی شد، یعنی در زمان غیبتِ امام معصوم هم بشر باید از طریق فقیه به حکم معصوم رجوع کند، تا بتواند بستر زندگی‌اش را از شریعت بگیرد. البته مسلّم است که فقیه احتمال اشتباه دارد، ولی وقتی مرجعیت بشر آسمانی شد، اشتباهات جزئی، او را از مسیر اصلی خارج نمی‌کند.

آری؛ سخن ابابکر این است که وقتی وحیِ آسمانی سخنی برای ما ندارد، بر اساس اندیشه خودم عمل می‌کنم، یعنی عقل بشر جای قانون آسمانی را بگیرد. باید از آنها پرسید چرا کاری کردید که تصور کنید وَحی آسمان برایتان سخن ندارد و مجبور شدید با فکر خودتان عمل کنید و به این ترتیب حاکمیت معصوم حذف شود. حضرت علی‌علیه‌السلام در آن روز از صحنهٔ حاکمیت جامعهٔ اسلامی حذف شد، شاید هنوز که هنوز است بشر نفهمیده حاکمیت فرهنگی معصوم که از صحنهٔ سیاسی اجتماعی زندگی بشر حذف شد یعنی چه و حذفِ حاکمیتِ فرهنگ معصوم چه نتیجه‌ای به‌بار می‌آورد.

خلیفه گفت: هر جا نتوانستم از وحی استفاده کنم، از عقل خودم استفاده می‌کنم و فکر کرد حرف خوبی هم زده و جانب انصاف را هم رعایت کرده است. ولی در این حرف قتل همهٔ انبیاء نهفته است چرا که بشر از هدف اصلی زندگی‌اش ساقط شد. نمونه‌اش این‌که به ابابکر گفتند: خالدبن‌ولید زنا کرده، باید مجازات شود. او گفت: من حاضر نیستم شمشیری را که در راه خدا به کار رفته قطع کنم و در غلاف فرو برم.[۱۶] این جمله؛ یعنی عقل ابابکری بالاتر از عقل الهی است. این‌جاست که می‌گوییم: فاطمه‌زهرا علیها السلام معنی این جمله ابابکر را فهمیدند، ولی بقیّه نفهمیدند و هنوز هم بشریت در فرهنگ خود معنی این جمله را نفهمیده است و لذا جایگاه اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام را نمی‌شناسد. اگر به او بگویند: ای ابابکر! حکم خدا در رابطه با زناکار که در وحی الهی روشن بود، پس چرا طبق حکم خدا عمل نکردی؟! مسلّم ابابکر خواهد گفت: عقل من حکم می‌کند که چه چیزی مهم است و به نظر من حکم خدا این‌جا نباید اجرا شود، چون صلاح نیست. ای ابابکر! مگر خدا نمی‌توانست جایی که حکمش نباید اجرا شود، بگوید. همان‌طور که در مورد روزه فرمود: اگر مریض هستید یا در سفر هستید روزه نگیرید، اگر در جای دیگری هم بنا بود دین خدا اجرا نشود می‌فرمود. پس در واقع با دقت در کار ابابکر این سؤال پیش می‌آید که؛ آیا ابابکر بندهٔ دینِ خداست، یا دینِ خدا بندهٔ اوست؟! این‌جاست که می‌گوییم: فاطمه‌زهرا علیها السلام از آن جملهٔ

---

۱۶ - «تاریخ‌الخمیس»، ج۲، ص ۲۳۳، موضوع مالک‌بن‌نویره. واقعه عجیب آن را می‌توانید در کتاب امام‌شناسی آیت‌الله‌سیدمحمدحسین‌تهرانی ج۲ ص ۶۰ پیگیری نمایید.

ابابکر همه بحران‌های جهان اسلام را تا آخر پیش‌بینی کرد و جریانی که سقیفه را به‌وجود آورد و امام معصوم را حذف کرد چیزی جز همین اندیشه را پیگیری نمی‌کرد. یعنی یک طرز فکر بود که علی‌علیه‌السلام را حذف کرد، و نه چند نفر. طرز فکری که پس از خلیفهٔ اول، خلیفهٔ دوم پی‌گیری نمود و از جمله این‌که قوشجی در شرح تجرید می‌گوید: عمر بالای منبر گفت: «ایّها النّاس ثلاث کنّ علی عهد رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و انا انهی عَنْهُنَّ وَ اُحَرِّمُهُنَّ و اُعاقِبُ عَلیهِنَّ، مُتْعَةُ النِّساء وَ مُتْعَةُ الحجّ وَ حیٍّ علی خیرالعمل» یعنی ای مردم سه چیز در زمان رسول‌الله بود که من آنها را نهی کرده و حرام می‌نمایم و هرکس به انجام آنها مبادرت نماید عقوبت می‌کنم که عبارتند از «متعه نساء» و «متعه حج» و «گفتن حیٍّ علی خیرالعمل» در اذان.[۱۷]

حاکمیت انسان بر انسان به جای حاکمیت خدا بر انسان

روی کار آمدن ابابکر شروع فرهنگی بود که در آن آدمیان به فکر حاکمیت بر یکدیگر افتادند. حاکمیت خدا بر مردم تبدیل شد به حاکمیت مردم بر مردم. بر اساس بعثت نبی‌اکرم بنا بود پیامبرخدا‌صلی‌الله‌علیه‌وآله حکم خدا را به مردم بنمایاند تا مردم با تدبّر در حکم خدا، تلاش کنند هر چه بهتر آن‌را در جامعهٔ خود پیاده کنند. آری باید مسلمانان مجلس شورای اسلامی هم تشکیل دهند تا قوانینی را برای به‌وجودآمدن بستر اجرای حکم خدا فراهم

---

۱۷ - «ترجمه الغدیر»، ج ۱۲، ص ۷۹ (عزیزان عنایت داشته باشند مواردی که به کتاب شریف الغدیر استناد می‌شود منظور ترجمهٔ الغدیر می‌باشد).

آورند، ولی آنچه باعث استحکام و بقای جامعه می‌شود حاکمیت حکم اَحد بر کثرت‌ها است. شروع حاکمیت ابابکر، شروع حذف حاکمیت خدا بود. لذا به بهانه این‌که مردم علی علیه السلام را نمی‌خواهند حاکمیت امام معصوم را از جامعه حذف کردند.[۱۸] یعنی پای مردم را به میان کشیدند تا بدین بهانه حضور خدا را حذف کنند. بر فرض هم چنین بود که گفتند، آیا نباید شرایط پذیرش علی علیه السلام را فراهم می‌کردند؟

گریه فاطمه‌زهرا علیها السلام باید به گوش فلک می‌رسید، باید می‌آمدند، می‌گفتند: ای فاطمه یا روز گریه کن یا شب! باید بشریت عمق فاجعه را بفهمد. دوباره به این جمله دقّت کنید؛ *«روی کار آمدن ابابکر شروع فرهنگی بود که آدمیان به فکر حاکمیت بر یکدیگر افتادند»*. بنا بود علی علیه السلام حاکم شود و حاکمیت علی علیه السلام یعنی حاکمیت معصوم، و معصوم؛ یعنی کسی که نفس امّاره ندارد و عبد محض خداست. یعنی هر چه خدا به قلب مبارک او می‌نهد می‌تواند بدون این‌که نفس امّاره‌اش در آن تصرف کند به بشریت بدهد. اگر قرار شد آدمیان بر یکدیگر حکومت کنند، هر کس که حاکم شد، باید قدرتش از بقیّه بیشتر باشد. ولی اگر خدا حکومت کند، کسی که حاکم می‌شود، اصلاً قدرت ندارد؛ چراکه به مردم بدهکارتر می‌شود. امیرالمؤمنین علیه السلام گریه می‌کرد که خدایا! مرا ببخش،

---

۱۸ - روزی عثمان در زمان خلافتش به علی علیه السلام گفت: اگر قریش تو را دوست نمی‌دارند، گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می‌درخشید(نثرالدر ج۲ ص ٦٨، معافةالصحانه، نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان ص ٦٩) و بدین وسیله بهانهٔ حذف علی علیه السلام را توجیه می‌کردند، آیا این جرم است که علی علیه السلام در مقابل کفار کوتاه نمی‌آمد؟

نکند کوتاه آمده باشم. داستان آن زن را شنیده‌اید که مشک آبی را به دوش می‌کشید و به حضرت علی(ع) نفرین می‌کرد، حضرت از او پرسیدند: مگر چه شده است که به علی نفرین می‌کنی؟ گفت شوهرم شهید شده است و کسی کمکم نمی‌کند (ظاهراً شوهرش در لیست شهدای جنگ از قلم افتاده بود). حضرت، مشک آب را برایش به خانه بردند و سریعاً برگشتند مقداری آرد و گوشت و خرما برایش بردند. قرار شد آن زن آرد را خمیر کند تا نان بپزند و حضرت گوشت‌ها را کباب کردند و دهان بچّه‌ها می‌گذاشتند و می‌گفتند: علی را ببخشید. بعد حضرت مشغول پختن نان شدند و در این حال صورتشان را نزدیک آتش می‌بردند و می‌گفتند: ای علی! از آتش جهنم بترس و در حق یتیمان کوتاهی نکن. آری معصوم نه‌تنها قدرتی برای خود قائل نیست، بلکه دائماً خود را بدهکار می‌داند.

با روی کار آمدن ابابکر آدمیان به فکر حکومت بر یکدیگر افتادند و خودشان دست به قانون‌گذاری زدند و قانون آسمانی را به نفع قانون زندگی زمینی کنار گذاشتند. اگر تمام پیامبران در یک شهر جمع شوند، چون قلب همه آن‌ها قلب الهی و جایگاه سخن حق است، دیگر حکومت مردم بر مردم و حکومت خدا بر مردم، فرقی ندارد و مردم‌سالاری دینی یعنی همین. چرا که در آن صورت قلب مردم پذیرفته است که حکم خدا در جامعه حاکم باشد، در این صورت حاکمیت دین خدا، همان حاکمیت خواست مردم است. امّا جایی که قلب اکثر انسان‌های یک جامعه پر از هوس است، حکومت مردم بر مردم بدون نظارت و تنظیم حاکمیت حکومت دین، حکومت هوس بر هوس است. به قول اندیشمندان منتقد به

دموکراسی غربی «این دموکراسی؛ حاکمیت کثرت هوس‌های سرگردان است» و لذا در رسیدن به نتایجی که از آن انتظار داشتند، به بن‌بست رسیده است.

ابابکر آمد و گفت: ای فاطمه! مردم خواستند من سر کار بیایم. در حالی که اوّلاً: چنین نبود، ثانیاً: باید در جواب گفت: حالا که انسان‌ها آنچنان الهی نشده‌اند که تماماً یک روح واحد باشند - چون همچنان‌که عرض شد وحدت واقعی با نزدیک شدن به اَحد ممکن است- چگونه می‌توان گفت مردم من را خواسته‌اند، مگر بنا بود مردم بر مردم حکومت کنند؟ باید حکم خدایِ مردم برمردم حکومت کند تا دل‌ها الهی شود و وقتی دل‌ها الهی شد و هر دلی حکم خدا را سر داد، چه فرقی می‌کند که بگویی خدا بر مردم حکومت کند یا مردم بر مردم حکومت کنند. ولی ابابکر به بهانه این‌که مردم مرا انتخاب کرده‌اند، حکم خدا را که در غدیر معلوم شده بود و با حکومت علی علیه السلام می‌توانست جاری شود، حذف کرد. راستی آیا همهٔ مردم به ابابکر رأی دادند؟ و اگر همهٔ مردم هم به ابابکر رأی داده بودند آیا برای او حجّت بود تا امام معصومی را که خدا در غدیر نصب کرده بود، کنار زند؟ و آیا خلیفهٔ دوم به رأی و نظر مردم بر جامعه حاکم شد؟ چرا در نصب خلیفهٔ دوم دیگر رأی مردم جایی نداشت، همین که خلیفهٔ قبلی او را نصب کرد کافی بود؟

اعتراضی در حال شعف الهی

این مقدمات را خدمتتان عرض کردم تا ببینید عظمت فاطمه‌زهرا علیها السلام تا کجاست و به‌جهت آتش بزرگی که در قلب ایشان شعله‌ور کرده‌اند، قاعدتاً نباید طاقتی برای ایراد این خطبه برایشان مانده باشد، چون این خطبه با معاشقهٔ با خدا شروع می‌شود و بعد، آن بحث‌های دقیق اجتماعی سیاسی را پیش می‌کشند. پس معلوم می‌شود حضرت همه‌چیز را در بستر الهیِ آن نظاره می‌کند. آقای سلیمان کتانیِ مسیحی در کتاب «فاطمه‌زهرا، زهی در نیام» می‌گوید: «درست است که دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خروشید، ولی با یک آرامش تاریخی می‌خروشید» به‌واقع هر کس به این خطبه دقّت کند، انگار تمام بهشت‌ها در وجود فاطمه علیها السلام شکوفا شده و مست معنویّت و شعور است و حالا در چنین حال معنوی دارد اعتراض می‌کند. اگر مقام فاطمه علیها السلام مقام فنای فی‌الله نبود این جملهٔ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله معنی نداشت که می‌فرماید: «**اِنَّ اللهَ لَیَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ، وَ یَرْضی لِرِضاها**»[۱۹]

و نیز بخاری آورده[۲۰] است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «**فاطمة بضعةٌ منّی یریبُنی ما اَرابها و یؤذینی ما آذاها**».

نکته‌ای که در آخر این جلسه خواستم عرض کنم تا اصل خطبه را از چیزهایی که ممکن است مربوط به خطبه نباشد جدا کنیم، در مورد سخنانی است که بعضی از مورّخین در رابطه با موضوع بعد از این خطبه

---

۱۹ - «بحار الانوار»، ج۴۳، ص۱۹، روایت ۲.

۲۰ - «صحیح بخاری»، ج۷، ص۳۷، در باب ذبّ الرجل عن ابنته فی‌الغیرة وَ الاِنصاف.

آورده‌اند. بعضی از مورخین نوشته‌اند: چون دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن گفتار را در مسجد مدینه فرمود و ابابکر با او برخوردی بی‌ادبانه کرد و حتّی به علی علیه السلام توهین کرد که در خانه نشسته و از زنان کمک می‌گیرد،[۲۱] حضرت به خانه آمد و به شوهر خود چنین گفت:

«پسر ابوطالب! تا کی دست‌ها را به زانو بسته‌ای، و چون تهمت‌زدگان در گوشهٔ خانه نشسته‌ای؟ مگر تو نه همان سالار سرپنجه‌ای؟! چرا امروز در چنگ اینان رنجه‌ای؟ پسر ابوقحافه، پرده حرمتم را درید و نان و خورش فرزندانم را برید!...».

چنانچه ملاحظه می‌فرمایید؛ جملهٔ فوق حالت سجع و آهنگین دارد، یعنی نظم خاصّی بر آن حاکم است.

جناب آقای دکتر شهیدی در کتاب زندگی فاطمه‌زهرا علیها السلام می‌فرماید:

«چگونه چنین چیزی ممکن است که فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام این‌طور سخن گفته باشد؟ شیعه برای این دو بزرگوار مقام عصمت قائل است، آیا می‌توان پذیرفت دختر پیامبر این‌چنین شویش را سرزنش کند، آن‌هم برای نان و خورش فرزندانش؟ آنچه می‌بینید این است که این قسمت از گفتار پر از آرایش معنوی و لفظی است؛ اعم ازاستعاره، تشبیه، کنایه، طباق و سجع. اگر خطبه از چنین آرایش‌ها برخوردار باشد، زیور آن است، سخنی است که برای جمع گفته می‌شود، باید در دل شنونده جا کند. در چنین گفتار، خطیب در عین حال که به معنی توجّه دارد، به زیبایی آن و نیز به آرایش لفظ باید توجّه داشته باشد، امّا گفتگوی گله‌آمیز زناشویی آن هم

---

۲۱ - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن ابی‌الحدید، ج۱۶، ص ۲۱۴.

در خانه خود، چرا باید چنین باشد؟ مگر دختر پیامبرﷺ می‌خواست قدرت خود را در سخنوری به شوهر خویش نشان دهد؟»[۲۲]

ظاهراً حق با جناب آقای دکترشهیدی است که این قسمت را بعداً به کلمات حضرت اضافه کرده‌اند. و می‌توان امکان داد برای از بین‌بردن پیام اصلی خطبهٔ فاطمه‌زهراعليها السلام که عالی‌ترین ابعاد معرفتی و سیاسی را گوشزد می‌کند، چنین پیرایه‌هایی را بدان وصل کرده باشند.

إن‌شاءالله وقتی در حدّ توانمان در جلسات آینده به اصل خطبه توجه کنیم، خواهیم دید حضرت زهراعليها السلام چگونه جبهه‌ای را گشوده‌اند که تا نهایت تاریخ، سرنوشت‌ساز خواهد بود و مسئله بصیرت حضرت فاطمهعليها السلام خیلی از این حرف‌های عادی که در مورد حضرت می‌زنند، بالاتر است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

---

۲۲ - «زندگی فاطمه‌زهراعليها السلام»، دکترشهیدی، ص ۱۴۲.

اهل‌البیت و علم به فلسفهٔ احکام

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...﴾[1]

همانگونه که مستحضرید؛ شرط نزدیک شدن به قلب حضرت زهراعليها السلام این است که عقاید حضرت را بشناسیم و آن‌ها را به قلبمان نزدیک کنیم. از این رو می‌خواهیم خطبهٔ حضرت زهراعليها السلام را که دائرةالمعارفی است شامل عقاید و قواعد توحیدی، عرفانی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی مورد توجه و تعمّق قرار دهیم.

در جلسه قبل در خصوص فضای کلّی خطبه بحث کردیم و گفتیم: فرازهای اول خطبه از جایی که می‌فرماید: «**الحمدلله عَلی ما اَنْعَم و لَه الشُّكْرُ عَلی ما اَلْهَمَ**» تا آن‌جا که می‌فرماید: « **وَ اِظْهاراً لِقُدْرَتِهِ وَ تَعَبُّداً لِبَرِيَّتِه**» یک دیدگاه توحیدی ناب و عمیقی را مطرح می‌کند که احتیاج به بحث طولانی دارد و در این سلسله بحث‌ها ما قصد نداریم به آن بپردازیم. بعد از آن، باب نبوت را باز می‌کنند که در منظر ایشان جایگاهی بسیار عالی دارد. می‌فرمایند: هنوز عالَم و آدم خلق نشده بودند که خداوند برنامهٔ

---

۱ – «مفاتیح‌الجنان»، زیارت فاطمه‌زهراعليها السلام در روز یکشنبه.

تربیت پیامبر صلی الله علیه و آله را ریخته بود «اِذِ الْخَلائِقُ بِالْغَیْبِ مَکْنُونَـة» (آنگاه که هنوز مخلوقات در حجاب غیب بودند) و ظهور پیامبر صلی الله علیه و آله، ظهور آن قائدی است که از قبل امضاء شده بود آنگاه حضرت زهرا علیها السلام معنی پیامبری و نقش پیامبر را در عالم تبیین می‌کنند که در جای خود بحث خواهد شد.

عرض شد؛ خطبه فاطمه زهرا علیها السلام مادرِ نهج‌البلاغه است، چون این خطبه را حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرده‌اند، ولی نهج‌البلاغه در سال‌های حکومت حضرت علی علیه السلام بیان شده است.

به فضای کلام حضرت‌زهرا علیها السلام دقت کنید. اگر ایشان می‌خواستند فقط یک بحث سیاسی بکنند این همه حرف‌های عرفانی، نورانی و شهودی، آن هم مستغرق در عالم ربوبی برای چیست؟ تمام حرف‌های این خانواده بر اساس استغراق در عالم غیب است. دل این‌ها، دل توکل محض است و مثل ما نیستند که در مقابل حوادث سیاسی زود جا بخوریم و دلمان جوش بزند که ای وای در جامعه انحرافی ایجاد شد و این گروه و این دسته بُردند و آن دسته باختند. در فرازهای ابتدای خطبه می‌بینید حضرت در حال سیر در عالم دیگری هستند، گویا خودشان هستند و خدا و دیگر هیچ. در قسمت بعد هم که مردم را مورد خطاب قرار می‌دهند طرز کلام و صحبت‌شان بسیار عجیب است و ما بحث خود را از همین قسمت فرمایش آن حضرت شروع می‌کنیم.

وظیفهٔ امت پس از پیامبرﷺ

۶۵ - «ثُمَّ الْتَفَتَتْ اِلی اَهْلِ الْمَجلِسِ وَ قالَتْ:» آنگاه حضرت، مردم حاضر در مسجد را که بیشتر آن‌ها از اصحاب پیامبرﷺ بودند، مورد خطاب قرار دادند و فرمودند:

۶۶ - «اَنْتُمْ عِبادَاللهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ» شما ای بندگان خدا! پرچمداران امر و نهی او هستید.

۶۷ - «وَ حَمَلَةُ دینهِ وَ وَحْیِهِ» حاملان دین خدا و وحی او می‌باشید.

۶۸ - «وَ اُمَناءُ اللهِ عَلی اَنْفُسِکُمْ» و امین های خدایید نسبت به یکدیگر.

۶۹ - «وَ بُلَغاؤُهُ اِلَی الاُمَمِ» مبلغان اویید به سوی امت‌ها.

۷۰ - «زَعیمُ حَقٍّ لَهُ فیکُمْ» زمامدار حق ، خود در میان شماست.

۷۱- «وَ عَهْدٌ قَدَّمَهُ اِلَیْکُمْ» و عهدی که به شما واگذار کرده.

۷۲ - «وَ بَقِیَّةٌ اِسْتَخْلَفَها عَلَیْکُمْ» و باقی‌مانده‌ای که برای شما باقی گذارده تا اسلام را زمین نگذارید.

حضرت گفتند: ای مردم شما زحمت کشیدید تا اسلام به این‌جا رسید. کسانی که در مسجد پای صحبت حضرت بودند همان مسلمانانی بودند که با مبارزه و جنگ و جهاد آن‌ها اسلام در مکه و مدینه و جزیرة العرب پای گرفته بود. حالا یک دفعه می‌خواهند اسلام را نیمه کاره رها کنند. این مسئله مهمی است که باید با نور فاطمهعلیها روشن شود. حضرت می‌خواهند این‌ها را متوجه و بیدار کنند که ای عزیزان؛ اسلامی که شما شناختید و تصور می‌کنید تمام شده است، اسلامِ منهای حاکمیت معصوم

است و این در واقع اسلام نیست، و با این کار اسلام ادامه نمی‌یابد، این چه اشتباه بزرگی است که شما دارید به آن تن می‌دهید؟ نمونه این اشتباه را در طول تاریخ اسلام بسیار داشته‌ایم که مردم فکر می‌کنند بدون سیاست اسلامی می‌توانند دیانت اسلامی داشته باشند. در حالی که دین منهای سیاست اصلاً دین نیست، مثل نماز نیمه کاره است. ما چون می‌خواهیم دیندار باشیم باید نماز را با تمام ابعادش اقامه کنیم تا به بهترین نحو بُعدی از دینداری‌مان محقق شود. در مسائل اجتماعی هم مسئله به همین شکل است که اگر حکم خدا در آن جاری نباشد و ما در صدد تحقق حکم خدا در روابط اجتماعی‌مان نباشیم، عملاً بُعد مهمی از دین تحقق نیافته است.

حضرت به حاضران در مسجد می‌فرمایند: ای مردم؛ ای بندگان خدا! شما نمونه و تابلوی امر و نهی خدا هستید. ای مسلمانانی که انقلاب کردید و اسلام را کمک کردید، شما تابلوی امر و نهی خدایید، باید در تحقق آنچه خدا خواسته و در نفی آنچه خدا نخواسته است، تلاش کامل از خود نشان دهید. شما حاملان دین خدا و وحی او هستید. شما امینان خدایید نسبت به همدیگر. شما مبلّغان دین خدا به امت‌های دیگر هستید - مواظب باشید اسلامتان نیمه کاره نباشد- هم زمامدار حق در میان شماست و هم عهد و پیمانی از خدا نزد شماست. یعنی خدا تعهّدی را بر دوش شما گذاشته است که نباید با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله آن را تمام شده بدانید. و اسلام را برای شما به جای گذاشته است تا شما حافظ و میراث‌دار آن باشید.

ملاحظه می‌کنید که در این فراز؛ فاطمه‌زهرا علیها السلام مردم را متوجه وظیفه‌ای که نسبت به اسلام دارند، می‌نمایند. خطر تمام شده دانستن کار

را به آن‌ها گوشزد می‌کنند که اگر فکر کنید کار تمام شده است، اسلام از دست می‌رود. ولی اگر بدانید که بسیاری از کارها مانده است حتماً به کسی رجوع می‌کنید که بتواند کاری چنین بزرگ را ادامه دهد.

مقام قرآن و چگونگی دست‌یابی به آن

می‌فرماید: خداوند چیزی را برای شما باقی گذارد که عبارت است از:

۷۳ - «کِتابُ اللهِ النّاطِقُ» کتاب ناطق خدا

۷٤ - «وَالْقُرانُ الصّادِقُ» و قرآن صادق

۷۵ - «وَ النُّورُ السّاطِعُ» و نور فروزان

۷٦ - «و الضِّیاءُ اللاّمِعُ» و شعاع درخشان

۷۷- «بَیِّنَةٌ بَصائِرُهُ ، مُنْکَشِفَةٌ سَرائِرُهُ» بیان و حجت‌های آن روشن و اسرار باطن و لطائف دقیق آن آشکار است.

۷۸ - «مُتَحَلّیَةٌ ظَواهِرَهُ» با ظواهری زیبا و قابل پذیرش

حضرت‌زهرا علیها السلام شروع می‌کنند از قرآن و خصوصیاتش نکاتی را بیان کنند. وقتی جامعه‌ای قرآن را آن‌گونه که حضرت بیان می‌کنند مورد توجه قرار دهد، حتماً سیر جامعه به آن جایی که حضرت انتظار دارند کشیده می‌شود و جامعه به بینش اهل‌البیت علیهم السلام نزدیک می‌شود و لذا اگر می‌بینید مردم به بینش اهل‌البیت علیهم السلام نرسیده‌اند به دلیل آن است که قرآن را به نحو صحیح مورد توجه قرار نداده‌اند. تعبیرهای حضرت در رابطه با

قرآن مثل تعابیر حضرت علی علیه السلام در خطبهٔ ۲ نهج‌البلاغه است[۲] که به‌طور اجمال به آن می‌پردازیم.

چگونگی استفاده از قرآن بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله

حضرت می‌فرمایند: قرآن نوری است که شما را بصیر می‌کند و افق بینش و تحلیل‌های شما را روشن می‌نماید و کمک می‌کند تا شما آینده و نهایت جریانات مختلف را همین حالا ببینید. بصیرت دادن قرآن کاملاً آشکار است. از طریق ارتباط صحیح با قرآن، اسرار عالَم برایتان آشکار می‌شود. یعنی قرآن بصیرتی به شما می‌دهد که واقعاً می‌توانید مسائل جامعه و خانواده و دنیا و آخرت را درست تحلیل کنید. در واقع حضرت توصیه می‌کنند که قرآن را رها نکنید، ظواهر آن بسیار جذاب است و دل و روح انسان را جذب می‌کند. از طریق همین جذابیت، شما را به حقایق معنوی و صفای روحانی می‌کشاند. پس این طور نیست که فکر کنید تا وَحی تمام شد شما دیگر چیزی کم ندارید، بلکه برعکس؛ باید با این قرآن آشنا شوید و از حقایق آن بهره بگیرید و لذا جامعه را باید آمادهٔ درک و فهم قرآن کنید و این کار با رجوع به کسانی انجام می‌شود که حقایق قرآنی را می‌شناسند. این‌که شما به امثال خلیفه اول رجوع کرده‌اید به جهت آن است که فکر می‌کنید کار تمام شده است و در نتیجه گمان

---

۲ - به سلسله بحث‌های شرح نهج‌البلاغه؛ شرح خطبه شماره ۲ از همین مؤلف رجوع فرمایید.

کرده‌اید هر کسی می‌تواند در رأس امور باشد.[۳] در حالی‌که چنین قرآنی با چنین توانایی در بین شما هست، قرآنی که شما را بر اَسرار عالَم آگاه می‌کند. آیا شما تصور می‌کنید هرکس می‌تواند اَسرار قرآن را بشناسد و بشناساند؟ یا زعیمی از طرف خداوند نیاز است که پیامبرخداﷺ آن را به شما معرفی کرده و شما باید کار را به دست او بسپارید؟

---

۳ - بنا به نقل کتاب «مسند احمد»، ج۱، ص ١٤ ابابکر گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتانﷺ رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» و یا بنابر طبقات ابن‌سعد ج۳ ص ۱۵۱ می‌گوید: «به خدا سوگند من بهترین شما نیستم و البته من نشستن بر این جایگاه را ناخوش می‌داشتم و مایل بودم کسی از میان شما به جای من برای این کار انتخاب می‌شد. اگر می‌پندارید من در میان شما با برنامه رسول‌خداﷺ رفتار می‌کنم اکنون من بر آن شیوه نمی‌توانم عمل کنم، رسول خدا به یاری آسمان از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود، ولی من شیطانی دارم که مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر پوست و موی شما پا نگذارم، مرا بپایید، اگر به راه راست رفتم یاری‌ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آورید».

آیا سزاوار بود چنین کسی جانشین پیامبرﷺ باشد؟ و وقتی بر علم و کمال خلیفه تأکید نشود، هرکس به خود حق می‌دهد که حاکم جامعه اسلامی باشد تا آنجا که معاویه برای یزید هم چنین حقی را قائل است به طوری که می‌گوید: «من می‌ترسم پیروان محمد را برای پس از خود همچون رمه‌ای از میش‌های بی‌شبان رها کنم» (تاریخ طبری ج ٦ ص ۱۷۰- الغدیر ج ۱۳ ص ۲۷۰).

و در همین راستا کار را به جایی رساندند که باقلانی در تمهید ص ۱۸٦ می‌نویسد: امام از سِمت خود بر کنار نمی‌شود، هرچند تبهکاری و ستمگری کند و به هیچ روی نباید بر او شورید، چون پیامبرﷺ فرمود: باید از امامان پیروی کرد هرچند ستمگری نمایند. و حدیث‌های بسیاری در این راستا ساختند ولی در مقابلهٔ امیرالمؤمنینؑ گویا امثال عایشه و طلحه و زبیر این احادیث را فراموش کردند.

۷۹ - «**مُعْتَبِطٌ بِهِ اَشْیاعُهُ**» پیروان قرآن مورد غبطهٔ جهان‌اند.

۸۰ - «**قائِدٌ اِلَیَ الرِّضْوانِ اِتْباعُهُ**» و تبعیت و پیروی از آن، انسان را به سوی رضوان الهی می‌کشاند.

۸۱ - «**مُؤَدٍّ اِلَی النَّجاةِ اِسْتِماعُهُ**» سخن‌شنوی از آن، همان راهِ به سرانجام نجات است.

۸۲ - «**بِهِ تُنالُ حُجَجُ اللهِ الْمُنَوَّرَةُ**» به‌وسیلهٔ قرآن به حجت‌های نورانی خدا می‌توان دست یافت.

۸۳ - «**وَ عَزائِمُهُ الْمُفَسَّرَةُ**» و به فرائضی که خدا واجب فرموده رسید.

۸٤ - «**وَ مَحارِمُهُ الْمُحَذَّرَةُ**» و به محارمی که انسان‌ها را از ارتکاب آن‌ها باز داشته است، علم یافت.

تزلزل در تصمیم‌گیری

حضرت می‌فرمایند: پیروان قرآن مورد غبطهٔ جهانند. یعنی اگر ملتی تفکرش تفکّر قرآنی شود، به نحوه‌ای از خصوصیات اخلاقی و شرایط اجتماعی دست می‌یابد که دیگران غبطه او را می‌خورند. چون به کمالاتی می‌رسد که مطلوب حقیقی همهٔ انسان‌هاست. شما به اندازه‌ای که قرآنی فکر کنید سرمایه‌دارها و زرنگ‌ها و اهل دنیا همه می‌گویند ای کاش ما هم این طور می‌شدیم ، هر چند شیطان عموماً به آن‌ها اجازه نمی‌دهد که به سراغ قرآن بیایند.

حضرت می‌فرمایند: ملتی که از قرآن تبعیت کند مسیرش به سوی رضایت الهی است، و اگر ملتی قرآن را بپذیرد نجات پیدا می‌کند و

وسوسه‌ها و فتنه‌ها نمی‌توانند آن‌را خسته کنند و از راه منصرف نمایند. اگر به قرآن نزدیک شوید به دلیل‌ها و حجّت‌های الهیِ نورانی آن، نایل می‌شوید و به انجام واجبات الهی توفیق پیدا می‌کنید و نیز به همّت‌های بلندی دست می‌یابید تا به آنچه حرام است و نباید انجام دهید فائق آیید.

آقای نیل‌پستمن جامعه‌شناس مذهبی آمریکایی می‌گوید: «غربی‌ها چون عقیده ثابتی ندارند نمی‌دانند چه کاری را باید حتماً انجام دهند و چه کاری را حتماً نباید انجام دهند و به چه دلیل بایدها و نبایدهای زندگی خودشان را باید بپذیرند». او می‌گوید: «مردمِ امروزِ غرب نسبت به قرون وسطی که دین نیم بندی داشتند در تصمیم‌گیری بسیار ناتوان هستند». حالا قرآن عکس آن است، مثلاً می‌گوید: این کار را نباید انجام دهی، آدم هم می‌فهمد که نباید انجام دهد، این چیز ساده‌ای نیست. وقتی انسان و جامعه، قرآن داشته باشد، از استحکام خوبی در تصمیم‌گیری برخوردار می‌شود البته حضرت‌زهرا علیها السلام متوجه است که شرط آن، حاکم‌شدن کسانی است که قرآن را به‌خوبی می‌شناسند.

توجه فاطمه علیها السلام به جایگاه قرآن

حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز به جامعه متذکر می‌شوند که با قرآن می‌توانید قلّه‌های دنیا و آخرت را فتح کنید به شرط این‌که دست به دامن قرآن شناسی بزنید که در بین شما نامشخص نیست. به روایت اهل سنت داریم که یک اعرابی سؤالاتی از خلیفهٔ دوم کرد و او به علی علیه السلام رو کرد و آن سؤالات را از حضرت پرسید، و حضرت هم جواب گفتند. اعرابی به

عمر اعتراض کرد که تو امیرالمؤمنین هستی چرا جواب مرا ندادی؟ عمر گفت: «وَیْحَكَ ما تَدْری مَنْ هذا؟ هذا مولایَ وَ مَوْلی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مَنْ لَمْ یَکُنْ مَوْلاهُ فَلَیْسَ بِمُؤْمِنٍ» یعنی: وای بر تو ، آیا می‌دانی این مرد کیست ؟ این مرد مولای من و مولای هر مؤمنی است و کسی که علی مولای او نباشد مؤمن نیست.[٤] پس آن کس که قرآن را بشناسد در بین مردم معلوم

---

٤ - کتاب «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء»، ص ٢٩ و نیز امام احمد در باب فضائل می‌گوید: سبب این‌که عمر گفت: «اعوذ بالله من معضله لیس لها ابوالحسن» یعنی پناه می‌برم به خدا از مشکله‌ای که ابوالحسن در آن نباشد؛ این بود که پادشاه روم به عمر نامه‌ای نوشت و از او مسائلی را پرسید. پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت، پس جوابی نزد آن‌ها نیافت، آن سؤال‌ها را نزد علی علیه السلام معروض داشت. پس آن حضرت در اندک مدت پاسخ گفت. ملک روم به نام بنی‌الاصفر پرسیده بود:

١- آن چیست که خدا آن را خلق نکرده؟ ٢- آن چیست که خدا آن را نمی‌داند؟ ٣- آن چیست که نزد خدا نیست؟ ٤- آن چیست که تمامش دهان است؟ ٥- آن چیست که تمامش پا است؟ ٦- آن چیست که تمامش چشم است؟ ٧- آن چیست که تمامش بال است؟ ٨- خبر بده از مردی که برایش فامیل نیست ٩- خبر بده از چهار چیزی که رَحِم و شکمی آن‌ها را حمل نکرده ١٠- خبر بده از چیزی که نفس می‌کشد، ولی روح در آن نیست ١١- صوت ناقوس چه می‌گوید؟ ١٢- خبر بده از حرکت‌کننده‌ای که یک بار حرکت کرد ١٣- خبر بده از درختی که سواره صدسال در سایه‌اش می‌رود و تمام نمی‌شود، مثلش در دنیا چیست؟ ١٤- خبر بده از مکانی که خورشید یک‌بار بیشتر بر آن نتابید ١٥- خبر بده از درختی که بدون آب روئید ١٦- مَثَل اهل بهشت که می‌خورند و می‌نوشند و برایشان مدفوع و بولی نیست، در دنیا چیست؟ ١٧- مَثَل سفرهٔ گستردهٔ بهشتی که در آن قدح‌هایی است و در هر قدح انواع رنگارنگ غذا است که مخلوط به هم نمی‌شوند، در دنیا چیست؟ ١٨- مَثَل حوریّه‌ای که از سیبی در بهشت بیرون می‌آید و چیزی از آن کم نمی‌شود، در دنیا چیست؟ ١٩- خبر بده از کنیزی که در دنیا برای دو مرد است، ولی در آخرت برای یک مرد است ٢٠- خبر بده از کلیدهای بهشتی.⇦

⇦علی علیه‌السلام نوشتند: اما بعد؛ من از نامهٔ تو آگاه شدم و جواب آن را به مدد و برکت خدا و برکت پیامبرمان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دهم:

۱- اما آن چیزی که خدای‌تعالی آن را نیافریده، قرآن است چون آن کلام خدا و صفت اوست و همین طور کتاب‌های نازل شده و خدای سبحان قدیم است و همچنان صفت‌های او.

۲- اما چیزی که خدا نمی‌داند، قول شماست که برای او فرزند و همسر و شریک قرار دادید، در حالی‌که او «لَمْ یَلِد و لم یولد» است.

۳- اما چیزی که پیش خدا نیست، ظلم و ستم است.

٤ تا ۷- اما آنچه تمامش دهان است، آتش است. آنچه تمامش پا است، آب است. آنچه تمامش چشم است، خورشید است و آنچه تمامش بال است، باد است.

۸- اما آن‌کس که فامیلی برایش نیست، حضرت آدم علیه‌السلام است.

۹- اما آن‌که شکمی آن را حمل نکرد، چهار چیز است؛ آدم- حواء- قوچ ابراهیم علیه‌السلام و عصای موسی علیه‌السلام.

۱۰- اما آن‌که بدون روح نفس می‌کشد، صبح است و لذا خداوند فرمود: «**وَالصُّبْحِ إِذا تَنَفَّس**».

۱۱- اما ناقوس می‌گوید: «**طقّاً طَقّاً، حَقّاً حَقّاً، مَهلاً مَهلاً، عدلاً عَدلاً، صِدقاً صِدقاً، اِنَّ الدّنیا قَدْ غَرَّتْنا وَاسْتَهْوَتْنا، تَمْضِی الدّنیا قَرْناً قَرْناً، ما مِنْ یَوْمٍ یَمْضِی عَنّا اِلاّ اَوْهی مِنّارکْنا، اِنَّالموتَ قَدْ اَخْبرنا، اِنّا نرحل فاستوطَنّا**» یعنی؛ حق است، حق است، فرصتی، فرصتی، عدل است، عدل است، صدق است، صدق است، قرن می‌گذرد، هیچ روزی از ما نمی‌گذرد جز این‌که رکنی از ما را سست و خراب می‌کند، به راستی مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت، پس ما سرای فانی را وطن قرار دادیم.

۱۲- اما حرکت کننده‌ای که یک بار حرکت کرد، طور سینا بود هنگامی که بنی‌اسرائیل عصیان نمودند و بین آن کوه و ارض مقدس چند شبانه‌روز فاصله بود، پس خداوند قطعه‌ای از آن را کَند و برای آن دو بال از نور قرار داد، پس آن کوه را روی سر آن‌ها نگهداشت، و این است قول خدای‌تعالی « **وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّواْ أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُواْ مَا آتَيْنَاكُم**.....» و زمانی که ما بلند کردیم کوه را بالای سر آن‌ها، مثل سایبانی بود و پنداشتند که آن کوه بر آن‌ها فرود می‌آید، و چون توبه کردند کوه به جای خود برگشت.⇦

بود، ولی مردم غفلت کرده بودند که با تمام شدن وَحی، تازه کار شروع شده است و از این به بعد یک قرآن‌شناس می‌خواهیم که فرهنگ قرآن را در جامعه و جهان پیاده و نهادینه کند. و فاطمه زهرا علیها السلام ضرورت چنین ارتباطی را با قرآن متذکر می‌شوند تا مردم بفهمند با چه کسی باید ارتباط پیدا کنند و چه بینشی باید حاکم باشد؟

۸۵ - «وَ بَيِّناتُهُ الْجالِيَةُ» و روشنگری‌هایش محکم و واضح است.

⇦۱۳- اما مکانی که نتابید بر آن آفتاب مگر یک مرتبه، آن زمین دریا بود وقتی برای بنی‌اسرائیل شکافت.

۱٤- اما درختی که در سایه‌اش سواره صدسال می‌رود، درخت طوبی است و آن سدرةالمنتهی در آسمان هفتم است و به سوی آن منتهی می‌شود اعمال بنی آدم و نظیرش در دنیا خورشید است که مثل شجرهٔ طوبی اصلش یکی است و نورش همه جا است.

۱۵- اما درختی که بدون آب روئیده شده، پس آن درخت یونس بود و خداوند فرمود: «وَ اَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطين» و ما برای او درختی رویاندیم از کدو.

۱٦- مَثَل غذاهای اهل بهشت در دنیا غذای جنین است در رحم مادر که او از بند ناف خود تغذیه می‌کند بدون بول و مدفوع.

۱۷- مَثَل انواع غذاهایی که در یک ظرف مخلوط نمی‌شوند در دنیا، تخم پرندگان است که دو رنگ زرد و سفید مخلوط نمی‌شوند.

۱۸- اما حوریه‌ای که از سیب بیرون می‌آید، نظیرش در دنیا، کرم است که از سیب بیرون می‌آید در حالی که سیب تغییر نمی‌کند.

۱۹- اما کنیزی که بین دو نفر است و آن درخت خرمایی است که در دنیا برای مؤمنی مثل من و کافری است مثل تو، ولی در آخرت فقط مال من است، برای آن‌که تو در بهشت داخل نخواهی شد.

۲۰- کلیدهای بهشت، لا اله الاّ الله و محمّد رسول‌الله است.

ابن‌مسیب گوید: چون قیصر نامه را خواند، گفت: این جواب‌ها صادر نشده مگر از خانه نبوت (تذکره خواص‌الامه، سبط ابن‌جوزی‌حنفی، ص۸۷- الغدیر ج۱۲ ص۹۸).

٨٦- «وَ بَراهینُهُ الْکافیةُ» و براهین قرآن کافی و بی‌نقص است و شما را نیازمند به چیز دیگری نمی‌کند.

٨٧- «وَ فَضائِلُهُ الْمَنْدُوبَةُ» و فضائلش پسندیده است.

٨٨- «وَ رُخَصُهُ الْمَوْهُوبَةُ» و رخصت‌ها و اجازه‌هایش از سر لطف است.

٨٩- «وَ شَرائِعُهُ الْمَکْتُوبَةُ» و دستوراتش قابل دسترسی است.

روشنگری‌های قرآن یک روشنگری واقعی است. در حالی که تجربه‌های تاریخی سراسر گواه‌اند، تحلیل‌ها و روشنگری‌های غیر قرآنی پس از مدتی غلط از آب در می‌آیند. در حالی که در رابطه با قرآن هر چه جلوتر می‌روید حقّانیّت بیّناتش بیشتر آشکار می‌شود. براهین قرآن به گونه‌ای است که نیاز به علم دیگری نیست که نقص‌های آن را برطرف کند و یا مکمل آن باشد، کافی است قرآن شناس را پیدا کنی و به کمک او جهت‌هایی را که قرآن متذکر آن است به‌دست آوری، به همه چیز می‌رسی و از طریق او به فضیلت‌های سراسر پسندیدنی‌اش دست می‌یابی. قرآن شما را به صفاتی می‌رساند که واقعاً و دائماً پسندیدنی است. بعضی از اشخاص را دیده‌اید که صفات عجیبی دارند ولی پس از مدتی که با آن‌ها مأنوس شدید می‌بینید پسندیدنی نیستند. در حالی که قرآن به انسان صفاتی می‌دهد که هم شما آن صفات را برای خودتان می‌پسندید، هم دیگران آن صفات را برای شما می‌پسندند. قرآن در بعضی از موارد کارهایی را برای ما جایز می‌گرداند، یعنی رخصت و اجازه می‌دهد. حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: این رخصت‌ها یک لطف بزرگ است

که در انجامِ بایدهای زندگی سرگردان نشوید. به قول آقای نیل‌پستمن «انسان غربی که از دین فاصله گرفته است گاهی فکر می‌کند حتماً این کار را نباید بکند و آن کار را باید انجام دهد، ولی در عین حال بدنش می‌لرزد و نگران است که آیا باید این کار را بکند یا نکند». قرآن است که به شما می‌گوید: چه کاری باید بکنی و چه کاری نباید بکنی و چه کاری را می‌توانی بکنی و چه کاری را باید نکنی. و بعد حضرت در ادامه می‌فرمایند: قرآن واجباتش طوری است که می‌توان به آن دست یافت، یعنی مکتوب و مشخص و پایدار است.

تا این‌جا حضرت به ما یک بینشی نسبت به قرآن دادند که ای مردم! پیامبر صلی الله علیه و آله از بین شما رفت ولی قرآن هست؛ آن را حفظ و نگهداری کنید و به این امتیازات مخصوصِ آن توجه کنید و برای استفاده از آن برای خود برنامه‌ریزی نمایید و اگر بنا دارید از قرآن بهرهٔ لازم را ببرید ببینید باید چه کارهایی بکنید. شما دیدید کسانی که قرآن را جدّی نگرفتند همهٔ تصمیم‌ها و کارهایشان بی‌نتیجه ماند. آری اگر بناست قرآن را فقط با صوت خوب بخوانیم، خیلی‌ها می‌توانند بخوانند، ولی اگر بخواهیم بفهمیم و در زندگی خود پیاده کنیم، در این صورت است که قرآن‌شناس واقعی نیاز است، در همین راستاست که خلیفهٔ دوم می‌گفت: قرآن را مجرد کنید

و آن را تفسیر نکنید،[٥] چون اگر باب تفسیر قرآن باز می‌شد معلوم می‌گشت چه کسی به واقع توان این کار را دارد و چه کسی ندارد.[٦]

حضرت در قسمت بعدی خطبه‌شان فلسفهٔ احکام دین را مطرح می‌کنند تا اولاً: یک روشنگری بکنند که آدم بداند که این دین همهٔ ابعاد نیازهای ما را براساس احکامش برآورده می‌کند. ثانیاً: معلوم شود که فلسفهٔ احکام را فقط این خانواده می‌دانند و اگر فردی یا جامعه‌ای دین را از طریق این خانواده نگیرد به فلسفهٔ احکام راه پیدا نمی‌کند. مثلاً شما می‌دانید باید حجّ را انجام داد، اما چرا باید انجام داد؟ و چرا این‌گونه که هست باید انجام داد؟ این‌ها را نمی‌دانید. آگاهی به فلسفهٔ احکام در رسیدن به سعادت و هدایت مردم بسیار مؤثر است. حضرت می‌فرمایند: فلسفهٔ احکام نزد معصوم است. شما که جای معصوم نشسته‌اید و می‌خواهید منهای معصوم، احکام را اجراء کنید، نمی‌توانید درست اجراء کنید چون فلسفه‌اش را نمی‌دانید. مثل همهٔ متحجران که ظاهر احکام و

---

٥ - «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج٣، ص١٢٠، نقل از «ترجمه الغدیر» ج١٢، ص١٩٢.

٦ - از اَنس روایت شده که عمربن‌خطاب، صبیغ کوفی را به جهت سؤال از مشکله‌های قرآن آن‌قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاری شد. و از زهری رسیده؛ عمر به جهت پرسش زیاد صبیغ کوفی از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاری شد (سُنن دارمی، ج١، ص٥٤ - الفتوحات‌الاسلامیه ج٢ ص٤٤٥). از ابی العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیرالمومنین! الجوار الکنس چیست؟ پس عمر با شلاقش بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آیا حروری هستی؟ (کنزالعمال، ج١، ص٢٢٩، ترجمه الغدیر، ج١٢، ص١٨٥ به بعد). مواردی از این قبیل زیاد است، برای بررسی بیشتر می‌توانید به ترجمه الغدیر، ج١٢، ص٢١٥ رجوع کنید که تماما از اسناد مورد قبول برادران اهل سنت استخراج شده است.

قالب اعمال را می‌گیرند و روح آن را رها می‌کنند و عملاً به آن نتایجی که می‌توانستند به‌کمک همین اعمال برسند، نمی‌رسند.

فلسفهٔ احکام

حضرت می‌فرمایند:

۹۰- «**فَجَعَلَ اللهُ الایمانَ تَطْهیراً لَکُمْ مِنَ الشِّرْکِ**» پس خداوند ایمان را برای تطهیر شما از شرک قرار داد.

۹۱ - «**وَ الصَّلوةَ تَنْزیهاً لَکُمْ مِنَ الْکِبْرِ**» و نماز را برای پاک کردن شما از کبر مقرر فرمود.

یعنی خدا ایمان را در قلب ما قرار داد تا دل ما را از چندگانه گرایی نجات دهد. دلِ شما دوست دارد که با یک محبوب نابِ یگانه، ارتباط پیدا کند. اما اگر ایمان نداشته باشد، از یک طرف با همه ارتباط دارد و از طرف دیگر با این‌همه ارتباط، قانع نمی‌شود. شرک؛ یعنی مقصدهای پراکنده‌داشتن. می‌فرمایند: ای مردم! خداوند ایمان به خود را قرار داده است تا شما از افق‌های پراکنده نجات پیدا کنید. وقتی فلسفهٔ ایمان را ندانید چگونه می‌خواهید ایمان بیاورید و آن را بشناسید و بشناسانید؟[۷]

---

۷ - بارها خلیفه دوم حکمی می‌کرد که اصحاب به او اعتراض می‌کردند که دستور رسول‌خدا صلی الله علیه و آله خلاف آن بود و او می‌گفت: «مرا دست زدن در بازارها از آن حضرت غافل کرد»(صحیح مسلم ج۲ ص ۲۳٤) برای بررسی بیشتر می‌توانید به ترجمه الغدیر ج۱۱ رجوع بفرمایید. در یک‌جا می‌گوید: «کُلُّ النّاسِ اَفْقَهُ مِن عُمر حتّی رباب الحجال» یعنی همهٔ مردم از عمر فقیه‌ترند، حتی زنان پرده نشین.

حضرت در رابطه با فلسفهٔ احکام می‌فرمایند: خدا نماز را گذاشته است که خودبینی از تو بر طرف شود، حق‌بینی جایِ خودبینی را بگیرد. تفسیر «**اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْری**» همین است. وقتی می‌توانی یادخدا باشی که یاد خود نباشی، یعنی خودت برای خودت مهم نباشی. خودبینی وخودخواهی و خودپسندی ریشهٔ همه انحراف‌هایِ از حق است، و نماز آمد تا کبر را یعنی همهٔ آن نگاه‌های بر خود را به سوی خدا و بندگی خدا بکشاند و دیدید وقتی اهل‌البیت علیهم‌السلام از مسند حکومت و هدایت جامعه حذف شدند، ظاهر نماز ماند ولی هیچ یک از نتایجی که باید از نماز به‌دست می‌آمد نماند، جامعه گرفتار قبیله‌گرایی شد و از آن به‌بعد هرکس خود و قبیله‌اش را برتر می‌دانست.

۹۲ - «**وَ الزَّکاةَ تَزْکِیَةً لِلنَّفْسِ وَ نِماءً فِی الرِّزْقِ**» و خداوند زکات را برای پاک کردن جان و رشد و نمو رزقتان قرار داد.

۹۳ - «**وَ الصِّیامَ تَثْبیتاً لِلْاِخْلاصِ**» و روزه را تشریع فرمود جهت تثبیت و محکم نمودن اخلاص.

می‌فرمایند: خداوند زکات را قرار داد تا نفس انسان از حبّ دنیا تزکیه و پاک شود و رزق انسان نموّ پیدا کند. امروزه انسان‌هاعموماً در ادای زکات آن اشتیاقی که باید داشته باشند ندارند، و در نتیجه رزق‌ها چه بسیار تنگ و خسته‌کننده‌اند. مثلاً هجده ساعت کار می‌کند و چند برابر دیگران هم حقوق می‌گیرد، اما رزقش نموّ ندارد، تنگ و خسته کننده است، چون زکات نمی‌دهد- زکات در این‌جا به معنای عام آن است که عبارت است از زکات اصطلاحی و خمس و سهم امام و سایر انفاقات- می‌فرماید: دستور پرداخت

زکات برای اصلاح انسان‌هاست، علاوه بر این رزق را هم پر برکت می‌کند. بعد می‌فرمایند: خداوند روزه را قرار داد تا ملکهٔ اخلاص در ما تثبیت شود. یعنی ما باشیم و خدا، این کار با روزه محقق می‌شود. روزه برای رسیدن به مقام خلوص است، یعنی مقام یگانه شدن با خدا، و سرّ این مسئله در اختیار اهل‌البیت است. به همین جهت هم باید مسائل روزه را از آن‌ها پرسید و آن‌ها طوری ما را راهنمایی می‌کنند که از آن مقصد اصلی محروم نشویم.[۸] با عقل و محاسبات خودمان نمی‌توانیم مسئله را بفهمیم و مشکل علمای اهل سنت این است که به اندازهٔ کافی متون روایی در اختیار ندارند.

۹۴ - «وَ الْحَجَّ تَشْییداً لِلدّینِ» و حج را برای استحکام بخشیدن به دین مقرر فرمود.

۹۵ - «وَ الْعَدْلَ تَئْسیقاً لِلْقُلُوبِ» و عدل تنظیمی است برای قلوب انسان‌ها.

می‌فرمایند: از طریق حج، دینتان شدت پیدا می‌کند. چرا که حج؛ نمود همهٔ دین است، عصارهٔ دین را جلوی شما قرار داده‌اند. می‌فرمایند: ای مردم! خداوند؛ حج را قرار داد تا شما با دینداریِ شدیدتری زندگی را ادامه دهید و به نتایج کامل‌تری برسید. عجیب است وقتی به مکه می‌روید در اطراف کعبه، روبه‌روی‌حجرالاسود که عالی‌ترین رکن است به نماز

---

۸ - برای بررسی بیشتر در مورد روزه، و سخنان معصومین علیهم السلام در این باره به کتاب «روزه؛ دریچه‌ای به عالَم معنی» از همین مؤلف رجوع فرمایید.

می‌ایستید، وقتی که از حج برگشتید، از این به بعد هر چه نماز می‌خوانید، به نور آن نماز، نماز می‌خوانید.[۹]

بعد حضرت می‌فرمایند: خداوند عدل را برای انضباط گرفتن قلب‌ها قرار داد. یعنی قلب شما باید انضباط داشته باشد، این انضباط با عدل پیدا می‌شود. ارسطو می‌گوید: «اگر خواستید شهوت و شکم بر شما حاکمیت نداشته باشند باید عدل را بر جانتان حاکم کنید». وقتی عدل حاکم شد شهوت را کنترل می‌کند، عفت پیدا می‌شود. هم‌چنین غضب را کنترل می‌کند، شجاعت پیدا می‌شود. حاکمیت عدل باعث می‌شود که قلب شما انضباط پیدا کند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: اگر می‌خواهی قلبت از افراط و تفریط نجات پیدا کند، باید به عدل فکر کنی. مثلاً مواظب باشید بین فرزندانتان عدالت را رعایت کنید، در خرید و فروش مواظب عدل باشید، این مسئله، شما را انضباط می‌بخشد. حالا شما وقتی فهمیدید که با این عدل چه قلبی پیدا می‌کنید، عاشق عدل می‌شوید. اما آن خلیفه‌ای که اصلاً نمی‌داند عدل برای چیست و فلسفهٔ عدل کدام است؟ هر روز باید مردم را به چوب بزند و بترساند تا عدل را رعایت کنند و تازه نه آن عدلی که در منظر حضرت علی علیه السلام مطرح است که انسان را متعالی می‌کند، بلکه عدلی که بیشتر به تحجّر شبیه است.

تا این‌جا حضرت در مورد احکام می‌خواستند بفرمایند: علم به فلسفهٔ احکام لازمهٔ اجرای صحیح آن احکام است و بگردید ببینید این علم در

---

۹ – برای بررسی بیشتر موضوع حج، به نوشتار «حقیقت حج» رجوع فرمایید.

اختیار کیست؟ آیا خلیفه‌ای که برسر کار آمده است چنین ادعایی دارد که فلسفه احکام را می‌داند؟ مسلّم نه. [۱۰]

فلسفهٔ امامت اهل‌البیت در بین جامعهٔ اسلامی

۹۶ - «وَ اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ» و اطاعت از ما خانواده را سبب نظم یافتن امت اسلام و دین اسلام قرار داد- در فرهنگ دین ، ملت به معنی دین است-.

۹۷ - «وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ» و امامت و رهبری ما را برای در امان ماندن امت اسلامی از تفرقه قرار داد.

حضرت می‌فرمایند: ای بندگان خدا؛ همان‌طور که خداوند نماز و روزه و حج و .... را برای شما قرار داده است و در آن رمز و رازی هست، اطاعت ما را هم برای شما واجب کرده‌است تا امت و دیانت نظم پیدا کند و اختلافات در جامعه از بین برود. یکی از دانشمندان اهل سنّت می‌گوید: اگر حضرت علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم شده بود در جامعه اسلامی هیچ اختلافی به وجود نمی‌آمد.[۱۱] همین که خلیفهٔ اول سرکار

---

۱۰ - ابابکر می‌گفت: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان صلی الله علیه و آله رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» (مسند احمد ج۱ ص ١٤- کنزالعمال ج۳ ص ١٢٦- الغدیر ج ۱۳ ص ٢٤٥).

۱۱ - بنا به نقل ابن‌اسحاق: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود (الموفقیات ص ۵۸۰، شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج۲، ص ۲۷۳).

آمـد، مهـم‌تـرین اصـحاب پیـامبرﷺ اعتـراض کردنـد. امـا اگـر حـضرت علی‌علیه‌السلام سرکار آمده بودند همه می‌گفتند: حق با علی اسـت، کـسانی هـم که مخالفت می‌کردند دلیلی برای مخالفتشان نداشتند.[۱۲] ولـی وقتـی خلیفـهٔ اول سر کـار آمـد مخالفـان او دلیـل‌هـای محکـم و قـانع‌کننـده‌ای داشـتند. اِبْن‌اَبی‌الحدیدمعتزلی در شرح نهـج‌البلاغـه مـی‌گویـد: وقتـی خبـر خلافـت ابابکر به سلمان رسید، گفـت: «پیـرمـرد را انتخـاب کردیـد؟! امـا در مـورد اهل‌البیت پیامبرﷺ به خطا رفتید». یعنی اگر علی‌علیه‌السلام را برمی‌گزیدند کسی مخالفت نمی‌کرد.[۱۳] و مخالفت معنـای منطقـی نداشـت و دیگـر فرقـه‌هـای حنبلی و شافعی و مالکی و حنفی در اسلام بـه‌وجـود نمـی‌آمـد. در شـرایط حـذف اهـل‌البیـت بـود کـه هـر کس و هرفرقـه‌ای مـی‌گفـت: مـن درسـت می‌گویم و دلم این‌طور گواه می‌دهد و خود را بر حق می‌دانست، چرا کـه باید یک وجود مقدس معصوم در صحنه باشد تا ایـن‌هـا عقایـد و افکـار و احوالاتشان را با او بسنجند، و چنین وجود مقدسـی را خـدا بـرای مـردم در جامعه تعیین فرمود، ولی او را حذف نمودنـد، لـذا هـرج و مـرج فکـری و اخلاقی و عملی در همه‌جا پیدا شد.

---

۱۲ - از ابـوذر نقـل شـده کـه بعـد از روی کارآمـدن ابـابکر گفـت: ای امّتـی کـه پـس از رسول‌خداﷺ متحیّر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می‌داشـتید و کـسی را کـه خدا مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل‌بیت پیامبرتان می‌نهادیـد، از همـه نعمت‌ها از هر سوی بهره‌مند می‌شدید.

۱۳ - «انساب‌الاشراف»، ج۲، ص۱۸۳ می‌نویسد: سـلمان از ایـن‌کـه علـی‌علیه‌السلام زنـده اسـت و مردم از او بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: به خدا سوگند پس از او هیچ‌کـس شـما را از اَسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام قبل از این‌که اختلافات و هرج و مرج‌ها به‌وجود آید درست همان روزهای اول خلافت ابابکر می‌فرمایند: «اِطاعَتَنا نِظاماً لِلْمِلَّةِ وَ اِمامَتَنا اَماناً لِلْفُرْقَةِ» ای مردم اگر از ما اطاعت کنید شیرازهٔ دینتان حفظ می‌شود و تفرقه از بین می‌رود. ما خانواده‌ای هستیم که خداوند به ما یک لطفی کرده است برای شما. حال که مشخص است اختلاف‌هایی که پس از رحلت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله در جهان اسلام پیش‌آمد همه و همه ریشه در این داشت که کس دیگری غیر از علی علیه السلام خلافت بر مسلمین را تصاحب کرد، آیا مسلمانان برای نجات اسلام، راهی جز این دارند که به فرهنگ اهل‌البیت برگردند؟ امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» در وصیت‌نامه‌شان می‌فرمایند: «فاطمه‌زهرا (سلام الله علیها) برای همهٔ اسلام حجت است». اهل سنت الان هم قبول‌دارند که سند این خطبه صحیح است وطبق روایت‌های خودشان هم قبول‌دارند که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمودند: فاطمه پاره‌ای از من است، هرکه او را آزار دهد، مرا آزار داده است.[۱٤] فرمودند: رضایت فاطمه رضایت من است. و توصیه‌کردند باید رضایت فاطمه علیها السلام را به‌دست آورید و فرمودند: فاطمه‌زهرا علیها السلام حوریّهٔ انسیّه[۱۵] است یعنی

---

۱٤ - «صحیح بخاری»، کتاب النکاح، باب: ذب الرجال عن ابنته.

۱۵ - سیوطی در تفسیر خود «الدُّرُالمنثور» ذیل تفسیر کریمه «سبحان‌الّذی اَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِنَ الْمَسْجدالحرام» به نقل از «طبرانی» می‌نویسد: عایشه گفت: رسول‌گرامی صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که مرا به‌سوی آسمان بردند، داخل بهشت شده در کنار درختی از درختان آن توقف نمودم، درختی که به نیکویی آن و به سفیدی برگ آن و به لذیذی میوه آن، در بهشت ندیدم. پس میوه‌ای از میوه‌های آن برگرفتم و خوردم و به صورت نطفه‌ای در صُلب من در آمد و آنگاه که به زمین ⇦

فرشته‌ای است به‌صورت بشر، و برای شما حجت است. پس با طرح دقیق و عمیق این خطبه می‌توانیم جهان اسلام را نجات دهیم.

بعضی از جنگ‌های زمان ابابکر با کسانی بود که نمی‌خواستند زکات را به غیر از اهل‌البیت بدهند.[۱۶] با رحلت پیامبراکرمﷺ عده‌ای گفتند: اسلام هم رفت پس ما زکات نمی‌دهیم. عده‌ای هم گفتند: ما زکات را باید به اهل‌البیت و جانشینان واقعی پیامبر بدهیم نه به ابابکر. حالا ابابکر با هر دو گروه به اسم خروج از دین جنگید، گروه دوم را هم به اسم این‌که از دین خارج شده‌اند کشتند. این اختلاف‌ها عملاً جامعهٔ اسلامی را تکه‌تکه کرد و سرخوردگی به‌وجود آورد و آن امیدواری اولیه‌ای که امکان داشت با بودن حکیمانی مثل سلمان و اباذر و مقداد در کنار اهل‌البیت، یک اسلام پسندیدنی را در جهان گسترش دهد از بین رفت.

با روی کار آمدن ابابکر یک امید بزرگی که بین بزرگان جامعه بود از بین رفت. یعنی اسلامی به صحنه آمد که در این اسلام حضرت علی‌علیه‌السلام باید از صحنه می‌رفت و لذا کسانی میدان‌دار شدند که از فرهنگ اهل‌البیت فاصله گرفته بودند. مثلاً پسر ابوسفیان یعنی برادر معاویه حاکم دمشق شد، یعنی مسیر حاکمیت در اسلام منحرف گشت. همان‌طور که قبلاً عرض شد اساساً تنها راه نجات جامعه حاکمیت حکم خداست نه نظرات افراد متکثّر. با آمدن ابابکر فرهنگ خطرناک حاکمیت میل مردم

⇦هبوط کردم، با خدیجه هم‌بالین شدم و او فاطمه را باردار گشت. بعد از آن هرگاه مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمه را می‌بویم.

۱۶ - رجوع کنید به جریان مالک‌بن‌نویره در صفحات ۶۰ به بعد کتاب امام‌شناسی، ج ۲، از آیت‌الله‌حسینی تهرانی.

به صحنه آمد. در حالی که اگر علی علیه السلام بر سر کار آمده بود حاکمیت حکم خدا بر مردم به صحنه می‌آمد. چرا که در قلب امام معصوم جز حکم خدا چیز دیگری نیست. آدم خوب هر چه هم خوب باشد آخرش حکمش همان حکم مردم است نه حکم خدا. در فرهنگ اسلامی بنا بود که معصوم یعنی کسی که قلبش ظرف حکم خداست حاکم باشد ولی با ابابکر و فرهنگ غیر معصوم که سر کار آمد، همهٔ تاریخ آخرالزمان تغییر کرد. غم فاطمه زهرا علیها السلام غم عظیمی است و این غم و این خطبه بر همهٔ مسلمین حجّت است که اسلام از مسیر اصلی خود فاصله گرفته و گرفتار تفرقه شده است.[۱۷] حضرت در ادامهٔ خطبه‌شان می‌فرمایند:

۹۸ - «وَ **الْجِهادَ عِزّاً لِلْاِسْلامِ**» و خداوند جهاد را جهت عزت اسلام مقرر فرمود.

۹۹ - «وَ **الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِيجابِ الْاَجْرِ**» و صبر را برای کمک در استحقاق فرد مقدر فرمود.

۱۰۰ - «وَ **الْاَمْرَ بِالْمَعْروفِ مَصْلَحَةً لِلْعامَّةِ**» و امر به معروف را وسیلهٔ اصلاح عمومی قرار داد.

۱۰۱ - «وَ **بِرَّ الْوالِدَيْنِ وِقايَةً مِنَ السُّخْطِ**» و نیکی به پدر و مادر را سپر حفظ از خشم خدا قرار داد.

۱۰۲ - «وَ **صِلَةَ الْاَرْحامِ مَنْماةً لِلْعَدَدِ**» و صلهٔ رحم را وسیلهٔ رشد و نمایش کثرت خانواده قرار داد.

---

۱۷ - برای بررسی بیشتر این نکته می‌توانید به نوشتار «ریشه اصلی غم فاطمه علیها السلام» رجوع فرمایید.

حضرت می‌فرمایند: جهاد به شما عـزّت مـی‌دهـد و صـبر در دینـداری باعثِ زیادشدن اجر شماست و عملاً با صـبرِ در دینـداری، دینـداریِ مـا از حالت بالقوه به حالت بالفعل می‌رسد و ارزش اجر دادن پیدا می‌کند و امـر به معروف، عموم جامعه را نجات می‌دهد و برّ و نیکی به والدین شـما را از خشم الهی نجات می‌دهد، وصلهٔ رحم شما را رشد و هیبـت مـی‌دهـد. ایـن فرهنگ و چشم بصیرت فاطمی است که می‌تواند ریشهٔ آتش خشم خدا به بعضی از خانواده‌ها را در عدمِ برّ به والدین ببیند. حضرت می‌فرماینـد: اگـر صلهٔ رحم کنید با شکوه و گـسترده و رشـد یافتـه مـی‌شـوید و هیبـت پیـدا می‌کنید. اگر صلهٔ رحم نکنید هر کدام از شما یک فرد تنهای بدون هیبـت هستید و حقیر و ضعیف و بی‌پشتیبان می‌مانید.

۱۰۳ - «وَ الْقِصاصَ حَقْناً لِلدِّماءِ» و قصاص وسیله حفظ خون‌هاست.

۱۰٤ - «وَ الْوَفاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِیضاً لِلْمَغْفِرَةِ» و وفای به نذر وسیله‌ای اسـت جهت قرار گرفتن در معرض مغفرت الهی.

۱۰۵ - «وَ تَوْفِیةَ الْمَکایِیلِ وَ الْمَوازِینِ تَغْیِیراً لِلْبَخْسِ» و رعایـت وزن و اندازه‌ها موجب تغییر رذیلهٔ صفت بخل است.

۱۰٦ - «وَالنَّهْـیَ عَـنْ شُـرْبِ الْخَمْـرِ تَنْزِیهـاً عَـنِ‌الـرِّجْسِ» و نهـی از شراب‌خواری را سبب پاکیزگی از آلودگی‌های شخصیت قرار داد.

۱۰۷ - «وَ اجْتِنابَ الْقَذْفِ حِجاباً عَنِ اللَّعْنَةِ» و دوری گزیـدن از تهمـت زدن را برای دور ماندن از لعنت الهی قرار داد.

حضرت می‌فرمایند: قصاص باعث حفظ خون‌ها می‌شود. وفای بـه نـذر باعث بخشش گناهان می‌گردد. ببین آیا وقتی که بـه نـذرت وفـا مـی‌کنـی

دلت مصفّی و نورانی نمی‌شود؟ حضرت می‌فرمایند: کم فروشی نکن و به اندازه وزن کن تا خفّت شخصیت و پستی بخل در تو از بین برود. مشروب نخور تا شخصیت تو آلوده نشود، شراب‌خواری انسان را پست و رذل و سبک می‌کند.

نوع نگاه حضرت را دقت کنید! بعضی‌ها می‌گویند: مشروب کبد و بدن تو را خراب می‌کند، پس مشروب نخور. یعنی نگاه صرفاً بدنی و مادی به احکام الهی دارند. در حالی که حضرت می‌فرمایند: مشروب نخور تا از پستی و خواری آزاد شوی. از تهمت زدن دوری کن چرا که تهمت تو را از رحمت خدا محروم می‌کند. یعنی با انجام ظاهر این عبادات، روح انسان دارای کمالات معنوی می‌شود که خیلی ارزش‌مندتر از نتایج ظاهری است و باید افق نیت خود را در انجام این وظایف و احکام الهی به بالاتر از این نتایج ظاهری سوق داد.

۱۰۸ - «**وَ تَرْكَ السِّرْقَةِ ایجاباً لِلْعِفَّةِ**» و ترک سرقت موجب ایجاد ملکه عفت خواهد شد.

۱۰۹ - «**وَ حَرَّمَ الشِّرْكَ اِخْلاصاً لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ**» و شرک را حرام فرمود برای ایجاد اخلاص و جان را یکسره به اعمال ربوبیت حق گماردن.

یعنی دزدی نکن تا شخصیت تو عفّت پیدا کند و در روحانیتی که روح تجاوز و دریدگی را از بین می‌برد قرار گیری. آدم وقتی حریم اموال دیگران را حفظ کرد، بقیه حرمت‌ها را هم حفظ می‌کند. ولی کسی که جسور شد و مال دیگران را سرقت کرد کم‌کم بقیهٔ ابعاد شخصیت‌های انسان‌ها را هم زیر سؤال می‌برد. بعد حضرت می‌فرمایند: خداوند شرک را

حرام کرد برای این که تو بتوانی رب عالمین را رب خود بشناسی. تو باید به این‌جا برسی که تو صاحب داری و اگر کسی به این مرحله رسید اصلاً مضطرب نیست. با «اخلاص»، راحت می‌توانی پروردگار داشته باشی. آدمی که صاحبش را از دست داده است، وقتی می‌خواهد ذکر بگوید خیالات هجوم می‌آورند و لذا نمی‌تواند ذکر بگوید. وقتی شرک از بین رفت با صاحب عالَم و ربٍّ عالَم راحت‌تر می‌توانی ارتباط برقرار کنی. اخلاص یک مقام بسیار نفیس و ارزش‌مندی است که برای به دست آوردنِ آن، جا دارد انسان همه چیزش را خرج کند. حال می‌فرماید: شرک نورزیدن و آرام‌آرام از چنگال شرک‌های جلی و خفیّ آزاد شدن، ما را به اخلاص می‌رساند.

علت افراط و تفریط در دین

اگر جهان اسلام به این سخنان دقت کند، خواهد پذیرفت آن خانواده‌ای که از اسرار احکام الهی با خبر است به‌واقع باید مجری اصلی احکام در جامعه باشد و دیگران باید با تبعیت از آنان نظام اسلامی را به جریان درآورند. شما ببینید «ولایت فقیه» می‌گوید: کار ولی فقیه این است که حکم معصوم را برای شما بیابد و بیان و اجرا کند، نه این‌که فکر و اندیشه خود را برای شما بیاورد. همه باید از طریق معصومی که فلسفهٔ احکام را می‌داند زندگی خود را سیر دهند.

هرگاه ستون و محور آسیای جریان احکام الهی از صحنه خارج شود، اجرای احکام به افراط و تفریط کشیده می‌شود و ملاک حقّانیّت و صحت

امور گم می‌شود و هر کس بر اساس فکر خود عمل می‌کند. همان طور که عرض شد: مالک‌ابن‌نویره گفت من فقط به اهل‌البیت زکات می‌دهم. خالدبن‌ولید را فرستادند که یا زکات بگیرد یا با او بجنگد. خالد، مالک‌بن‌نویره را کشت و همان شب با همسر او همبستر شد. اگر مالک و همسرش کافر هم بودند باید خالد صبر می‌کرد تا عدّه همسر مالک تمام شود. وقتی قضیه به گوش ابابکر رسید و به ابابکر اعتراض کردند که باید حدّ زنا بر خالد جاری شود. ابابکر در جواب گفت: شمشیری را که در راه خدا به حرکت در آمده است نمی‌گیرم.[۱۸] یعنی آیا شمشیر خالد، شمشیر خداست! آیا این افراط در طرفداری از کسی نیست که حکم خدا را زیر پا گذارده است؟ این از یک طرف که چگونه حدّ خدا تعطیل شد. از طرف دیگر شیخ‌مفید در ارشاد آورده که: به عمر خبر رسید، فلان زن شش ماهه بچّه به‌دنیا آورده است. عمر گفت: باید حدّ زنا را بر او جاری کرد چون قبلاً با کسی همبستر شده است. حضرت علی علیه السلام گفتند: چه کار می‌خواهید بکنید ؟ چرا به او تهمت می‌زنید ؟ مگر در قرآن نمی‌فرماید که حمل و شیردادن ۳۰ ماه است؟[۱۹] از طرفی در جای دیگر می‌فرماید: شیردادن ۲٤ ماه است،[۲۰] پس امکان دارد که کسی شش ماهه بچّه به‌دنیا آورد، این‌جا بود که خلیفه گفت: «**لَوْ لا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر**».[۲۱]

---

۱۸ - «تاریخ الخمیس»، ج۲، ص۲۳۳- «ترجمه الغدیر»، ج۱۳، ص ۳۱۲.

۱۹ - سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲۰ - سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۲۱ - «بحارالانوار»، طبع کمپانی، ص ٤۸۳ یا «ارشاد»، طبع سنگی، ص ۱۱۳ یا داریم که: عبدالله‌جهنی نقل کرده که مردی از طایفهٔ ما، زنی از طایفه جهنیه را به زنی گرفت و پس از

البته؛ در فرصت بعدی مفصلاً این موضوع را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد، ولی عرض بنده این است؛ فرهنگی که ابابکر و عمر به صحنه آوردند فرهنگ افراط و تفریط است و فرهنگی که از معصوم جدا شود و فلسفهٔ دین را نداند دائم در افراط و تفریط است. لذا حضرت فاطمه زهراعليها السلام در خطبهٔ خود به طور مفصّل فلسفهٔ وجودی هر حکمی را بیان می‌کنند تا مدعیان خلافت رسول‌اللهصلى الله عليه وآله در اجرای دین، خود را اندازه بزنند و ارزیابی کنند ببینند آیا در جای درستی قرار گرفته‌اند؟!

در ادامه فرمودند:

۱۱۰ - «فَاتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ اِلاّ وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ» پس تقوای الهی پیشه کنید و از خدا آن‌گونه که شایسته است، بترسید و از دنیا نروید مگر آن‌که مسلم شده و در مقام تسلیم حق قرار گرفته باشید.

شش‌ماه فرزند به دنیا آورد، مرد به عثمان جریان را گفت، عثمان دستور سنگسار او را داد. پس خبر به علی‌عليه السلام رسید، حضرت به عثمان فرمود: حدّ رجم بر آن زن نیست، چون قرآن از طرفی فرمود: «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»(احقاف/۱۵) یعنی حمل و شیر دادنش، برابر سی‌ماه. و نیز فرمود: «وَالْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرِّضاعَةَ» (بقره/۲۳۳) یعنی و مادران شیر دهند فرزندان خود را دوسال کامل. پس این‌طور می‌شود که شیردادن بیست‌وچهارماه و حمل آن شش‌ماه. عثمان گفت: قسم به خدا من تا حال این نکته را نفهمیده بودم، پس دستور داد آن زن را برگردانند. که معلوم شد آن بیچاره را سنگسار کرده‌اند. سخنان آن زن قبل از سنگسار به خواهرش این بود که ای خواهر! غمگین مباش، به خدا قسم هیچ‌کس جز شوهرم دست به من نزده. پس از آن که طفل بزرگ شد، مرد اقرار کرد که فرزند من است و شبیه‌ترین مردم به او بود و آن مرد که نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضاء بدنش پاره‌پاره بر رختخواب ریخت.(مالک در کتاب موطا ج ۲ ص ۱۷٦ و بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ٤٤۲، الغدیر ج ۱۱ ص ۱۸۳).

۱۱۱ - «وَ اَطیعُوا اللهَ فیما اَمَرَکُمْ بِهِ وَ نَهاکُمْ عَنْـهُ» و خـدا را در آنچـه بدان امر کرده و در آنچه از آن باز داشته است اطاعت کنید.

۱۱۲ - «فَاِنَّهُ اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ» فقـط دانـشمندان از خـدا می‌ترسند و قلبشان در خشیّت است.

ای مردم! تقوا را حفظ کنید، مواظب باشید بی‌دیـن از دنیـا نرویـد و یـا قبل از آن‌که تمام ابعاد شخصیت خـود را تـسلیم حکـم خـدا کنیـد از دنیـا نروید، و دستورات خدا اعم از امر و نهی الهی را اطاعت کنیـد همانـا فقـط بندگان عالِم از خدا می‌ترسند و لذا هرکس از علم واقعی برخـوردار اسـت بیشتر در مقابل دستورات الهی خاشع و متواضع است.

آنگاه حضرت می‌فرمایند:

۱۱۳- ۱۱٤- ۱۱۵- «اَیُّهَاالنّاسُ! اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَـةُ وَ اَبی مُحَمَّـدٌ صلی الله علیه و آله» ای مردم! بدانید که من فاطمه‌ام و پدرم محمد صلی الله علیه و آله است.

چرا حضرت در این میان خودشان را معرفـی مـی‌کننـد؟ از ایـن جملـه متوجه می‌شویم که تمام تلاش سقیفه‌سازان این بود که فاطمـه علیها السلام را نبیننـد و حتی گوششان را نسبت به این که فاطمه علیها السلام آمـده اسـت بـا آن‌هـا سـخن بگوید، به نشنیدن بزنند، همان‌طـور کـه بـا آن‌همـه تأکیـدات پیـامبر صلی الله علیه و آله در معرفی وجود مقدس فاطمه علیها السلام خود را بـه نـشنیدن زدنـد. بـا ایـن کـه اکثـر روایات شیعه در بارهٔ حـضرت فاطمـه زهـرا علیها السلام در کتـاب‌هـای اهـل سـنت هست، ولی باز هم این‌ها تلاش دارند فاطمـه علیها السلام را نبیننـد. چـرا کـه گـاهی سلیقه و گرایش‌های جامعه آن‌قدر انحرافی می‌شود که منطقی‌ترین حـرف را کاملاً نـشنیده مـی‌گیـرد و غیـر منطقـی‌تـرین حـرف‌هـا را بـا گـوش بـاز

می‌شنود. ظاهراً جامعه در آن زمان در گرداب چنین مشکلی افتاده است و سعی دارند خبری از او نداشته باشند و فاطمه را ناشناخته‌ای گمنام در عبودیت بپذیرند، ناشناخته‌ای همچون قبر پنهانش. آری درست است که حقیقت فاطمه علیها السلام آنقدر بزرگ است که دیدن او نزدیک به غیرممکن است و آن حضرت ناشناخته‌ای است همچون لیلةالقدر، ولی مثل لیلةالقدر که در عین پنهان بودن وجود دارد و هر سال مردم در دههٔ سوم ماه رمضان تحت تأثیر آن شب بزرگ هستند، فاطمه‌زهرا علیها السلام آنچنان نبود که نتوان از او متأثر شد و از او استفاده کرد.

می‌خواهم عرض کنم؛ این‌که حضرت‌زهرا علیها السلام خودشان را معرفی می‌کنند یک پیام تاریخی دارند تا زمانه‌ای را ترسیم کنند که بنای نشناختن فاطمه علیها السلام را گذاشته بودند. بعد ادامه می‌دهند:

۱۱۶ - «**اَقُولُ عَوْداً وَ بَدْءاً**» آنچه ابتدا گویم همان را در انتها به زبان آورم و خلاصه حرف اول و آخر یک نکته بیش نیست.

۱۱۷ - «**وَ لا اَقُولُ ما اَقُولُ غَلَطاً وَ لا اَفْعَلُ ما اَفْعَلُ شَطَطاً**» آنچه می‌گویم غلط و مغالطه نیست، و آنچه را هم انجام می‌دهم ظلم و پراکنده گویی نیست.

آنچه را در ابتدا می‌گویم همان را در انتها می‌گویم. از ابتدا تا حال برای شما از توحید و قرآن و پیامبر و فلسفه احکام و..... گفتم، حالا هم که در ادامهٔ حرفم می‌خواهم از خلافت و ولایت حرف بزنم همان‌ها را می‌گویم و جلوهٔ قرآن و اسلام را در صورت دیگری عرض می‌کنم. آنچه می‌گویم غلط و پرت و پلا نیست با آرامش کامل و بدون عصبانیت هم

می‌گویم، آنچه می‌گویم ظلم وجور هم نیست - پس بر مبنای یک رسالت سخن می‌گوید نه به جهت عصبانیت و خشم - سلیمان کتانی نویسندهٔ عربِ مسیحی در کتاب «فاطمه علیها السلام زهی در نیام» می‌گوید: خطبهٔ فاطمه‌زهرا علیها السلام در عین این‌که یک شور و حماسه بسیار عالی در بردارد، به نقل تاریخ در یک آرامش کامل بیان شده است.

حضرت در ادامه می‌فرمایند:

۱۱۸ - «**لَقَدْ جاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِكُمْ عَزيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ حَريصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنينَ رَؤُفٌ رَحيمٌ**» اشاره به آیه ۱۲۸ سوره توبه است که خدا می‌فرماید: رسولی از طرف خدا از بین خودتان برایتان آمد، بر او سخت است آنچه شما را آزار می‌دهد، برسعادت و ایمان آوردن شما حریص است و نسبت به مؤمنین در مهربانی و رحمت خاص قرار دارد.

۱۱۹- «**فَاِنْ تَعْرِفُوهُ تَجدوُهُ اَبِی دوُنَ نسائِكُمْ**» پس اگر پدرم را بشناسید می‌دانید که من پدری دارم که هیچ یک از زنان شما چنین پدری ندارد.

۱۲۰ - «**وَ اَخا اِبْنَ عَمّی دوُنَ رِجالِكُمْ**» و آن پیامبر، برادرِ پسر عموی من بود، نه برادر مردان شما.

۱۲۱ - «**وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْه** صلی الله علیه و آله» و چه خوب است با او نسبت داشتن.

ای مردم! پیامبری از خود شما به سوی شما آمد که رنج‌های شما بر او گران است و دلسوز بر شماست و بر مؤمنین مهربان و رئوف است. اگر شما نسب پیامبر را دنبال کنید او پدر من است و هیچ یک از زنان شما چنین پدری ندارد. و برادرِ پسر عموی من بود و نه برادر مردان شما. چون پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وقتی به مدینه هجرت کردند با حضرت علی علیه السلام عقد

اُخوّت بستند، و چه خوش نسبتی است نسبت با پیامبرﷺ و با علی‌علیه‌السلام. یعنی یک فرهنگ است که این فرهنگ در رابطه با ما به جامعه می‌آید ، شما حواستان باشد که دارید از این فرهنگ منصرف می‌شوید و در واقع دلسوزهای واقعی خود را رها کرده‌اید که آزار شما برای آنها سخت و طاقت‌فرسا است.

حقایق بسیاری در وجود حضرت فاطمه‌علیهاالسلام به وقوع پیوست و از او نمایان شد، مثل صبر بر سختی‌ها، عبودیت حق، که در بحث «فاطمه‌علیهاالسلام مظهر عبودیت» تا حدّی بحث شده است در آن‌جا عرض کرده‌ایم فاطمه‌علیهاالسلام مقصد خلقت است، بر اساس روایات هم می‌گوییم.[۲۲] بصیرت و شجاعت « اُمِّ اَبیها » و « اُمِّ بَعْلِها » از دیگر خصوصیات اوست. فاطمه‌علیهاالسلام نه تنها امّ ابیها بود، بلکه اُمّ بَعْلِها هم بود. یعنی هم تسلّی خاطر پیامبرﷺ بود و فرهنگ پیامبرﷺ را می‌شناخت، هم تسلّی خاطر ولایت بود. فرهنگی که نگذاشت از ولایت غفلت شود، هرچند دشمن می‌خواست مسئله ولایت را پنهان کند. او دختر خدیجهٔ بزرگ‌علیهاالسلام، مظهر بزرگی‌ها و ایثارها و از جان گذشتگی‌های مادرش است. کسی که زندگی را طوری تنظیم کرد که همواره به سوی حوادث بزرگ گام برمی‌داشت و نه به سوی زندگی سرد و ساکت. دامنی که پرورندهٔ حسنین، سیّدیْ شباب اهل‌الجنّة است. محور خانه‌ای که حضرت رسول‌اللهﷺ فرمودند: ستارگان امان آسمانند و اهل بیت من امان اهل زمین. همسر کسی که حضرت فرمود: یا علی! اساس اسلام، دوستی من و خانوادهٔ من است همان‌طور که در مورد خانوادهٔ

---

۲۲ - «جنةالعاصمه»، ص ۱۶۸ به نقل از کشف‌اللئالی با ذکر سند حدیث.

فاطمه علیها السلام به ما فرمود: استوارترین شما بر صراط کسی است که محبت خاندان مرا بیشتر داشته باشد. در نتیجه فاطمه علیها السلام مادر و محور خانواده‌ای است که جهانِ از هم گسسته به آن نیازمند است.

فرمود: پس چه نیکو پیامبری است آن‌که من با او نسبت دارم. پس ای مردم! طبق این فرهنگ باید متوجه شوید که دنبال چه کسی باشید و نسبت خود را با علی علیه السلام قطع نکنید همچنان‌که پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت خود را با علی علیه السلام برقرار نمود. إن‌شاءالله در جلسه آینده این موضوعات را با نکاتی که حضرت صدیقهٔ‌طاهره علیها السلام در خطبه خود در مسجد مدینه می‌فرمایند، پیگیری می‌کنیم.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

نقش حضرت‌علی(ع) در ایجاد اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان شده‌ای که خالق تو قبل از خلق کردنت، تو را امتحان نمود و تو را صابر یافت.

همان طور که مستحضرید خطبهٔ حضرت فاطمه علیها السلام در مسجد مدینه، یک دائرةالمعارف از فرهنگ اسلامی است و یکی از ذخیره‌های عالی برای تفکر بشر است و باید با حوصله و آمادگی فکری با آن برخورد کرد.

عرض شد که حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در این فراز از خطبه ابتدا خود را معرفی می‌کنند و می فرمایند: «**اَيُّهَاالنّاسُ، اِعْلَمُوا اَنّی فاطِمَة**.....» این کار حضرت ، یک روش سندسازی تاریخی است ، چرا که خود حضرت در آخر خطبه می‌فرمایند: من این سخنان را گفتم تا برای همهٔ انسان‌هایی که می‌خواهند در مسائل سیاسی درست بیندیشند، حجّت باشد. و در واقع می‌خواهند سخنانشان چراغ تفکر بشر در طول تاریخ باشد. این است که

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

اگر با یک حوصلهٔ طولانی روی خطبهٔ حضرت دقت شود ذخیرهٔ بسیار عمیقی برای تفکر ما و برای تحلیل کردن جریان‌های سیاسی زمانهٔ خودمان، خواهد بود. حضرت بعد از آن‌که نسبت خود را با پیامبر و علی«علیهماالسلام» طرح نمودند و فرمودند: «وَ لَنِعْمَ الْمَعْزِیُّ اِلَیْه» چه نیکو بزرگواری است آن کس که من با او چنین نسبتی دارم، سپس در بارهٔ پیامبراکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند:

۱۲۲ - «فَبَلَّغَ بِالرِّسالَةِ صادِعاً بِالنَّذارَةِ» رسالت و مسئولیت خود را به نحو اَحسن انجام داد و نبوت را با «اِنذار» آغاز کرد.

۱۲۳ - «مائِلاً عَلی مَدْرَجَةِ الْمُشْرِکینَ» در حالی که راهش را از پرتگاهی که مشرکین در آن در حال سقوط بودند، جدا کرد.

۱۲٤- «صارِباً ثَبَجَهُمْ، آخِذاً بِاَکْظامِهِمْ» مشرکینی که شمشیر بر فرق آنان نواخت و گلوگاه آنان را گرفت و فشرد.

می‌فرمایند: پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنهٔ زندگی شما آمد و نگاه جدیدی به شما داد و موانع و پرده‌های درست اندیشیدن را کنار زد و رسالتی را که به عهده‌اش بود به نحو کامل به انجام رساند و هشدارها و خطراتی را که باید متذکر می‌شد، تذکر داد و جهت خود را از مشرکین جدا کرد و نظامی را به وجود آورد که شرک در آن دارای نقش نبود و گردن مشرکین را زد و گلوگاه تنفس‌شان را گرفت. حضرت می‌فرمایند: اساساً جوّ شرک جوّی بود که اصلاً اجازهٔ درخشش به تفکر و اندیشه نمی‌داد ، و پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گلوگاه شرک را فشار داد و فرهنگ آن را از درخشش و نقش‌آفرینی بازداشت.

بعضی وقت‌ها آدم فراموش می‌کند که در زمان ظهور اسلام چه شرایط و فضایی بر بشریت حاکم بوده است. مرحوم کاشف‌الغطاء می‌گویند: وقتی یهودیت و مسیحیت داشتند کهنه و بی‌آبرو می‌شدند ، اسلام ظهور کرد و حتی یهودیت و مسیحیت را که تماماً به عنوان یک دین از ارزش ساقط شده بود، دوباره به عنوان دین، زنده کرد و آن‌ها به عنوان ادیان توحیدی آبرومند شدند. یعنی وقتی چشم اندیشهٔ بشر به ارزش دین باز باشد بقیهٔ ادیان هم معنی رفتهٔ خود را باز می‌یابند. امروزه با تمام تنوع و کثرت اندیشه‌های بشری که در دنیا هست تقریباً بیشترین مشغلهٔ ذهن بشر در بخش اندیشه، بر روی مسائل دینی است. وقتی نهضت دینی به پا شد بیشترین دغدغهٔ بشر دغدغهٔ دین و دینداری می‌شود.

اسلام؛ دین آیندهٔ جهان

به گفتهٔ یکی از اساتید علوم سیاسی دانشگاه ماساچوست: انقلاب اسلامی ایران در صحنه تاریخ معاصر درست وقتی به صحنه آمد که تبلیغاتِ چهارصدسالهٔ اخیر مدعی بود دورهٔ دین گذشته است و دیگر دین ذهن بشر را نمی‌تواند قانع کند، و با ظهور خود تبلیغات چهارصدسالهٔ جهان غرب را نقش بر آب کرد و یک مرتبه جهان از طریق انقلاب اسلامی متوجه شد که نه تنها دورهٔ دین نگذشته است ، بلکه غرب مجبور شده نسبت به دین واکنش نشان دهد و دین را در نظام غربی دوباره معنا و بازخوانی کند. اگوست کنت در اوایل قرن ۱۹ ندا سر داد که دورهٔ دین گذشته است و دین مربوط به زمانی بود که بشر به علوم تجربی و

جامعه‌شناسی دست نیافته بود. او تلاش می‌کرد ثابت کند دین مربوط به دورهٔ خرافه پرستی و اُسطوره‌گرایی بشر است. این حرف‌ها به جهت آن است که امثال اگوست‌کنت جایگاه دین خدا را در هستی نمی‌شناسند. شما هرگز تصور نکنید امروز دین در جهان غرب از بین رفته است، بلکه به جهت برداشت‌ها و تفسیرهای غلط کلیسا در جهان غرب نسبت به دین یک سرخوردگی ایجاد شده است و آن‌ها در واقع طالب یک دین واقعی هستند که نیازهای آن‌ها را جواب دهد. سرخوردگی‌ها از دین خرافی را نباید پشت‌کردن به اصل دین تعبیر و تلقی کرد. جوامع بشری در مجموع و بر اساس فطرت الهی‌شان، گرایش به دین دارند، هر چند طرز تلقی و ارتباط ارباب کلیسا با دین، در آنها سرخوردگی نسبت به دین ایجاد کرده است و قدرت اُسطوره‌زدایی اسلام و روح توحیدی ناب آن همهٔ انحرافاتی را که به اسم دین به بشر تحمیل کرده‌اند می‌زداید. آری به فرمایش فاطمه علیها السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق اسلام، فرق شرک را شکافت و این شرک‌زدایی تا انتهای تاریخ ادامه خواهد یافت.

ناامیدی در اردوگاه شرک

۱۲۵- «داعِیاً اِلی سَبیلِ رَبِّهِ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» و بشریت را با زبان حکمت و موعظهٔ حسنه به راه خدا دعوت نمود.

۱۲۶- «یَکْسِرُ الْاَصْنامَ» بت‌ها را در هم شکست.

۱۲۷- «وَ یَنْکُتُ الْهامَ» سرکردگان شرک را منکوب کرد.

۱۲۸- «**حَتّی اِنْهَزَمَ الْجَمْعُ وَ وَلَّوا الدُّبُر**» تا آن‌جایی که جمعیتشان منهزم شد و از میدان گریختند.

۱۲۹- «**حَتّی تَفَرَّی اللَّیْلُ عَنْ صُبْحِهِ**» تا صبح صادق از زیر پرده شب به در آمد.

۱۳۰ - «**وَ اَسْفَرَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ**» و چهره حق از نقاب بیرون شد و حق خالص جلوه‌گر گشت.

می‌فرمایند: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و از طریق حکمت و موعظه راه رسیدن به خدا را نشان داد، رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت کننده مردم به سوی پروردگارش بود آن هم از طریق «حکمت» یعنی دلیل‌ها و براهین روشن عقل‌پسند، و از طریق «موعظه» یعنی تحریکات عاطفیِ فطری شیدا کننده و روح‌افزا. و وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به صحنهٔ حیات بشری آمد «**تَکْسِرُالْاَصْنام**» بت‌ها را شکست. بت یعنی هر چیزی که حجاب حق و مانع ارتباط انسان با خدا است، حالا چه سنگ باشد، چه پول، چه فکر و فرهنگ انحرافی، و چه حزب و گرایش‌های قبیلگی. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با آوردن دین اسلام، همهٔ این حجاب‌ها را رسوا کرد و زشتی وجودشان را نمایاند. امروزه وقتی اسلامِ حقیقی به صحنهٔ مقابله با مکتب‌های دیگر می‌رود، با نور توحیدی خود انحراف‌هایی را روشن می‌کند که واقعاً عقل نمی‌تواند بپذیرد ولی آن‌ها پذیرفته‌اند. حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌فرمایند: پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند و فضای بت‌پرستی و سران بت‌پرستی را سرکوب کردند. به طوری که اتحاد مشرکان شکسته شد و از میدان فکر و فضای جامعه حذف شدند و فرهنگ بت‌پرستی و عوامل حجاب حق، بی‌آبرو شد. هرچند که همیشه

در هر جامعه‌ای افکار غلط و آدم‌های فاسد وجود دارد ولی با آمدن دین حق، این‌ها بی‌آبرو و بی‌ارزش می‌شوند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آمد صبح صادقِ دیانت دمیده شد و حق به شکل ناب آن جلوه کرد و از آن به بعد تا قیام قیامت سیاستِ شرک، تاب پایداری را از دست داده است و فرهنگ شرک هرگز امیدوارِ ماندن نخواهد بود.

۱۳۱- «وَ نَطَقَ زَعیمُ الدّین» آری زمامدار دین به نطق آمد.

۱۳۲ - «وَ خُرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطین» و عربده‌های شیاطین خاموش گشت و همه‌شان لال شدند.

۱۳۳ - «وَ طاحَ وَ شیظُ النِّفاق» و خار نفاق از راه برداشته شد و دیگر نمی‌تواند مانع اصلی باشد.

۱۳٤- «وَ انْحَلَّتْ عُقَدُ الْکُفْرِ وَ الشِّقاق» و گره‌های کفر و شقاق از هم گشوده شد.

حضرت می‌فرمایند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرهنگی را به وجود آوردند که فریادهای شیطانی خاموش شد یعنی حرف‌هایِ دینیِ انسان دیندار در جامعه معنی دار گشت. مثلاً وقتی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «قُولُوا لا اِلـهَ اِلاّ الله تُفْلِحُوا» در جواب گفتند: چرا پیامبر اُلاغ سوار می‌شود، آن‌هم بدون پالان؟ شاید شما الآن بگویید این‌ها چه ربطی به آن سخن دارد؟! جواب این است که در فرهنگ شرک‌آلودِ جاهلیت کسی باید حرف حسابی بزند که پول‌دار باشد و اسب سوار شود و ...، حالا که اسلام فرهنگ کل جهان را متأثر کرده است شما متوجه می‌شوید که تقواداشتن و حرفِ حسابی‌زدن ربطی به ثروت و قدرت داشتن ندارد. حضرت موسی علیه السلام

وقتی برای تبلیغ دین خدا به دربار فرعون رفتند، درباریان به ایشان اعتراض کردند که چرا دستبند طلا نداری؟[۲] یا در قرآن داریم که عده‌ای از یهودیان آمدند پیش پیامبر زمان‌شان و گفتند رهبری برای ما بفرست تا برویم با جالوت بجنگیم. پیامبرشان می فرماید خداوند حضرت طالوت را برای شما برگزیده است تا به کمک او بروید و با جالوت بجنگید. آن‌ها در جواب می‌گویند طالوت که نه ثروت دارد و نه موقعیت اجتماعی، چگونه می‌تواند رهبر ما باشد.[۳] شما ببینید فرهنگ‌های وحشیِ بی‌منطق گاهی ذهن بشر را آنچنان اشغال می‌کرده که اصلاً اجازه نمی‌داده است به تعالی فکر کنند.

فرهنگ پیامبراسلام(ص) که آمد، عربده‌های شیطانی اعم از فکر و تبلیغات و مانور سیاسی و اجتماعی آن زمان، گنگ و خاموش شد و پوچی و بی‌منطقی‌اش هویدا گشت و از این طریق خارهای فرهنگ نفاق کنده شد. یعنی میدان فرهنگ نفاق با نور توحیدی که پیامبراسلام(ص) آورد از بین رفت و دیگر نتوانست سایه‌ای راحت برای ادامه حیات خود پیدا کند تا بتواند به راحتی اندیشهٔ بشریت را در دست بگیرد.

---

۲ – «فَلَوْلا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ» چرا افکنده نشده بر او دستبندهایی از طلا؟ (زخرف آیه ۵۳)

۳ – «وَ قالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طالُوتَ مَلِكاً قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمالِ قالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاهُ عَلَيْكُمْ وَ زادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِيمٌ»(سوره بقره آیه ۲۴۷)

فاطمه علیها السلام ماوراء تاریخ

این جملات حضرت را باید در گسترهٔ تاریخ نگاه کرد و احتیاج به شرح و بسط طولانی دارد. من و شما باید خطبهٔ حضرت‌زهرا علیها السلام را به عنوان یک کتاب درسی برداریم و چندین بار بخوانیم و بعد از آن با یک روش عمیق و دقیق بررسی کنیم تا بتوانیم تفسیر و تحلیل زندگی امروزمان را از طریق این خطبه به دست آوریم. برای این‌که تحلیل صحیحی از زمانه خود پیدا کنیم باید با عقل فاطمه‌زهرا علیها السلام زندگی کنیم. شما در دقت آن حضرت عنایت داشته باشید که این چه بینشی است که در جریان حاکمیت خلیفهٔ اول انحراف کلی اسلام را می‌بیند در حالی که خلیفهٔ اول، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و یار غار آن حضرت است. در ادامهٔ خطبه خواهید دید که حضرت می‌فرمایند: با انحراف از حاکمیت امام معصوم، همهٔ کفر بر سرِکار آمده است. این چه بصیرت و چه جرأتی است که می‌فهمد آن چه بر سرکار آمده،کفر و شرک است، و از آن‌جایی که اسلام مکتب نفی هرگونه شیطنتی است -اعم از کفر و نفاق- این جریان را نفی و رسوا می‌کند و با این سخن نه تنها به مسلمانان واقعی نوید انهدام این جریان را در آیندهٔ تاریخ می‌دهد، بلکه ما را به نزدیکی بیشتر به اسلام واقعی دعوت می‌کند تا ما هم بتوانیم در ادامهٔ انقلاب اسلامی جریان کفر و نفاق را بشناسیم و در هم بکوبیم.

شما این را بدانید که به فاطمه‌زهرا علیها السلام نزدیک نمی‌شوید مگر این‌که به عقیدهٔ حضرت نزدیک شوید. یعنی فاطمه‌زهرا علیها السلام یک قلب است که این قلب، هم فکر دارد، و هم شوق و شور عبادی و هم شعور سیاسی و

هرکس به اندازه‌ای که به این عقیده و شوق و شور و شعور نزدیک شود، به حضرت نزدیک شده است و ماوراءِ تاریخ زمان خود، جایگاه حوادث را می‌شناسد. به همین دلیل تأکید می‌کنیم که باید فرصت مناسبی را برای فهم خطبه و تحلیل جملات حضرت بگذارید تا آرام‌آرام با تدبّر و تعمّق روی خطبه، زوایایی از آن روشن شود. باید فهمید جایگاه فرهنگی شرک و نفاق در فرهنگ بشری پس از ظهور اسلام کجاست و چگونه می‌توان با آن روبه‌رو شد، این‌ها را فاطمه‌زهرا(س) به ما می‌آموزد. شما مطمئن باشید بنده خیلی راحت‌تر هستم که چند تحلیل سیاسی از فرمایشات حضرت بکنم و شما نیز خوشتان بیاید؛ ولی در نهایت بر بینش و بصیرت شما افزوده نمی‌شود، بلکه فقط یک خاطره برایتان می‌ماند. پس باید نوع نگاه و برخورد ما با این خطبه به عنوان یک مرجع تفکرِ همیشگی مدّ نظر باشد که دائم به آن رجوع کنیم و از آن در اندیشهٔ سیاسی و تاریخی خود تفکر و هدایت بگیریم.

حضرت می‌فرمایند: وجود دین اسلام باعث شد که گروه‌ها و باندهای نفاق و کفر از هم بپاشد. به عنوان مثال همین حالا در جامعه ببینید هر قدر نور توحیدی اسلام ضعیف شود، باندها و گروه‌های کفر و نفاق و ستم بیشتر می‌شود. این قاعدهٔ همیشگی تاریخ است. اخیراً سوابق یکی از گروه‌های سیاسی را مرور می‌کردم دیدم این‌ها یک زمانی نور امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» را پذیرفته بودند و جهت صحیحی داشتند ولی هرچه از نور و خط امام«رحمة‌الله‌علیه» فاصله گرفتند حرف‌هایی زدند که آدم خجالت می‌کشد بگوید که این حرف‌ها، حرف‌های یک انسان مسلمان است. شاید

فکر می‌کردند با فاصله‌گرفتن از امام و اسلام ناب می‌توانند برای خودشان یک قدرت و پایگاهی پیدا کنند، ولی نفهمیدند که اسلام، نفاق و کفر آن‌ها را بر ملا می‌کند و خیلی زود ناکام می‌شوند. قاعدهٔ همهٔ این حادثه‌ها در سخنان حضرت‌زهرا علیها السلام هست.

خلوص؛ شرط احیاء دین

حضرت در ادامه فرمودند:

۱۳۵ - «وَ فُهْتُمْ بِكَلِمَةِ الْاِخْلاصِ» و به کمک پیامبر صلی الله علیه و آله دهان‌های شما به کلمهٔ اخلاص باز شد.

۱۳۶ - «فی نَفَرٍ مِنَ الْبیضِ الْخِماصِ» در میان گروهی که سپیدروی و شکم به پشت چسبیده بودند.

حضرت می‌فرمایند: شما آرام آرام با نور دین پیامبراکرم صلی الله علیه و آله به جایی رسیده‌اید که سخن از توحید می‌گویید ، مگر این چیز ساده‌ای است. شما به جایی رسیده‌اید که وقتی مشکلی برایتان پیش می‌آید متوجه می‌شوید پای خدا در کار است و تذکری است الهی. وقتی نعمتی به شما می‌رسد می‌بینید پای خدا در کار است و می‌خواهد امتحانی را اجرا نماید. این که آدم بفهمد فوق جریانات زندگی و حوادث روزگار، یک نیروی لایزالِ قدرتمندِ حکیمِ عادلِ مدبّر در کار است یک شعور پیامبری است و این از طریق دین به ما رسیده است. اخلاص یعنی همه چیز را به خدا ربط دادن و او را تمام مقصد و مقصود خود گرفتن.

حضرت می‌فرمایند: این دین و این فرهنگِ توحیدی و اخلاص را پیامبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله با کسانی به صحنه آورد که روسفیدان شکم تهی بودند ، یعنی مسلمانان نورانی که شکم پُر و عشرت زده و عیاش نبودند. یعنی هیچ وقت دین از طریق مرفّهین روی کار نمی‌آید. به تعبیر امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه»: *«مبارزه، با رفاه طلبی سازگار نیست». «تنها آن‌هایی تا آخر خط با ما هستند که درد فقر و محرومیت را چشیده باشند».*

حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام خصوصیات سینه‌چاکان دین و پایه‌گذاران دین را تبیین می‌کنند: روسفیدانی متدین و متعبد، کسانی که شکم‌چران نیستند، اهل شهرت و شهوت نیستند. اصلاً خدا به کسانی که اهل هوس و شهوت‌اند توفیق ایجاد نظام توحیدی و اسلامی را نمی‌دهد. این موضوع برای شما عبرت هم باشد که اگر می‌خواهید در احیاء دین به معنای واقعی نقش داشته باشید باید نگهبان شکم و شهوت‌تان باشید. انسانی که عبودیت را از دست داد غیر ممکن است بتواند کار حسابی بکند، کارهایش برای جامعه بیش از آن‌که خدمت باشد، ضرر است، چون خداوند هرگز به او توفیق خدمت نخواهد داد.

حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام در این خطبه قواعدی را به بشر ارائه می‌دهند که بشر می‌تواند تا قیام قیامت از آن استفاده کند. ابن‌ابی‌الحدیدمعتزلی می‌گوید: وقتی با پسر زیدبن‌علیّ‌ابن‌الحسین – نوهٔ امام سجاد علیه‌السلام – روبه‌رو شدم پرسیدم شما راجع به این خطبه چه می‌دانید؟ او در جواب گفت: که این خطبه در بین ما اهل‌البیت دست به دست می‌گردد. یعنی خطبهٔ حضرت بین خانواده پیامبر به عنوان یک کتاب فکری و فرهنگی بوده و بر

روی تک‌تک عبارات آن ستونی از تفکر می‌ساخته‌اند. ما فعلاً نگاهی اجمالی و گذرا به این خطبه انداخته‌ایم تا شمای کلّی خطبه را ارائه بدهیم.

راز عزّت و ذلّت ملت‌ها

۱۳۷- «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ» و شما بر کناره پرتگاهی از آتش بودید.

۱۳۸- «مُذْقَةَ الشّارِبِ، وَ نُهْزَةَ الطّامِعِ» مانند جرعه‌ای آب (که به سادگی شما را می‌توانستند بنوشند) و آنقدر ضعیف که هرکس طمع به چیزی داشت به سراغتان می‌آمد.

۱۳۹- «وَ قُبْسَةَ الْعَجْلانِ» و آتش زنه‌ای بودید که بلافاصله خاموش می‌شد و نمی‌توانست جایی را روشن و گرم کند.

۱۴۰- «وَ مَوْطِیءَ الْاَقْدامِ» و مثل محل لگدکوب‌شدن روندگان، زیرِ پا له شده بودید.

۱۴۱ - «تَشْرَبُونَ الطَّرْقَ، وَ تَقْتاتُونَ الْقِدَّ وَ الْوَرَقَ» از آبی که شتران در آن رفته و آن را آلوده می‌کردند، می‌آشامیدید، و از پوست حیوانات و برگ درختان غذا می‌گرفتید.

۱۴۲ - «اَذِلَّةً خاسِئینَ» خوار بودید و مطرود.

۱۴۳ - «تَخافُونَ اَنْ یَتَخَطَّفَکُمُ النّاسُ مِنْ حَوْلِکُمْ» می‌ترسیدید که اطرافیان، شما را بربایند.

حضرت می‌فرمایند: ببینید چه فکر و فرهنگی به صحنه آمد و شما را تا کجا اوج داد و شما قبل از آن، در چه شرایطی بودید، مگر شما در لبهٔ

پرتگاه سقوط در آتش نبودید؟ قبل از این‌که اسلام برای شما بیاید زندگی شما از نظر ناامنی مانند حالتی بود که هر لحظه خطر سقوط در آتش را احساس می‌کردید. شما همانند «مَذْقَةَ الشّارِب» آب بسیار اندک و قلیلی بودید که در یک گوشهٔ گودال جمع شده و هر کس می‌خواست به راحتی از آن کمی برمی‌داشت و می‌برد و هیچ‌وقت هم کسی نمی‌گفت چرا برداشتی و کجا بردی. موقعیت شما مثل موقعیت چنین آبی بود. شما مثل لقمه‌ای بودید که هرکس می‌خواست می‌توانست به راحتی بخورد و به اصطلاح، شما را یک لقمه کند و آب هم از آب تکان نمی‌خورد. راستی این هیبت و قدرت امروزی را از کجا به دست آوردید؟ که نه تنها دیگر لقمه نیستید بلکه تعیین کنندهٔ سیاست‌های منطقه نیز شده‌اید.

یکی از دانشمندان می‌گوید: « عربستان آن قدر بی‌ارزش بود که ارزش مستعمره شدن توسط یکی از دو قدرت آن روز یعنی ایران و روم را هم نداشت ». حضرت می‌فرمایند در ناپایداری و بی‌هویتی همانند یک جرقهٔ آتش بودید که اصلاً حضور پایدار و اثر سازی برایش مطرح نیست. شما به راحتی لگد کوب می‌شدید و کسی هم در بین شما نبود که تصمیمی بگیرد. شما از آب آلوده می‌آشامیدید، همان آبی که حیوانات در آن وارد می‌شدند و آن را آلوده می‌کردند و می‌خوردند. شما در بدترین شرایط ذلّت آن‌قدر بی‌مقدار بودید که هر لحظه امکان ربوده شدنتان می‌رفت. توجه داشته باشید حضرت نمی‌خواهند به کسی توهین کنند، قصد حضرت این است که فضای زمان ظهور اسلام را برای آنها ترسیم کنند تا سرّی از اسرار فاطمی را آشکار نمایند. هرکس به‌واقع دقت کند و خداوند

یاری‌اش نماید متوجه خواهد شد که یک قدرت غیر منتظره‌ای در ملتی که به واقع به اسلام روی آورد ، به وجود می‌آید و اگر مسلمانان مبنای این قدرت و هیبت را متوجه نشوند آن را طبیعی می‌دانند و سعی نمی‌کنند با ادامهٔ حیات اسلامی حفظش کنند و لذا پس از مدتی آن عزت را از دست خواهند داد. حضرت نقش اسلام را در این عزت‌مندی گوشزد می‌کنند که کمال و عُلوّی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر رابطه با پیامبر صلی الله علیه و آله بود. اگر پس از پیامبر صلی الله علیه و آله این رابطه -که به صورت ربط با امام می‌تواند باقی بماند- از بین برود، هم جاهلیت گذشته و هم خواری و ضعف، دوباره برمی‌گردد، و چقدر پیش‌بینی حضرت زهرا علیها السلام درست از آب در آمد.[٤]

۱٤٤- «**فَاَنْقَذَكُمُ اللهُ تَعالی بِمُحَمَّدٍ** صلی الله علیه و آله» تا آن‌که خدای محمد صلی الله علیه و آله از طریق اسلام شما را نجات داد.

حضرت می‌فرمایند حالا شما ببینید به وسیله چه کسی نجات پیدا کردید؟ حضرت این خطبه را در شرایطی ایراد می‌کنند که مکه و مدینه یکی از قطب‌های جهان آن روز به حساب می‌آید. طبق اسناد تاریخی آن‌قدر جزیرةالعرب قبل از اسلام بی‌مقدار بود که پادشاه ایران به فرماندار یمن نامه می‌نویسد، شنیده‌ام کسی در عربستان ادعای پیغمبری کرده است، برو او را دستگیر کن، بیاور این‌جا، یا او را بکش. ببینید چقدر جزیرةالعرب را بی‌مقدار می‌دیدند. حالا در آخرین روزهای حیات

---

٤ - به کتاب «حزب علوی و حزب اموی» از حجت‌الاسلام دکتر محسن حیدری، یا به کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفریان رجوع کنید.

پیامبر(ص) امپراطوری روم نیرو تهیه کرده است تا با مسلمانان بجنگد و پیامبر(ص) به مسلمانان دستور داده‌اند، به طرف منطقه موته بروید و آماده جنگ شوید. یعنی آن قدر مسلمانان توانا شده بودند که می‌خواهند با روم بجنگند. یکی از دانشمندان می گوید: « روم شرقی - مصر امروز- که سپاه مسلمانان در مدت بسیار کمی فتح کردند، دژی داشت که امروز به جهت بزرگی و وسعت داخلی این دژ، جهت بازدید توریست‌ها چند ایستگاه تاکسی درست کرده‌اند؛ این دژ را مسلمانان تقریباً به مدت ۲۵ روز فتح کردند». حالا این توانایی و این جسارت از کجا بود؟! یکی از دانشمندان می گوید: این که اسلام به ارادهٔ خدا می‌آید در پایین‌ترین منطقه‌های جهان از نظر فکری و فرهنگی - یعنی عربستان- نهضت خود را شروع می‌کند شاید سرّش این باشد که می‌خواهد توانایی اسلام را در تغییردادن شرایط نشان دهد. به عنوان مثال شهید حاج مهدی عراقی می گوید شهید نواب صفوی در ابتدای کارش سراغ لختی‌هایِ یکّه‌بزنِ تهران رفت و گفت من روی این‌ها کار می‌کنم تا به دو نتیجه برسیم، یکی این‌که مردم از شرّ بدی‌های این‌ها راحت شوند، دیگر این‌که به بقیه ثابت کنم که اسلام در اصلاح انسان‌ها چه قدر توانایی دارد.

اگر شما شرایط ایران را در جهانِ قبل از انقلاب اسلامی بررسی کنید، می‌بینید در واقع ایران یک مستعمرهٔ بسیار ضعیف برای آن قدرت‌های استعماری بود. به عنوان مثال: اگر عکس خم شدن شاه ایران را در برابر کِندی و بعد از آن در مقابل کارتر ببینید، به خوبی پیداست که شاه در مقابل رئیس جمهورهای آمریکا از رکوع هم کمی پایین‌تر رفته است.

«سولیوان» سفیر آمریکا در ایران در خاطراتش می‌نویسد: شاه ایران دائم با من در تماس بود که حالا چکار کنم ؟ حتی کوچک‌ترین کارها را از من می‌پرسید[۵] می‌گوید تنها کسی که در کشور ایران کاره‌ای نبود شاه بود و همهٔ تصمیمات برای کشور توسط آمریکایی‌هایی مثل سولیوان و کیسینجر و برژیسنکی گرفته می‌شد. یکی از اساتید دانشگاهی ما در سال ۱۳٥٤ می‌گفت در دنیا طبقهٔ دانشگاهی، کشوری به نام ایران نمی‌شناختند. او می‌گوید وقتی در آن سال‌ها در دانشگاه‌های فرانسه از من پرسیدند از کجا آمده‌ای؟ می‌گفتم از IRAN ، می‌گفتند: هان از IRAQ آمده‌ای. یعنی عراق بیشتراز ایران مشهور بود، ولی با شروع انقلاب اسلامی یکی از پرتصویرترین شخصیت‌ها روی تلویزیون‌های جهان، امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» بود و ایران به نحو بی‌سابقه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد و عزّت پیدا کرد. حتی خبرگزاری‌های استکباری تلاش می‌کردند تا اولین خبرشان را از امام«رحمة‌الله‌علیه» بیاورند و به زعم خودشان او را مورد هجوم تبلیغاتی خود قرار دهند. بعد از مدتی متوجه شدند که از طریق همین هجوم تبلیغاتی به طور ناخواسته امام«رحمة‌الله‌علیه» یکی از چهره‌های معروف و محبوب جهان شده است. به همین جهت امروزه تلاش می‌کنند مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» را در یک بایکوت خبری قرار دهند، یعنی در اخبارشان از ایران سخنان و موضع‌گیری هرکسی را بیان کنند جز مقام معظم رهبری را. حتی رادیوی بی‌بی‌سی اگر در بخش فارسی‌اش بعضی مواقع سخنان مقام معظم رهبری را طرح می‌کند، در بخش انگلیسی و عربی‌اش آن خبر را حذف می‌کند،

---

۵ - به خاطرات آقای فَردوست یا به خاطرات ارتشبد باتمان قیلیچ رجوع کنید.

مگر در مواردی که دیگر چاره‌ای ندارند. حالا چرا ما روی این نکته تأکید می‌کنیم؟ می‌خواهیم شما این مسئله را مورد توجه قرار دهید که امروز ما به پشتوانه اسلام برای استکبار مسئله‌دار شده‌ایم و دغدغهٔ دائمی آن‌ها مسئله انقلاب اسلامی ایران شده است و نه تنها دیگر نمی‌توانند در سرنوشت ملت ما دخالت کنند، به جهت مواضع قاطع نظام اسلامی، در بقیهٔ جهان هم به راحتی نمی‌توانند دخالت کنند. چرا وقتی رئیس جمهور ایران به سازمان ملل می‌رود، خانم آل‌برایت وزیر امور خارجه وقت آمریکا در جلسه شرکت می‌کند و از اول تا آخر به سخنرانی او گوش می دهد، بعد هم کلینتون رئیس جمهور سابق آمریکا می‌گوید: ببخشید من برای استماع سخنرانی دیر رسیدم. سؤال من این است که این عزّت از کجاست؟ این عزت را که ما قبلاً نداشتیم، پس این عزت به جهت اسلام است. گاهی اوقات ما به روشنفکران می‌گوییم بی‌انصافی نکنید، اگر هم امثال رادیو بی‌بی‌سی به شما تلفن می‌زنند تا با شما مصاحبه کنند، به علت عظمت و عزت اسلام است، این را پای خودتان نگذارید. چرا که قبل از انقلاب اسلامی اساساً متوجه مردم ما نبودند، چه رسد بخواهند با آن‌ها مصاحبه کنند و سعی داشتند نام اسلام را هم بر زبان نرانند. ولی حالا که مسلمانان دست به دامان اسلام زدند و عظمت اسلام کمی روشن شده، می‌بینید آن‌قدر مهم شده است که «جان‌هیگ» اُسقف معروف آمریکایی و استاد دانشگاه، کتابی در سطح جهان می نویسد که با طرح پلورالیسم دینی بگوید مسیحیت هم مثل اسلام یک دین است. یعنی می‌خواهند از طریق عزت اسلام، به مسیحیت خود هم عزت دهند و طرح می کنند همهٔ ادیان

در عرض همدیگرند و همه حق‌اند. یک زمانی حرف دنیا این بود که اصلاً اسلام دین نیست، اسلام حزبی است که با شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله و ثروت حضرت خدیجه علیها السلام به صحنه آمده است. ولی وقتی انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و مردم دست به دامان اسلام زدند، اسلام مطرح شد و مسیحیت و یهودیت در درجه دوم قرار گرفت، حالا می‌گویند دین یهودیت و مسیحیت و اسلام هر سه دین هستند، در عرض یکدیگر و بحث پلورالیسم دینی یعنی حقانیت همهٔ دین‌ها را مطرح می‌کنند. تا دیروز می‌گفتند اسلام دین نیست، مسیحیت و یهودیت دین است. ولی وقتی اسلام در انقلاب اسلامی ظهور و جلوه کرد و مسلمانان عزت پیدا کردند، می خواهند خودشان را به عزت اسلام عزتمند کنند و لذا بحث پلورالیسم دینی را مطرح کردند.

حال روی فرمایش حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام دقت کنید که چرا می‌گویند: این عزت را مردم از اسلام دارند و گوشزد می‌کنند مواظب باشید با حذف جریان صحیح اسلامی، نقطهٔ عزت خود را تیرباران خواهید کرد. نکتهٔ بسیار مهمی است، ای کاش مسلمانان متوجه این نکته می‌شدند. سپس می‌فرمایند:

۱۴۵- «**بَعْدَ اللَّتَیّا وَ الَّتی**» بعد از چنین وچنان (بعد از حوادث زیادی که بر سرحضرت محمّد صلی الله علیه و آله آمد).

۱۴۶- «**بَعْدَ اَنْ مُنِیَ بِبُهَمِ الرِّجالِ**» و بعد از آن‌که حضرت بلاهایی از دست قلدران و گردنکشان کشید.

۱۴۷- ۱۴۸ - «وَ ذُؤْبانِ الْعَرَبِ» «وَ مَرَدَةِ اَهْلِ الْکِتابِ» هم از گرگ‌های عرب و هم از سرکشان اهل کتاب.

۱۴۹- «کُلَّما اَوْ قَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ اَطْفَأَهَا اللهُ» هرگاه که آتش جنگ برافروختند ، خدا خاموشش فرمود.

۱۵۰- «اَوْ نَجَمَ قَرْنٌ لِلشَّیْطانِ» یا هر هنگام که شاخ شیطان سربرآورد.

۱۵۱- «اَوْ فَغَرَتْ فاغِرَةٌ مِنَ الْمُشْرِکینَ» یا اژدهایی از مشرکین دهان باز کرد.

۱۵۲- « قَذَفَ اَخاهُ فی لَهَواتِها» رسول خدا(ص) برادرش -علی(ع) - را در کام اژدها و گلوگاه آن افکند.

سیر بحث حضرت فاطمه(س) را دقت کنید. در ابتدا از سبک و بی‌ارزش بودن ملت قبل از گرایش به اسلام سخن گفتند، بعد فرمودند عزت پیدا کردید و این عزتی که پیدا کردید از اسلام و پیامبراکرم(ص) است. حال می‌فرمایند این عزّت به راحتی و سادگی به دست نیامد، بعد از خونِ دل‌خوردن‌ها و مجاهده کردن‌ها و مبارزه کردن با سران کفر و گرگ‌های عرب و سرکشان اهل کتاب، اسلام به صحنه آمد و حالا می‌تواند شما را از حقارت و پستی نجات دهد و عزت بخشد. هروقت آتشی برافروخته می‌شد خدا آن را از طریق مجاهده‌های پیامبر خاموش می‌کرد و وقتی شاخی از شیطان سر برمی‌کشید یا دهان اژدهایی از مشرکان باز می‌شد پیامبراکرم(ص) برادرش علی(ع) را در دل این آتش می‌انداخت. مگر جز این است که دشمن دائم حمله و توطئه و نقشه‌های گوناگون علیه پیامبر(ص) و اسلام داشت، حالا با کدام شجاعت‌ها و

مبارزات بود که این توطئه‌ها فرو نشست که امروز شما قدرت و عزت پیدا کردید؟ مگر جز با مبارزات علی علیه السلام این کار، عملی بود؟

روش حضرت علی علیه السلام

حضرت زهرا علیها السلام بعد از این مقدمات، امیرالمؤمنین علیه السلام را ترسیم می‌کنند. حال ببینید چقدر این ترسیم برای امروزهٔ جهان اسلام راه‌گشاست. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمایند: وقتی به امیرالمؤمنین علیه السلام مأموریتی داده می‌شد، انقلاب را از خودش می‌دانست، نمی‌گفت این کار شدنی نیست و یا به کس دیگری واگذار کنید. آنچه باعث ماندگاری دین اسلام شد پاکبازی یاران اصلی اسلام بود که در رأس آنها علی علیه السلام قرار داشت به‌طوری که خلیفهٔ دوم نیز اقرار می‌کند «لَولا سَیفُهُ لَمَا قامَ عَمُودُ الاسلام»[۶] و حضرت فاطمه علیها السلام در این فراز رمز به وجودآمدن اسلام و هرانقلابی را متذکر می‌شوند، تا ما امروز بتوانیم صاحبان اصلی انقلاب را از فرصت‌طلبان و وارثان دروغین جدا کنیم و بدانیم «علت مُبْقیه همان علت مُحدثه است». یعنی با همان روحیه‌ای که اسلام و انقلاب به وجود آمد، با همان روحیه و افرادی که همان روحیه را دارند، اسلام و انقلاب پایدار می‌ماند.

همیشه با هردینی سه نوع برخورد می‌شود: برخورد مقابله و مخالفت، برخورد رندانه و فرصت‌طلبانه و برخورد مادرانه و دلسوزانه. عده‌ای

---

۶ - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۲، ص۸۲ و «الامام العلی فی آراء الخلفاء»، ص۱۲۹.

صریحاً مخالف دین و مخالف حاکمیت دستورات آن هستند. عده‌ای مخالف دین نیستند ولی دین را از خودشان نمی‌دانند، اگر دین محقق شد می‌گویند: ما هم هستیم، شاید دلشان هم می‌خواهد اسلام محقق شود، حالا محقق هم که نشد شخصیتشان را با اسلام گره نزده‌اند که بخواهند تمام وجودشان را خرج اسلام بکنند. عده‌ای هم مدافع سرسخت اسلام هستند و زندگی را با بندگی حق و دفاع از دین خدا معنادار می‌بینند که در رأس آن‌ها علی علیه‌السلام است. علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام تمام وجودش را خرج اسلام می‌کرد تا فتنه‌ها و توطئه‌هایی را که مانع تحقق اسلام است دفع کند. حضرت فاطمه‌زهرا علیهاالسلام خصوصیات امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بیان می‌کنند و می‌پرسند شما چطور بودید؟ مگر جز این بود که شما در راحتی و رفاه نشسته و نظاره‌گر بودید؟ به تحلیل تاریخی فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام دقّت کنید، شما دیده‌اید بعضی‌ها دلشان می‌خواهد اسلام و انقلاب پیروز شود ولی به‌گونه‌ای عمل می‌کنند که در آخر سینه‌چاکان اسلام و انقلاب شکسته شوند و از صحنه خارج گردند، تا خودشان بیایند و میراث‌خوار انقلاب و اسلام شوند. حالا حضرت می‌فرمایند خوب چشم‌تان را باز کنید و بدانید که اسلام فقط و فقط با این خصوصیاتی که در علی علیه‌السلام هست می‌ماند. یعنی شما آمده‌اید وارث دینی شده‌اید که این دین هنوز هم زیر حمله دشمنان است، حالا خودتان بگویید آیا حاضرید از دین آنچنان دفاع کنید که خودتان بروید ولی دین بماند؟ سابقه شما نشان می‌دهد که این‌چنین نیستید. پس بدانید در حمله‌هایی که به دین می‌شود شما دین را می‌دهید و خودتان را حفظ می‌کنید، بنابراین با حاکمیت شما دین از بین می‌رود.

حضرت فرمودند هر وقت مشکلی پیش می‌آمد و اژدهایی دهان باز می‌کرد پیامبراکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله برادرش علیعلیه‌السلام را در دل آتش می‌انداخت. همین جا به یکی از شبهاتی که گاهی مطرح می‌شود اشاره بکنم. می‌پرسند چرا پیغمبر اقوام خودش را امام قرار داد ؟ و یا ائمه فرزندان خودشان را به عنوان امام تعیین می‌کردند؟ جواب این است که حالا با این مسئولیت که به عهدهٔ آن‌ها گذاشتند، نقل و نبات تقسیم فرزندانشان کردند؟ یا خود و فرزندان خود را تا شهادت جلو بردند؟ ائمهعلیهم‌السلام که از آینده خبر داشتند پس این تهمت که آقا پارتی‌بازی شده درست نیست بلکه برای این کار مهم، پاکبازان و سینه‌چاکانی نیاز بود که همه‌چیزشان را در طبق اخلاص بگذارند و ارائه دهند و این روحیه در ائمه معصومینعلیهم‌السلام به نمایش درآمد. آیا انتخاب پیامبر و بقیه ائمهعلیهم‌السلام عالی‌ترین انتخاب نبود ؟ آیا ائمهعلیهم‌السلام تا پای جانشان در دفاع از اسلام ایستادگی نکردند ؟! و آیا برای حفظ اسلام تنها همین روحیه‌ها نیاز نبود؟ فاطمه‌زهراعلیهاالسلام این فرزند مکتب شعور و بصیرت روی این نکته انگشت می‌گذارد که این اسلام با سینه‌چاکی‌های علیعلیه‌السلام ماند و فقط با علیعلیه‌السلام می‌تواند ادامه یابد و اگر او را از مسند حاکمیت حذف کنید پس از مدتی نه آن عزتِ آمده می‌ماند و نه از آن اسلامِ شور آفرینِ قدسی دیگر خبری خواهد ماند.

از طریق عامّه نیز تایید شده‌است که علیعلیه‌السلام در تبعیت از حکم پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بی چون و چرا بود، مورد زیر را به عنوان نمونه عرض می‌کنیم.

حافظ محمدبن‌موسی شیرازی در کتابی که از مجموع دوازده تفسیر از معاریف اهل سنت است نقل می‌کند که اَنس‌بن‌مالک گفت ما در محضر رسول اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم و از مردی یاد می‌کردیم که نماز

می‌خواند و روزه می‌گرفت و زکات می‌داد. حضرت رسول اکرم(ص) به ما فرمود من او را نمی‌شناسم. گفتیم ای رسول خدا او بندهٔ خداست و خدا را به وحدانیت یاد می‌کند. حضرت فرمودند من او را نمی‌شناسم. در این بین آن مرد ناگاه ظاهر شد. عرض کردیم این است آن مرد مؤمن و عابد. حضرت رسول‌الله به ابابکر نظری کردند و گفتند: این شمشیر را بگیر و به دنبال او برو و گردن او را بزن، چون او اول کسی است از حزب شیطان که فتنه می‌انگیزد. ابابکر داخل مسجد شد، دید آن مرد در حال رکوع است، با خود گفت: سوگند به خدا که این مرد را نخواهم کشت، چون رسول‌الله ما را از کشتن نمازگزاران منع نموده است. برگشت خدمت رسول اکرم و عرض کرد یا رسول‌الله من او را در حالت نماز دیدم، حضرت فرمود بنشین تو اهلیت کشتن او را نداری. برخیز ای عمر ، شمشیر را از ابابکر بگیر و برو در مسجد و گردن او را بزن. عمر می‌گوید شمشیر را از ابابکر گرفتم و داخل مسجد شدم، دیدم آن مرد در حالت سجده است، با خود گفتم قسم به خدا که من او را نخواهم کشت چون کسی که از من بهتر بود (کنایه از ابابکر) او را نکشت، پس به خدمت رسول‌الله برگشتم و گفتم ای پیغمبر خدا آن مرد درحالت سجده بود. حضرت فرمودند بنشین ای عمر تو اهلیت نداری. برخیز ای علی، تو کشندهٔ او هستی اگر او را یافتی، او را بکش و در این صورت بین امت من هرگز اختلافی پدیدار نخواهد شد. امیرالمؤمنین گوید: من شمشیر را گرفتم و داخل مسجد شدم، او را ندیدم. برگشتم خدمت رسول‌الله و عرض کردم یا رسول‌الله او را ندیدم.[۷]

---

۷ – «بحار الانوار»، ج۸، ص۲۳۹، نقل از امام‌شناسی، آیت‌الله حسینی تهرانی، ج۳، ص۴۹.

این آقا همان ذُوالْخُوَیْصِر رئیس خوارج است که یکی از تربیت‌شدگانش ابن‌ملجم است که فاجعهٔ قتل امیرالمؤمنین علیه السلام را به وجود آورد. و حالا شما روحیهٔ ابابکر و عمر را ببینید که ظاهرِ رکوع و سجده آن فتنه‌گر مانع اجرای حکم صریح رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌شود. و فاطمه زهرا علیها السلام تفاوت بین روحیهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و روحیهٔ خلیفه اول و دوم را گوشزد می‌کنند. و آخر هم پیش‌بینی پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست و علی علیه السلام، ذُوالْخُوَیْصِر را در جنگ نهروان به دَرَک واصل کردند.

حضرت در ادامهٔ همین نکته می‌فرمایند:

۱۵۳- «فَلا یَنْکَفِئُ حَتّی یَطَأَ صِماخَها بِأَخْمَصِهِ» و او (علی علیه السلام) برنمی‌گشت تا آن‌که فرق سر آنان را پایمال شجاعت خود می‌گردانید.

۱۵٤- «وَ یُخْمِدَ لَهَبَها بِسَیْفِهِ» و آتش آن‌ها را به آب شمشیرش خاموش می‌کرد.

۱۵۵- «مَکْدُوداً فی ذاتِ اللهِ» در هر تلاش و کوشش برای خدا متحمّل رنج‌های فراوان می‌گشت.

۱۵٦- «مُجْتَهِداً فی اَمْرِاللهِ» علی آن مرد پر تلاش و کوشش‌گر در امر الهی.

۱۵۷- «قَریباً مِنْ رَسُولِ اللهِ» برای نزدیکی به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد.

۱۵۸- «سَیِّداً فی اَوْلِیاءِ اللهِ» آن علی‌ای که در میان اولیاء خدا و تربیت‌شدگان مکتب وَحی، سرور و آقای همه بود.

۱۵۹- «**مُشَمِّراً، ناصِحاً، مُجِدّاً، کادِحاً**» پیگیر، دلسوز، پرتلاش و خستگی ناپذیر.

حضرت می‌فرمایند وقتی علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام به صحنهٔ نبرد می‌رفتند، سرِ دشمن را با تمام وجود لگدکوب می‌کردند، نه این‌که حالا می‌رویم ببینیم چه می‌شود، خیر! با تمام وجود برای مبارزه می‌رفتند. سرِ خود را به خطر می‌انداخت ولی کوتاه نمی‌آمد و شعله‌های فتنه را با شمشیرش خاموش می‌کرد. صحابهٔ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زیاد بودند اما حضرت علی علیه‌السلام صحابی خاصِ اخص بودند و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانستند وقتی او را برای انجام مأموریتی می‌فرستند از جان و دل مایه می‌گذارد. چون تمام وجود علی علیه‌السلام این بود که خدا را داشته باشد و تمام تلاشش این بود که امر خدا را حاکم کند. می‌خواست به قلب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک شود، او سروری از اولیاء خدا بود. علی علیه‌السلام بسیار پیگیر و زرنگ و دلسوز و تلاشگر و کوشش‌کننده بود. ملاحظه می‌کنید که تمام آن خصوصیاتی که موجب به وجودآمدن اسلام شد در علی علیه‌السلام بود. بعد از این توصیفات، فاطمه‌زهرا علیهاالسلام مقایسه‌ای بین حضرت علی علیه‌السلام و بقیه می‌فرمایند تا عمق خطرِ پیش آمده را بشناسانند.

۱۶۰- «**وَ اَنْتُمْ فی رِفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ**» و شما در آن هنگامه در خوشی و رفاه زندگی می‌کردید.

۱۶۱- «**وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ**» در مهد امن، متنعّم می‌بودید و در اندیشهٔ لذت‌های بیشتر، بدون آن‌که معنی ترس را بشناسید.

۱٦۲- «تَتَرَبَّصُونَ بِنَا الدَّوائِرَ» و منتظر بودید که جریان‌ها برضد ما تغییر جهت دهد.

۱٦۳- «وَ تَتَوَکَّفُونَ الْأَخبار» و گوش به زنگ اخباری بودید که خبر از نابودی ما بدهد.

۱٦٤- «تَنْکُصُونَ عِنْدَ النِّزالِ» هنگام کارزار عقب‌گرد می‌کردید.

۱٦٥- «وَ تَفِرُّونَ مِنَ الْقِتالِ» و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

حضرت پس از بیان خصوصیات حضرت علی علیه السلام خطاب به مستمعین می‌گویند؛ حالا شما در مقایسه با علی علیه السلام چه خصوصیاتی دارید؟ شما که آمده‌اید حکومت اسلامی را در دست بگیرید، در وقتی که باید جانانه از آن دفاع می‌کردید، نشسته بودید مشغول رفاه و آسایش زندگی‌تان بودید. دین ، زندگی‌تان نبود. تعبیرات حضرت را نگاه کنید: « وادِعُونَ فاکِهُونَ آمِنُونَ » (نشستگان در جای خوش و اَمن). یک زن جوان تربیت شده در مکتب اسلام این گونه حرف می‌زند. این فرهنگ، فرهنگ یک زن است یا فرهنگ یک دین است که پشت این قلب خوابیده است؟ حضرت می‌فرمایند شما در کشاکش دفاع از اسلام که شمشیرها بر سر مسلمانان می‌بارید،کاملاً در امن و راحتی بودید، دلتان نمی‌لرزید و نگران نبودید. کسی نگران شکست اسلام است که بقاء اسلام برایش مسئله است. دقیقاً نگرانی فاطمه‌زهرا علیها السلام از همین جاست که وارثان حاکمیت حتی یک سیلی برای اسلام نخورده‌اند. آیا این‌ها می‌توانند اسلام را حفظ کنند؟[۸]

---

۸ - مرحوم علامه امینی«رحمة‌الله‌علیه» در الغدیر ج۱٤ ص۵۷ پس از آن‌که متذکر می‌شود که ابابکر و عمر هر دو در مقابله با مرحب یهودی گریختند، در یک تحقیق تاریخی و نقد روایات

شما منتظر بودید که چرخ روزگار از ما رو برگرداند و مصیبت‌ها بر جان ما بیافتد. این جملات را فاطمه زهرا(س) به کسانی می‌گوید که فعلاً حاکم جامعهٔ اسلامی شده‌اند. می‌فرماید تحلیل شما این بود که پیامبر و حضرت علی«علیهماالسلام» با روش جدّیت دینی که دارند، نهایتاً شکسته می‌شوند و بعد شما حاکم می‌شوید و می‌گویید علی(ع) بیخود کارها را سخت می‌گرفت ما آسان می‌گیریم. حضرت می‌فرمایند شما گوش به زنگ بودید ببینید ما چه موقع سقوط می‌کنیم. شما اهل جهاد و مبارزه نبودید، آمادهٔ فرار از جنگ بودید. در جنگ بدر مشرکین ۷۰ کشته دادند. «واقدی» یکی از تاریخ نویسان معتبر سنّی می‌گوید نصف بیشتر این‌ها را حضرت علی(ع) کشته است ، بقیه را هم امثال بلال و سلمان کشتند، ولی آن‌هایی که بعداً سرکار آمدند یک نفر هم نکشتند. چرا؟ آیا قدرت نداشتند یا حساب دیگری می‌کردند ؟ می‌گویند: حضرت علی(ع) می‌دیدند اگر این مشرک را به هلاکت نرسانند اسلام پیروز نمی‌شود و لذا می‌کشتند و کاری نداشتند که پدر و مادر این مشرک کیست. ولی آن‌ها حساب خط و طایفه‌اش را می‌کردند. این جاست که حضرت فاطمه(س) می‌فرمایند شما در صحنهٔ نبرد یا فرار می‌کردید ، یا در حاشیه می‌ایستادید و نظاره‌گر بودید و جرم علی(ع) آن است که در راه دفاع از اسلام هیچ ملاحظه‌ای نمی‌کرد.

ساختگی به این نتیجه می‌رسد که «در هیچ صحنهٔ بزرگی که نیازمند بوده است مسلمانان جانفشانی کنند، خبری از ابابکر نیست.

ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد قریش، علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می‌دانستند و این خون‌ها گرچه برای اسلام ریخته شده بود، اما از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود.[۹] در تاریخ هست که در زمان خلافت عثمان روزی عثمان به امام علی علیه السلام گفت اگر قریش تو را دوست نمی‌دارند، گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می‌درخشید.[۱۰] پس ملاحظه می‌کنید که حضرت فاطمه علیها السلام نیز مشکل را در شمشیر علی علیه السلام می‌دید و خوب فهمیده بود انحراف درکجا ریشه دارد.

براساس همین فرهنگ فاطمی بود که امام خمینی «رحمة الله علیه» فرمودند نگذارید ایثارگران جبهه و جنگ منزوی شوند، چون اگر آن‌ها منزوی شدند عزتی که امروز به کمک ایثار آن‌ها داریم از دست می‌رود. جریانی که نتوانسته است برای انقلاب اسلامی از خود، ایثار داشته باشد، نمی‌تواند برای ما عزّت بیاورد. آن پیرزن فقیری که چند عدد تخم‌مرغ به جبهه کمک می‌کرد او اهل ایثار است، نباید او در انقلاب اسلامی فراموش شود و اروپا نشینان دیروز، امروز محور تصمیم‌گیری قرار گیرند، چون برای اسلام فرهنگ جنگ و ایثار ملاک است، آن‌ها می‌فهمند که باید همواره در صحنهٔ دفاع از دین باشند. این عزت را کسانی که از فرهنگ جهاد فرار می‌کنند از شما می‌ربایند، مگر این که میدان حاکمیت را از آن‌ها خالی کنید.

---

۹ - «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج ۱۳، ص ۳۰۰.

۱۰ - «نثرالدر»، ج ۲، ص ٦٨، «معافة‌الصحابه» ابونُعَیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱.

پیامبر(ص) در راه حصار سازی برای رسالت و ادامه دادن زندگی دینی به هیچ کس اعتماد و اطمینان نداشت جز به آن مردی که در راه تحقق دین دوش به دوش پیامبر(ص) از همه چیز خود گذشت و در حکم نَفْس پیامبر(ص) قرار گرفت و پیامبر(ص) محبت کامل خود را به هیچ‌کس عطا نفرمود جز به آن بانویی که پارهٔ قلب پیامبر(ص) بود، فرمود: «**فاطِمَةُ بِضْعَةُ مِنّی**» و برای پیامبر(ص) هیچ امیدی به آینده شکل نگرفت، جز با آن اهل بیتی که ارکان و پایه‌گذار نهضت محمدی(ص) بودند به همین جهت هم این‌ها اهل کِساء هستند. حق آن بود که پیشوایی امت پس از پیامبر(ص) در قلمرو عصمت و علم و عدالت قرار می‌گرفت. حق آن بود که پیشوایی امت در دست باب علم و حکمت می‌ماند تا مردم را وارد شهر علم وحکمت محمدی(ص) کند. - چون پیامبر(ص) فرمود: **اَنَا مدینةُ الْعِلم وَ عَلِیٌّ بابُها**-[11] حق آن بود که پیشوایی امت در دست کسی باشد که در کنار رسول‌خدا(ص) یک لحظه به چیزی جز پیروزی اسلام فکر نکرد و هرگز نگران طعنهٔ سران قریش نشد، تا از هجوم دشمنان انبوه کشته‌گان نسازد و کوتاه بیاید. و مسلّم چنین کسی است که در خلافت هم فقط به اسلام فکر می‌کند و نه رضایت سران بزرگ قریش. عباس عموی پیامبر می‌گوید عمر به من گفت: «علت عزل‌کردن علی این بود که سران قریش با علی بد بودند». این حرف درست نیست، چرا که عمر می‌خواهد با این جمله خودش را از شرمندگی درآورد. درحالی که سؤال این است که شما چرا

---

۱۱ - به کتاب‌هایی چون: عبقات الانوار، المراجعات، الغدیر، احقاق الحق رجوع فرمایید که مجموعه‌ای از احادیث نبوی در مورد علی(ع) را بر اساس اسناد اهل سنت جمع‌آوری کرده‌اند.

بازیچهٔ سران قریش شدید؟ حق آن بود که پیشوایی امت در دست کسی بود که اسلام را در همهٔ جوانبش می‌شناخت و بدان عمل می‌کرد و در این صورت بود که اسلام در همهٔ ابعادش برای امت می‌ماند، ولی چنین نشد. و حضرت فاطمه علیها السلام بیش از همه فهمید چه خسارت بزرگی به اسلام وارد شد و غم فاطمه علیها السلام غم بزرگی است، او می‌دید همهٔ این صفات آشکارا در وجود علی علیه السلام بروز کرده و همهٔ این توطئه‌ها برای این است که علی علیه السلام در مسند پیشوایی امت نباشد، در حالی که پیشوایی و امامت فقط در علی علیه السلام منحصر بود. انحراف از علی علیه السلام یک انحراف بزرگ است و در مسیر تاریخ، همیشه خط انحراف به صورت‌های مختلف به آن انحراف بزرگ دامن زده است.

راستی آیا امروز مقابله با روحانیت اصیل و پاک و متعهد، همان گرفتاری و انحراف بزرگ نیست؟ آیا قصهٔ نیاز به حاکمیت معصوم قصهٔ گذشته است یا امروز هم باید معصوم حاکم باشد؟ اگر خود معصوم در صحنه نیست آیا سخن معصوم و متخصص کشف سخن معصوم هم در صحنه نیست؟ آیا در زمان غیبت امام معصوم، متخصص کشف سخن معصوم ، ولایت فقیه نیست؟ پس هنوز هم اندیشه‌های بیدار متوجه‌اند چرا خط انحراف، مسئلهٔ ولایت فقیه را نشانه گرفته است. چون وقتی فرهنگ معصوم حاکم باشد تمام آن سینه‌چاک‌ها و پاکبازها که لازمهٔ حفظ اسلام و انقلاب هستند به صحنه می‌آیند و باز دفاع مقدس هشت ساله به نمایش گزارده می‌شود و در این حال مرفهین بی‌درد نمی‌توانند میراث‌خوار

انقلاب شوند و لذا است که باید علی(ع) و فرهنگ علی(ع) حذف گردد.

خطبهٔ فاطمه‌زهرا(س) هشدار باشی است به همهٔ زمان‌ها تا مسلمانان در مراحل گوناگون زندگی دینی و دفاع جانانه از دین، مواظب باشند از پشت خنجر نخورند.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

لرزش در ساختمان نو بنیاد اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا علیها السلام! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابری و از عهده آن امتحانِ عظیم برآمدی.

پاکبازی علی علیه السلام، عامل پیروزی و شرط بقاء اسلام

خطبه حضرت‌زهرا علیها السلام یک دایرةالمعارف کامل مسائل عقیدتی، اجتماعی، سیاسی و تربیتی است. حضرت بعد از آن‌که جمع حاضر را توجه دادند که اسلام با چه زحماتی به دست آمد، و به سران قوم -که عمدتاً در مسجد مدینه جمع بودند- فرمودند: خودتان می‌دانید عرب در چه خواری و خفّتی به‌سر می‌برد و اسلام آمد و به شما عزت داد، و این عزت با زحمات پیامبر و برادرش علی به دست آمد. بعد از آن‌که خصوصیات امیرالمؤمنین علیه السلام را در این عزت‌دهی مطرح کردند و روشن نمودند

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت حضرت‌زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام این گونه نبود که در کنار اسلام، دستی برای آن تکان داده باشد و بس، بلکه تمام جانش را خرج حاکمیت اسلام کرد. حضرت خطاب به آن‌هایی که تازه بر سرِ کار آمده بودند، فرمودند: شما نشسته و نظاره‌گر و منتظر بودید که جریان برگردد و شما بیایید و میدان را به دست بگیرید و ارزش‌های قومی و قبیلگی را حاکم کنید، ولی با ظاهر اسلامی.

سپس حضرت این مسئله را روشن کردند: آن‌هایی که تمام جانشان برای دفاع از اسلام نیست، اگر در حکومت اسلامی حاکم شدند، آن وقتی که اسلام به خطر می‌افتد، همه جانشان را خرج حکومت اسلامی نمی‌کنند و به دشمن باج می‌دهند و ارزش‌های کفر را می‌پذیرند، و لذا کسانی باید بر سرِ کار بیایند که وقتی انقلاب به خطر می‌افتد، مثل گذشته تمام وجود خود را به خطر بیندازند تا اسلام بماند، آن‌هایی که در سراسر زندگی‌شان ثابت کرده‌اند دلواپس اسلام‌اند، نه دلواپس خود. تعبیر حضرت این است:

۱٦۰ - «وَ اَنْتُمْ فی رِفاهِیَّةٍ مِنَ الْعَیْشِ» و در آن حال شما در یک زندگی مرفّه بودید.

شما خودتان را گرفتار اسلام نکردید و به حاکمیت اسلام گره نخوردید، به واقع تاریخ گواه است که همین‌طور بود.

سیری که در این چند جلسه داریم، گذر مختصری نسبت به این خطبه است تا إن‌شاءالله خدا به همه ما توفیق دهد، یک بحث مفصل با حوصله‌ای مطلوب، برای شرح این خطبه بگذاریم تا روشن شود چه حرف‌های عمیق و دقیقی در دل این خطبه نهفته است.

اثبات حقانیت فاطمه‌زهرا علیها السلام خودِ سخنان حضرت است. اگر ملاحظه کنید که در هیچ جای دنیا این حرف‌ها با چنین عمقی نیست، می‌فهمید او همان است که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله درباره‌اش می‌فرمایند: «خداوند قلب و جوانح و جوارح دخترم را از ایمان و یقین پر کرده است ».[۲] یا می‌فرمایند: «فاطمه‌زهرا علیها السلام عالمه‌ای است که خداوند **علم بِما کانَ وَ هُوَ کائِن وَ ما لَمْ یَکُنْ** را تا قیامت به او عطا کرده است». اگر ما به این مطلب برسیم که فاطمه‌زهرا علیها السلام مجسمه اندیشه و علم و فهم و شعور است، با دل‌سپاری به سخنان آن حضرت، اسرار زیادی به دست می‌آوریم. در جلسه قبل یکی دو نمونه عرض کردیم که گاهی یک جملهٔ فاطمه‌زهرا علیها السلام قاعده‌ای است برای بررسی مسائل شخصی و اجتماعی.

چگونگی حضور نفاق در جامعه

فرازی که در این نوبت می‌خواهیم بحث کنیم، این است که حضرت بعد از خطاب به کسانی که فعلاً در نظامِ حاکمیت وارد شدند، خطاب به مردم می‌گویند: مردم! چه شده است که نفاق می‌تواند در نظام فکری شما جا پیدا کند؟

جمله حضرت این است:

۱۶۸- «**ظَهَرَتْ فیکُمْ حَسْکَةُ النِّفاقِ**» در بین شما خار و خاشاک نفاق فرو رفته است.

---

۲ - قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: «اِنَّ ابْنَتی فاطِمَةَ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهَا وَ جَوارِحَها اِیْماناً وَ یَقیناً» (بحارالانوار، ج۴۳، ص ۲۹).

حضرت در شرایط خاص آن زمان موضوعی را مطرح فرمودند که مسلّم از غیر ایشان ساخته نبود، ایشان روشن نمودند، یک جریان منافقانه در میان است که نمی‌گذارد شما نسبت به حاکمیت ابابکر اعتراض کنید.

شما می‌دانید منافق یعنی کسی که قلبش ایمان را دوست نمی‌دارد، بلکه دنیا و تکبر را دوست دارد، ولی ظاهرش نمایش ایمان دوستی است، فرق منافق با کافر این است که کافر ظاهرش نمایش ایمان دوستی نیست ولی هر چه منافق، منافق‌تر باشد، ظاهرش بیشتر نمایش ایمان دوستی است و به همان اندازه باطنش بیشتر اهل کفر و حبّ دنیا است. چون می‌خواهد از طریق تظاهر به ایمان، مسلمانان را فریب دهد و در دل آن‌ها جا باز کند. حضرت می‌فرمایند: چه شده است که نفاق می‌تواند در اندیشه شما منزل کند؟ عمده این‌جاست که ما متوجه باشیم وقتی مردم، مؤمن باشند، اما حدّ ایمانشان در حدی نباشد که همهٔ وجودشان را به بندگی تبدیل کند، جا برای حضور نفاق در روح آن‌ها باز خواهد بود. ولی کسی که تمام وجودش بندگی شد، اصلاً هیچ وجه اشتراکی با منافق ندارد، بنابراین منافق هیچ‌گاه نمی‌تواند با او ارتباط برقرار کند و خلاصه این‌که منافق هیچ وقت امید ندارد نسبت به کسی که تمام وجودش حبُّ‌الله است تأثیر بگذارد.

جمله حضرت را در بارهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام قبلاً عرض کردیم که می‌فرمایند: «مَکْدُوداً فی ذاتِ اللهِ، مُجْتَهِداً فی اَمْرِاللهِ» یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام تمام تلاشش توجه به حق است. جریانی که به امیرالمؤمنین علیه السلام امید دارد نمی‌تواند جریان منافق باشد. مثلاً اگر شخصیت خودمان را بررسی کنیم،

می‌بینیم به اندازه‌ای که دنیا دوست هستیم، کبر داریم، به همان اندازه مشترکاتی با نفاق داریم. آری در ابتدای امر حبّ دنیا به کلی از قلب انسان ریشه‌کن نمی‌شود، طول می‌کشد، نباید هم نگران بود، خطر موقعی است که فکر و فرهنگی بر سر کار بیاید که جنبه‌هایی از حبّ دنیای باقی‌مانده در قلبِ ما را تحریک کند، در آن حالت است که یک نحوه هم‌سنخی با دشمنان اسلام در ما ایجاد می‌شود و از این طریق پذیرای دشمن اسلام می‌شویم.

حرف حضرت این بود که آیا حالا وقت این کار بود؟ شما می‌خواستید بگذارید این شتر آرام بشود. این نظام به یک بستری بیافتد و روح ایمانی مردم شکل بگیرد؛ آن وقت اگر یک جریان منفی هم می‌خواست بر سرِکار بیاید، مردم و نظام اسلامی منفعل آن نمی‌شدند و اصل نظام منهدم نمی‌گشت. مشکل این‌جاست که جریانی وارد نظام تصمیم‌گیری اجتماع شد که به تعالی جنبه‌های معنوی مردم آشنا نبود و هدف خود را چنین مسئله‌ای قرار نداده بود. مردم منافق نبودند ولی مثل همین حالا، می‌بینید این مردمی که این‌طور از اسلام و انقلابشان دفاع می‌کنند آن‌چنان خود ساخته نیستند که نفاق در آنها امکان نفوذ و تحرک نداشته باشد، ولی اگر بستری صحیح در مقابل آن‌ها قرار گیرد، روز به روز جایگاه نفاق تنگ‌تر می‌شود. این معمّا را چگونه فاطمه زهراعلیها السلام حل کرد که گروه انصار از طرفی با تمام وجود از اسلام و پیامبرصلی الله علیه و آله دفاع کردند، از طرف دیگر حالا که برای نجات اسلام از انحراف باید شمشیر بکشند، تحت تأثیر جریان نفاق، شمشیرها را غلاف کرده‌اند ؟ این معمّای

پیچیده‌ای است که چرا نفاق می‌تواند در جمعیتی که از اسلام دفاع کردند، وارد شود و آن‌ها را در جای خود متوقف نماید. حضرت قبلاً به همین گروه فرمودند: «اَنْتُم عبادَاللهِ نُصُبُ اَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ» شما قبلاً ریسمان بندگی خدا را به گردن انداختید و تابلوی امر و نهی خدا بودید «وَ حَمَلَةُ دینِهِ وَ وَحْیِهِ» حامل دین و وحی خدا بودید. حالا به همین مردم می‌فرماید: خصوصیاتتان طوری شده که شیطان می‌تواند در زندگی شما تأثیر بگذارد.

۱۶۶- «فَلَمَّااخْتارَاللهُ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله دارَ اَنْبیائِهِ» حالا که خدا پیامبرش را انتخاب کرد و جایی بُرد که بقیه انبیائش را بُرد.

۱۶۷- «وَ مَأْوی اَصْفِیائِهِ» همان محلی که محل اصفیائش بود، یعنی در قیامت.

۱۶۸- «ظَهَرَتْ فیکُمْ حَسْکَةُ النِّفاقِ» در شما خار و خاشاک نفاق پیدا شد.

ببینید حضرت نمی‌گوید شما منافق بودید، می‌گوید: ضعف‌هایی داشتید که آن ضعف‌ها با رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله عامل پیدایی خار و خاشاک نفاق شد. یعنی فرهنگ نفاق آمد و جای خود را در زندگی شما باز نمود. شما در نظر بگیرید ملتی که با انگیزه‌های خوب یک کار بزرگ الهی را شروع کند و بعد فراموش کند که باید آن را به ثمر برساند چه وضعی خواهد داشت. این ملت برای پیروزی اسلام در شرایط جاهلیت بسیار زحمت کشیدند! برای پیامبر و دین پیامبر صلی الله علیه و آله همه چیزشان را دادند. یعنی همان مردمی که مالشان را با مهاجرین نصف کردند، حالا اکثر قریب

به اتفاق آن‌ها پذیرفتند که امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شود. فکر نکنید آن‌هایی که در حذف علی علیه السلام نقش داشتند از آن طرف مرزها آمده بودند، همان انصاری که مالشان را با مهاجرین نصف کردند و بعداً هم که وضع مالی مهاجرین خوب شد و خواستند مال آن‌ها را پس بدهند، گفتند: نه ! ما پس نمی‌گیریم، ما برای برادرانمان دادیم، حالا از دفاع از خط اصلی اسلام شانه خالی می‌کنند.

حضرت زهرا علیها السلام روی این نکته دست گذاشته‌اند که این‌ها ضعف‌هایی در عمق قلب خود داشتند که آن‌ها را از بین نبرده بودند، و حالا با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به جهت همان ضعف‌هایی که در خود از بین نبرده بودند، فرهنگ نفاق توانست رنگ خود را به این‌ها بزند و آن‌ها هم پذیرفتند. خصوصیاتی که این‌ها در خود نکُشته بودند چه بود؟ پاکباز اسلام نشدن، در عین دوست داشتن اسلام، و نیز عبودیت ناب را پیشه نکردن، در عین مسلمان بودن. این‌ها مبارزه می‌کردند، مسلمان هم بودند، اسلام را هم دوست می‌داشتند، اما رفاه و تجمل را نیز دوست داشتند و به ارزش‌های غیر الهی هم افتخار می‌کردند. دنیادوستیِ بعضی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را عنایت داشته باشید که: مثلاً «زبیربن‌عوّام» در جنگ اُحد در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله بدنش ۲۵ زخم برداشت، یعنی جلوی دشمن ایستاد و در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله شکمش پاره شد، با یک دست شکمش را گرفته بود که روده‌هایش بیرون نریزد و با دست دیگر از حضرت دفاع می‌کرد. ولی این آقا چندین سال بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله کارش به جایی رسید که وقتی مُرد، به اندازه‌ای طلا داشت که تبر آوردند و طلاهایش را تقسیم

کردند، او ۵۰ هزار دینار و ۱۰۰۰ اسب و ۷۰۰ شتر و حدود ۱۰۰۰ برده داشت و در مصر و بصره و کوفه املاک زیادی در اختیار داشت[۳] در حالی که خودش در مدینه بود. چه چیزی درون این آقاست که وقتی شرایط حبّ دنیا برای او پیش آمد این‌چنین مردود می‌شود؟ تازه؛ زبیر در روزهای اول رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز مدافع علی علیه السلام است. زبیر یکی از آن‌هایی است که در جریان آتش‌زدن درِ خانه حضرت زهرا علیها السلام، در خانه فاطمه علیها السلام و در کنار علی علیه السلام بود، و شمشیر می‌کشد و می‌گوید فقط با علی علیه السلام بیعت می‌کنم، که او را محکم کتک می‌زنند، آن وقت کوتاه می‌آید. چون اهل سقیفه حساب کرده بودند با هر کس چطور برخورد کنند، فقط اعتراض بزرگ فاطمه‌زهرا علیها السلام را نتوانسته بودند پیش‌بینی کنند. این‌ها فکر می‌کردند همه در حد زبیرند، لذا پیش‌بینی نوع برخورد با آن‌ها و چگونگی وصل کردن آن‌ها به خود را، کرده بودند.

آری! حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: نفاق درون شما راه پیدا کرده، و سپس ادامه می‌دهند:

۱۶۹- «وَ سَمَلَ جِلْبابُ‌الدّینِ» و لذا لباس دین کهنه شد.

این تعبیرات واقعاً خیلی عالی است. چون با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله عده‌ای تصورشان این بود که دیگر دوره دین گذشت. انسان گاهی مسائلی را می‌بیند که گویا فاطمه‌زهرا علیها السلام دارند قاعده همه زمان‌ها را در آن صحنه بازگو می‌کنند. فرهنگ نفاق وقتی می‌آید طوری تبلیغ می‌کند که آدم حس می‌کند قصه دین مال دیروز بود و دوره‌اش گذشته است. آن‌ها

---

۳ - «مروج‌الذهب»، مسعودی، ج۲ ص ۳۴۱.

برای این که درخشش دین را ضعیف کنند به شما می گویند شما هنوز در سال ۵۷ زندگی می کنید. نکته‌ای که نباید در خطبه حضرت زهرا علیها السلام از آن غفلت کنیم این است که نفاق همیشه در جامعه مسلمین فعال است، و منافقانه هم فعال است و نه آشکار. اگر إن‌شاءالله این مسأله درست روشن بشود، به فکر و فرهنگ فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک می‌شوید. کسی مثل صدام که به طور صریح و آشکار دشمن من و شماست کارش منافقانه نیست. نفاق، منافقانه فعال است یعنی اصلاً ظاهرش خصمانه نیست، بلکه از همه دوستان واقعی هم دوستانه‌تر است، تشخیص این مسئله خیلی مشکل است. چون در عین ظاهر اسلامی، ریشه و اصل را نشانه می‌رود، علی علیه السلام را هدف می گیرد، دیگر مهم نیست چه کسی حاکم شود. مهم این است که اسلام تأثیرگذار یعنی اسلامی که علی علیه السلام می‌شناسد به صحنه نیاید، نفاق با هر اسلام دیگر می‌تواند ادامهٔ حیات دهد.

ابن‌مسعود می گوید: ما مسلمانان در صدر اسلام فکر می کردیم هیچ انگیزهٔ غلطی در بین ما نیست. تا وقتی بعد از جنگ بدر آیه آمد «تُرِیدُون عَرَضَ‌الدُّنْیا وَاللهُ یُرِیدُ الْآخِرَةَ»؛[٤] یعنی؛ شما بهرهٔ دنیا را می‌خواهید و خداوند بهرهٔ آخرت را برای شما می‌خواهد، متوجه نقص‌های درون جامعه خود شدیم. یک فضا و جوّی بود که همه فکر می کردند همه خوبند. در این شرایط است که نفاق، خودش را پنهان می کند و با ظاهر اسلامی -آن‌هم با ظاهر اسلامی خیلی غلیظ- حرف خود را در افکار مسلمانان می‌پراکند. بعد امثال من و شمای مسلمان فکر می کنیم؛ این فکر و فرهنگِ خود ما

---

٤ - سوره انفال، آیه ٦٧.

مسلمانان است، واقعاً فکر می‌کنیم این حرف‌ها که در دهان مردم افتاده، حرف خودمان است و تحلیل خودشان به این شکل است. نمی‌فهمیم فرهنگ نفاق در پشت این حرف‌ها نهفته است. فرهنگ نفاق در دل جامعهٔ مسلمانان می‌آید و خود را به اسم اسلام جا می‌اندازد و به اسم مسلمانان سخن می‌گوید. می‌گوید: ما مسلمانان به این شکل معتقدیم، ولی آن موضوعی را که به اسم اسلام در جامعه مطرح می‌کند، ربطی به ذات اسلام ندارد. مثلاً مطرح می‌کند؛ هرچه ادارات دولتی می‌گویند همان حکم اسلام است. شما می‌گویی عجب!! ما که دیروز این‌طور معتقد نبودیم. ما دیروز فکر می‌کردیم که ولایت فقیه یعنی حکم خدا روی زمین و فقیه به عنوان کارشناس تشخیص حکم خدا مطرح است. می‌گویند نه؛ ما معتقدیم اصلاً ولایت فقیه یعنی ولایت دولت و هر چه دولت بگوید همان ولایت فقیه است. این جریان از کجا پیدا شد؟ طوری مسئله را مطرح می‌کنند و لعاب اسلامی به آن می‌دهند که شما باورتان نمی‌آید این صدای مسلمانان نیست، در حالی که نفاق است که آمده، ولی ظاهر حرفش هم اسلامی است. شما باید یادتان نرود که منافق، منافقانه می‌آید، یعنی ظاهرش اسلامی است و باطن حرفش غیر اسلامی و دنیاگرایی است، و سنگر به سنگر جلو می‌آید تا آن نقطه و ریشهٔ اصلی را بزند. اول نمی‌گوید ولایت فقیه را نمی‌خواهیم، اول آن را تضعیف می‌کند تا ناکارآمد شود، آن وقت می‌گوید ولایت فقیه نتیجه‌ای ندارد پس آن را رها کنید، یعنی درست راز عزت و رستگاری ملت اسلام یعنی علی علیه السلام را نشانه می‌رود.

ائمه‌معصومین علیهم‌السلام به ما گفته‌اند سخن ما را از عالمانِ به سخن ما بگیرید. از کسانی روایت‌های ما را بگیرید که عالِم به علم ما هستند. حالا جریان نفاق بدون این‌که به ظاهر با این جمله مخالفت کند، مردم را به سوی دیگران می‌کشاند و ذهن و اندیشهٔ مردم را به حرف‌ها و فکرهای دیگران مشغول می‌کند. نمی‌گوید من ولایت فقیه را قبول ندارم، اگر این‌طوری بگوید که حضور نفاق نیست. ولی در داخل فرهنگ اسلامی و با همان واژه‌ها، به گونه‌ای حرف می‌زند که شما می‌بینید عملاً دیگر ولایت فقیه هیچ نتیجه‌ای برای مدیریت جامعه ندارد و دیگر هیچ حضور مفیدی هم نخواهد داشت. و شما هم فکر کرده‌اید کشور را فقه می‌گرداند و انتظاراتی هم دارید که برآورده نمی‌شود و لذا از اسلام مأیوس می‌شوید و خواست جریان نفاق نیز همین است. این مثال را زدیم برای این‌که پیچیده بودن مسئله روشن شود. اگر خواستید ببینید نفاق حضورش فعال است یا نه، ببینید فرهنگی که الآن مطرح است چیست؟ فرهنگی که الآن مطرح است این است که آقا! درست است اسلام خوب است، ولی دوره اسلام گذشته است و دیگر قابل عمل نیست. و این است آن سخنی که مبارزان دیروز را متوقف می‌کند، و اگر زمینه‌های چنین سخنانی را در خود ریشه‌کن نکرده باشند در آن‌ها اثر می‌گذارد و همهٔ زحمات چندین ساله‌شان را بر باد می‌دهند و حضرت‌زهرا علیهاالسلام خطاب به مبارزان دیروز همین نکته را تذکر می‌دهند و سپس در ادامه می‌فرمایند:

۱۷۰- «وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوینَ» ساکت گمراهان به سخن درآمد.

۱۷۱- «وَ نَبَغَ خامِلُ الْأَقَلّینَ» و پست رتبه‌گان، با قدر و منزلت شدند.

می‌فرماید: آرام‌آرام می‌بینید در فضای فکری و فرهنگی جامعه آن کسی که به گمراهی و بی‌دینی مشهور بود و اسلام او را ساکت کرده بود، حالا آمده است برای شما سخنران دین شده است. ابوسفیان و مروان‌حکم - این‌ها جزء طلقا بودند، یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: شما را از این‌که محاکمه کنم، آزاد کردم، بروید ولی وارد امور جامعه نشوید- کسانی که تا رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در حیات بودند مشهور به بی‌دینی بودند و شور و نشاط اسلام آن‌ها را منزوی کرده بود. پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله چیزی نگذشت که به میدان آمدند و مثلاً یزیدبن‌ابوسفیان حاکم حساس‌ترین منطقهٔ اسلام، یعنی شام شد. اگر می‌خواهید حضور نفاق را تشخیص دهید، باید ببینید فضای جامعه، فضای «**وَ نَطَقَ کاظِمُ الْغاوین**» شده است یا نه. یعنی آدم گمراهِ ساکتی که اسلام خفه‌اش کرده بود، حالا سخنگو و مقاله نویس شده است یا نه. در فراز ۱۳۲ حضرت می‌فرمودند: وقتی فرهنگ اسلامی سر کار آمد «**خُرِسَتْ شَقاشِقُ الشَّیاطین**. شیاطین اصلاً به خود جرأت نمی‌دادند حرف بزنند و پیامبر صلی الله علیه و آله عربده‌های شیطان را گنگ کرد. بعد فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: چه شده است که با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، «**نَبَغَ خامِلُ ایقلّین**» آن کسانی که به وسیله انقلاب ماهیتشان روشن شد و فرومایه شدند، (نبغ) زبان در آورده‌اند، خودشان را بروز می‌دهند و دارای ارزش شده‌اند. [۵]

---

۵ - در رابطه با زد و بندهای بین هیئت حاکمه و جریان‌های مخالف اسلام، تاریخ نکات فراوانی را گوشزد کرده است که گوشه‌ای از آن‌ها را جناب حجت‌الاسلام دکترمحسن‌حیدری در کتاب«حزب علوی و حزب اموی» جمع‌آوری نموده‌اند که به عنوان نمونه نکاتی از آن را از صفحات ۱۳۱ تا ۱۳۳ کتاب مذکور به اطلاع می‌رسانیم. ایشان می‌نویسند: ابن‌ابی‌الحدید از معامله خلفا با ابوسفیان این‌گونه پرده برمی‌دارد: « عمر؛ وقتی که موضع خشن ابوسفیان را نسبت به آنان

دید، با ابوبکر صحبت کرد که ابوسفیان به مدینه برگشته است و ما از شرّ او ایمن نیستیم. پس از آن ابوبکر آن‌چه را که ابوسفیان از زکات با خود آورده بود به او بخشید، لذا ابوسفیان هم به خلافت آنان راضی شد.(شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ۱ ص ۱۳۰). در تاریخ طبری آمده است که ابوبکر، صدقاتی را که در دست ابوسفیان بود به او بخشید(تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۰۲). ایشان در ادامه می‌نویسند: اما آیا وجه‌المصالحه بین ابوسفیان و دستگاه خلافت، فقط همان مقدار محدود زکات به ابوسفیان بود! و قرار و مدارهای دیگر نبود؟ شاید کسی که فقط این دو مدرک تاریخی را ملاحظه بکند، به چنین نتیجه‌ای برسد، ولی نگارنده یقین دارد که قضیه، فراتر از این مسایل بوده است؛ در پشت پرده و به دور از چشم اغیار، زد و بندهای خطرناکی در باره دخالت دادن امویان در دستگاه حکومت خلفا صورت گرفته است. این مطلب، یعنی توافق و سازش خلفا با بنی‌امیّه، برای یک مطالعه کننده بصیر و دقیق در تاریخ صدر اسلام، مثل آفتاب در روز روشن است و نیازی به استدلال ندارد. در عین حال، خوب است به نکات ذیل توجه شود:

۱- ابوسفیان با آن داعیه‌های بزرگی و ریاست بر قریش و سابقه دشمنی خصمانه با اسلام، وقتی که مجبور شد در برابر آیین جدید، خضوع کند، هرگز حقیقتاً از روی اخلاص بدان گردن ننهاد. او با تظاهر به اسلام، تاکتیک مبارزه با آن را عوض کرد، و در خفا، همان استراتژی مبارزه با اسلام و کسب قدرت و رسیدن به ریاست را پیگیری کرد و برای رسیدن به اهداف، آمال و آرزوهای بلند خویش، برنامه‌ریزی نمود. حوادثی که در طیّ کمتر از سیزده سال بعد از رحلت پیامبرﷺ واقع شد، بیانگر همین مطلب است.

«عبدالله‌علایلی» می‌نویسد ابوسفیان در روز بیعت عثمان خطاب به بنی‌امیه گفت: «**یا بنی‌امیة! تلقّفوها تلقّف الکرة، فوالذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم ولتصیرن الی صبیانکم**»؛ ای فرزندان امیّه! توپ(کره) خلافت را بچاپید (وبه یکدیگر پاس دهید)، سوگند به آن چیزی که ابوسفیان به آن قسم می‌خورد(قاعدتاً به بت قسم یاد می‌کرده)، من از قبل، همچنان آرزوی رسیدن شما را به خلافت داشتم و (حال که به آن دست یافته‌اید) باید آن را به فرزندان خودتان برسانید(موروثی گردد!)».

عبدالله‌علایلی اضافه می‌کند: «قول او «مازلت ارجوها لکم» می‌تواند دلیلی باشد بر این که: حزب اموی از قبل وجود داشته و در پشت پرده و مخفیانه کار می‌کرده و در تاریکی تار می‌تنیده است و الاّ به چه دلیل ابوسفیان خلافت را برای آنان آرزو می‌نمود؟ در حالی که هیچ

۱۷۲- «وَ هَدَرَ فَنیقُ الْمُبْطِلینَ» و شتر ناز پرورده اهل بطلان به صدا در آمد.

سابقه‌ای در اسلام و کار فوق‌العاده‌ای جز ضدیت با خدا و رسول، نداشتند»(عبدالله‌علایلی، الامام‌الحسین علیه السلام‌سموالمعنی فی سموالذات، ج۵ ص ۳).

ابوسفیان با این وضعیتی که گفته شد، زیرک‌تر از آن بوده است که با دریافت مقداری زکات، فریب خلفا را بخورد و دست از داعیه‌های بزرگ قدیمی و بلندپروازانه خود بردارد.

۲- تاریخ اسلام، از نمونه‌های سازش زیادی که «سقیفه‌داران» انجام دادند، پرده بر می‌دارد. از جمله در همان روز سقیفه، وقتی ابوبکر و عمر با مخالفت انصار روبه‌رو شدند، در برابر شعار آنان که می‌گفتند: مِنّا اَمیرٌ و مِنْکُم اَمیرٌ؛ از طرف ما یک امیر(خلیفه) و از طرف شما هم یک امیر باشد، ابوبکر و عمر، شعار: نحن‌الاُمَراء و انتم الوزراء؛ خلفا از ما(قریش) باشند و وزراء از شما(انصار) را مطرح نمودند، و انصار را دعوت به سازش و توافق بر سر تقسیم خلافت و اداره امور امّت اسلامی کردند. (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج۱ ص ۱۲۸).

همچنین برای تضعیف جناح امیرمؤمنان علیه السلام و جدا کردن عباس‌بن‌عبدالمطلب از آن جناح، نقشه کشیدند و به اصطلاح وارد مذاکره و معامله سیاسی با عباس شدند.

ابن‌ابی‌الحدید در این زمینه می‌نویسد: «ابوبکر و عمر، کسی را دنبال ابوعبیده و مغیرةبن‌شعبه فرستادند و با آنان در باره کیفیت برخورد با طرفداران حضرت‌علی علیه السلام مشورت کردند. مغیره گفت: به نظر من باید عباس را ببینید و برای او و فرزندانش نصیبی در امر خلافت و فرمانروایی قرار دهید تا بدین ترتیب جناح علی علیه السلام تضعیف گردد. ابوبکر و عمر، نظر مغیره را پسندیدند و لذا به همراه آن دو در شب دوم بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد عباس رفتند و آن پیشنهاد را مطرح کردند تا در برابر آن تطمیع، به خلافت آنان گردن نهد. اما عباس ضمن محکوم کردن موضع آنان گفت: آنچه را می‌خواهید به ما بدهید، اگر حق شماست پس آن را برای خود نگهدارید و اگر این حقّ مؤمنین است پس شما حق ندارید در آن حکم برانید، و اگر حقّ ماست، ما به بعضی از آن قانع نیستیم و همه آن را می‌خواهیم» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج۱ ص ۷٤).

وقتی که سقیفه‌سازان، جهت رسیدن به آرزوی بزرگ و دیرینه خویش و تحکیم بخشیدن پایه‌های خلافت خود، حاضر به سازش سیاسی با این و آن شدند، چگونه از این‌گونه سازش‌ها با امویان، غافل بودند؟

تعبیر عجیبی است. «هَدَرَ» یعنی این‌که شترِ مست خود را تکان بدهد. «فنیق» یعنی کسی که خیلی ناز و کرشمه دارد. یعنی اشراف زادگان پوچ، برای ما زبان باز کرده‌اند. حضرت می‌گویند: کسانی سرِکار آمده‌اند که هیچ وقت هیچ کاری نمی‌کرده‌اند. «مُبطل» این‌جا یعنی کسی که هیچ باری به دوش نگرفته و هیچ زحمتی نکشیده است. تعبیر مقام معظم رهبری در جواب به بعضی آقایان این بود: کسانی که یک روز با انقلاب نبودند، در اطراف شما راه پیدا کرده‌اند. یک گروهی بودند که به «ایران وِل» معروف بودند. یعنی این‌ها در ایران هیچ کاری نداشتند، یک سر توی دفتر این آقا، یک سری توی دفتر آن وزیر، کارشان القاء افکار خاصی بود که با صفای ایمانی همخوانی نداشت. همیشه اطراف مراکز تصمیم‌گیری -اعم از اداری و حوزوی - وِل بودند و هیچ مسئولیتی هم نمی‌گرفتند، همه‌اش دنبال این بودند که مهره‌ها را از خط و گروه خودشان بگذارند. این نوع افراد را فاطمه‌زهرا علیها السلام تعبیر کرده‌اند به «فَنیقُ الْمُبْطِلینَ» یعنی کرشمه‌داران پر تکبّرِ بیکاره، و می‌فرمایند: حالا با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و حاکمیت خلیفهٔ اول، این‌ها به میدان آمده‌اند و با آن طرز فکر، نظام حکومتی را در دست گرفته‌اند. حالا هم که امور را در دست گرفته‌اند، برای کارکردن نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند تا رانت‌خواری، و استفاده‌های کلان، برای این‌ها و کار کردن برای کارگرها باشد. این آن چیزی است که حضرت روی آن دست گذاشتند تا بفهمانند بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله چه پدیده‌ای ظهور کرد.

۱۷۳- «فَخَطَرَ فی عَرَصاتِکُمْ» و آن روحیه در خانه‌ها و عرصه‌های زندگی‌تان در آمد.

آن وقت این فرهنگ نفاقی که هیچ کاره و در عین حال پُر رو و بی‌دین و بی‌مسئولیت است و قیافه دین گرفته و سینه چاک خط امام شده، در زندگی‌تان خطور کرده است. به همین جهت عرض کردم؛ می‌بینی که خودت داری حرف جبههٔ نفاق را می‌زنی و متوجه نیستی! فرزند و دوستت حرف جبههٔ نفاق را می‌زنند، بدون آن‌که متوجه باشند! حضرت می‌گویند: مسلمان‌ها! خودتان دارید فرهنگ نفاق را در دلتان می‌پذیرید، حواستان کجاست؟ شما خودتان زبان نفاق شده‌اید، فرهنگ نفاق در زندگی‌تان آمده و با آن گره خورده‌اید. چرا که ریشهٔ گرایش به حاکمیت غیر معصوم یک سلیقه نیست، بلکه یک انحراف عقیدتی، اخلاقی است. می‌فرمایند:

۱۷٤- «وَ اَطْلَعَ الشَّیْطانُ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ» و شیطان سر خویش را از مخفی‌گاه خود بیرون آورد.

حالا بستری فراهم شده که شیطان از پنهان‌گاهش، سر بیرون آورده، طلوع کرده است و میدان‌داری می‌کند. فکر و فرهنگی که با نور اسلام از صحنه جامعه و دل‌های مردم بیرون رفته بود، با جریان حاکمیتِ بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله دوباره احیاء شد. تعبیر حضرت این است که: شیطان در دل شما آمده است و شما شرایطی پیدا کرده‌اید که حالا او می‌تواند با شما هم‌سخن شود و برنامه ریزی کند و شما که تا دیروز برای انقلاب شمشیر

مـی کـشیدید، داریـد برنامـه شـیطان را اجـرا مـی کنیـد، و او از خـود شـما بهره گیری می کند.

عبدالله علایلی می‌نویسد: « طایفهٔ بنی‌تمیم بـا تـسلط ابـوبکر در جریـان سقیفه، به پیروزی نرسیدند، بلکه این اموی‌هـا بودنـد کـه بـه تنهـایی پیـروز شدند، و به همین سبب، دولت را با رنگ خـود رنـگ‌آمیـزی کردنـد و در سیاست‌گزاری تأثیر تامّ نهادند. این در زمانی بـود کـه هنـوز خلافـت را بـه دست نگرفته بودند...، و از ابتـدای سـلطهٔ ابـابکر، بنـی‌امیـه تـلاش خـود را جهت زمینه‌سازی در راستای کودتایی کـه در نهایـت قـدرت را بـه دسـت گرفت، آغاز نمودند. هر ناظری که حرکـات ابوسـفیان را بنگـرد بـه خـود تردیدی راه نمی‌دهد که ابوسفیان با همّتی خستگی ناپذیر، فعالیت خـود را برای صاف کردن شرایط، بر طبق نظر دلخواه خود شروع کرده اسـت...».[٦]

حضرت در ادامه می‌فرمایند:

۱۷۵- «**هاتِفاً بِکُمْ**» شیطان ندای‌تان در داد.

۱۷٦- «**فَأَلْفاکُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجیبینَ**» دید که شما پاسـخگوی دعـوت او هستید.

۱۷۷- «**وَ لِلْغِرَّةِ فیـهِ مُلاحِظـینَ**» و بـرای آن‌کـه فریـب او را بخوریـد، آماده‌اید.

---

٦ - عبدالله علایلی، الامام الحسین علیه‌السلام سـمّوالمعنـی فـی سُـمّوالذات ص۱۹۱ نقـل از کتـاب «حزب علوی و حزب اموی»، از دکترمحسن‌حیدری، ص۱۳٦.

می‌فرمایند: بدون این‌که متوجه شوید، در موضعی قرار گرفتید که شیطان دعوتتان کرد، او می‌بیند شما به خوبی می‌آیید و بستر برنامه‌های او می‌شوید.

چندین سال پیش مقام معظم رهبری«حفظه‌الله» فرمودند؛ نگذارید سایهٔ وَهمیِ این خطی و آن خطی شما را گرفتار کند. در دل این خطی و آن خطی شدن، حتماً شیطان را در کنار خودتان دارید و ناخودآگاه زبان شیطان می‌شوید. قرآن می‌فرماید: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ»[۷] ملاک برتری در نظام اسلام، تقوی است. ذهن‌های تنبل و سطحی‌نگر، افراد را به حزب و خط می‌شناسند. ذهنی که تصفیه شده و عمق پیدا کرده‌است نمی‌گذارد سایه‌های وَهمی طبقه‌بندی کردن مردم، بر او حاکم شود.

شخصی آمد گفت یا علی! شما حق هستید یا کسانی که در جنگ جمل دارند با شما می‌جنگند؟ از یک طرف شما حق هستید چون یار پیامبر و داماد او هستید. از طرفی آن‌که مقابل شما است، عایشه همسر پیامبر است، او هم به اصطلاح خیلی همراه پیامبر بوده است، من از کجا متوجه شوم کدام یک از شما بر حق هستید؟ حضرت فرمودند: چرا می‌خواهی حق را براساس آدم‌ها بشناسی؟ تو در ارزیابی اشخاص می‌گویی این طبقه خوبند من هم دنبال این طبقه می‌روم، آن طبقه بدند، من هم به دنبالشان نمی‌روم. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گویند این نوع ارزیابی‌ها تو را به نتیجه نمی‌رساند، بلکه «اِعْرِفِ الحَقّ تَعْرِفْ اَهْلَه» یعنی حق را بشناس – ملاک شناخت حق را داشته باش- بعد هر کس را بر اساس حق

---

۷ – سوره حجرات، آیه ۱۳.

بشناس. گروه و خط نمی‌گذارد حق را بشناسی و نفاق هم بستر حضور خود را در آن شرایط به راحتی می‌گستراند، چون می‌تواند بر اساس ذوق این گروه داخل این گروه شود و بر اساس ذوق آن گروه داخل آن گروه برود.

حضرت می‌فرمایند نفاق آمد کنار زندگی‌تان نشست و حالا شما را می‌خواند، و شما را در پذیرش دعوتش آماده می‌بینند. چون عبودیت برایشان اصل نبود، نتوانسته بودند ریشهٔ فرهنگ نفاق را در خود بسوزانند. میدان نفاق از طریق گرایش‌های غیر عبودی، در زندگی‌شان جا باز کرد. فرهنگ نفاق به این شکل وارد زندگی انسان‌ها می‌شود که مثلاً بیایند به شما بگویند؛ شما که خیلی متدین‌اید، چه اشکالی دارد زندگی‌تان شکوه داشته باشد تا دشمنان نگویند مسلمانان خیلی فقیر و عقب افتاده‌اند؟ از این طریق عملاً روح عبودیت در شما فرو می‌نشیند و روحیهٔ رقابت با اهل دنیا در شما رشد می‌کند. شما را تحریک می‌کنند که از امکانات ادارهٔ دولتی به نفع آیندهٔ فرزندتان شرایطی را فراهم کنید و با یک عنوان به ظاهر مصلحت‌گرایانه، روح دنیاداری را وارد زندگی بکنید و یک مرتبه متوجه می‌شویم که شما با هر روحیهٔ انقلابی مخالفت می‌کنید و همهٔ تلاشتان آن است که آب از آب تکان نخورد تا امکاناتی که دارید به جیب می‌زنید همچنان محفوظ بماند. با همین فکرهاست که حتی بعضی از انقلابی‌ها و نیروهای جبهه و جنگ، آلوده شدند. وقتی انسان دلش با دنیا بود شیطان از همان راهی که آن دل به دنیا رو کرده است، می‌آید. جمله حضرت این است که شما خام بودید، شیطان آمد. «وَ لِلْغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظینَ» و برای

آن‌که فریب او را بخورید، آماده‌اید. طبق فرمایش حضرت، همان یاران پیامبر صلی الله علیه و آله که در راه اسلام شمشیر زدند، گرفتار شدند، البته نه امثال اباذر و مقداد و سلمان، که همیشه آدم‌های متعبدی بودند و با زیر پا گذاردن حبّ دنیا، زمینهٔ فریب شیطان را از خود پاک کرده‌اند.

حضرت می‌فرمایند شما برای فریب‌خوردن از شیطان، آماده بودید و فریب او دلتان را بُرد، شیطان طوری با شما حرف زد و شما طوری به دنیا گرایش پیدا کردید، که دیدید انگار ارزش دارد حرف‌هایش را گوش کنید.

۱۷۸- «**ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ (ناهضین) خِفافاً**» آن‌گاه تحریکتان کرد، دید چه راحت می‌آیید، و چه راحت در مقابل حریف نرمید.

۱۷۹- «**وَ اَحْمَشَكُمْ فَأَلْفاكُمْ غِضاباً**» گرم و داغ و غضبناکتان کرد و دید که آتشینید.

شیطان گرمتان کرد، گرم شدید. به تعبیر یکی از مترجمین: «آتش در خرمن سینه‌ها و میل‌هایتان انداخت و دید چه زود شعله‌ور شدید.»

حضرت به این‌ها می‌گویند: در کجای شخصیت شما ضعف وجود داشت که شیطان توانست از آنجا شما را تحریک کند؟ شما دلی داشتید که شیطان توانست از طریق گرایش‌های آن دل، شما را تحریک کند.

مبنای انحراف

اولین عاملی که مبنای انحراف بود، ایجاد دوگانگی و طرح جبههٔ اموی و هاشمی بود. به جای توجه به اصلاح قلب، جبهه درست کردند و

تمام فکر خود را متوقف گروه خود نمودند. اموی و هاشمی در آوردند و در دل این جوّ یک مرتبه گفتند مگر می‌شود از یک گروه هم پیامبر باشد و هم خلیفهٔ پیامبران! یعنی امویان به وادی دیگری رفتند و از ملاک‌های اسلام خود را جدا کردند. اسلام می‌گوید: «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیکُمْ» هر کس به اندازهٔ تقوایی که دارد، ارزش دارد و باید مورد توجه باشد، چه هاشمی باشد، چه اموی.

گفتند مگر می‌شود هم حاکمیت از این گروه باشد، هم رسالت؟ دقت کنید این‌طوری شیطان می‌آید. کوچه ما، شهر ما، شغل ما، ما و ما و ما،آمدن همان و آمدن شیطان همان. اگر گفته بودند «اِنَّ اَکْرمَکم عندالله اَتْقیکُم»، که دیگر نمی‌گفتند از یک خانواده هم پیغمبر و هم خلیفه نمی‌شود. گفتند حالا که پیامبری از ما نبود، پس خلافت باید مال ما باشد. و روی همین حرف شیطانی هم ایستادند. حضرت می‌فرمایند: شیطان تحریکتان می‌کند. نتیجه‌اش این شد که:

۱۸۰- «فَوَسَمْتُمْ غَیْرَ اِبِلِکُمْ» پس داغ و نشان زدید بر غیر شترتان.

داغ؛ علامت مخصوصی بود که هر کس به شترهای خودش می‌زد تا معلوم شود شترهای او کدام است. حالا وقتی من داغ خود را به شترهای شما بزنم، معنایش این می‌شود که شتر شما مال من است. می‌فرمایند: نتیجه آن نفاق و این شیطان‌گرایی این شد که داغتان را به شتری زدید که مال خودتان نبود. و پایتان را جایی گذاشتید که نباید می‌گذاشتید.

قبلاً نیز عرض کردیم که متأسفانه خطبه حضرت زهراعلیها السلام با این همه وسعت به دعوای فدک تبدیل می‌شود. فدک یک نمونه است که حضرت

با توجه به آن، حرفشان را بزنند، نه این‌که حرفشان بحث فدک باشد. و لذا دقت‌های آسمانی حضرت را برای تبیین ریشه انحراف جامعه نباید از دست داد. شما ملاحظه کنید در این فراز از سخنشان چقدر دقیق علت تغییر مسیر خلافت را ریشه‌یابی می‌کنند و ریشه انحراف را تفسیر می‌نمایند. و لذا در ادامه می‌فرمایند:

۱۸۱- «وَ اَوْرَدْتُمُوها غَیرَ شِرْبِکُمْ» و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید.

کینه‌ها نسبت به علی علیه السلام از یک طرف، و تحرک نفاق از طرف دیگر، باعث شد که نفهمیدند در میدانی آمدند که نباید می‌آمدند. بعد حضرت می‌فرمایند که چه مصیبت بزرگی بر خودتان و بقیه وارد کردید، چون خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله از قبل، از طرف خدا تعیین شده بود و در واقع با حذف علی علیه السلام یک نحوه مقابله با خدا صورت گرفت.

۱۸۲- «هذا وَالْعَهْدُ قَریبٌ» این‌گونه بود در حالی که از آن عهد و قرار، چیزی نگذشته بود.

می‌فرمایند این کارها را در حالی انجام دادید که چیزی از عهدی که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت به بیعت با حضرت علی علیه السلام بستید، نگذشته بود. حساب کنید از غدیر، یعنی از ۱۸ ذی‌الحجه تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله که ۲۸ صفربود، بیش از دو ماه و چند روز نگذشته است. حضرت می‌فرمایند:

انحراف در حاکمیت نظام اسلامی را شروع کردید در حالی که چیزی از عهدتان با علی علیه‌السلام نگذشته بود.[۸]

۱۸۳- «وَالْكَلْمُ رَحِيبٌ» و این انحراف در حاکمیت در حالی صورت گرفت که موضع شکاف زخمِ رحلت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خیلی وسیع بود.

هنوز خون زخم رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بند نیامده، این کار را کردید. چون رحلت پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روح همه را جریحه‌دار کرد و مردم مایل بودند به رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وفادار باشند، ولی سیاسیون آخرین تذکرات رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را زیر پا گذاردند.

۱۸٤- «وَ الْجُرْحُ لَمّا يَنْدَمِلْ» دهن زخم هنوز به هم نیامده بود.

۱۸۵- «وَالرَّسُولُ لَمّا يُقْبَرْ» و پیغمبر هنوز به قبر سپرده نشده بود.

در تاریخ هست که؛ پیامبرخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز دوشنبه رحلت کردند، ولی روز سه‌شنبه بعد از نماز مغرب و عشاء به خاک سپرده شدند. در این مدت چکار می‌کردند؟ داشتند خلیفه تعیین می‌کردند. حضرت می‌فرمایند: هنوز پیامبر را به خاک نسپرده بودید که شروع کردید به تعیین خلیفه، معلوم است که شما حساس بودید تا جریان به طور طبیعی پیش نرود، در حالی‌که خلیفه از قبل تعیین شده بود.

---

۸ - برای یک محقق هیچ شکی نمی‌ماند که مسئله خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جامعهٔ آن زمان به خوبی روشن بوده و لذا تغییر جهت جامعه از علی علیه‌السلام به طرف غیر، یک جریان کاملاً سیاسی و حزبی و بر خلاف انتظار جامعه به‌شمار می‌آمده و فاطمه علیهاالسلام بیان کنندهٔ انتظار مردم جامعه است. در این مورد می‌توانید به جلد اول کتاب ارزشمند الغدیر مراجعه فرمایید، مؤلف محترم با مدارک کافی از متون برادران اهل سنت این موضوع را اثبات نموده‌اند.

به بهانهٔ فرار از فتنه، در فتنه‌اید

۱۸٦- «بِداراً زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ» برای عمل خود بهانه آوردید که از فتنه می‌ترسیدیم.

«اَلا: فِی‌الْفِتْنَةِ سَقَطوا وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ» ولی به راستی که در فتنه افتادید و راستی که جهنم بر کافران محیط است.

می‌فرماید حواستان کجاست؟ خودتان به فتنه افتادید. خودتان عامل فتنه شده‌اید، بعد می‌گویید که از فتنه می‌ترسید. با این‌که اسلام در ابتدای راه بود، آمدید خلافت را بدون دلیل به دست گرفتید و در اثبات غیر طبیعی‌بودن کار شما همین بس که پیامبر صلی الله علیه و آله را هنوز به خاک نسپرده، به دنبال خلافت رفتید. « براء بن‌عازب» می‌گوید: چند بار آمدم به حضرت علی علیه السلام گفتم یا علی! در سقیفه دارند خلیفه تعیین می‌کنند. حضرت می‌فرمودند: من فعلاً زیر این آسمان ، بر اساس حکم خدا، وظیفه‌ام دفن پیامبر صلی الله علیه و آله است.[۹] عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: یا علی! دستت را بده تا با تو بیعت بکنم.[۱۰] حضرت می‌فرمایند: نه، فعلاً وظیفه‌ام این است که پیامبر را غسل بدهم. روحیه علی علیه السلام را ببینید، به هیچ چیز جز وظیفه الهی فکر

---

۹ - امام‌علی‌بن‌ابیطالب، ج ۱، ص ۲۳۷، از دکتر عبدالفتاح‌عبدالمقصود.

۱۰ - عباس در همان حالی که در کنار جسد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، در مقابل چشم حاضرین دستش را به سوی علی علیه السلام گشود و گفت: « برادرزاده؛ دستت را بگشای که با تو بیعت کنم تا مردم بگویند: عموی پیامبر با پسر عموی پیامبر بیعت کرده، دیگر دو نفر هم با تو مخالفت نمی‌کند». علی علیه السلام در همان حال که چشم بر بدن پاک پیغمبر دوخته بود بدون توجه به عباس گفت: عموجان! ما به کار رسول‌خدا مشغولیم.(همان مدرک، ج۱ ص ۲۲۹)

نمی‌کند و نتیجه‌اش این شد که علی(ع) برای ما می‌ماند و زندگی ما را تا قیامت معنی می‌بخشد و جهت می‌دهد.

اگر حضرت علی(ع) هم غسل و کفن پیامبر(ص) را رها کرده بودند و رفته بودند جزء سقیفه، که دیگر او علی نبود با این همه افتخار. علی(ع) به اعتبار این‌که صحیح‌ترین کار را زیر آسمان کرده است، علی است. علی‌ای که دنبال قدرت باشد که دیگر علی‌بن‌ابیطالبی نیست که امروز می‌تواند من و شما را تغذیه کند. مثل خیلی‌ها که نتوانستند بشریت را تغذیه کنند، او هم نمی‌توانست تاریخ را جهت‌دهی نماید.

حضرت فاطمه(س) می‌فرمایند شما گفتید که می‌ترسید با حاکمیت علی(ع) فتنه بشود، مگر چه می‌شد؟ هیچ چیز نمی‌شد. می‌گفتند چون اوس و خزرج رفتند در سقیفه و می‌خواهند خلیفه تعیین بکنند، عمر و ابابکر رفتند تا مانع شوند. اولاً: همه انصار که نرفته بودند، چهار تا آدم سیاسی از انصار رفته بودند. ثانیاً: اگر شما وسوسه نشده بودید و قریشیان دنبالتان نیامده بودند و دستپاچه نشده بودید آن‌ها چیزی نبودند، بعد هم مردم به‌راحتی آن‌ها را کنار می‌زدند. این‌ها بهانه است و خودتان می‌خواستید کار را در دست بگیرید، و لذا دنبال زمینه بودید.

ورود به قضیه خلافت بعد از درگذشت پیامبر(ص) از مسیری غیر از مسیر اصلی خود، لرزشی را در جامعه پدید آورد که آن لرزش برای ارکان آن ساختمانِ نوبنیاد، بسیار شدید بود. حضرت همین را متذکر می‌شوند. می‌فرمایند حالا وقت این کار بود؟

۱۸۷- «فَهَیهاتَ مِنْکُمْ!» خیلی دور بود این پیش افتادگی از شما. کار شما خیلی عجیب بود.

۱۸۸- «وَ کَیْفَ بِکُمْ» چطوری حاضر شدید این کار را بکنید؟

عامل لرزش رأی عمومی

۱۸۹- «وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ» این‌همه انحراف چرا؟ فهمیدید دارید چکار می‌کنید؟

این جملات حضرت در آن موقع که هنوز آثار انحرافات ظاهر نشده بود، خیلی معنا دارد و چقدر بیدار کننده است، می‌فرماید: چطور دست به چنین عملی زدید؟ شأن شما این‌همه تغییر عقیده نبود.

بی‌تردید اجتماع از این لرزش پیش آمده به تزلزل افتاد. چرا؟ بدین گونه که رأی عمومی دوباره تکان خورد. عنایت داشته باشید؛ در آن جامعه تا قبل از حاکمیت اسلام و به صحنه‌آمدن انسان معصومی به نام پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنهٔ حاکمیت، هرکس ادعای ریاست داشت. «قبیلهٔ اوس» ادعای ریاست بر مدینه را داشت، رئیسِ «قبیلهٔ خزرج» نیز همین‌طور. هر قبیله‌ای از قریش ادعای ریاست داشت، هیچ کس بلد نبود زیر فرمان دیگری برود. یک فرهنگی بود مخصوص خودش!! هیچ وقت کل عربستان تا قبل از حاکمیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک حاکم نداشته است. چون فرهنگی که افراد آماده باشند زیر فرمان یک نظام اجتماعی خود را اداره کنند مطرح نبوده است. علت این‌که عبدالله بن‌اُبَیّ‌بن‌بنی‌سلول، سرکرده منافقان در مدینه، تا آخر از دست پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت بود به این جهت است

که بعد از کشتارهای صدساله، اوس و خزرج به این نتیجه رسیدند که خوب است کسی را به عنوان شاه مدینه انتخاب کنیم، تا هرچه او دستور بدهد عمل شود. وقتی پیامبرﷺ آمدند و همه به طرف پیامبر رفتند، عبدالله‌بن‌اُبَیّ ناراحت شده بود که اگر پیامبر نمی‌آمد مرا به عنوان شاه انتخاب می‌کردند، حالا در عمل چه می‌شد موضوع دیگری است. حال در چنین منطقه‌ای با چنین روحیه‌هایی که هنوز ده سال نیست حاکمیت اسلامی به میدان آمده و همه بر حاکمیت پیامبرﷺ تن داده‌اند و پیامبرﷺ هم به حکم خدا، حاکم دیگری را که دارای مقام عصمت است تعیین کرده است. در چنین جامعه‌ای اگر بنابر این شد که مردم حاکم را تعیین کنند، هرکس می‌گوید چرا من حاکم نباشم؟ این‌ها نفهمیدند که دارند چکار می‌کنند. تا حالا حرف این بود که خدا پیامبر خود را حاکم کرده است. دیگر کسی به خود اجازه نمی‌داد که بگوید پس من باید حاکم باشم! بعداً هم که مشخص بود خدا و پیغمبر خداﷺ، حضرت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را انتخاب کردند کار به طور طبیعی در مسیر خودش پیش می‌رفت ولی یک‌مرتبه از طریق دسیسه‌های پشت پرده، عده‌ای گفتند خودمان برویم یک حاکم تعیین کنیم.[۱۱]

---

۱۱ - به شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ٤، ص٤٥٣، یا بحارالانوار، ج۸، ص۳۳ رجوع شود که پس از ماجرای غدیر گروهی پیمان بستند، مانع حکومت علی‌علیه‌السلام پس از رحلت رسول‌خداﷺ شوند و پیمان‌نامه‌ای با ۳٤ امضاء تهیه و آن را به ابوعبیده جرّاح دادند و امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام در ماجرای بیعت اجباری در مقابل ابابکر به آن اشاره نمودند(غایة‌المرام قسمت دوم، ص۵۵۲).

بنا به نقل ابن‌اسحاق، عامهٔ مهاجران و تمام انصار هیچ تردیدی نداشتند که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود.[۱۲] و به همین جهت در تاریخ هست که اباذر پس از حذف علی علیه السلام از حاکمیت جامعه می‌گفت ای امتی که پس از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله متحیر مانده‌اید، اگر کسی را که خدا مقدم داشته، مقدم می‌داشتید و کسی را که خدا مؤخر داشته، مؤخر می‌داشتید و ولایت و وراثت را در اهل‌بیت پیامبرتان می‌نهادید، از همه نعمت‌ها از هر سو بهره‌مند می‌شدید.[۱۳]

این است که عرض می‌کنم؛ بدین گونه رأی عمومی دوباره تکان خورد، هرکس چهار تا، پنج‌تا قبیله را به دنبال داشت و آماده شد تا خود زمام کار را به چنگ آورد، بدون آن‌که بداند چگونه جامعه اسلامی را مدیریت کند. قبلاً ده، بیست نفر خانواده یک جا جمع می‌شدند و یکی هم حاکم بود، حالا هرکسی مدعی است که من باید حاکم باشم، آن هم حاکم مملکت اسلامی، معلوم است که جامعه به هم می‌ریزد.

عرض کردیم؛ آمدن ابابکر بر سر کار، آمدن یک شخص و طرح یک شخص نبود. آمدن ابابکر بر سر کار، یعنی طرح شعار حاکمیت فکر یک انسان بر مردم در مقابل حاکمیت حکم خدا توسط «ولیّ‌الله» بر مردم. حاکمیت علی علیه السلام بر مردم، حاکمیت یک فردی از مردم نبود که چون خوب مردی است پس باید حاکم جامعه باشد، بلکه حاکمیت خدا بود.

---

۱۲ - «الموفقیات»، ص ۵۸۰، شرح ابن‌الحدید، ج۲، ص ۲۷۳.

۱۳ - «نثرالدر»،ج ۵، ص۷۷- «تاریخ یعقوبی»، ج ۲، ص ۱۷۱، نقل از کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت»، ص۱۴۹ از رسول جعفریان.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ، یعنی «ولیّ‌الله»، یعنی حاکمیت امام «معصوم». و انسان معصوم یعنی انسانی که یک حکم هم از خودش نمی‌گوید. هرچند خلیفهٔ اول، آدم خوبی باشد اما حاکمیت او، یعنی حاکمیت انسانی بر انسان‌ها، نتیجه‌اش این بود که تمام جهان تکان خورد و به هم ریخت، چون فرهنگ عمومی که پذیرش حکم خدا بود بر انسان‌ها، به پذیرش حکم انسانی بر انسان‌ها تبدیل شد و به واقع سرنوشت تاریخ از مسیر شکوفایی‌اش باز ایستاد.

اگر حاکمیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام واقع شده بود و به تعبیر حضرت سلمان، مردم را از اسرار پیامبر آگاه می‌کرد،[۱۴] دیگر این بحث‌ها نبود که در کشورهای اسلامی هم اگر مثل کشورهای اروپایی حاکمیت انسان بر انسان‌ها نباشد، مردم چکار کنند؟ آن کشورها راه دیگری ندارند. کلیسا که این‌قدر از کتاب مقدس فاصله دارد و آنچنان انجیل موجود گرفتار تحریف شده است که نمی‌تواند ادعا کند توان حاکمیت حکم خدا را دارد، مردم اروپا چون هیچ الگوی قابل قبولی نداشتند مجبور شدند به حاکمیت میل مردم تن دادند. ما مسلمانان هم که الگوی خودمان را از صدر اسلام خانه‌نشین کردیم - الگویی که می‌توانست به جای حاکمیت انسانی بر انسان‌ها عامل حاکمیت خدا بر انسان‌ها شود- به این روز افتاده‌ایم که می‌بینید.

---

۱۴ - صاحب انساب‌الاشراف در ج ۲ ص ۱۸۳ می‌نویسد: سلمان از این که علی علیه‌السلام زنده است و مردم از آن بهره نمی‌جویند، تأسف می‌خورد و می‌گفت: «به خدا سوگند؛ پس از او هیچ‌کس شما را از اسرار پیامبرتان آگاه نخواهد کرد.»

اگـر امیرالمـؤمنین علیه السلام حـاکم شـده بودنـد، در حاکمیـت سیاسـی امـروز، فرهنگ و گفتمان دیگری مطرح بود.

گفتمان سیاسی امروز «حکومـت مـردم بـر مـردم» اسـت. در حـالی‌کـه «مردم» واژهٔ مبهمی است. ایرانیان به عنوان مردم مسلمان انقلاب کردند که اهداف و برنامه‌های کشورشان، اهداف و برنامه‌هـای اسـلامی باشـد. یعنـی یک مردم‌سالاریِ دینی مدّ نظرشان بـود. بـه ایـن معنـی کـه ارادهٔ عمـومی، برنامه‌های اسلامی را انتخاب کرد و راهنمایی‌های امامـان معـصوم را مـورد توجه قرار دادند و با این کار از بسیاری از حیله‌ها خـود را آزاد کردنـد. در صدر اسلام مطرح کردند مردم ابابکر را انتخاب کردند و حتـی بعـدها کـه عثمان خلیفه بود به امـام علـی علیه السلام مـی‌گفـت: «اگـر قـریش تـو را دوسـت نمی‌دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنـان را بـه قتـل رسـانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می‌درخشید».[۱۵] و خلاصـه بـا واژهٔ «مـردم» هـرکس خود را نمایندهٔ مردم می‌داند و ملاک حق و باطل را خواست مردم معرفـی می‌کند، ولی وقتی بحث «مردم‌سالاری دینی» به میان آید، ملاک‌های حـق و باطل را دین معین می‌کند و مردم مسلمان آن ملاک‌ها را پذیرفته‌اند.

رؤسای قبایل، دوباره لجـام خلایـق را بـه چنـگ آوردنـد، و بـه همـین جهت است که می‌بینید همین‌که خلیفهٔ اول سرِکار آمـد، تمـام تلاشـش را گذاشت برای این‌که جنجال‌های به پا شـده را بخوابانـد. چـون تـا حـالا در موضوع حاکمیت جامعه، بحث قداست پیامبر صلی الله علیه و آله بود که به عنـوان نماینـدهٔ

---

۱۵ - «تاریخ تحول دولـت و خلافـت»، رسـول جعفریـان، نقـل از «نثرالـدر»، ج ۲، ص ٦٨. و «معرفة السحابه»، ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۰۱.

خدا بر جامعه حاکم است، حالا خلیفه مدعی است نماینده مردم است و مردم او را انتخاب کرده‌اند، لذا بقیه می‌گویند پس چرا ما نماینده مردم نباشیم. ولی در ولایت آسمانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، موضوع فرق می‌کرد، باز بحث آسمانِ قدس به میان بود نه صِرف آراء مردم.

حضرت فاطمه علیهاالسلام می‌گویند: این قرآن که جلوی شما بود. همین قرآن به خوبی روشن می‌کند، چه کسی را باید به عنوان خلیفهٔ مسلمین انتخاب کرد. قرآن می‌فرماید:«**اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَالَّذینَ امَنُوا الَّذِینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُمْ راکِعُونَ**»[۱۶] مردم! قرآن که خودش گفته ولیّ شما فقط خدا و رسول او و کسی است که در حین نماز و در حالی که در رکوع است، زکات می‌دهد. این‌که معلوم است چه کسی است. شیعه و سنی می‌گویند: مصداق «**وَیُؤْتُونَ الزَّکوة وَ هُمْ راکِعون**»[۱۷] امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. پس ای مردم! چرا راهنمایی قرآن را رها کردید و کسی را که خدا برای شما تعیین کرده بود، ولیّ و سرپرست جامعهٔ خود نگرفتید؟ قرآن که می‌گوید: «**اَطیعُواالله وَ اَطیعُواالرَّسُولَ وَ اولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ**»[۱۸] در حالی که اولی‌الامر حتماً باید معصوم باشد چون خداوند نمی‌گوید از کسی که معصوم نیست اطاعت کنید. از طرفی هیچ‌کدام از این خلفاء سه‌گانه ادعا ندارند که معصوم هستند، پس بروید معصوم را پیدا

---

۱۶ – سوره مائده، آیه ۵۵.

۱۷ – حتی فقهای اهل سنت، جواز حرکت خفیف در نماز را «عَلَی فِعلِ علیّ علیه‌السلام» مطرح می‌کنند.

۱۸ – سوره نساء، آیه ۵۹.

کنید. حضرت فاطمه‌زهراعلیها السلام می‌فرمایند: «شما کافی است قرآن یادتان نرود، به قرآن رجوع کنید می‌بینید که گُم کرده‌تان چه کسی است».

اجازه دهید بحث اخیر با وسعت بیشتر، در جلسه آینده مطرح شود.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

جدایی از قرآن؛ عامل جدایی از حاکمیت معصوم

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا علیها السلام ! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهده آن امتحانِ عظیم برآمدی.

شرط بهره‌بردن از قرآن

خودتان مستحضرید که خانواده پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، خانواده عقل و شعور و توحیداند. بنابراین به اندازه‌ای که بر گفتار و رفتار این خانواده تأمل کنیم، اندیشه‌مان بارور می‌شود.

یکی از حیله‌های شیطان این است که اگر توانست ما را تماماً از اسلام منصرف می‌کند و اگر نتوانست تا آن جایی که می‌تواند نمی‌گذارد ما به گوهر اصلی اسلام دست پیدا کنیم. اسلام منهای ارتباط با قرآن آن اسلامی نیست که انسان از طریق آن به گوهر اسلام رسیده باشد. حالا

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت حضرت‌زهرا علیها السلام در روز یکشنبه

اسلام به اضافهٔ قرآن ولی منهای تدبُّر و تفکر در قرآن باز آن راه و رسمی نیست که ما را به گوهر اسلام نزدیک کند. یکی از بزرگان می‌گوید: *«بهرهٔ شیطان از شما این است که شما را از طریق مشغول کردن به عبادت پایین‌تر، از عبادت بالاتر غافل کند»*. شیطان وقتی نتوانست شما را از اصل اسلام منصرف کند، درجهٔ ارتباطتان را با اسلام کم می‌کند. مثلاً تدبُّر در قرآن را از شما می‌گیرد. همچنان‌که در جلسه گذشته عرض شد، حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در این خطبه خطاب به کسانی که در مسجد مدینه بودند می‌فرمایند: مگر این قرآن جلوی روی شما نبود؟ مگر مسائل آن روشن و آشکار نبود، پس چه شد که منحرف شدید؟ یعنی اگر مسلمانان صدر اسلام در قرآن تدبُّر لازم را می‌کردند، متوجه می‌شدند که ادامه اسلام منوط به حاکمیت امام معصوم خواهد بود و نه کس دیگر.

یکی از ضربه‌هایی که شیعه خورده است عدم تدبُّر در سخنان معصوم است. دشمنان ابتدا تلاش می‌کنند محبت به معصوم را از ما بگیرند و اگر نتوانستند این کار را بکنند، سعی می‌کنند تدبُّر و تعمق در سخنان و حرکات ائمه معصوم علیهم السلام را از ما بگیرند، تا جایی که شیعیان باورشان نمی‌آید که با تدبُّر در سخنان این ذوات مقدسه می‌توانند به یک عقل برتر برسند. یکی از چیزهایی که ما در این مباحث خیلی به آن امید داریم این است که باب تدبُّر در سخنان حضرت فاطمه علیها السلام باز شود، ساعت‌ها باید بر روی سخنان آن حضرت تدبُّر نمود تا معلوم شود این خانواده عین شعور و حامل عقلِ قدسی‌اند. آن‌ها، حقّانیت خودشان را در عمل و گفتار ثابت می‌کنند، مثل قرآن‌اند، اگر قرآن را چیز دیگری ثابت کند آن چیز اصل

است و نه قرآن، در حالی که خود قرآن، خودش را ثابت می کند، به همین جهت تنها شرط فهمیدن قرآن، تدبُّر در آن است، می‌فرماید: «اَفَلا یَتدبَّرون الْقُرآنَ»[۲] آیا در قرآن تدبُّر نمی کنند؟ بعد می‌فرماید در اثر تدبُّر در آن، خودشان متوجّه می‌شوند، اگر آن کتاب و کلمات از طرف خدا نبود، آن انسجام توحیدی که در اثر تدبُّر در قرآن متوجه آن می‌شوید در آن نمی‌یافتید، «لَو کانَ مِنْ عِنْدِ غَیرِ اللهِ لَوَجَدوا فِیهِ اِختِلافاً کَثیراً»؛[۳] قرآن برای اثبات حقّانیت خود ملاکِ منطقیِ زیبایی ارائه می‌دهد، می گوید اگر شما خواستید ببینید این قرآن از مقام اَحد نازل شده یا نه، ببینید انسجام توحیدی و اَحدی دارد یا نه.

چه کنیم که ائمه علیهم‌السلام با ما حرف بزنند؟

عین این ملاک را که در مورد قرآن عنایت کردید، در خصوص سخنان ائمه معصومین علیهم‌السلام باید تعقیب کرد. بارها تجربه کرده‌اید، حرف‌های کسی که شخصیت عمیق توحیدی ندارد، نه پایه محکم و انسجام توحیدی دارد، نه ارتباط عمیق و عالی با عالم معنا در آن سخنان به چشم می‌خورد، ولی شما وقتی با خطبه حضرت زهرا علیهاالسلام به لطف الهی آشنا شوید، می‌بینید این سخنان، اصلاً حرف‌های یک آدم صرفاً متفکر نیست، بلکه سخنان یک قلب به اَحد رسیده است، قلبی که قرب اَحدی پیدا کرده‌است. و اگر خواستید این نکته برایتان ثابت شود باید در سخنان

---

۲ - سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه ۲۴

۳ - سوره نساء، آیه۸۲.

آن حضرت تدبُّر کنید. عمدهٔ تأکید ما این است که چه کار کنیم و چه روشی را داشته باشیم که ائمه علیهم السلام با ما حرف بزنند؟ عرض بنده این است که شرط ارتباط با ائمه علیهم السلام، پیدا کردن فرهنگ تدبُّر در تفکرات آنهاست. خود اهل‌بیت علیهم السلام می‌فرمایند: سخنان ما مثل قرآن بطن و بطن‌ها دارد. همچنان‌که می‌فرمایند: «**اَمْرُنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لایَحْتَمِلُهُ اِلّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ اَوْ نَبِیٌّ مُرْسَلٌ اَوْ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللهُ قَلْبَهُ بالایمان**»؛[٤] یعنی فهم سخنان ما، سخت و عمیق است، مثل اسب سرکشی است که به راحتی رام نمی‌شود، هرچند وقتی رام شد، شما را به کرانه‌های دور از عالم اندیشه و تفکر سیر میدهد. لذا در ادامه می‌فرمایند؛ آن را نمی‌فهمد مگر فرشته‌ای مقرّب یا پیامبر مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.

حضرت فاطمه علیها السلام در سخنانشان به مردم به خصوص به انصار گفتند شما زحمت کشیدید و اسلام را با زحمت و خون دل خوردن روی کار آوردید ولی حالا به جهت ضعف‌هایی که نتوانستید آن ضعف‌ها را جبران کنید، زحمت‌تان از دست می‌رود، یعنی در شرایط فتنه و نفاق نتوانستید راه را درست تشخیص دهید. شهیدمطهری «رحمة‌الله‌علیه» در کتاب سیرهٔ نبوی می‌فرمایند خود پیامبراکرم صلی الله علیه و آله هم می‌دانستند مسلمانان به آن رشدی نرسیده‌اند که در آن شرایط، نفاق خزیده در فضای جامعه را که نبض جامعه را به دست گرفته است، هوشیارانه بشناسند، و لذا حضرت در این مسیر چراغ‌های هدایتی قرار دادند تا پس از رحلتشان مردمی که چهرهٔ پیچیده نفاق را نمی‌شناسند گمراه نشوند. مثلاً بنا به نقل قندوزی فرمودند:

---

٤ - «بحارالانوار»، ج٢٦، ص٢٧٣- «بصائر الدرجات»، ص٢٤، حدیث١٦.

«عَلِیٌّ مِنّی وَ اَنَا مِنْهُ، وَ هُوَ وَلِیٌّ کُلِّ مُؤمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ بَعْدی»[۵] یعنی؛ علی از من است و من از علی هستم، او سرپرست و صاحب ولایت هر مرد و زن مؤمن بعد از من است. یا بارها فرمودند: «رضایت فاطمه رضایت من است و غضبش غضب من».[۶] حالا جالب است بدانید که همهٔ مردم مدینه به این روایت اقرار داشتند، به همین جهت هم وقتی خلیفه اول سرکار آمد و مردم مدینه متوجه شدند که فاطمه علیها السلام از دست او ناراحت است، جریان حاکم با فشار سنگینی رو به رو شد و لذا ابابکر و عمر، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و درخواست ملاقات با حضرت فاطمه علیها السلام را داشتند. چرا خلیفه می‌خواهد رضایت فاطمه علیها السلام را به دست آورد؟ چون فضا برای حکومتش سنگین و سخت شده است. همه می‌دانستند خشم و خشنودی فاطمه علیها السلام ملاک خشم و خشنودی خدا است، حالا خلیفه می‌خواهد با ملاقات با فاطمه علیها السلام خود را از زیر غضب فاطمه علیها السلام بیرون آورد و از سنگینی جوّ عمومی بکاهد که البته موفق نشد.[۷]

---

۵ - «ینابیع الموده»، ص۲۳۵ (امام‌شناسی، ج۱، ص۱۱۷).

۶ - «صحیح بخاری»، ج۷، ص۳۷، باب ذبّ الرجل عن ابنته فی الغیرة و الانصاف.

۷ - «بحارالانوار»، ج۲۸، ص۳۰۳ - ابن‌قتیبه متوفی سال ۲۷۰ هجری به عنوان یک مورخ اهل سنّت در کتاب الامامةوالسیاسة آورده: «قالَ عُمَرُ لِأَبِی‌بَکْر اِنْطَلِق بنا اِلی فاطِمَةَ فَإنّا قَدْ اَغْضَبْناها، فَانْطَلَقا جَمیعاً، فَاسْتَأذَنا عَلی فاطِمَة، فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُما، فَاَتَیا عَلِیّاً فَکَلَّماهُ فَاَدْخَلَهُما، فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها اِلَی الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَیْها فَلَمْ تَرُدَّ عَلَیْهماالسَّلام»؛ یعنی عمر به ابابکر گفت: با من بیا تا برویم به سوی فاطمه که او را ناراحت و غضبناک کرده‌ایم. هر دو آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، آمدند خدمت علی علیه السلام و با او صحبت کردند و حضرت را واسطه کردند، چون داخل شدند، نزدیک فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه‌زهرا علیها السلام صورت خود را از آن‌ها برگرداند و روی به سوی دیوار کرد. ابن‌قتیبه در ادامه می‌گوید ابابکر

تحرّک عنصر نفاق پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در جلسه قبل اشاره کردیم که فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: «ظَهَرَت فیکُم حَسْکَةُ النِّفاق»؛ یعنی وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، خار و خاشاک نفاق در شما ظاهر شد، لذا پروژه‌های نفاق در پنهانِ شخصیت اجتماعی شما دارد جا باز می‌کند. عرض من این است که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌دانستند که مردم نمی‌توانند آن پیچیدگی‌های چهره نفاق را بفهمند، چون نفاق می‌آید و می‌گوید من از همهٔ شما مسلمان‌تر هستم، شما که جرأت نمی‌کنید بگویید من مسلمان‌تر از تو هستم، چون می‌دانید اگر چنین سخنانی را بگویید، ریا کرده‌اید و ریا، تمام دین شما را ضایع می‌کند، پس نگران از دست دادن اخلاصتان هستید، ولی نفاق چنین نگرانی را ندارد و اصلاً از

شروع به سخن کرد تا علّت برنگرداندن فدک را به فاطمه توجیه کند، فاطمه علیها السلام فرمود آیا بخوانم برای شما سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدانید و به آن عمل کنید؟ هر دوی آن‌ها گفتند آری. فاطمه علیها السلام فرمود: «أُنْشِدُکُمَا الله اَلَمْ تَسْمَعا رسول‌الله صلی الله علیه و آله یَقُول: رِضا فاطِمَةَ مِنْ رِضایَ وَ سَخَطَ فاطِمَةَ مِنْ سَخَطی، فَمَنْ اَحَبَّ فاطِمَةَ اِبْنَتی فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَرْضی فاطِمَةَ فقد اَرْضانی وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطنی؟»؛ فرمود شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می‌گفت: رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هرکس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هرکس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هرکس به خشم آورد فاطمه را، مرا به خشم آورده است. آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیدید؟ گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، فاطمه علیها السلام فرمود: «فَإنّی أُشْهِدُ‌اللهَ وَ مَلائِکَتَهُ: اِنَّکُما اَسْخَطْتُمانی وَ ما اَرْضَیْتُمانی وَ لَئِنْ لَقیتُ النَّبی لَاَشْکُوَنَّکما اِلَیْه»؛ یعنی؛ خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما به جای این‌که در رضایت من کوشا باشید مرا به خشم آوردید و چون پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، شکایت شما را به سوی او خواهم برد.

همین زاویه پیش می‌آید، کارهای خیر را هم که انجام نداده مدعی انجام دادنش است. حالا شما چگونه می‌خواهید با این نفاق روبه‌رو شوید. اگر مردم ما همین نکته را می‌فهمیدند که همواره بعد از پیروزی هر نهضت مذهبی یک جریان نفاقِ فعّال وارد نظام جامعه می شود، نسبت به خیلی از توطئه‌ها بیدار می‌شدند، ولی عموما متوجه نمی شوند. چون نفاق با چهرهٔ منافقانهٔ خود می‌آید، یعنی زیر پوشش تمام ارزش‌هایی که شما قبول دارید می‌آید و حرفش را می‌زند. شما می‌بینید حرف‌ها همان حرف‌های دین است ولی نتیجهٔ عکس می‌دهد. حالا چه تعدادی از مردم چنین هشیاری دارندکه بفهمند در آن حالت، چهرهٔ نفاق به بهترین نحو خودش را به شکل دین در آورده و به صحنهٔ جامعه آمده است و تلاش دارد در زیر واژه‌های دینی درست ضد ارزش‌های دین و انقلاب نتیجه بگیرد؟

قرآن در سورهٔ آل‌عمران آیه ۱۱۸ می فرماید: «یا اَیُّهَا الّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذوا بِطانَةً مِن دُونکم ...»[۸] یعنی؛ ای مؤمنان! آنهایی که از خودتان نیستند را به خود نزدیک نکنید.

«بطانه» یعنی چیزی که در داخل و بطن است، مثل زیر پیراهن. می‌فرماید: اگر مواظب نباشید نفاق در بطانهٔ شما می‌آید و خانه می‌کند، از آن جایی فعالیت خودش را شروع می‌کند که نزدیک‌ترین پایگاه به مرکز تصمیم‌گیری است. می‌فرماید غیر خودی‌ها را به عنوان بطانه و صاحب سرّ خود قرار ندهید. و در همین رابطه حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند ای مردم!

---

۸ – سوره آل‌عمران، آیه ۱۱۸

نفاق وارد نظام اجتماعی شما شده، و در تصمیم‌گیری در امور اصلی شما جا باز کرده است، چرا نمی‌بینید؟[۹]

هشدار برای ورود فرهنگ نفاق در جامعه

البته عنایت دارید که در آن شرایط قضیه بسیار پیچیده بود و یک فاطمه با آن بصیرت و شجاعت می‌خواست تا روبه‌روی چنین جریانی بایستد و در حضور آن همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید: نفاق وارد نظام جامعه دینی شده‌است و همهٔ زندگیتان را هم اشغال کرده است. اینجا است که می‌خواهم عرض کنم قصهٔ این خطبه قصهٔ هر روز ماست، برای بیدار شدن، برای حفظ اصول و ارزش‌های الهی و برای این که حیاتمان بازیچهٔ فرهنگ نفاق قرار نگیرد و برای این که دوست را دشمن، و دشمن را دوست نگیریم. خود حضرت در آخر خطبه می‌فرمایند من این سخنان را برای همه تاریخ گفتم، نه برای شما مردمی که الآن روبه‌روی من هستید و گرفتار فضای نفاق شده‌اید و چهره‌های نفاق را نمی‌شناسید.

سؤال این است اگر هم چهره نفاق را نمی‌شناختند چرا شاخصه‌های هدایتی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین نمودند، رها کردند؟ چرا فاطمه‌زهرا علیها السلام که خشم و خشنودی‌اش ملاک خشم و خشنودی خدا بود و چرا علی علیه السلام

---

۹ – علامه طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» در المیزان می‌فرمایند: بنا به شهادت قرآن و ادلهٔ تاریخی، یک ثلث اهل مدینه منافقین بودند، و پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به گفتهٔ حذیفه نفاق از بین رفت. حال با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نفاق هم از دل آنان رفت، و یا آن‌هایی که همواره منتظر بودند، با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رأیشان نسبت به حکومت برگشت؟ (ترجمه المیزان، ج۲۹، ص۲۳۳ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور).

را کـه محـور حـق بـود رهـا کردنـد؟ اهـل سـنت ایـن روایـت را از قـول پیامبراکرمﷺ نقل می‌کنند که حضرت می‌فرمودند: «اَلْحَقُّ مَعَ عَلیٍّ وَ عَلیٌّ مَعَ الْحَقّ».[۱۰] این مسئله که علی‌علیه‌السلام حق است برای عایشه و دیگران بـسیار روشن است.[۱۱] پیامبر اکرمﷺ فرهنگی را در جامعه تثبیت نمودند کـه اگـر مردم به دنبال حق بودند، حق در آن جامعـه گـم نـشود. جامعـهٔ اسـلامی بـا شاخصه‌هایی که پیامبراکرمﷺ قبل از رحلت خود تعیین نموده، چرا باز راه هدایت را گـم مـی‌کنـد و منحـرف مـی‌شـود. در ایـن‌جـا تحلیـل حـضرت فاطمه‌علیهاالسلام خیلی عجیب است، می‌فرمایند: اولاً: شما ضعف‌هایی داشتید کـه نفاق در فکر و زندگیتان نفوذ کرد. ثانیاً: شیطان هـم بـه شـما امیـدوار شـد، چون کبر داشتید. شـیطان همیـشه از طریـق کبـر حکومـت مـی‌کنـد. خـود شیطان استکبار کرد «اَبَی وَ اسْتَکْبَر» ابوطالب‌مکی در کتاب قُـوت‌القلـوب

---

۱۰ - «ینابیع‌الموده»، ص ۹۰.

۱۱ - موفق‌بن‌احمدخوارزمی با اسناد متصل خود از ابی‌لیلی؛ قال رسـول‌اللهﷺ: سَتَکُونُ مِـنْ بَعْدی فِتْنَةٌ فَاِذا کانَ ذلِکَ فَالْزَموا عَلِیّ‌بْـنَ‌ابیطالـب؛ فَاِنَّـهُ الْفـاروقُ الاَکْبَـرُ الْفاصِـلُ بَـیْنَ الْحَـقِّ وَ الْباطِلِ(ینابیع‌الموده، ص ۸۲، از امـام‌شناسـی، ج۱، ص۲۲۷) یعنـی؛ حـضرت رسـولﷺ فرمودنـد به‌زودی چون از دنیـا بـروم، فتنـه‌ای در میـان شـما بـر خواهـد خواسـت، و در آن حـال دسـت از علی‌بن‌ابیطالب برندارید، اوست جدا کننده بین حق و باطل، و فیصل دهنده بزرگ خدا.

شیخ حافظ سلیمان‌بن‌ابراهیم‌قندوزی حنفی از کتاب «مـودةالقـربی» تـألیف سـیدعلی‌شـافعی روایت کند از عطاء؛ قال: سـئلت عایـشة عَـنْ عَلـیٍّ قالـت: ذلـك خـیرُ الْبَـشَرِ لا یَـشُكُّ فِیْـهِ اِلاّ کافِرٌ(ینابیع‌الموده، ص ۲٤٦، از امام‌شناسـی، ج۱، ص۲٤۳) یعنـی؛ از عایـشه در مـورد علـی سـؤال کردم، گفت: «او بهترین افراد بشر است و در این موضوع کسی شک نمی‌کند مگـر آن‌کـه کـافر شده باشد».

می‌گوید: شیطان وقتی وارد شخصیت کسی می‌شود، اول نقب می‌زند، بعد می‌گردد تا دستگیره‌ای پیدا کند و از طریق آن دستگیره انسان را به طرف خود بکشاند. حالا اگر دستگیره‌ای پیدا نکرد برمی‌گردد. یکی از بهترین دستگیره‌ها برای شیطان در شخصیت ما «کبر» است. حالا به جملهٔ حضرت‌فاطمه علیها السلام توجه کنید:

۱۷۷- ۱۷٤: «**وَاطْلَعَ الشَّیطانُ رأسَهُ مِن مَغْرَزِهِ، هاتِفاً بِکُم، فَأَلْفاکُم لِدَعوَتِهِ مُستَجیبین، وَ لِلغِرَّةِ فیهِ مُلاحِظین**»؛ یعنی شیطان سرخود را از مخفی گاه بیرون آورد و ندایتان در داد، دید که پاسخگوی دعوت او هستید و برای فریب خوردن آماده‌اید.

با تامل روی همین قسمت از فرمایش آن حضرت متوجه می‌شویم چگونه شیطان و نفاق می‌توانند یک جامعه را از دست دلسوزان بگیرند و آن جامعه را بر اساس نیّات خود بچرخانند وقتی ریشهٔ این قضیه روشن شد ما می‌توانیم خود و جامعه را از حیلهٔ شیطان و نفاق نجات دهیم. برای فرهنگ شیعه، یأس از نجات اصلاً معنی نمی‌دهد. چون شیعه امامان معصومی دارد که همیشه بر سبیل نجات و هدایت بوده‌اند و هیچ‌گاه حیلهٔ شیطان و نفاق نتوانسته است بر آنها نفوذ کند. شرایط شما هرچه هم که سخت باشد سخت تر از شرایط امام حسین علیه السلام نمی‌شود. راوی می‌گوید همهٔ لشکرِ ستم دور حضرت را گرفته بود ولی هرچه زمان شهادت حضرت نزدیک‌تر می‌شد حضرت امیدوارتر به صحنهٔ مبارزه می‌آمد و نشاط و شادابی در چهرهٔ حسین به سبقت نشسته بودند. در کتاب *«کربلا مبارزه با پوچی‌ها»* عرض شد که حسین علیه السلام امیدوارترین شخصیت تاریخ

است، در شرایطی که همهٔ ناامیدی‌ها در صحنه است. امام حسین علیه‌السلام به حضرت‌زینب علیهاالسلام می‌فرمایند مواظب باشید شیطان صبرتان را نربایـد، با توجه با چنین امامانی، اگر در رهنمودهای آن‌ها تدبّر داشته باشید نه تنها توسط شیطان و نفاق اغفال نمی‌شوید، بلکه به کمک آن‌ها جهت نجات جامعه از دست شیطان و نفاق، خیلی زود نتیجه می‌گیرید.

جنگاورانی که تزکیه نکرده‌اند

چنانچه ملاحظه می‌کنید فاطمه‌زهرا علیهاالسلام تحلیل می‌کنند که چرا جامعه نمی‌تواند چهرهٔ نفاق را بشناسد و این عدم شناخت به گفتهٔ ایشان، جامعه را به جایی می‌برد که نباید بروید. تعبیرشان این است:

۱۸۰- «فَوَسَمْتُم غَیْرَ اِبِلِکُم» پس داغ و نشان زدید بر شتری غیر شترتان.

۱۸۱- «وَ اَوْرَدْتُموها غَیْرَ شِرْبِکُم» و بر آبی که سهم شما نبود وارد شدید.

یعنی شما حکومتی را به‌دست گرفتیدکه نباید به‌دست می‌گرفتید. و حقوق مردمی را که حقشان بود امام معصوم بر آن‌ها حکومت کند را ضایع کردید.

اصلاً چطور می‌شود که من حق شما را برای خودم می‌خواهم و حاضر نیستم در جای خود باشم؟ این یک مسئله اخلاقی و روحی است. چطور شد که خلیفه اول حاضر شد جای حضرت علی علیه‌السلام را بگیرد؟ مسئله را ریشه‌دار نگاه کنید. حضرت می‌فرمایند ریشه‌اش این بود که شما نتوانستید

آن‌گونه که باید و شاید خود را تصفیه کنید. این خطر برای من و شما هم هست. گاهی آدم می‌بیند این جایگاه، جای او نیست، حق او نیست، و این کار از او برنمی‌آید، اگر در اصلاح خود تلاش کرده باشد، به‌راحتی می‌گوید من توانایی این کار را ندارم. چنین فرهنگی فرهنگ دینی است. حالا چطور می‌شود که از این فرهنگ غفلت می‌کنیم و دیگران را پس می‌زنیم و جای آن‌ها را اشغال می‌کنیم؟ قصهٔ صدر اسلام قصه نمایش همه انسانیت و همه ضد انسانیت است. حضرت می‌فرمایند شما یک شعار وحشتناک دارید و آن این‌که وقتی می‌گوییم چرا این جایگاه را گرفتید؟ جواب می‌دهید ترسیدیم فتنه ایجاد شود، خواستیم فتنه نشود، در حالی‌که خودتان همان فتنه‌اید.

به عنوان مثال؛ گاهی در سرراهتان شیئ گران‌قیمتی افتاده است، از نظر اسلام نباید آن را بردارید، به‌خصوص اگر می‌دانید که پیدا کردن صاحبش در حد شما نیست. چون باید به مدت یک سال با شرایط خاصی به مردم اعلام کنید، تا صاحبش بفهمد و بیاید آن را از شما بگیرد و اگر صاحبش پیدا نشد شرایط دیگری دارد که در کتاب‌های فقهی مطرح شده است. وقتی شما آن شیء را برندارید دیگری هم برندارد، بالاخره صاحبش متوجه گم‌شده‌اش می‌شود و می‌آید در مسیری که رفته است، جستجو می‌کند و آن را پیدا می‌کند. ولی آدم غافل در حالی که نمی‌تواند شرایط لازم برای پیداکردن صاحب آن شیی را رعایت کند، می گوید: اگر من بردارم می‌روم خرج مسجد می‌کنم ولی اگر دیگری برداشت ممکن است آن را خرج مشروب خوردن بکند، پس بهتر است من بردارم، در حالی‌که

این یک حرف بدون دلیل است. دین به ما گفته است دست به آن مال نزن تا صاحبش برگردد و آن را بردارد، این حرف‌ها دیگر حرف‌های بی‌دلیلی است، آن شیئ مال ما نیست که به آن دست بزنیم، این توجیه‌ها چیست که برای برداشتن آن می‌کنیم؟ بالاخره چیزی که از آن ما نیست اگر برداریم هم برای خودمان زحمت درست کرده‌ایم و هم برای صاحبش.

تعبیر حضرت را نگاه کنید، می‌فرمایند به این‌ها گفتیم چرا حکومت را به‌دست گرفتید؟ بنابود امیرالمؤمنین علیه‌السلام، یعنی آن عصمت کل، خط اسلام و حکومت الهی را ادامه دهند. در جواب می‌گویند ترسیدیم فتنه شود. ترسیدیم کس دیگری بیاید و امور را به دست بگیرد، لذا خودمان حکومت را بدست گرفتیم. منطق آقایان را نگاه کنید! شما می‌گویید ما ترسیدیم حاکمیت به دست نااهل بیفتد و لذا حاکمیت را صاحب شدید! فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌گویند اگر شما این کار را نکرده بودید اتفاقاً این کارِ باطل در جامعه اسلامی تبدیل به یک فرهنگ نمی‌شد، که هرکس به خود حق بدهد حاکم جامعهٔ اسلامی شود و سنت حاکمیت انسان‌های قدسی بر امور مردم زیر پا گذارده شود.

به بهانهٔ دفع فتنه، در فتنه‌اید

حضرت می‌فرمایند:

۱۸۶- «بِداراً زَعَمْتُم خَوفَ الفِتْنَةِ» برای عمل خود بهانه آورید که از فتنه می‌ترسیدیم.

«اَلا فِی الفِتنَةِ سَقَطُوا وَ انَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالکافرینَ» ولی به راستی که در فتنه افتادید و راستی که جهنم بر کافران محیط است.

۱۸۷- «فَهَیهاتَ مِنْکُم» خیلی از شما دور بود این پیش افتادگی. اصلاً چنین کار زشتی از یک انسان مسلمان انتظار نمی‌رفت.

حضرت می‌فرمایند چه سریع حاکمیت را به دست گرفتید و گفتید می‌ترسیدیم فتنه‌ای به‌پا شود. در حالی که خودتان در فتنه افتادید و در جهنم فرو رفتید و همین حالا گرفتار جهنم شدید. خیلی عجیب بود از شما که به چنین کار زشتی دست زدید و گرفتار چنین فتنه‌ای شدید! ادعا می‌کنید ما می‌توانیم حکومت اسلامی برپا کنیم در حالی‌که کار شما خارج‌کردن جامعه است از حاکمیت اسلام. چرا که جامعهٔ اسلامی را باید با عقل قدسی اداره کرد و خداوند از قبل برای آن برنامه‌ریزی کرده است.

آیا من و شما می‌توانیم خانواده‌مان را درست تدبیر کنیم و یا تربیت فرزندانمان را با عقل جزیی خودمان برعهده بگیریم؟ هرکس چنین ادعایی بکند و از این نکته غفلت کند که انسان دارای ابعاد پیچیده‌ای است که فقط خالق او می‌تواند همهٔ آن‌ها را به طور هماهنگ رهبری کند، در همان ورطه‌ای می‌افتد که خلیفه اول و دوم در آن افتادند. چرا؟ چون شما از کجا می‌دانید که این طرح و تئوری و روش شما فردا درست نتیجه بدهد؟ باید اصول برنامه‌ها را فقط به دست خالق بشر، که آینده بشر را هم می داند، بدهید تا درست نتیجه بگیرید. به عنوان نمونه شما به قرارداد صلح حدیبیه دقت کنید؛ بنا بود مسلمانان برای انجام مراسم حج به مکه بروند، مشرکین مکه مانع شدند. پس از مذاکراتی که انجام گرفت، صلح‌نامه‌ای

منعقد شد که چند بند داشت، یکی این‌که قرار شد مسلمانان به مدینه برگردند و سال آینده آزادانه به زیارت خانه خدا بیایند. حالا مسلمانان با شتر و گوسفند خود که برای قربانی‌کردن آورده بودند، باید برمی‌گشتند. شرط دیگر در آن صلح‌نامه این بود که اگر یکی از افراد قریش اهل مکه اسلام آورد و بدون اذن بزرگ‌تر خود از مکه فرار کرد و به مسلمانان پیوست، پیامبرﷺ باید او را به سوی قریش بازگرداند، ولی اگر فردی از مسلمانان به سوی قریش بگریزد، قریش موظف نیست او را به مسلمانان تحویل دهد. عده‌ای از یاران پیامبرﷺ به ایشان اعتراض کردند که این چه شرطی است؟ گفتند ای پیامبر: آیا این وَحی است یا نظر خودتان؟ حضرت فرمودند: نظر خودم است. این‌ها گفتند ما این شرط را قبول نداریم، ما با این شرط در مقابل مشرکین خوار و ذلیل شدیم. این‌ها توجه نداشتند که پیامبراکرمﷺ طبق وحی الهی از روی هوا و هوس حرف نمی‌زنند.[۱۲] پیامبراکرمﷺ فرمودند: مسلمانی که از زیر پرچم اسلام به سوی شرک فرار کند عملاً اسلام را از جان و دل نپذیرفته و به درد ما نمی‌خورد ولی پناهندگان به مدینه را اگر تحویل می‌دهیم اطمینان داریم که خدا وسیله نجات آنها را فراهم می‌کند. بالاخره حرف پیامبرﷺ را پذیرفتند. مدتی گذشت و یکی از کسانی که در مکه مسلمان شده بود و تحت فشار بود به نام «ابوبصیر» از مکه فرار کرد و به مدینه آمد، قریش بلافاصله پشت سر او کسانی را به سوی مدینه فرستادند که باید طبق قرارداد او را تحویل دهید. حضرت هم تحویل دادند. هرچه مسلمانان

---

۱۲ – قرآن در سوره نجم آیه ۳ می‌فرماید: «ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى».

التماس کردند که او را تحویل ندهید، پیامبر صلی الله علیه و آله طبق تعهدشان او را برگرداندند. ابوبصیر پس از تحویل، در راه برگشت به مکه دید حالا دوباره به زیر شکنجه قریش برده می‌شود، در وسط راه یکی از آن دو نفری که مراقب او بود را کشت و دیگری هم فرار کرد. ابوبصیر به محلی بین مکه و مدینه رفت و در آنجا مسکن گزید. بقیهٔ مسلمانان دربند مکه، وقتی فهمیدند چنین جایی درست شده است، از مکه فرار کردند و به آنجا رفتند و قافله های تجاری قریش را مصادره نمودند. چیزی نگذشت که خود قریش تقاضای لغو این بند از قرار داد را نمودند و درخواست کردند مسلمانان فراری از مکه در همان مدینه جای داده شوند.

حرف ما این است؛ همه باید به عنوان نمونه از این واقعه متوجه شویم که ابعاد عمیق انسان را نمی‌شناسیم، خالق انسان هم که نیستیم، پس چگونه می خواهیم برای انسان برنامه ریزی کنیم. نمونه اش دنیای امروز و خود غربی ها هستند، از آنها بپرسید آیا به آن چیزی که می خواستید دست پیدا کردید. به عنوان مثال آقای روژه‌گارودی در کتاب‌ها و سخنرانی‌هایش، فریادش از دست مدیریت موجود جهان بلند است. فعلا روی این موضوع نمی‌خواهم بحث کنم- نویسندگان منتقد فرهنگ غرب یکی و دو تا نیستند- می‌خواهم عرض کنم ببینید فاطمه‌زهرا علیها السلام از این‌جا نگران است که ای بشر! در حالی‌که خداوند اسلام را به عنوان برنامه‌ای همه‌جانبه برای تو آورده، تو چه طور می‌خواهی برای خودت و دیگران برنامه‌ریزی کنی؟ - منظور؛ برنامه‌ریزی انسانی و افق‌گرایی و ایجاد انگیزش‌های متعالی است- این‌ها کار خداست. البته خود خداوند از طریق دین حیطهٔ برنامه‌ریزی شما را

مشخص کرده است. مثلاً احداث خیابان و ساختمان و ...، اموری است که خودتان برنامه‌ریزی می‌کنید.

فاطمه زهرا علیها السلام می‌فرمایند: این بینش باطلِ شما بود که شما را ساقط کرد. شما می‌گویید ما می‌خواستیم جلوی فتنه را بگیریم. یعنی برای این که اوس و خزرج حاکم نشوند، حضرت علی علیه السلام را به عنوان یک انسان معصوم، که اندیشه‌اش همان حکم خداست، کنار گذاشتید. خوب شما که با این کار در همان فتنهٔ حاکمیت غیرمعصوم سقوط کردید. وقتی امام معصوم حاکم نباشد، چه فرقی بین حاکمیت قریشی و غیر قریشی است؟ این جاست که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

۱۸۷ - «فَهَیْهَاتَ مِنْکُم» خیلی دور بود از شما این پیش افتادگی، چون اگر اسلام نبود و خداوند ما را به خودمان واگذار کرده بود، بالاخره باید کاری می‌کردید ولی حالا که اسلام آمده و خودتان هم می‌دانید این دین حقیقتی دارد که فقط اهل‌بیت پیامبر علیهم السلام از آن آگاهی دارد، چه شد که مسیر استفاده از اسلام را به هم ریختید؟[۱۳]

۱۸۸ - «وَ کَیْفَ بِکُمْ» و چطور این کار را کردید؟

۱۸۹ - «وَ اَنَّی تُؤْفَکُون؟» و به کجا به غلط روی می‌آورید؟

حضرت می‌فرمایند: چه طور شما بعد از ۲۳ سال مسلمانی هنوز نرسیده‌اید به این که نباید برنامه‌های کلی و اساسی جامعه را که جهت و

---

۱۳ - صاحب کتاب ینابیع‌الموده از سلمان روایت می‌کند که «قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله لِکُلِّ نَبِیٍّ صاحِبَ سِرٍّ وَ صاحِبُ سِرّی عَلِیُّ بْنُ‌ابیطالب»، یعنی؛ برای هر پیامبری صاحب سرّی است و صاحب سرّ من علی‌بن‌ابیطالب است(ینابیع‌الموده، ص ۲۳۵).

مسیر انسان و جامعه را تعیین می‌کند به عقل خودتان واگذار کنید؟ البته عقل بشر باید تلاش کند تا حکم خدا را به دست آورد. یعنی انسان باید به کمک عقل در دین اجتهاد کند. عقل را نباید تعطیل کرد ولی نباید هم آن را تنها رها کرد. اگر عقل به تنهایی می‌توانست انسان را به تعالی برساند دیگر بشر نیازی به پیامبر نداشت. پیامبران آمدند تا عقل‌ها را برانگیزانند و مورد خطاب قرار دهند. غزالی می‌گوید عقل واقعی می‌فهمد که بدون نبوت ناقص است و اگر عقل مسیرش را درست طی کند می‌فهمد که خیلی از چیزها را نمی‌فهمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی الهی خیلی از چیزها را می‌فهمد، این جاست که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند در حالی که کتاب خدا برایتان نازل شده بود آیا کافی نبود تا منحرف نشوید.

۱۹۰ - «وَ کِتَابُ اللهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ» در حالی که کتاب خدا در میان شما و در منظر شماست به جریانی غیر از جریانی که به کتاب خدا حکم می‌کند روی آوردید.

۱۹۱ - «اُمُورُه ظَاهِرَةٌ» مطالبش هویدا است و جای ابهام ندارد.

۱۹۲ - «وَ اَحْکامُهُ زاهِرَةٌ» احکامش درخشان است.

۱۹۳- «وَ اَعْلاَمُهُ بَاهِرَةٌ» علائم هدایت آن ظاهر و آشکار است.

۱۹٤ - «وَ زَواجِرُهُ لائِحَةٌ» نواهی آن به چشم می‌آید و راه‌گشا است.

۱۹۵ - «وَ اَوامِرُهُ واضِحَةٌ» دستوراتش روشن و واضح است.

اگر احکام و امر و نهی قرآن را متوجه نمی‌شوید، به جهت آن است که خود را از امام معصوم که حقیقت قرآن در نزد اوست جدا کردید.

چگونه به قرآن پشت کردند

۱۹۶ - «وَ قَدْ خَلَفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِكُم» با رها کردن امام معصوم عملاً قرآن را پشت سر انداختید، چرا که قرآن از شما خواسته بود علاوه بر اطاعت خدا و رسولش، از «اولی‌الامر» هم اطاعت کنید و مسلّم خدا ما را به اطاعت غیر معصوم امر نمی‌فرماید. پس اولی‌الامری که باید از آن اطاعت می‌کردید، امام معصومی بود که خدا برای شما تعیین کرده بود، آیا رها کردن او، پشت سر انداختن قرآن نیست؟

با این همه وضوح و روشنی که مطالب و احکام و اوامر و نواهی قرآن برایتان دارد، چه شد که قرآن را پشت سر انداختید و به این مشکلات گرفتار شدید. حالا سؤال این است که ای فاطمه زهراء! مگر در قرآن چه مطلبی هست که اگر مردم قرآن را به واقع گرفته بودند به این مشکلات نمی‌افتادند؟ یکی از دانشجویان اهل سنت در درس معارف اسلامی وقتی به بحث امامت رسیدیم مدعی بود که همهٔ عقیده‌شان را از آیات قرآن گرفته‌اند، بنده هم گفتم در بحث امامت فقط ازآیات قرآن برای اثبات امامت استفاده می‌کنیم. آیه ولایت را مطرح کردم که قرآن می‌فرماید: «اِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُه وَ الَّذينَ آمَنُوا الَّذينَ يُقيمُونَ الصَّلوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُمْ راكِعُونَ»[۱۴]، کلمه «اِنَّما» نشانه حصر است یعنی ولیّ شما فقط خدا و پیامبر و کسانی‌اند که ایمان می‌آورند و اقامه نماز می‌کنند و درحال رکوع زکات می‌دهند. خدا و رسول خدا که مشخص است، این جاست

---

۱۴ - سوره مائده، آیه ۵۵.

که می‌بینیم مفسرین اهل سنت می‌گویند شخصی که در عین ایمان و اقامهٔ نماز در حال رکوع زکات داده، غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام کسی نیست و این حضرت علی علیه السلام بود که درحال رکوع انگشترش را به شخص فقیر زکات داد. حتی فقهای اهل سنت به استناد همین قضیه، حرکات قلیل را در نماز جایز می‌دانند و می‌گویند: «عَلی فِعْلِ عَلیّ» معنای کلمهٔ « ولیّ» در این جا بر اساس سیاق آیه مشخص است، می فرماید از همان جهت که خدا و رسولش «ولیّ» شما هستند حضرت علی علیه السلام هم ولیّ شماست. خدا و رسول از چه جهت ولیّ ما هستند؟ آیا به معنی رفاقت و دوستی ولیّ ما هستند یا از جهت حاکمیت بر امور ما؟ از خود آیه روشن است که بحث حکم و فرمان است. باز به عنوان نمونه می‌توان به آیه مباهله اشاره نمود. مباهله حادثهٔ تاریخی خیلی عجیب و جالبی است. خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: حالا که مسیحیان نجران حاضر نشدند مسلمان شوند، بگو برای مباهله، زنان و فرزندان و اَنْفُس خود را بیاورند. می‌فرماید: «**فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَأَبْنَاءكُمْ وَنِسَاءنَا وَنِسَاءكُمْ وَأَنفُسَنَا وأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَي الْكَاذِبِينَ**»[15] یعنی؛ حالا که موضوع پسر خدا نبودن حضرت‌عیسی علیه السلام روشن شد، پس هرکس هنوز زیر بار نمی‌رود بگو بیایید ما فرزندانمان را بیاوریم، شما نیز فرزندانتان را بیاورید، ما زنانمان را بیاوریم، شما هم

---

۱۵ – سوره آل‌عمران، آیه ٦۱.

زنانتان را بیاورید، ما جان‌هایمان را بیاوریم، شما نیز جان‌هایتان را بیاورید، سپس نفرین کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

ما می‌بینیم پیامبر اکرمﷺ در اِمتثال فرمان الهی در ازاء زنان فقط حضرت فاطمه علیها السلام و در ازاء اَنفس، فقط حضرت علی علیه السلام و در ازاء ابناء، فقط، امام حسن و امام حسین «علیهما السلام» را به میدان مباهله می‌آورند. یعنی خود حضرت علی علیه السلام مصداق اَنفس یا جان رسول‌اللهﷺ بودند و امام حسن و امام حسین علیهما السلام مصداق ابناء و فرزندان رسول‌اللهﷺ بودند، و حضرت فاطمه علیها السلام مصداق نساء بودند. و با این‌که خدا می‌فرماید «زنان» را بیاور و آن را به صیغهٔ جمع می‌آورد، ولی رسول‌خداﷺ برای امتثال فرمان خدا مصداق دیگری را در زنان امت پیدا نکرد که مقامش، مقام «جعل لعنت الهی» بر دروغگویان باشد، و اگر زن دیگری بود که دارای چنین مقامی باشد و پیامبرخداﷺ او را نیاورده بود و امتثال فرمان حق نشده بود و نیز خداوند می‌گوید «اَنْفس» خود را بیاور، کلمهٔ انفس جمع است ولی پیامبرﷺ فقط حضرت علی علیه السلام را می‌آورند، حالا اگر شخص دیگری در حد جان پیامبرﷺ بود و حضرت نبرده بودند گناهی بزرگ مرتکب شده بودند. ایشان در انجام فرمان خدا درصورتی می‌توانند یک نفر را ببرند که در زیر این آسمان کس دیگری به عنوان مصداق اَنفس و جان رسول‌اللهﷺ نباشد. پس معلوم می‌شود که فقط حضرت علی علیه السلام در حدّ جان پیامبرﷺ است. و معلوم است که جامعه باید به وسیلهٔ کسی که در حدّ جان پیامبرﷺ است هدایت و رهبری شود.

وقتی این بحث را برای آن دانشجوی اهل سنت عرض کردم، ساکت شد و بعد از کلاس گفت این بحث‌ها را کسی برای ما نگفته بود. این که می‌گویند با اهل سنت اختلاف نکنید برای این است که شرایط آماده شود و در یک فضای مناسب حرفمان را بزنیم و حقایق برای آن‌ها روشن شود. ما در شرایط آماده، به قدری حرف منطقی و مستدل و قرآنی داریم که نیازی به جوّسازی و رقابتِ خطی و حزبی نداریم. ما می‌گوییم با شما دعوایی نداریم، بیایید ببینیم این آیه قرآن چه می‌گوید، مفسرین خودتان و عقل خودتان را هم قبول داریم. چون شیعه به جهان اسلام فکر می‌کند و سایر مسلمانان را هم پارهٔ تن اسلام می‌داند و سنگینی مسؤلیت وحدت جهان اسلام را بر دوش خود حسّ می‌کند. در جای دیگر اشاره کرده‌ایم که ما برای اثبات عظمت و حقانیت حضرت‌فاطمه علیها السلام به یک روایت از شیعه هم نیازی نداریم. همان روایات اهل سنت کافی است. چون مسئله آن قدر بزرگ بوده است که حالا اگر حاکمانی مثل معاویه، صدها روایت را هم پنهان می‌کردند بالاخره یکی از آنها آشکار می‌شده و مورّخی در کتابش یکی از آن روایات را نقل می‌کرده است. مسلماً فضای حذف اهل‌البیت بسیار عجیب بوده است ولی بالاخره تمام مسئله را نتوانستند پنهان و کتمان کنند و خود مردم مسلمان در گوشه و کنار سعی می‌کردند تا آن‌جا که برایشان ممکن است تعدادی از آن روایات را حفظ کنند.

از خودتان سؤال کنید چرا حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند:

۱۹۷ - «اَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُون؟» آیا بی‌رغبتی به قرآن را می‌طلبید.

۱۹۸ - «**اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُون؟**» یا به غیر قرآن حکم می‌کنید و خط و اندیشه اداره جامعه را می‌خواهید از غیر قرآن بگیرید؟

می‌فرمایند آیا شما بنا گذاشتید به قرآن پشت کنید؟ چون اگر به قرآن پشت نکنید نمی‌توانید این جریان حاکم را بپذیرید. برای این که قرآن به شما می‌گوید: «**اَطیعُوا اللهَ وَ اَطیعُوا الرَّسول وَ اولِی‌الاَمرِ مِنْکُم**».[۱۶] یعنی از خدا اطاعت کنید و از رسول او و از «اولی‌الامرتان» اطاعت کنید. حالا خدا و رسول که مشخص‌اند، **اُولِی الْاَمْر** چه کسانی هستند و خصوصیاتشان چیست؟ آیا امکان دارد معصوم نباشند و خداوند به ما دستور پیروی مطلق از آنها را بدهد؟ در این صورت به اندازه‌ای که معصوم نباشند امکان خطا و اشتباه و انحراف دارند. پس از آن جایی که خداوند پیروی از خطا و انحراف را به ما دستور نمی‌دهد و از ما نمی‌پذیرد باید «اولی‌الامر» حتماً معصوم باشد تا بتوان از او پیروی مطلق نمود. از طرفی هیچ‌وقت خلیفهٔ اول و دوم و سوم نگفتند ما معصوم هستیم. در کتاب‌های اهل سنت آمده است که عمر چندین بار گفت: «**لَولا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر**».[۱۷] پس؛ از یک طرف هیچ کدام از این سه خلیفه نمی‌گویند ما معصوم هستیم، از طرف دیگر؛ خدا در آیهٔ فوق می‌فرماید علاوه بر اطاعت از خدا، از رسول و از «اولی‌الامر» اطاعت کنید و اولی‌الامر هم که باید معصوم باشد و مسلّم مصداق اولی‌الامر، آن سه خلیفه نیستند پس این‌که حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: چرا به غیر قرآن حکم می‌کنید معنی‌اش مشخص است، چون

---

۱۶ - سوره نساء، آیه ۵۹.

۱۷ - به ترجمه الغدیر، ج۱۱، ص۲۰۱ رجوع فرمایید.

همهٔ افراد جامعه مقام و منزلت علی‌علیه السلام را می‌دانند و مسلّم است اگر جامعه باید از کسی تبعیت کند که در آیه فوق اطاعتش کنار اطاعت رسول‌خداصلی الله علیه و آله آمده است آن شخص کسی جز علی نیست، چرا که خود خلیفهٔ اول بارها به افضلیت علی‌علیه السلام اقرار دارد به طوری که صاحب الصواعق‌المحرقه می‌نویسد؛ روز ششم بعد از وفات پیامبرصلی الله علیه و آله چون ابابکر و علی جهت زیارت قبر پیامبرصلی الله علیه و آله آمدند «**قال علیٌ لِاَبی‌بکر: تقدّم. یعنی؛ شما بفرمایید. فقال اَبوبَکر: لا اَتَقَدَّمُ رَجُلاً سَمِعْتُ رسول‌اللهِ یقول فیه، عَلِیٌّ مِنّی کَمَنْزِلَتی مِنْ رَبّی**»[۱۸] ابابکر گفت: من هیچ‌گاه جلوتر از مردی قدم نمی‌گذارم که از رسول‌خدا شنیدم که در بارهٔ او می‌فرمود: نسبت علی با من مثل منزلت من است نسبت به خدای من. یا داریم که ابابکر گفت: «هرکس دوست دارد که نزدیک‌ترین مردم و شایسته‌ترین آن‌ها را از لحاظ منزلت و مقام نسبت به رسول‌خدا، و عظیم‌ترین آن‌ها را در نزد خدا از جهت تحمل زحمات دین خدا ببیند به این مرد نگاه کند، و با دست خود اشاره به‌سوی علی‌بن‌ابیطالب کرد...».[۱۹]

پس ملاحظه می‌کنید روح جامعهٔ اسلامی سراسر بر نزدیکی علی‌علیه السلام به رسول‌خدا و داشتن کمالات خاصی که منحصر به آن حضرت است، اقرار دارد، حالا حضرت‌زهراعلیها السلام بر همین نکته انگشت می‌گذارند که اگر می‌خواستید قرآنی عمل کنید باید در رابطه با حاکمیت جامعهٔ اسلامی به سوی علی‌علیه السلام روی می‌آوردید. سپس می‌فرمایند:

---

۱۸ - «الصواعق‌المحرقه»، ص ۱۰۸، نقل از امام‌شناسی، ج۲، ص ۱۸۱.

۱۹ - «مناقب»، خوارزمی، ص ۹۷ (امام‌شناسی، ج۲، ص ۱۸۲).

۱۹۹- «بِئسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً» ظالمین که آمدند به جای قرآن، چیز دیگری را قرار دادند، بد چیزی را بَدَل قرآن قرار دادند و این برای آنها بد بَدَلی است.

۲۰۰- «وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دِینًا فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِینَ» و هر کس غیر از اسلام دینی را بپذیرد هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران خواهد بود.

حضرت می‌فرمایند اگر از قرآن و اسلام و فکر قرآنی فاصله بگیرید حتما از خدا دور می‌شوید و کارتان را خدا از شما نمی پذیرد و لذا بدبخت و زیانکار می گردید. «خاسر» یعنی کسی که همه چیزش را از دست بدهد، هم سود و هم سرمایه از دستش برود. بعد می‌فرمایند: چرا چنین کردید؟ چه شد که چنین کردید؟ چه شد که کاری این‌چنین بزرگ را با این عجله سروته آن را هم آوردید. هنوز پیامبرﷺ دفن نشده بود که رفتند در سقیفه بنی ساعده نشستند و خلیفه تعیین کردند. مگر تعیین خلیفه چیز ساده‌ای است. خلیفه یعنی کسی‌که با بصیرت کامل و با شعور کامل قرآنی، جهت کلی نظام اسلامی را مشخص می‌کند. حتی مسئلهٔ خلیفه غیر از ولایت فقیه است، ولیّ فقیه یعنی کسی که تلاش می کند حکم خدا را از قرآن و سنت و سخنان ائمه معصومینﷺ استخراج کند. اما خلیفه پیامبر یعنی امامی که باید خودش معصوم باشد. پذیرفتن ولایت فقیه یعنی در زمان غیبت امام معصوم به کارشناس کشف حکم معصوم رجوع کردن. ولی بعد از رحلت رسول‌خداﷺ موضوع رجوع به انسان معصومی است که جامعه را در مسیر اسلام جلو ببرد. آری در زمان غیبت امام معصوم، که

سرمایهٔ سخنان امامان در طول تاریخ امامت برای ما مانده است می‌شود مقداری از راه را به کمک اجتهاد ولی فقیه جلو برد ولی روز اول، جامعهٔ اسلامی شدیداً نیاز به امام معصوم دارد تا ادامهٔ اسلام و تبیین آن به نحوه درستی ممکن گردد، به همین جهت است که می‌گوییم جریان ولایت فقیه بعد از گذشت این مدت زیاد، قلب جریحه‌دار فاطمه‌زهرا علیها السلام را خنک کرد، چون در راستای حاکمیت حکم امام معصوم است.

پس از این‌که حضرت فرمودند هرکس از غیر اسلام تبعیت کند خداوند آن را از او قبول نمی‌کند و در آخرت از زیانکاران است و تأکید کردند شما از این طریق که غیر امام معصوم را جهت حاکمیت جامعهٔ اسلامی پذیرفته‌اید، عملاً اسلام را حذف کرده‌اید، می‌فرمایند:

۲۰۱- «**ثُمَّ لَمَ تَلْبَثُوا اِلاّ رَیْثَ اَنْ تَسکُنَ نَفرَتُها**» سپس آن قدر درنگ نکردید که این دل رمیده آرام گیرد، و سوز رحلت رسول‌خدا، از جان‌ها فرو نشیند و جامعه به تعادل لازم برسد و در بستر اندیشهٔ اسلامی به رشد لازمه دست یابد، آن‌وقت برای حاکمیت جامعه نقشه می‌کشیدید.

۲۰۲- «**وَ یَسْلَسَ قِیادُها**» و لااقل می‌گذاشتید تا کشیدن افسار جامعهٔ اسلامی سهل گردد و کارها از طریق امام معصوم در مسیر صحیح خود قرار گیرد.

۲۰۳- «**ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها**» پس از آن آتش‌گیره‌ها را افروخته می‌کردید و به آتش دامن می‌زدید تا آتش را شعله‌ور کنید، لااقل بعد از آن که اسلام در جامعه نهادینه می‌شد این فتنه‌ها را برپا می‌کردید.

۲۰٤- «وَتَسْتَجیبُونَ لِهتافِ الشَّیطانِ الْغَوِیِّ» در حذف حاکمیت امام معصوم شرایط شما طوری بود که برای اجابت کردن بانگ شیطانِ گمراه، آماده بودید.

۲۰۵- «وَاِطفاءِ اَنوارِ الدّینِ الْجَلی» وگویا برای خاموش‌نمودن انوار دین روشن خدا روزشماری می‌کردید.

۲۰٦- «وَ اِهْمالِ سُنَنِ النَّبِیِ الصَّفِیّ» و در از بین بردن سنن پیامبر برگزیده خدا انتظار می‌کشیدید.

شما هیچ درنگ نکردید، هنوز قلب ها از غم رحلت پیامبر اکرمﷺ در تلاطم بود که رفتید به سراغ تعیین خلیفه و حاکمیت را به دست گرفتید، اگر جامعه را متلاطم نکرده بودید، مردم جریان غدیر را فراموش نمی‌کردند. نه تنها جریان خلافت را به دست گرفتید بلکه دائماً جوسازی کردید و آتش روشن نمودید، و شیطان هم شما را تحریک کرد و لذا نور سنت پیامبرﷺ را خاموش کردید. گویا اصلاً پیامبرﷺ سخنی در رابطه با رهبری آیندهٔ اسلام به زبان نیاورده‌اند.

افشای حیله بزرگ

حضرت جمله‌ای می‌فرمایند که نشان می‌دهد به‌واقع همه بصیرت و هوشیاری را خداوند در قلب ایشان قرار داده، و آن جمله این است:

۲۰۷ - «اَتَشْرِبُونَ حَسواً فِی ارْتِغاءٍ» به بهانه خوردن کف، شیر را زیر لب پنهانی می‌خورید.

ارتغاء یعنی کف‌های روی شیر را سرکشیدن. حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: شما گرفتن کف شیر را از شیر بهانه کردید، ولی پنهانی، خودِ شیر را خوردید. شما می‌گویید ما کاری با خلافت نداریم و چیزی نمی‌خواهیم، فقط می‌خواهیم مشکلات را حل کنیم، در حالی که آمدید و جای دین نشستید. و تاریخ نشان می‌دهد که وقتی خلیفه حاکم شد طبق حکم خودش جامعه را اداره نمود، نه طبق حکم خدا. در ظاهر هم به خود حق می‌داد و لذا می‌گفت: «من با وحی الهی ارتباط ندارم پس بر اساس نظر و اجتهاد خودم حکم می‌کنم».[۲۰]

برای روشن شدن آثار این حرف به کتاب «معنویت تشیع» از علامه‌طباطبائی «رحمة‌الله‌علیه» رجوع کنید تا آثار حرف خلیفه اول را متوجه شوید. این جاست که شما جهان اسلام را می‌بینید در طول قرن‌ها به چه مشکلاتی گرفتار آمد و فاطمه‌زهرا علیها السلام همه این ها را در همان ابتدای کار تشخیص داد و با آن بصیرت فوق‌العاده خود روشن نمود که چرا امروز، جهان اسلام نمی‌تواند آن‌طور که شایسته است از اسلام استفاده کند و به برکاتی که به واقع اسلام برای پیروانش آورده است، دست یابد.[۲۱]

---

۲۰ – به طبقات ابن‌سعد، ج۳، ص۱۵۱ و الامامة و السیاسة، ج۱، ص۱٦ رجوع شود.

۲۱ – در «امالی»، شیخ طوسی، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱۷۵ هست که امام‌حسن علیه السلام در مقابل معاویه در خطبه‌ای غرّا می‌فرماید:

«وَ اُقْسِمُ بِاللهِ لَوْ اَنَّ النّاسَ بَایَعُوا اَبی حِیْنَ فَارَقَهُمْ رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله لَاَعْطَتْهُمُ السَّماءُ قَطْرَهَا وَ الاَرْضُ بَرَکَتَها؛ وَ ما طَمِعْتَ فیها یا مُعاوِیَةُ! فَلَمّا خَرَجَتْ مِنْ مَعْدِنِها تَنَازَعَتْها قُرَیْشٌ بَیْنَها فَطَمِعَتْ فِیْها الطُّلَقاءُ وَ اَبْناءُ الطُّلَقاءِ اَنْتَ وَ اَصْحابُکَ: وَ قَدْ قالَ رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله: ما وَلَّتْ اُمَّةٌ اَمْرَها رَجُلاً وَ فیهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّ لَمْ یَزَلْ اَمْرُهُمْ یَذْهَبُ سَفالاً حَتّی یَرْجِعُوا اِلی ما تَرَکُوا. فَقَدْ تَرَکَتْ بَنُوا ⇦

این‌همه طاقت

بنده گاهی فکر می‌کنم اگر ماآنچه را حضرت‌فاطمه علیها السلام در جریان انحراف اسلام فهمید، می‌فهمیدیم، آیا یک‌ساعت طاقتِ ماندن داشتیم؟ بعد می‌گویم چقدر طاقت فاطمه علیها السلام زیاد بود که توانست این‌همه عمر کند. تو به من نگو فاطمه علیها السلام خیلی زود بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، به من بگو دیدن این همه انحراف و یک روز طاقت ماندن‌داشتن، طاقت بزرگی نیست؟ حضرت‌علی علیه السلام که در این صحنه مسئولیتی نمی‌توانست داشته باشد، چرا که اگر سخنی به اعتراض می‌گشود، متهم

⇦اسرائیلَ هارونَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ اَنَّهُ خَلیفَةُ مُوسی فیهِمْ وَ اتَّبَعُوا السّامِرِیَّ وَ قَدْ تَرَکَتْ هَذِهِ الْاُمَّةُ اَبی وَ بایَعُوا غَیْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ مُوسی اِلاّالنُّبُوَّةَ ».

«و قسم یاد می‌کنم به خداوند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، و از میان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بیعت می‌کردند، هرآینه آسمان رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنایت می‌کرد؛ و زمین برکت خود را بر ایشان می‌پاشید؛ و دیگر ای معاویه؛ تو در آن طمعی نداشتی!

ولیکن چون اِمارت و ولایت از معدن خود بیرون رفت؛ برای ربودن آن، قریش با هم به نزاع برخاستند؛ و در این‌حال آزادشدگانِ جدّم رسول خدا در فتح مکه و پسران آزادشدگان در ربودن آن طمع کردند؛ که تو هستی ای معاویه، و اصحاب تو ! و در حالی که تحقیقاً رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفته بود هیچ وقت امتی امر زعامت و اِمارت خود را به دست کسی نمی‌سپارد که در میان آن امت از آن شخص داناتر و اعلم به امور بوده باشد؛ مگر آنکه پیوسته امر آنها رو به سستی و تباهی می‌رود؛ تا آنچه را که ترک کرده‌اند، دوباره بدان روی آورند. بنی‌اسرائیل هارون، وصیّ موسی را ترک گفتند؛ با آن‌که می‌دانستند: او خلیفه موسی است در میان آنها؛ و از سامِری پیروی کردند؛ و این امت نیز پدرم را ترک گفتند؛ و با غیر او بیعت نمودند؛ با آن‌که از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند که به علی می‌گفت نسبت تو به من همانند نسبت هارون است به موسی، بدون نبوت».

می‌شد که نسبت به حکومت حریص است.[۲۲] ولی فاطمه‌زهرا علیها السلام که در چنین مشکلی نبود، چه کند؟ اگر خدا شعور فهم این انحراف بزرگ را به او نداده بود که در فشاری چنین بزرگ قرار نمی‌گرفت و حال که چنین شعوری را دارد و در پیرو آن مسئولیتی بزرگ به دنبالش هست، راستی پس از انجام آن مسئولیت خطیر و آن اعتراض جانانه، آیا دیگر طاقت ماندن در این دنیا برای او مانده بود؟ سلام بر تو ای فاطمه که نسبت به آن مأموریتِ بزرگِ خود چقدر صبورانه عمل کردی:

«وَ کُنْتِ لِمَا امْتَحَنَکِ بِهِ صابِراً»

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

---

۲۲ – حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «اِنْ اَقُلْ یَقُولُوا حَرَصَ عَلَی الْمُلْکِ وَ اِنْ اَسْکُتْ یَقُولُوا جَزَعَ مِنَ الْمُوت» (نهج‌البلاغه، خطبه ۳) یعنی؛ اگر سخنی بگویم می‌گویند بر خلافت حریص است و اگر ساکت شوم می‌گویند از مرگ می‌ترسد.

طرح فدک؛ سند دعوتی برای بازخوانی صدر خلافت

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ الَّذی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرةً...﴾

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا علیها السلام! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهده آن امتحانِ عظیم برآمدی.

فاطمه علیها السلام در شرایطی که پس از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله پیش آمد، آن امتحان عظیم الهی را به نمایش گذاشت و مسئولیت بزرگِ نشان دادن انحراف وحشتناک از اسلام را با تمام وجود گوشزد کرد.

حسّاسیت بر انحراف بزرگ

آنچه در خطبه فاطمه‌زهرا علیها السلام خوب است عزیزان دقّت بفرمایند، آن حسّاسیت اصلی فاطمه‌زهرا علیها السلام، به عمق فاجعه است. گاهی انحرافی بزرگ در جامعه پیش می‌آید، ولی ما نمی‌دانیم چقدر باید نسبت به آن حسّاس شویم و گاهی برعکس، بی‌دلیل روی یک مسئلهٔ ساده، حسّاسیتِ بیش از اندازه نشان می‌دهیم، این‌جاست که باید برای متعادل کردن حسّاسیت‌های خود از معصومین علیهم السلام کمک بگیریم. گاهی انحرافی به وسعت انحراف در

کلّ تاریخ صورت می‌گیرد، به طوری که انسان باور نمی‌کند چطور همه‌چیز دست به دست هم داد و چنین واقعه‌ای پدید آمد. انحراف‌های بزرگ عموماً در زمان خودش به خوبی قابل درک نیست، مگر توسط انسان‌های بزرگی که از همه تاریخ بزرگ‌ترند و مأمورند تاریخ را در جهت صحیح به حرکت درآورند. خطبه فاطمه‌زهرا علیها السلام ما را متوجّه تحقّق فاجعه‌ای بزرگ در صدر اسلام می‌کند و انسان می‌فهمد که آن حضرت با بصیرتی فوق‌العاده دقیق و عمیق، متوجّه آن شده‌اند. فاجعه بسیار عمیق‌تر از آن است که بتوان در یک نگاه معمولی به ابعاد آن پی برد.

انتهای فاجعه

یک‌وقت کسی می‌آید شیشهٔ پنجرهٔ منزل شما را می‌شکند، شما هم ناراحت می‌شوید و این کار را تقبیح می‌کنید، امّا یک وقت یک کسی می‌آید و زن و فرزندان شما را به قتل می‌رساند، در این حالت هم ناراحت می‌شوید و آن کار را تقبیح می‌کنید و فوق‌العاده این کار را بد می‌شمارید و نهایت تلاش را برای برخورد با آن می‌نمایید، ولی این کار شما در عین بزرگی انتهای ناراحتی در این مورد نیست. حال اگر کسی زن و فرزند شما را منحرف کند و به فساد بکشاند، این حادثه اصلاً قابل مقایسه با آن دو حادثهٔ قبل نیست، چراکه نهایتاً با کشتن آنان بدن آن‌ها را از بین برده است و شما هم می‌توانید به کمک قصاص، بدن قاتل را از بین ببرید، ولی روح زن و فرزند شما به حیات خود ادامه می‌دهد، امّا وقتی آن‌ها را منحرف کرد همهٔ وجودشان را منحرف کرده است، حالا چقدر هوشیاری

می‌خواهد که انسان بفهمد در عینی که به قتل رساندن زن و فرزند خیلی وحشتناک است ولی منحرف کردن آن‌ها چیز دیگری است که قابل‌مقایسه با به قتل رساندنشان نیست. چون وقتی آن‌ها را منحرف کرد، دیگر جهت انسانی آن‌ها مختل شده است، این دیگر قابل تحمّل نیست و این را انتهای فاجعه می‌گویند؛ حالا فاطمه‌زهرا علیها السلام پس از آن‌همه تلاشِ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و اصحاب بزرگوار، با انتهای فاجعه نسبت به اسلام روبه‌رو شده‌اند.

عجیب و غیرمنتظره بود

در فرازهای شماره (۱۸۷و۱۸۸و۱۸۹) خطبه، حضرت می‌فرمایند: «فَهَیْهاتَ مِنْکُمْ وَ کَیْفَ بِکُمْ وَ اَنّی تُؤْفَکُونَ»؛ یعنی خیلی عجیب و غیرمنتظره بود. چطور این کار را کردید، با این کار به کجا می‌خواستید برسید؟ حضرت خطاب به خلیفهٔ اوّل و دوم می‌گویند: اصلاً آدم فکرش را هم نمی‌کرد که شما دست به چنین انحرافی بزنید. اگر ابوسفیان این کار را می‌کرد برای حضرت تعجّب نداشت، ولی این‌ها می‌گویند ما مسلمانیم، حدّاقل مسلمانی برای خودداری از چنین عملی کافی بود. راستی چه کاری واقع شده است که فاطمه‌زهرا علیها السلام انتظار دارند کسی با حداقل اسلامیت هم نباید به آن کار دست بزند. یعنی چه چیزی است که آنقدر بدیهی است که هر مسلمانی با حداقل اسلامیت باز به آن دست نمی‌زند و فاطمه‌زهرا علیها السلام تعجّب می‌کنند که چرا خلیفهٔ اوّل و دوم به آن دست زدند و به آن تن دادند؟ به عنوان مثال؛ وقتی ما دیده باشیم جنابعالی آب را

می‌شناسید و تر و مرطوب بودن آن را تجربه کرده‌اید، حالا بگویید: آب، تر نیست! می‌گوییم: اصلاً از شما انتظار چنین سخنی نمی‌رفت، چون حداقل ارتباط با آب کافی است که شما متوجّه شده باشید آب تر است، لذا به جنابعالی می‌گوییم این چه حرفی است که می‌زنید، از شما اصلاً چنین انتظاری نداشتیم.

حضرت فاطمه‌زهراعلیها‌السلام به همین اندازه از حرکات خلیفهٔ اوّل و دوم تعجّب کرده بودند، می‌فرمایند:«کَیْفَ بِکُم»: چطور شد این کار را کردید«اَنّی تُؤْفَکُونَ»: کجا دارید با چنین انحراف بزرگی می‌روید.(اِفْک یعنی عملی که مطابق واقع و مطابق حق نیست)

پس معلوم است طبق سخنان حضرت فاطمه‌زهراعلیها‌السلام در این خطبه بحثِ یک انحراف بزرگ و جهت‌گیری ناحق و باطلی است که انتظار نمی‌رفت مدّعیان اسلامیت به آن دست بزنند، و حضرت تمام حسّاسیت خود را روی این موضوع قرار داده‌اند و بحث غصب فدک و این‌ها را برای نمونه می‌آورند تا انحراف اصلی را نشان دهند.

نتیجهٔ هماهنگی با حساسیّت فاطمه‌زهراعلیها‌السلام

اوّلاً: عنایت بفرمایید فاطمه‌زهراعلیها‌السلام روی چه چیزی حسّاس‌اند. ثانیاً: فراموش نکنید، وقتی آن حضرت بر روی موضوعی از خود حسّاسیت نشان دادند، در واقع حسّاسیتِ حقّی است که برای همهٔ بشریت حجّت است؛ چراکه شیعه و سنّی قبول دارند که رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمودند:«اِنَّ اللهَ

تَبارَكَ وَ تَعالی يَغْضِبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ وَ يَرْضی لِرِضاها»[۱] یعنی؛ خدای تبارک‌وتعالی با غضب فاطمه غضبناک می‌شود و با رضایت فاطمه -از هر چیزی- از آن چیز راضی می‌شود. پس حسّاسیت فاطمه‌زهراعليها‌السلام ملاک حق و باطل بودن آن چیز است، حال ملاحظه کنید با توجّه به این موضوع حضرت بر روی چه چیزی حسّاسیت نشان می‌دهند، و اگر من و شما روی آن مسأله حسّاس نبودیم و یا کم حسّاس بودیم، بدانیم از قلب مطّهر فاطمه‌زهراعليها‌السلام فاصله گرفته‌ایم و در نتیجه از فهم حقایق محروم شده‌ایم. بحث ما یک بحث اخلاقی نیست که صفاتی عارض بر ذات انسان بشود و شخصیتش با آن فضائل متّحد گردد، بلکه باید انسان در فضائل متحقّق بشود و بر این اساس عرض می‌کنم که اگر با گم کردن حسّاسیتمان نسبت به آنچه حضرت به آن حسّاسند، از فاطمه‌زهراعليها‌السلام فاصله بگیریم، دیگر آن وجود شدید و آن شخصیّت متعالی را که می‌توانستیم به دست بیاوریم، از دست می‌دهیم، یعنی توجّه به خطبه فاطمه‌زهراعليها‌السلام و هماهنگ‌شدن با حسّاسیت مقدّس آن حضرت ما را در یک حیطه و ساحت متعالی می‌برد که آن ساحت برای ما ارزش دارد و مقصد و مقصود ما از تبعیت از این خانواده در همین راستا است.[۲]

---

۱ - به کتاب الامامة و السیاسة از ابن‌قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۰ فصل خلافت ابابکر رجوع شود.

۲ - مولوی در مثنوی خود این موضوع را چنین مطرح می‌کند که:

چون تو شیرین از شکر باشی، بود آن شکر گاهی ز تو غایب شود
چون شکر گردی ز بسیاری وفا کی شکر خود از شکر گردد جدا

پیام فاطمه‌زهرا علیها السلام در این خطبه، پیام امروز زندگی ماست، یعنی اگر می‌خواهید به جایی برسید و به یک ساحت متعالی دست یابید باید این پیام را بگیرید و آن پیامی است بسیار بزرگ که اگر با ظرفیت مناسب با آن روبه‌رو نشویم از هدیهٔ بزرگی محروم شده‌ایم. و آن یک اعتراض بزرگ است که اگر صدای این اعتراض را بشنویم، امروز خودمان و ملّتمان را از این سیاهچال بی‌انتها نجات داده‌ایم. این که می‌بینید بسیاری از مسلمانان از اسلام عزیز آن نتیجهٔ لازم را نمی‌گیرند، ریشه‌اش را باید در نداشتن آن حساسیت بزرگی دانست که دختر رسول‌الله صلی الله علیها آن را پایه‌گذاری کردند. این حساسیت را می‌توان با تدبّر عمیق بر روی کلمات و سکنات فاطمه‌زهرا علیها السلام به دست آورد.

انفجار بمب در قلب اسلام

درست در روز دوشنبه ۲۸صفر سال ۱۱هجری، یعنی روز رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سقیفه بنی‌ساعده بمبی در قلب عالم اسلام منفجر شد که آثار و ترکش‌های آن به مرور تمام عالم اسلام را ویران کرد. یعنی اگر ما امروز از برکات همه‌جانبهٔ مسلمان‌بودن بهره نمی‌بریم به خاطر سقیفه است. نگویید بحمدلله ما حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام داریم؛ متوجّه باشید ما نیاز داشتیم فرهنگ اهل‌البیت در همهٔ ابعاد زندگی ما و در سراسر جهان حاکم شود و

⇦یعنی تا انسان با شِکَرِ صفات اخلاقی شیرین است، ممکن است آن صفاتِ عارضی برود و انسان از فضایل اخلاقی محروم گردد، ولی اگر توانست خودش شکر گردد و با تبعیت از معصومین علیهم السلام وجودش، وجود دیگری شود، دیگر فضایل از او جدا نمی‌شوند، چون تابع کسانی شده که عین حقیقت انسانی هستند.

این نشد، و نباید از این مسئلهٔ مهم که فاطمه‌زهرا علیها السلام متوجّهٔ آن شدند، غفلت کرد.

یکی از ضربه‌هایی که به ما شیعیان می‌زنند همین است که یا به دست خودمان و یا به دست دشمنان، موضوع اعتراض و غم فاطمه علیها السلام را منحرف می‌کنند، در آن صورت هم به شخصیت عظیم فاطمه‌زهرا علیها السلام ضربه خورده و هم حسّاسیت اصلی آن حضرت فراموش شده است. موضوع را در این حد متوقّف کردن که در به پهلوی مقدّس آن حورای اِنسیّه خورد، خطرناک است؛ آری؛ چنین ظلم بزرگی واقع شد.[۳] ولی فاجعهٔ بزرگ چیز دیگری بود، چنین برخوردی با فاطمه‌زهرا علیها السلام و شکستن پهلوی دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله یک انتقام بود که می‌خواستند از آن حضرت بگیرند. بگو مگر حضرت چه کار کرد که این همه دشمنان را پریشان نموده که حالا می‌خواهند با زهرای مرضیه علیها السلام چنین برخوردی بکنند؟ و مواظب باشید آن مسئلهٔ اصلی گُم نشود، وقتی مسئلهٔ اصلی گم شد، خیلی چیزها از دست می‌رود و غصب فدک می‌شود محور واقعه و موضوع اصلی گُم می‌شود و اشک‌ها و اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام از معنی اصلی خود خالی می‌گردد.

خدا إن‌شاءالله به من و شما و به جامعهٔ ما حوصلهٔ کافی بدهد تا بتوانیم این خطبهٔ بزرگ را با دقّت و با موشکافی لازم به بحث بگذاریم، آن‌وقت می‌فهمیم زهرا علیها السلام یعنی چه؟ تک‌تک جملات حضرت در این خطبه یک

---

۳ - به کتاب جنّة المأوی از شیخ محمدحسین آل‌کاشف‌الغطاء، ص ۱۵۶ و نیز به کتاب امام علی علیه السلام از دکتر عبدالفتاح عبدالمقصود، ج۱، ص۳۴۳ رجوع کنید.

دائرةالمعارف معنا است که در هر حال با دقّت لازم با خطبه برخورد کردن را به آینده باید موکول کرد.

خطری که فاطمه‌زهراعلیها السلام گوشزد نمود

از اوّل خطبه تا این‌جا بحث حضرت این است که با حذف امیرالمؤمنین علیه السلام یک شخص از صحنهٔ سیاست خارج نشده، بلکه خطری بزرگ پیش آمده است که عملاً دیگر قرآن آن تأثیر حقیقی را در بین جامعهٔ مسلمان نمی‌تواند داشته باشد و در واقع فاطمه‌زهراعلیها السلام جبهه‌ای را در صدر اسلام گشودند، که تا قیام قیامت می‌تواند انحراف از اسلام را بشناساند و نقشه‌های اسلام نماهایی را که جهت اصلی‌شان اسلام نیست بر ملا کند و برگشت به اسلام - به معنی واقعی کلمه - را پیشنهاد نماید. آن وقت است که می‌توان متوجّه شد چرا به وجود مقدّس حضرت این‌همه کینه ورزیدند و خواستند از او انتقام بگیرند. آری دلی که از این انتقام و مصیبت‌های وارد برآن وجود مقدّس نسوزد، دل نیست ولی از جبههٔ عظیم و دقیقی که حضرت گشودند و از این طریق همهٔ محاسبات دشمن به هم خورد و از خطر هدم اسلام جلوگیری شد، غفلت نکنید.

اشارهٔ حضرت فاطمه علیها السلام به حضرت علی علیه السلام اشاره‌ای است که در خاطرهٔ تاریخ ماندگار خواهد بود، تا آن‌وقت که جهان اسلام از خود پرسید چگونه از اسلام باید استفاده کرد که وعده‌های خدا در مورد برکات اسلام محقق شود، اشارهٔ آن حضرت راه‌کار را نشان دهد.

علّت سعهٔ وجودی امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه»

توسّل به وجود مقدّس این خانواده به خصوص فاطمه‌زهرا علیها السلام سیر انسان را بسیار سریع می‌کند، امّا بدانید ما باید بین عارف بزرگی مثل امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» با یک صوفی و عارف ساده، خیلی فرق بگذاریم، چون امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» سعهٔ وجودی‌شان تا قیام قیامت دست بشر را می‌گیرد و او را نجات می‌دهد، زیرا ایشان فاطمه‌زهرا علیها السلام را فقط از یک بُعد ندیده بودند، در کنار مظلومیت فاطمه‌زهرا علیها السلام و ظالمیت دشمنان آن حضرت، شور و شعور و خروش و اعتراض آن حضرت را نیز دیده و خودشان در واقع فاطمی شده بودند، این‌جاست که مکتب امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» صوفی ساده و محدود نمی‌سازد، بلکه عارف محمّدی صلی الله علیه و آله و فاطمی علیها السلام می‌سازد.

عرض شد در سقیفه، یعنی در شرایط انحراف از حاکمیت معصوم همهٔ اسلام لطمه دید، و عملاً جامعه اسلامی را به دو قسمت مجروح و دست و پا شکستهٔ کوفی و شامی تبدیل کرد، و این ضربهٔ کمی نبود. یک دانشمند سنّی اهل سوریه می‌گوید: «اگر در ابتدا حاکمیت جامعه اسلامی از اهل‌البیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خارج نشده بود، هرگز اختلافاتی که بعداً در جهان اسلام به وجود آمد، پدیدار نمی‌شد» اصلاً چرا یک کوفه پیدا شد و یک شام؟ چرا عدّه‌ای مسلمان به نام علویّون با مرکزیت کوفه و عدّه‌ای به نام امویان با مرکزیت شام و تحت نظر معاویه به وجود آمد؟ اگر جریان حقّی که خدا و پیامبراکرم صلی الله علیه و آله بر آن تأکید داشتند حاکم می‌شد، مخالفت با آن، راه به جایی نمی‌برد. ولی وقتی یک جریان باطل به وجود آید، حتّی جبهه‌گیری‌های ناحق در برابر آن، حالت منطقی به خود می‌گیرد و

اختلاف ریشه‌دار می‌شود. اگر اهل‌البیت علیهم السلام حاکم می‌شدند، ممکن بود چند اموی مخالفت می‌کردند؛ اما این‌ها نمی‌توانستند جبههٔ قدرتمندی در مقابل حاکمیت اسلام باشند، ولی با آن انحراف اوّلیه و تقویت جریان‌های غیر اسلامی دیدید که اهل شام با حکومت امویان روبه‌روی اصل اسلام ایستادند و برای اسلام برنامه‌ریزی کردند، مدینه و مکّه هم که هیچ، گویا خوابشان برده بود که دارد در جهان اسلام چه می‌گذرد.

«و نسل‌های آینده را از رهگذر خون‌هایی بی‌ثمر ریخته و سیراب‌ناشدنی، به انقلاب‌های پشت سر هم کشاند.»

همین‌طور جنگ و باز هم جنگ و دشمنی، دامن جهان اسلام را گرفت، گویا جنگیدن مسلمانان با همدیگر جزء لاینفک زندگی‌شان شده بود، حال چه جنگ جمل باشد و چه جنگ نهروان، و چه جنگ زیدبن‌علی‌بن‌الحسین؛ دیگر فرق نمی‌کند، گویا خصومت و دوگانگی از مرز حقّ و باطل بودن جبهه‌ها، به اصل دشمنی و مبارزه تبدیل شده بود. در دینی که پیروانش را دعوت به یگانگی و وحدت و اخوّت می‌کند و می‌گوید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ‌اللهِ جَمیعاً»[٤] چرا کار به این‌جا کشیده شد؟!

ریشهٔ ضعف امروزین اسلام؟

«خصومت‌های پشت‌سر هم، اسلام را آنچنان ضعیف نمود که ما در دهه‌های گذشته یک مرتبه با واقعهٔ فلسطین روبه‌رو شدیم. ریشهٔ این ضعفی را که شما از جهان اسلام نسبت به فلسطین می‌بینید باید در

---

٤ – سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۳.

انحراف اوّلیه جستجو کنید، انحرافی که فاطمه‌زهرا علیها السلام آن را به همه گوش‌زد کرد.»

شما کمی روی این مسأله تفکّر کنید، آخر چه شده است که اقلّیتی صهیونیست در قلب جهان اسلام با نهایت بی‌پروایی این‌همه ظلم می‌کنند و جهان اسلام با این‌همه قدرت، نمی‌تواند این ظلم را دفع کند.

«امروزه پیکر مجروح جهان اسلام در سرزمین‌های متعدد و در میان سواحل جدا از هم تکه‌تکه شده، و هر قسمت به شخصی تعلّق گرفته است و به‌راحتی مورد حمله قرار می‌گیرد. چون بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان حاکمیت درست ادامه پیدا نکرد.»

راه نجات؟

«و جهان اسلام امروز دغدغهٔ همه‌چیز دارد جز دغدغهٔ اسلام؛ چون در سقیفه برنامه‌ریزان حاکمیتِ بعد از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله دغدغهٔ همه چیز داشتند جز دغدغهٔ بر جا ماندن خود اسلام، فاطمه و علی «سلام‌الله‌علیهما» هم که فقط دغدغهٔ اسلام را داشتند، مورد خشم و حذف و تهمت قرار گرفتند، ولی برای نجات جهان اسلام هنوز گفتار فاطمه‌زهرا علیها السلام زنده‌ترین و تازه‌ترین راه نجات ملّت مسلمان است و هیچ راهی جز برگشت به دعوت دختر رسول‌الله «صلوات‌الله‌علیهما» در بین نیست و همواره باید همهٔ مسلمانان را به آن فرا خواند و پیامبر صلی الله علیه و آله در کلّ جهان اسلام راه رجوع به فاطمه علیها السلام را هموار نمود.»

چیز عجیبی که بحمدالله در جهان اسلام- اعم از شیعه و سنّی- نهادینه شده، اعتبار فوق‌العاده فاطمه‌زهرا علیها السلام است، و این خطبه هم خطبه‌ای نیست

که فقط شیعه نقل کرده باشد. کتاب «بلاغات‌النساء» که از کتب اهل سنّت است یکی از سندهای این خطبه است و لذا هم گویندهٔ خطبه و هم اصل خطبه مورد احترام جهان اسلام است و امروز می‌توانیم از طریق فاطمه‌زهراعلیها‌السلام جهان اسلام را متوجهٔ انحرافی بکنیم که ریشهٔ همهٔ مشکلات بعدی است و از طریق دانشمندان دلسوز، جهان اسلام را بیدار نماییم تا بفهمند چه شده که کار به این‌جاها کشیده است و چگونه باید جهان اسلام را از این مشکلات نجات داد. در فراز شمارهٔ ۱۹۰خطبه، حضرت می‌فرمایند: «وَ کِتابُ اللهِ بَیْنَ اَظْهُرِکُمْ»؛ یعنی کتاب خدا مقابل شماست، چرا در ادامه حاکمیت جامعه اسلامی به کتاب‌الله رجوع نمی‌کنید تا ببینید جز امامی معصوم، نمی‌تواند جهان اسلام را رهبری کند؟ برای اثبات این‌که بعد از رحلت پیامبر اکرمصلی‌الله‌علیه‌وآله حکم امام معصوم باید در جامعه جریان داشته باشد، خود قرآن به راحتی مسئله را روشن می‌کند؛[۵] پس در

---

۵ – به عنوان نمونه نظر عزیزان را به آیه۵۹ سوره نساء جلب می‌کنیم که قبلاً به طور مختصر شاهد آوردیم و تفسیر قیّم المیزان در این راستا ما را متوجّه نظر قرآن به ادامه حاکمیت اسلام توسط امامی معصوم، می‌نماید.

قرآن می‌فرماید: «یا اَیُّهَاالَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوااللَّهَ وَ أَطِیعُواالرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ، فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ، ذَلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً» (نساء/۵۹)

یعنی ای مؤمنان خدا را اطاعت کنید و رسول خدا و اولی‌الامر از خودتان را اطاعت کنید، پس اگر در موردی اختلاف کردید آن اختلاف را به خدا و رسولش ارجاع دهید، اگر به خدا و به قیامت مؤمن هستید، که این کار خیر بسیار، وعواقب نیکویی دارد.

اولاً: آیه اطاعت خدا و رسول خدا و اولی‌الامر را واجب شمرده است.

ثانیاً: لفظ «اَطیعُوا» یعنی اطاعت کنید را یک بار در مورد « خدا » و یک بار در مورد « رسول خدا و اولی‌الامر» به کار برده است.

حال مراد از اطاعت از خدا پیروی از احکامی است که به عنوان وحی بر پیامبرﷺ نازل شده است. ولی اطاعت از رسول خدا دوجنبه دارد، یکی اطاعت از او در بیان احکام الهی، چنانچه خود خداوند به پیامبرش می‌فرماید: قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا برای مردم تبیین و روشن کنی. «وَ اَنْزَلْنا اِلَیْكَ الذِّكْرَ لِتُبَیِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ اِلَیْهِمْ»(نحل/٤٤) و یک جنبه دیگرِ اطاعت، اطاعت از رسول خدا به عنوان مدبّر جامعه اسلامی در اجرای احکام و جهاد و دفاع و عزل و نصب فرمانداران است، چنانچه خداوند می‌فرماید: ما قرآن را به حق برای تو نازل کردیم تا بین مردم بر اساس آنچه خدا برای تو روشن کرده است حکم کنی: «اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَریكَ اللهُ»(نساء/۱۰۵)

پس با وجود آنکه اطاعت از رسول خدا در حقیقت اطاعت از خدا است، ولی به آن جهت قرآن لفظ « اَطیعُوا » را دوبار تکرار کرد که در عین حال اطاعت از خدا یک معنا دارد و اطاعت از رسول خدا همچنان که گفته شد، معنایی دیگر دارد. مثل تبیین آیات و اجرای احکام در جامعه.

ثالثاً: اطاعت از «اولی الامر» را در کنار اطاعت از رسول خدا واجب شمرده است که نشان می‌دهد وجه مشترکی بین اطاعت از «رسول خدا» و اطاعت از «اولی‌الامر» هست و آن عبارت است از تبیین و تبلیغ احکام الهی و اجرای احکام دین خداوند. ولی طبق ادامه آیه که می‌فرماید: «اگر اختلافی پیدا کردید آن اختلاف را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید». از این‌که لفظ «اولی‌الامر» را نیاورده، معلوم می‌شود که «اولی‌الامر» منصب تشریع ندارد، یعنی در منازعات باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع کرد.

توضیح آن‌که؛ افرادی که مورد خطاب این آیه هستند مؤمنین‌اند و مسلماً نزاع آنها با غیر اولی الامر است. زیرا بعد از اینکه اطاعت اولی‌الامر واجب شد دیگر رأی اولی الامر محل نزاع و تردید واقع نمی‌شود. از طرفی قول «اولی‌الامر» در فهم کتاب و سنت، حجیت دارد و از آن جایی که آیه شریفه اطاعت آنها را بدون قید و شرط لازم داشته، لذا قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالی از خطا و لغزش است. و در یک کلمه باید علاوه بر پیامبر، انسان‌های معصوم دیگری باشند، چرا که خداوند بنده‌های خود را به اطاعت کسی که دارای خطا باشد و امت را در اثر آن خطاها گمراه کند، امر نمی‌فرماید، و اطاعت او را در کنار اطاعت پیامبرش قرار نمی‌دهد.

واقع در آن حال از علی علیه السلام منحرف نشدند، بلکه از اصل قرآن منحرف شدند، لذا در فراز ۱۹۷خطبه‌شان می‌فرمایند: «اَرَغْبَةً عَنْهُ تُریدُون»؛ آیا از قرآن منصرف شده‌اید و آن را پشت سر انداختید؟«وَ قَدْ خَلَّفْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُم» در ادامه می‌فرماید:«اَمْ بِغَیْرِهِ تَحْکُمُون»؛ یا نکند می‌خواهید در ادامهٔ زندگی به غیر قرآن حکم کنید؟ اگر عنایت بفرمایید متوجّه خواهید شد حضرت با هوشیاری و دقّت دارند روشن می‌کنند، جریانی که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله حاکمیت جهان اسلام را به دست گرفت، جریان غیر قرآنی است؛ یعنی در چنین حاکمیتی دیگر در این جامعه قرآن حکم نمی‌کند و در ادامه می‌فرماید:«بِئْسَ لِلظّالِمینَ بَدَلاً»؛ چقدر کار ظالمانه‌ای است که چیز دیگری را جایگزین قرآن می‌کنید و چقدر به مردم در این راستا ظلم خواهد شد. و بعد اشاره می‌کنند به آیه ۸۵ سوره آل‌عمران که می‌فرماید:«وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْاِسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی‌الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرین»؛ یعنی هر کس دینی غیر از دین اسلام برگزید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود، یعنی با این کاری که کردید و عملاً خود را از اسلام خارج نمودید، گرفتار یک بی‌ثمری ابدی گشتید: «ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا اِلی رَیْثَ اَنْ تَسْکُنَ نَفْرَتُها» یعنی حتّی در انحراف از دین، آنقدر صبر نکردید که این دل رمیده، آرام بگیرد؛ یعنی یک روز هم از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذشته بود که به چنین انحراف بزرگی دست زدید. گویا از قبل، همهٔ برنامه‌ها را ریخته بودید و به دنبال زمان عملی کردن آن می‌گشتید و زمان رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله را بهترین زمان یافتید. در واقع حضرت می‌خواهند بفرمایند شما دربارهٔ مسئلهٔ

به این بزرگی که جهت اسلام را به کلّی تغییر می‌دهد، یک دقیقه هم درنگ نکردید، تا دل‌ها آرامش لازم را بیابد و سپس کشیدن افسار خلافت به سوی شما آسان شود، لذا فرمود؛ «وَ یَسْلَسَ قِیادُها» یعنی؛ و کشیدن افسار آن آسان گردد، و شما این کار را نکردید، بلکه با دست‌پاچگیِ تمام نقشهٔ خود را عملی نمودید تا هیچ کس فرصت فکر کردن و تصمیم گرفتن و انتخاب کردن نداشته باشد. بعد می‌فرمایند:«ثُمَّ اَخَذْتُمْ تُورُونَ وَقْدَتَها، وَ تُهَیِّجُونَ جَمْرَتَها»؛ پس از آن‌که حکومت را بلافاصله به دست گرفتید، شروع کردید آتش به پا کردن و آتش فتنه‌های نهفته را شعله‌ور نمودن. یعنی شرایطی فراهم کردید که مردم فرصت فکر کردن نسبت به کار شما را نداشته باشند و همین هم که خواستند فکر کنند با انواع فتنه‌های پنهان که سربرآورده، خود را روبه‌رو دیدند؛ فتنه‌هایی که اسلام در طول بیست‌وسه سال، آرام‌آرام آن‌ها را فرو نهاده بود، باز سر برآورد و حاکمیت شما موجب شعله‌ور شدن آن‌ها گشت.

سقیفه و انتخاب آزاد!

«عبدالفتاح عبدالمقصود» از مورخین معاصر اهل سنّت در جلد اوّل کتاب امام علی علیه‌السلام که شرح مبسوطی از جریان سقیفه را مطرح می‌کند، می‌گوید: پس از به خلافت رساندن ابابکر در سقیفه، عمر و ابوعبیده جرّاح دو طرف ابابکر را گرفتند و در کوچه‌های مدینه حرکت می‌کردند، هر کس را می‌دیدند دستش را می‌گرفتند و با فشار هم که شده می‌چسباندند به دست ابابکر و می‌گفتند: بدین‌وسیله تو با ابابکر بیعت

کردی، مواظب باش بیعت خود را نشکنی! و در چنین فضایی، از درون سقیفه، خلیفهٔ خود را بیرون آوردند و با چنین شکلی از مردم بیعت گرفتند. حال ما از جهان اسلام می‌پرسیم؛ راستی اگر به راحتی و مطابق خواست مردم ابابکر تعیین می‌شد، پس این دست پاچگی و این جوّ خفقان برای چه بود؟! و فاطمه‌زهرا علیها السلام درست دست را می‌گذارند بر روی نقطه‌ضعف اصلی، و چگونگی تعیین خلیفه را به چالش می‌کشند و حالا این‌ها متوجّه شده‌اند که جبههٔ سترگی در مقابل خود دارند و باید او را به هر قیمتی از جلوی خود بردارند.

راستی اگر مسیر خلافت با خواست عمومی انجام شده بود و ارادهٔ عمومی طالب حاکمیت ابابکر بود، وجود فدک در دست فاطمه علیها السلام چه خطری است که باید سریعاً از او گرفته شود و چه نیاز بود که برای سرکوب کردن چند نفر که در خانهٔ فاطمه علیها السلام جمع شده‌اند، باید خانه را آتش زد؟ تاریخ گواه است که تعداد افرادی که در آن خانه جمع شده بودند از ده نفر کمتر بودند، اگر جامعه حکومت سقیفه را پذیرفته است، این چند نفر چگونه می‌توانند برای آن حکومت تهدید باشند که عمر می‌گوید بیرون بیایید و گرنه خانه را آتش می‌زنم، و وقتی یکی از یاران او با تعجّب می‌پرسد به واقع می‌خواهی خانهٔ فاطمه علیها السلام را آتش بزنی؟! او می‌گوید آری! حتماً آتش می‌زنم.[٦] چرا برای حکومتِ سقیفه‌ساخته،

---

٦ - به شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج۱، ص۱۹ رجوع کنید. و در سند دیگر هست که عبدالرحمن‌بن‌عوف می‌گوید: در بستر بیماریِ ابابکر با او بودم. پس از مقدماتی گفت: دوست داشتم سه کار انجام نداده بودم و سه کار انجام می‌دادم، که از جمله سه کاری که از انجام آن

وجود چند نفر در خانهٔ فاطمه علیها السلام مانع بزرگی به حساب می‌آید که باید با تمام وجود و همراه با عصبانیت کامل با آن مقابله کرد؟

صاحب کتاب «عقدالفرید» از علمای اهل سنّت در صفحه۵۳ از جلد دوم کتابش می‌گوید:

«ابابکر همین که به خلافت رسید یک مقدار پول بین مهاجرین و انصار تقسیم کرد-جالب است ابابکری که در طول زندگی‌اش در مدینه به گفتهٔ مورخان اهل سنّت صاحب چند بز و قطعه زمینی برای کشاورزی بوده، حالا بین مردم مدینه پول تقسیم می‌کند- به زنی از انصار یک مقدار پول رسید، زن گفت:این پول کجا بوده است؟! گفتند: ابابکر پول تقسیم کرده و این مقدار قسمت تو شده است، زن گفت: می‌خواهید در امر دین به من رشوه بدهید! نمی‌خواهم و پول را نگرفت.»

حالا کمی روی این موضوع فکر کنید. راستی اگر مسئلهٔ خلافت در مسیر پاک خود قرار گرفته بود، به این‌همه بی‌قراری برای ماندن بر سر آن نیاز بود؟! خلیفهٔ اوّل به عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله پیغام داد که سهمی هم برای تو در نظام در نظر گرفته‌ایم، جناب عباس فرمود: خلافت حقّ علی علیه السلام است، شما می‌خواهید حقّ او را تقسیم کنید و یک قسم آن را هم به من بدهید؟!

پشیمان است این که می‌گوید: ای کاش خانهٔ فاطمه را برای هیچ‌چیز بازرسی نمی‌کردم، هرچند در آن را برای نبرد با من می‌بستند(تاریخ طبری، ج٤، ص٥٢- ترجمه الغدیر، ج١٤، ص٢).

حساب فاطمه‌زهرا علیها السلام را نکرده بودند

آن‌ها با اعتراض حضرت‌فاطمه علیها السلام خوب فهمیدند در مقابلشان نهضتی بسیار ظریف - به ظرافت روح بزرگ فاطمه علیها السلام - قرار گرفته است. حساب این را نکرده بودند که این‌بار یک زن، آن هم زنی به قداست فاطمه، نغمه‌های نهضتی را در مقابل آن‌ها به‌صدا درخواهد آورد. از شواهد تاریخی برمی‌آید که حساب هر چیزی را کرده بودند و نقشهٔ مناسب مقابله با آن را هم از قبل تهیّه نموده بودند، ولی اصلاً تصوّر نهضت فاطمی را نمی‌کردند، زهرایی که تا حال گوش نامحرمی صدای او را نشنیده بود، حالا سردار نهضتی شده که دل شیران را آب می‌کند و لذاست که اوّل باید از او انتقام گرفت که چهرهٔ انحراف را آشکار نمود و نگذاشت ابابکر را در لعاب قداست، به عنوان خلیفهٔ رسول خدا جا بزنند.

حساب کرده بودند مردم معمولی که سرشان به کار خودشان است و یا مشغول عزاداری برای رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و لذا نیرویی نخواهند بود که در مقابل‌شان بایستند. دو قبیلهٔ قدرتمند اوس و خزرج هم با پیامبراکرم صلی الله علیه و آله عهد بسته بودند که از او دفاع کنند و حالا که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرده‌اند، می‌شود به راحتی آن‌ها را از صحنه خارج کرد - همان‌طور که کردند و چیزی هم نشد- قریش هم که صاحب نفوذ و قدرت است در اصلِ مسئلهٔ خلافت با خلیفهٔ اوّل و دوم شریک‌اند و لذا بدنهٔ قریشِ مهاجر، مقابله نخواهند کرد. علی علیه السلام که مدعی اصلی است، به چند دلیل کاری از پیش نمی‌برد؛ اولاً جوّ می‌سازیم که دنبال قدرت است و برای خودش به سر و مغزش می‌زند و در نتیجه از آن عظمت و قداستی

که موجب توجّه قلب‌ها به اوست، خارجش می‌کنیم[۷] و اگر هم به جدّ به مقابله برخاست و قبایل اوس و خزرج هم به کمکش آمدند، نهایت این می‌شود که مملکت اسلام دو قسمت می‌شود، نیمی برای ما و نیمی برای بنی‌هاشم و طرفداران علی علیه‌السلام . غافل از این‌که علی علیه‌السلام به اسلام می‌اندیشد و متوجه است کافی است یک جنگ داخلی در بین مسلمانان صورت بگیرد، در آن صورت دیگر اصل اسلام از دست می‌رود. و لذا وقتی ابوسفیان در همان روزهای اول خلافت ابابکر به علی علیه‌السلام گفت دست بیعت به من بده تا در پشتیبانی تو تمام این صحرا را از لشگر پر کنم. حضرت فرمودند: «امواج فتنه را با کشتی نجات بشکافید و ...»[۸] و حضرت دعوت او را که بیشتر قصد تفرقه در بنای نوپای جامعه اسلامی داشت، پس زدند. به هر حال می‌خواهم عرض کنم که حساب هر چیزی را کرده بودند و برای خنثی کردن هر کدام هم برنامه‌ای داشتند، ولی یک حساب را اصلاً نکرده بودند و آن حضور فاطمه‌زهرا علیهاالسلام بود، یک مرتبه فاطمه‌زهرا علیهاالسلام با آن قداست خاصّی که همه در مقابل آن سر تعظیم فرود می‌آوردند، به صحنه آمد و همهٔ نقشه‌ها را در هم ریخت و ابابکر و عمر را

---

۷ - در راستای همین تبلیغات در جامعه اهل سنّت است که مولوی در دفاع از علی علیه‌السلام می‌گوید:

آن که او تن را بدین‌سان پی‌کند حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیری را نماید راهِ حکم
تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر

۸ - «نهج‌البلاغه»، خطبه ۵.

سخت عصبانی کرد، به طوری که هم ابابکر از تعادل ظاهری خودش خارج شد و آن توهین بسیار دور از ادب را به حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام کرد و هم عمر با فاطمه‌زهرا علیها السلام آنچنان برخورد کرد که شنیده‌اید و به‌واقع قابل گفتن نیست.

«سولیوان» سفیر آمریکا در اواخر دوران محمدرضاشاه در ایران به سران آمریکا نوشته بود: «آقای خمینی یک آدم مذهبی مقدّس است که اگر به حکومت برسد خیلی خودش را با سیاست درگیر نمی‌کند و اگر اجازه بدهید کار را به دست بگیرد، ما دوباره جای خودمان را در ایران باز می‌کنیم». تحلیل خلیفهٔ اوّل و دوم هم در مورد فاطمه‌زهرا علیها السلام این بود که فاطمه‌زهرا علیها السلام یک مجسمهٔ قداست و نور است و به‌واقع هم همین بود. شیعه و سنّی معتقدند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد فاطمه علیها السلام فرمود: «او سیدهٔ نساءالعالمین است» حال فاطمه علیها السلام که مجسمهٔ حیا و قداست و عفّت است، مگر می‌شود صدایش را بلند کند و در مقابل انحراف آن‌ها ایستادگی کند؟ و بیاید وسط مسجد مدینه و با همان عفّت و حیا چون شیران بغرّد و این حرف‌های کوبنده و افشاگرانه را به زبان بیاورد؟

در جلسه اوّل عرض شد، مورخین می‌گویند: «وقتی فاطمه‌زهرا علیها السلام در مسجد مدینه در مقابل ابابکر و اطرافیانش صحبت می‌کردند، با یک آرامش خاصِّ روحانی، حرف‌های پرشور و شعور خود را با آن همه بلاغت و زیبایی اداء می‌کردند و این عجیب است که چگونه در کلمات حضرت، بلاغت و فصاحت و شور و انتقاد جمع شده است؛ آری

سقیفه‌سازان، این فاطمه را با چنین هیبتی پیش‌بینی نکرده بودند و لذا با نهایت خصومت و انتقام با آن حضرت برخورد کردند.

در نهایت صدای فاطمه‌زهرا علیها السلام جهان اسلام را متأثّر می‌کند

ممکن است گفته شود که مگر باز همان حکومت ادامه نیافت، و مگر بالاخره علی علیه السلام خانه‌نشین نشد؟ فراموش نفرمایید که سقیفه‌سازان بنای دیگری داشتند و فاطمه‌زهرا علیها السلام آن بنا را ویران نمود، این‌ها فقط حاکمیت را نمی‌خواستند در دست بگیرند، بلکه خلیفهٔ رسول‌الله بودن را برای خود تهیّه دیده بودند و به دنبال قداستی بودند که خلیفه رسول‌الله بالتبع خواهد داشت و با چنین شخصیتی بنا داشتند برای همیشه حاکمیت جهان اسلام را در دست داشته باشند و درست در همین هدف اصلی خود، با برخوردی که فاطمه‌زهرا علیها السلام کرد، ناکام شدند و این است که همهٔ بنای خود را فرو ریخته یافتند و برای این‌که خود را از تنگنا درآورند- نه آن‌طور که می‌خواستند، بلکه آن‌طور که مجبور بودند- حکومت را ادامه دادند و به همین‌جهت عرض می‌کنم: «فاطمه‌زهرا علیها السلام نغمه‌های نهضتی را به صدا درآورد که هر چه تاریخ جلوتر می‌آید آن صدا بیشتر و دقیق‌تر به گوش خواهد رسید» و در نهایت صدای فاطمه‌زهرا علیها السلام همهٔ جهان اسلام را متأثّر خواهد کرد.

نقشهٔ قبلی برای خاموش کردن نور دین

عظمت کار فاطمه‌زهرا علیها السلام وقتی روشن می‌شود که جوانب توطئه را درست بررسی کنیم. آقای دکتر شریعتی به عنوان استاد تاریخ در یکی از

تحقیقات خود می‌گوید: اساساً مسلمان‌شدن خلیفه اول و دوم و اطرافیانشان مثل اباعبیده جرّاح و سالم- غلامِ حذیفه - در مکّه و در یک زمان خاص و به شکل گروهی، یک نقشهٔ سیاسی بود نه یک انتخاب قلبی و الهی. در واقع ایشان می‌خواهد بگوید این‌ها از اوّل با یک تحلیل سیاسی که نسبت به آیندهٔ اسلام، داشتند. به صورت باندی مسلمان شدند، تا رهبری آینده را به دست گیرند و به همین‌جهت هم از همان اوّل برای چنین کاری برنامه‌ریزی کرده و جوانب کار را برای خود آماده نموده بودند، ولی در برنامه‌شان جانب اعتراضِ قداست‌شکن فاطمه‌زهرا علیها السلام را در نظر نگرفته بودند و لذا غافلگیر شده و مجبور شدند عکس‌العمل‌های تندِ پیش‌بینی نشده‌ایِ از خود نشان دهند.

فاطمه‌زهرا علیها السلام در سخنان خود بعد از آن‌که فرمود: شما نه‌تنها نگذاشتید شرایط آماده شود، بلکه شعله‌ور شدن آتش‌های فتنه را دامن زدید، می‌گوید:«وَ **تَسْتَجیبُونَ لِهتافِ الشَّیْطانِ الْغَوِیِّ**»؛ یعنی و برای اجابت کردن بانگ شیطانِ گمراه، آماده بودید. یعنی شما اولاً؛ در یک جریان شیطانی قرار گرفتید. ثانیاً؛ از قبل این آمادگی را در خود به وجود آورده بودید «وَ **اِطْفاءِ اَنْوارِ الدّینِ الْجَلِیِّ**» و از قبل برای خاموش‌کردن انوار دین روشن الهی آماده بودید. گفتن این جمله در آن شرایط خیلی جرأت می‌خواهد. کافی است کمی روی شخصیت امثال خلیفه اول در آن زمان فکر کنید تا ببینید این جملات چه‌قدر نقش‌آفرین بود. مورّخین در رابطه با سیمای ابابکر می‌نویسند که او ظاهری آرام و مقدّس داشت، به راحتی اشک می‌ریخت و بقیّه را تحت‌تأثیر قرار می‌داد و به اصطلاح ما، پیرمرد خیلی

نـورانی بـوده اسـت، او در جامعـه بـه عنـوان پیرمـردی ظـاهرالـصلاح و واجب‌الاحترام مطرح است و بـه همـین‌جهـت هـم مـردم بـه خـود جـرأت اعتراض نمی‌دادند، چه رسد که به او بگویند آمده‌ای تا انـوار دیـن خـدا را خـاموش کنـی! و ایـن‌جاسـت کـه مـی‌فهمـیم چقـدر بایـد در کلمـات فاطمه‌زهرا علیها السلام دقّت کرد. اوست که حق را می‌شناسد و فریب این ظواهر را نمی‌خـورد و اوسـت کـه مـی‌فهمـد چـه خطـر بزرگـی دارد رخ مـی‌دهـد، می‌گوید با آمدن شما، نور دین خدا خاموش می‌شود «**وَ اِحْمادِ سُنَنِ النَّبِـیِّ الصَّفِیِّ**» و سنّت‌های پیامبر برگزیده صلی الله علیه و آله از بین می‌رود. حالا مـی‌فهمـیم کـه اگر فاطمه‌زهرا علیها السلام زبان به اعتراض نگشوده بود و ایـن‌چنـین روشـن، نقـشهٔ دین‌براندازی را افشا نکرده بود، قداست ظاهری ابـابکر چـه بـر سـر اسـلام می‌آورد، خود آن‌ها هم بعد از موضع‌گیری فاطمه علیها السلام دیگر جرأت نکردند خود را به آن شکلی که مـی‌خواسـتند بنمایاننـد. آری! پـس از آن، معاویـه بـرای بازسـازی چهـرهٔ خلیفـهٔ اول و بـه‌خـصوص بـرای عثمـان دسـتور داد احادیث زیادی ساختند، ولی بسیاری از علمـاء اهـل سـنت بـه آن احادیـث اعتنایی ندارند.

سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را نشنیده گرفتند

کاملاً برای همهٔ مردم روشن شـده بـود کـه بایـد بعـد از رحلـت پیـامبر خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام جانشین او شود و از سال‌ها قبل این مسأله در بـین جامعـه پذیرفته شده بود و جریان غدیر در کمتر از هفتاد روز قبل از رحلت پیـامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نصب کلّی و معرفی همگانی بود، وگرنـه پیـامبر خـدا صلی الله علیه و آله در

طول زندگی، دائماً مردم را متوجّهٔ عظمت علی علیه السلام می‌کردند. شیعه و سنّی نقل کرده‌اند که پس از معرفی علی علیه السلام در غدیر مردم به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شروع کردند به تهنیت گفتن به علی علیه السلام و از جملهٔ صحابه که تهنیت گفت عمربن‌خطاب بود که گفت: «**هَنیئاً لَکَ یَابْنَ‌اَبی‌طالِب! اَصْبَحْتَ مَوْلایَ وَ مَوْلَی جَمیعِ‌الْمُؤْمِنینَ وَ الْمُؤْمِنات**»[۹]؛ یعنی گوارایت باد ای پسر ابی‌طالب! مولای من و مولای همهٔ زنان و مردان مؤمن گشتی. ولی همهٔ آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و آنچه خود انجام دادند را نادیده گرفتند، چون برنامه‌شان چیزی دیگر بود و انسان محقق باید از این زاویه کتاب‌های تاریخ را ورق بزند، کاری که مرحوم علامه امینی در الغدیر انجام داد و بسیاری از دانشمندان با انصاف اهل سنت را به اعجاب و سپاس واداشت.[۱۰]

همهٔ مورخین اهل سنّت قضیهٔ یوم‌الإنذار را نوشته‌اند که پس از نزول آیه ۲۱۴ سوره شعرا که فرمود: «**اَنْذِرْ عَشیرَتَکَ‌الْاَقْرَبینَ**» یعنی؛ خویشاوندان نزدیکت را از خطر کفر بترسان - هنوز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دعوت عمومی را شروع نکرده بودند- آشنایان خود را دعوت فرمودند و اعلام کردند من پیامبر خدا هستم و مأمورم که ابتدا شما را به اسلام دعوت نمایم و اوّل کسی که از بین شما دعوت مرا بپذیرد، وصیّ و جانشین من خواهد بود که از میان حضّار هیچ‌کس جز علی علیه السلام - در هر چند بار که پیامبر صلی الله علیه و آله تکرار فرمودند- جواب مثبت نداد. در آخر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «بعد از من تو وصیّ و

---

۹ - «روضة‌الصفا»، ج۲ ، واقعه حجّة‌الوداع، «حبیب‌السیر»، ج۱، جزء۳، ص۴۱۱، «الغدیر»، ج۱، ص۲۷۱ (نقل از امام‌شناسی علامه طهرانی، ج۷، ص۷۶).

۱۰ - به مقدمات مجلدات الغدیر و نامه علمائ اهل سنت به مرحوم علامه امینی رجوع کنید.

وزیر و خلیفهٔ من خواهی بود»[۱۱] و این موضوع و چندین واقعهٔ امثال آن اعم از «حدیث منزلت» و جریان غدیر و «حدیث ثقلین»، همه و همه در ذهن مسلمانان بود و اصلاً موضوع خلافت بعد از پیامبر اکرمﷺ توسط علی‌علیه‌السلام را حل شده می‌دانستند، ولی با رحلت رسول‌اللهﷺ فتنه‌های پنهان ظاهر شد و مسیر خلافت را که حیات اسلام در گرو آن بود، تغییر داد.

پس برای فاطمه‌زهراعلیهاالسلام روشن است که این کارها موجب می‌شود تا اسلام منهدم گردد و مردم هم خوب می‌دانند پیامبرﷺ چه گفتند و خوب هم می‌دانند تأکید پیامبر اکرمﷺ بر روی علی‌علیه‌السلام به جهت آن است که او کاملاً می‌خواهد همهٔ اسلام را پیاده کند و این‌جاست که جریان نفاق در تمام طول حیات رسول‌خداﷺ با علی‌علیه‌السلام در تضاد است. این‌ها اسلامی را می‌خواهند که با نفس امّاره‌شان کاری نداشته باشد و لذا همهٔ حرف‌های پیامبر اکرمﷺ را نشنیده گرفتند. مثل همین قضیه در حدّ بسیار نازل‌تر، موضع‌گیری امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» در مورد نهضت آزادی است؛ مطمئن باشید همین سیاسیّونی که حالا می‌خواهند از روی حرف امام«رحمة‌الله‌علیه» با بی‌تفاوتی رد شوند کاملاً منظور امام را می‌دانند و خوب هم می‌فهمند چرا امام«رحمة‌الله‌علیه» فرمودند این‌ها حتّی از منافقین هم خطرناک‌ترند؛ ولی یکی از فنون سیاست این است که خود را در بعضی موارد به نشنیدن بزنند که گویا اصلاً چنین حرفی نبوده است. همان‌طور که پس از رحلت رسول‌اللهﷺ گویا اصلاً نه غدیری و نه یوم‌الإنذاری و نه حدیث ثقلین و نه حدیث منزلتی مطرح بوده و پیامبرﷺ هیچ سخنی در مورد رهبری آینده

---

۱۱ - «تاریخ طبری»، ج۲، ص۶۲ و۶۳ (نقل از امام‌شناسی علامه طهرانی ج۱ درس۵)

مطرح نفرموده است. ما نباید در برخورد با این مسأله عصبانی شویم، بلکه باید کاری کنیم که این فرهنگ نقد شود. خلیفه دوم معتقد بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیهوده بر روی علی علیه السلام تأکید می‌کند[۱۲] و همین‌طور که سیاسیون ما معتقدند امام خمینی «رحمة الله علیه» بیخود نهضت آزادی را از منافقین بدتر می‌دانستند - البته باز تأکید می‌کنم که امام خمینی «رحمة الله علیه» با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قابل‌مقایسه نیست- ولی این‌که کسانی در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا در کنار امام خمینی «رحمة الله علیه» بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یا امام خمینی «رحمة الله علیه» را باور نداشتند، قابل تأمّل و عبرت است.[۱۳]

---

۱۲ - ابن‌ابی‌الحدید به نقل از کتاب «تاریخ بغداد» اثر احمدبن‌ابی‌طیفور نقل می‌کند که ابن‌عباس گفت: زمانی در آغاز خلافتِ عمر بر وی وارد شدم ، او به خوردن خرما مشغول بود و مرا دعوت به خوردن کرد و من خرمایی برداشته و خوردم. از من پرسید ای عبدالله؛ از کجا می‌آیی؟ گفتم از مسجد. گفت: پسر عمت را چگونه ترک کردی؟ من گمان کردم مقصودش عبدالله‌بن‌جعفر است، اما او گفت که مقصودش «عظیم اهل‌البیت» است. من گفتم: مشغول آبیاری نخل‌های بنی فلان بود و در همان حال قرآن می‌خواند. پرسید: آیا در سر او هنوز در بارهٔ خلافت، اندیشه‌ای هست؟ گفتم: آری. گفت: آیا بر این باور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را منصوب کرده است؟ گفتم: آری؛ به علاوه من از پدرم (عباس) در این باره پرسیدم، او نیز تأیید کرد. عمر گفت: آری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارهٔ وی مطلبی بود که حجت نتواند بود. آن حضرت هنگام بیماری، سر آن داشت تا به اسم او تصریح کند، امام من به خاطر اسلام از این کار ممانعت کردم، زیرا هیچ‌گاه قریش بر او اجتماع نمی‌کردند، و اگر بر سر کار می‌آمد عرب از سراسر نقاط به مخالفت با او می‌پرداخت. رسول خدا صلی الله علیه و آله از تصمیم درونی من آگاه شد و از این کار خودداری کرد (نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۲، ص۲۱).

۱۳ - برای یافتن نمونه به کتاب امام‌شناسی ج۷ صفحات ۲۷ به بعد رجوع بفرمایید.

این توهین به پیامبرﷺ نیست؟

پیامبر اکرمﷺ برای ادامهٔ رهبری جهان اسلامی به خوبی برنامه‌ریزی کرده بودند تا کار به اینجا کشیده نشود، ولی وقتی پیام غدیر و امثال آن را نادیده بگیرند نتیجه چنین می‌شود که پیامبر خداﷺ برای آیندهٔ امّتش برنامه‌ریزی نکرده است و این به‌واقع یک نوع توهین به پیامبرﷺ و نادیده گرفتن حکمت و درایت آن حضرت است، آیا عقل و اندیشه می‌پذیرد که دین جامعی چون اسلام، برنامه‌ای برای ادامهٔ رهبری جهت آیندهٔ اسلام نریخته باشد و با توجّه به واقعیّات آن زمان و شرایط فکری و قبیلگی عربستان برنامهٔ قاطعی را طراحی نکرده باشد؟

پیامبری که خودش فرموده: *«هر کس امام زمان خودش را نشناسد، با عقیدهٔ جاهلیت مرده است»* حال امکان دارد که امام زمان مسلمین را تعیین نکند و این مسئله بزرگ را به‌عهده امّت بگذارد و بعد هم امّت گرفتار چنین اختلافی شوند؟ سوز و نالهٔ فاطمه‌زهراﷺ از این جسارت به پیامبر اکرمﷺ که او را نسبت به آینده امّت بی‌تفاوت نشان دهند بیشتر است از آن‌همه بی‌حرمتی که به خود فاطمهﷺ شده، این که می‌بینید می‌فرماید: «شما با این جریانی که به‌وجود آوردید، بنا دارید قرآن را به کلّی حذف کنید و سنّت پیامبرﷺ را خاموش نمایید» به این جهت است که با عمل جریان حاکمیت بعد از رحلت رسول خداﷺ، چهره‌ای از آن حضرت به جهان اسلام معرفی می‌شود که با این‌همه خطراتی که می‌شد برای آینده اسلام پیش‌بینی کرد، رسول‌خداﷺ هیچ برنامه‌ای نداشتند و به‌واقع این عمل همان است که فاطمه‌زهراﷺ فرمود که: «**اِحْمادِ سُنَنِ النَّبِیِّ الصَّفِیِّ**»

شما بنا دارید سنّت پیامبر برگزیدهٔ خدا را خاموش کنید و بعد در جملهٔ بعدی همه‌چیز را به وضوح برای همهٔ تاریخ روشن می‌کند و می‌گوید: «تُسِرُّونَ حَسْواً فِی‌ارْتِغاء» عرض شد؛ اِرْتِغاء یعنی کف را از روی شیر گرفتن و خوردن. حضرت می‌فرمایند: شما به بهانه این‌که می‌خواهید کف را بگیرید، پنهانی شیر را زیرِ لب می‌خورید. و به‌واقع دقیقاً همه مطلب برای تحلیل جریانِ به‌وجود آمده در این جمله حضرت نهفته است، چون این‌ها در مواقعی که هیچ جوابی برای توجیه خلافت خود نداشتند، می‌گفتند شرایط برای حاکمیت علی علیه السلام مساعد نیست. حرفشان این بود که قبول داریم حاکمیت، حق علی علیه السلام است، ولی ما داریم شرایط را آماده می‌کنیم، فاطمه‌زهرا علیها السلام دارند جواب این حرف را می‌دهند که شما در این حرف نقشه دارید، به بهانهٔ گرفتن کف از روی شیر، قصدتان خوردن خود شیر است، یعنی اصل حکومت بر مسلمین و گرفتن جای پیامبر صلی الله علیه و آله مقصد و مقصود شماست که موجب محرومیت بزرگی برای جهان اسلام خواهد شد و مردم از برکات اسلام واقعی محروم می‌شوند و امکان درخشش اسلام از بین می‌رود. بعد می‌فرمایند:

۲۰۸ - «وَ تَمْشُونَ لِاَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ فِی‌الْخَمَرِ وَ الضَّرّاءِ» یعنی؛ و شما برای برخورد با خانوادهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله در پشت تپّه‌ها و درختان کمین گرفته‌اید و در حال حرکت هستید.

دختر رسول‌خدا علیها السلام خیلی روشن نقشه‌ها را آشکار می‌کند و عجیب است که آینده تاریخ روشن نمود که چقدر خوب فاطمه‌زهرا علیها السلام تشخیص داد که ادامه آن حاکمیت به کجا خواهد انجامید؛ یعنی ما می‌دانیم برنامه

اصلی این است که وارثان اصلی حاکمیت دین اسلام را -که فقط با حاکمیت آن‌ها اسلام به معنی واقعی خود می‌ماند و اثربخش خواهد بود- به هر نحوی نابود کنید. «ابن‌عساکر» در تاریخ دمشق در شرح حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام جزء سوم ص۹۸ نقل می‌کند که مروان‌بن‌حکم به علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام گفت: «**ما كانَ فِی‌الْقَوْمِ اَدْفَعُ عَنْ صاحِبِنا مِن صاحِبِكُم! قُلْتُ: فَما بالُكُمْ تَسُبُّونَهُ عَلَی‌الْمَنابِرِ؟ قالَ: لا يَسْتَقيمُ لَنا الْاَمْرُ اِلّا بِذلِك**»؛ یعنی «در میان اهل مدینه و شورشیانِ بر علیه عثمان، هیچ‌کس نبود که از صاحب ما -عثمان- بهتر از صاحب شما -علی علیه‌السلام- دفاع کند. حضرت می‌فرمایند: گفتم پس چرا او را بر سر منابر سبّ و لعن می‌کنید؟ گفت چون حکومت بدون سبّ علی برای ما باقی و پایدار نمی‌ماند». ملاحظه می‌کنید که فاطمه‌زهرا علیهاالسلام چه آینده‌ای را پیش‌بینی کردند. بعد فرمودند امّا بدانید که موضع ما هم در مقابل این جریان کاملاً روشن و تزلزل‌ناپذیر است.

پایداری تاریخی

۲۰۹و۲۱۰ - «**وَ نَصْبِرُ مِنْكُمْ عَلَی مِثْلِ حَزِّ الْمَدی، وَ وَخْزِ السَّنانِ فِی‌الْحِشی**» یعنی و ما هم بر این مسئله پایداری و شکیبایی خواهیم نمود مسئله‌ای که مثل خنجر بُرّان بر ما فرود آمده است و مثل فرورفتن نیزه در درون ما خواهد بود. یعنی اولاً؛ بدانید نقشه‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که برای هدم اسلام انجام شده است برای ما پوشیده نیست و هیچ خوش‌بینی در کار شما وجود ندارد و خانوادهٔ رسول خدا را طعمهٔ نیزه‌ها و شمشیرهای

شما می‌بینیم، ثانیاً؛ خود را نمی‌بازیم و در چنین شرایطی موضع خود و وظیفهٔ خود را می‌شناسیم.

جایگاه فدک در خطبه فاطمه‌زهراعلیها السلام

بعد از این‌که فاطمه‌زهراعلیها السلام خطر حذف حاکمیت امام معصوم را خوب روشن نمود و جایگاه حاکمیت بعد از رسول‌خداصلی الله علیه و آله را خوب به جامعه آن زمان و به تاریخ نشان داد، حالا با طرح یک موضوع ساده، یک ضعف بزرگ را برای آن‌ها ثابت می‌نماید. حضرت می‌خواهد با پیش‌کشیدن جریان فدک به همهٔ اهل قرآن -اعم از سنی و شیعه- نشان دهد کسانی جای خلیفهٔ پیامبرصلی الله علیه و آله تکیه زده‌اند که از ساده‌ترین مسائل اسلام و قرآن بی‌اطلاعند، و چیزی را به اسلام و به پیامبرصلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند که با این کار جهل خود را نسبت به قرآن اثبات کرده‌اند. این‌جاست که از عزیزان خواهشمندم دقّت کنید که جایگاه بحث فدک در خطبه فاطمه‌زهراعلیها السلام کجاست. جریان حاکم به هر دلیلی نمی‌خواست فدک در دست فاطمه‌زهرا و فرزندان آن حضرتعلیهم السلام باشد، چون حدّاقلش این بود که درآمدی در اختیار آن‌ها قرار می‌گرفت که ممکن بود در تبلیغ اسلام مؤثر باشد و حاکمان تحمّل همین را هم نداشتند، در حالی‌که نه با داشتن فدک امکان انقلاب در مقابل حاکمان بود و نه فدک قدرتی بود در مقابل خلیفه‌ای که بیت‌المال مسلمین را در اختیار داشت، ولی همین که بر سر کار آمدند، فدک را از دست فاطمه‌زهراعلیها السلام گرفتند و کارگران آن حضرت را هم از آن زمین بیرون کردند، به بهانه آن‌که پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله از

خودشان ارث باقی نگذاشتند، و وقتی جواب شنیدند که پیامبر اکرمﷺ در زمان خودشان آن را به فاطمه‌زهراعليها‌السلام بخشیده‌اند، این سخن را نشنیده گرفتند و باز حرف خودشان را تکرار کردند، با این‌که طبق گزارش تاریخ، کارگران فاطمه‌زهراعليها‌السلام روی آن زمین کار می‌کردند؛ پس اگر مالِ پیامبر اکرمﷺ بود، چرا کارگران فاطمه‌زهراعليها‌السلام روی آن کار می‌کردند و مورخین اهل سنّت هم می‌نویسند که کارگران فاطمه‌عليها‌السلام را خلیفه از آن زمین اخراج کرد.

گفتند فدک مال پیامبر اکرمﷺ بوده و چون پیامبرﷺ فرموده: من ارثی از خود باقی نمی‌گذارم؛ پس نمی‌شود فدک به عنوان ارث به اولاد او برسد.[۱۴] این‌جاست که فاطمه‌زهراعليها‌السلام وارد میدان می‌شود و در یک

---

۱۴ - نظر شما را در مورد مسأله فدک در متون اهل سنت به نظرات حجت‌الاسلام سیدمحمدحسینی‌قزوینی در جزوه «فدک» از انتشارات «مرکز جهانی علوم اسلامی» جلب می‌کنیم.

اهل سنت معتقدند که پیامبرﷺ ارثی از خود به جای نمی‌گذارند، چون ابابکر از رسول خداﷺ نقل کرده که پیامبرﷺ فرمود: «**اِنّا مَعَاشرالْاَنبیاء لا نُورث، ما ترکناه صدقه**» در حالی که با دقت در اسناد اهل سنت می‌بینیم این روایت را از میان ۱۱۴ هزار صحابه فقط ابابکر نقل کرده و اَحدی - حتی فاطمه و علی«علیهماالسلام» - این روایت را از پیامبر نشنیده‌اند. ابوالقاسم بغوی متوفی ۳۱۷ و ابوبکر شافعی متوفی ۳۵٤، ابن‌عساکر، سیوطی، ابن حجرمکی، متقی هندی، همه صراحت دارند به جز ابابکر اَحدی این روایت را از رسول‌خداﷺ نشنیده.

بعضی از علماء اهل سنت مثل عَدی صاحب کتاب الکامل فی‌الضعفا در مورد این حدیث می‌گوید: «هذا حدیث باطلٌ». ابن‌عدی از علماء بزرگ اهل سنت می‌گوید: «قلتُ لابن خراج حدیث ما ترکناه صدقه. قالوا: باطل» و نیز ذهبی در تذکرةالحُفاظ، ج۲، ص٦٨٤ و در سیرهٔ اعلام‌النُبَلاء ج۱۳ ص ۵۱۰ و ابن‌حجرقسلانی در لسان‌المیزان، ج۲، ص٤٤ این حدیث را باطل دانسته‌اند. ⇦

محاکمهٔ تاریخی، می‌فرماید اولاً بر اساس چه سندی می‌گویید پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود از من ارثی باقی نمی‌ماند؟! ابوبکر گفت من خودم از او شنیدم. فاطمه‌زهرا علیها السلام فرمود پس طبق این حرف که تو می‌گویی، یا باید بگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دروغ گفته است و یا تو دروغ می‌گویی و یا قرآن! حضرت از قرآن دلیل می‌آورند که هر پیامبری ارثی برای بازماندگان خود گذارده و هیچ کجا هم نگفته که آخرین پیامبر از این قاعده استثناء است، چون قرآن که کتاب جامعی است اگر استثنایی وجود داشت حتماً متذکّر می‌شد؛ پس ای ابابکر! بر اساس حرف تو که می‌گویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفته است، لازم می‌آید که آن حضرت خلاف قرآن سخنی گفته باشد، که این تهمت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و یا این‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن حق را گفته، ولی قرآن ناحق گفته است، که این هم تهمت به قرآن است. در حالی‌که هیچ‌کدام از این دوحالت ممکن نیست؛ پس یک حالت بیشتر نمی‌ماند و آن این‌که تو بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بسته‌ای. به جملات حضرت عنایت بفرمایید:

⇦در سیره حلبی ج۲ ص۴۸۵ و ج۳ ص۳۶۲ طبع احیاءالتراث‌العربی هست که: فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد ابابکر آمد و او بر سر منبر بود، فاطمه گفت: ای ابابکر آیا در کتاب خدا است که فرزند تو از تو ارث می‌برد و من از پدرم ارث نمی‌برم؟ پس ابابکر گریه کرد و از منبر پایین آمد و فدک را به او برگرداند. عمر وارد شد و به ابابکر گفت: این چیست؟ ابابکر گفت: نوشته‌ام ارث فاطمه از پدرش را به او بدهند. عمر گفت: اگر فدک را بدهی با کدام بنیهٔ مالی می‌خواهی حکومت کنی در حالی که همه عرب علیه تو قیام کرده‌اند؟ پس نامه را گرفت و پاره کرد.

۲۱۱ - «وَ اَنْتُمْ - اَلْآنَ- تَزْعَمُونَ اَنْ لا اِرْثَ لَنا» یعنی شما در حال حاضر می‌پندارید که برای ما ارثی نیست.

۲۱۲ - «اَفَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ؟» آیا به احکام زمان جاهلیت برگشت نموده‌اید؟ و آنچه را در زمان جاهلیت حاکم بود، مبنی بر این‌که دختران ارث نمی‌برند، در دین خدا جاری می‌کنید؟

۲۱۳ - «وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُون، اَفَلا تَعْلَمُون»[۱۵]؛ برای اهل ایمان و یقین چه حکمی بالاتر و پسندیده‌تر از حکم خداست، آیا این را نمی‌دانید؟

۲۱٤ - «بَلَی تَجَلّی لَکُمْ کَالشَّمْسِ الضّاحِیَةِ اَنّی اِبْنَتُهُ» آری! برای شما مانند آفتاب روشن است که من دختر اویم.

۲۱۵ - «اَیُّهَا الْمُسْلِمُونَ! أُاُغْلَبُ عَلی اِرْثی؟» ای مسلمانان! آیا سزاوار است که ارث مرا از من بگیرند؟ آیا شما راضی به این حق‌کشی شده‌اید؟ ابابکر می‌گوید من فدک را برای خودم برنداشتم و به مسلمانان داده‌ام؛ پس بدانید حقّ من پیش همهٔ شماست و همهٔ شما در این حق‌کشی شریک هستید و سپس رو به ابابکر کردند و فرمودند:

۲۱٦و ۲۱۷ - «یَابْنَ اَبی قُحافَه! اَفی کِتابِ‌اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباکَ وَ لااَرِثَ اَبی؟» یعنی ای پسر ابی قحافه! آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟ تو بر اساس کتاب خدا به چنین نتیجه‌ای رسیدی که عمل کردی؟

---

۱۵ - سوره مائده، آیه ۵۰.

۲۱۸- «لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً» چه امر تازه و زشتی آورده‌ای، یک حرف نوظهور خلاف دین خدا و غیرقابل پذیرش را پیش کشیده‌ای.

۲۱۹- «اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَاللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُم؟» یعنی آیا به عمد و دانسته، کتاب خدا را ترک کرده و آن را پشت سر می‌اندازید؟ آیا می‌دانید با این کارتان کتاب خدا را رها کرده‌اید؟ و یا نمی‌دانید؟! اگر نمی‌دانید که کار شما پشت کردن به کتاب خداست، من برای شما روشن می‌کنم. از این جا به بعد حضرت شروع می‌کنند دلایل قرآنی حرفشان را گوشزد کنند، می‌فرمایند:

۲۲۰و ۲۲۱ - «اِذْ یَقُولُ: وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ»[۱۶]؛ یعنی آنگاه که قرآن می‌فرماید و سلیمان از داود ارث برد. حال سؤال می‌شود چه چیز از داود را ارث برد؟ آیا بدن داود را ارث برد؟ این که نمی‌شود، آیا نبوّتش را ارث برد؟ نبوّت که ارثی نیست، پیامبری و نبوت را خدا انتخاب می‌کند، آیا جز این است که طبق این آیه، یعنی سلیمان از مال و زندگی پدرش ارث برد؟ باز حضرت نمونه دیگری از قرآن می‌آورند و می‌فرمایند:

۲۲۲ - «وَ قالَ- فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیّا-» و باز در آیه دیگر آنجا که خبر زکریّا را بازگو می‌کند و می‌گوید.

۲۲۳ - «إِذْ قالَ فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوب»[۱۷]؛ آن‌وقتی که زکریّا گفت: پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و

---

۱۶ - سوره نمل، آیه ۱۶.

۱۷ - سوره مریم، آیات ۵و۶.

آل‌یعقوب ارث ببرد. و باز فاطمه‌زهراعليها‌السلام به آیه ۷۵سوره انفال استناد می‌کنند و می‌فرمایند:

۲۲٤و ۲۲۵ - «وَ قالَ وَ اُولُواالْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی ببَعْضٍ فی کِتابِاللهِ» و خداوند فرمود ارحام بعضی بر بعضی در بردن ارث مقدّم‌اند، بنابراین من که فرزند پیامبرم، در ارث بردن از او نسبت به دیگران مقدّم هستم.

۲۲٦و ۲۲۷- «وَ قالَ یُوصیکُمُاللهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ»[18]؛ و خداوند نیز فرمود خدای‌تعالی به شما دربارهٔ اولاد وصیّت می‌فرماید که بهره پسر دو برابر بهره دختر است. آیا در این آیه فرزندان پیامبر را استثناء کرده که بر فرضِ حرف شما که فدک ارثی است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله باقی گذارده، باید من که فرزند پیامبرم از آن محروم شوم؟

و حضرت در ادامه استدلالشان، آیه ۱۸۰سوره بقره را مطرح می‌فرمایند که می‌فرماید:

۲۲۸و۲۲۹ - «وَ قالَ اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْاَقْرَبینَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَی الْمُتَّقینِ» و خدا فرمود هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد و مالی باقی گذاشته‌اید، بر شماست که برای والدین و نزدیکان وصیّت کنید، که این حکمی است حق برای متّقین؛ پس هرکس متّقی است باید تکلیف مال خود را برای والدین و نزدیکان خود مشخص کند و حق افراد متّقی است که مالشان را برای والدین و فرزندان خود بگذارند، حالا آیا پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله هم جزء متّقین هست یا نیست؟ پس آیا حقّ پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱۸ - سوره نساء، آیه ۱۱.

هم هست که برای فرزندان خود ارث بگذارد؟ آیا این آیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را استثناء کرده است؟

۲۳۰ - «وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لاحَظْوَةَ لی وَ لا اَرِثُ مِنْ اَبی؟» با این‌همه آیا جا دارد که شما می‌پندارید مرا بهره‌ای از مال پدرم نیست و سهمی از پدرم نمی‌برم؟

اگر قرآن ملاک است، پس طبق قرآن، شما تماماً مخالف قرآن نظر داده و عمل کرده‌اید و اگر می‌گویید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین گفته که مسلّم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز خلاف قرآن عمل نمی‌کند؛ پس یک احتمال بیشتر نمی‌ماند و آن این‌که شما برای به کارگیری توطئه‌تان حتّی حاضرید دامن پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز آلوده کنید. آیا در این حال شما شایستهٔ جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله خواهید بود؟

ملاحظه فرمودید که فاطمه‌زهرا علیها السلام چگونه از طریق موضوع فدک مشروعیت حاکمیت جریانِ خلافتِ بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال برد و چقدر زیبا در این کار عمل کرد و موفّق شد و چقدر روش جهان اسلام را از این طریق می‌توان نسبت به صدر تاریخ خلافت به بازخوانی دعوت کرد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

رحلت پیامبرﷺ بهانهٔ سستی مجاهدان نیمه‌کاره

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَكُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً﴾

سلام بر تو ای فاطمه که خداوند قبل از خلقتت، تو را امتحان کرد و تو نسبت به وظایف سختی که باید بر دوش بگیری صابر و توانمند بودی.

سلام بر فاطمه زهراعلیها السلام که معلم نمایش خط حقیقی اسلام از خط انحرافی آن شد.

وظیفهٔ ماست که تلاش کنیم در حدّ توان، حقایقِ خطبهٔ فاطمه زهراعلیها السلام را دریابیم و خودمان را از این دایرةالمعارف عمیق فرهنگ اسلامی محروم نکنیم.

حکومت دینی؛ حاصل تدبّر در قرآن

در ادامهٔ شرح خطبهٔ حضرت‌زهراعلیها السلام رسیدیم به این‌جا که نباید از قرآن غفلت کنیم تا فتنه‌ها و نفاق در جامعه میدان‌دار شوند، و در این رابطه حضرت سخن را خطاب به حاضران در مسجد مدینه به آن‌جایی کشاندند که اگر شما می‌بینید در مسئله حکومت اسلامی گرفتار مصیبت‌های بزرگی شدید و از جهت اصلی آن‌که ولایت حضرت

علی علیه السلام بود غفلت کردید، به جهت آن است که تدبّر در قرآن و در آیات الهی را مورد توجه قرار ندادید. یعنی انسان به اندازه‌ای که با فرهنگ قرآن آشناست، می‌فهمد که مسیر زندگیِ زمینی باید با برنامهٔ خدا منطبق باشد. چون هم در مسیر درونی، قلب باید با برنامهٔ خدا ادب شود، هم در مسیر اجتماعی، مسائل جامعه باید با برنامهٔ خدا تنظیم گردد، وگرنه شیطان در قلب و در جامعه میدان‌دار می‌شود.

چرا اهل دنیا در مشکل و مصیبت زندگی می‌کنند؟ چرا هوس‌ها بر اهل دنیا حکومت می‌کند؟ چون ادب الهی را بر قلب و جامعه‌شان، حاکم نمی‌کنند. اگر دوستی و دشمنی، محبت و نفرتِ قلب، با برنامهٔ خدا منطبق شد، قلب، ادب الهی پیدا می‌کند و با حکم خدا حیات خود را ادامه می‌دهد و در نتیجه به ثمر می‌رسد، وگرنه کارش به پوچی و یأس و بی‌ثمری خواهد کشید. عین همین مسئله را نسبت به نظام خانواده می‌توانیم داشته باشیم. اگر خانواده‌ای براساس حکم خدا عمل نکند، به وحدت حقیقی نمی‌رسد و هزاران معضل و مشکلِ غیر قابل حلّ برایش پیش می‌آید.

به عنوان مثال؛ فرزند شما وقتی متوجه شود که شما براساس میل خودتان روی یک مسئله حساس هستید و با او مخالفت می‌کنید، با کمی اصرار و قهرکردن و التماس و... نظر شما را تغییر می‌دهد، خودتان هم می‌پذیرید که باید کوتاه بیایید، چون دلیلی بر حقانیت نظر خود ندارید. یعنی وقتی «نه» و «آری» گفتن شما، موافقت و مخالفت شما، «نفسانی» شد، فرزند شما هم امیدوار می‌شود که بر شما و حرف و نظرتان حاکم شود. اما

اگر شما در حوزهٔ خانوادهٔ خود، «نه» و «آری» خود را «الهی» کردید و براساس حکم خدا، خانواده را اداره نمودید، و حکم توحید را در خانواده جاری کردید، او دیگر امید تغییردادن نظر شما را ندارد، چون می‌داند که شما براساس نظر و حکم خدا این حرف را زده‌اید، و دیگر جسارت پیدا نمی‌کند که مقابل شما بایستد. او وقتی جسور می‌شود که می‌بیند شما نظر و حکم خود را در خانه حاکم کرده‌اید و لذا زیر بار نظر شما نمی‌رود و امید تغییر آن را دارد. چون اصلاً بنا نبود که او زیر بار حکم شما برود، بناست همهٔ ما حکم و نظر خدا را بر قلب خود و خانواده و جامعه حاکم کنیم.

در این‌جا است که خواهید دید وقتی حکم خدا از صحنهٔ زندگی بیرون رفت، خانواده و زندگی انسان به نتیجهٔ حقیقی نمی‌رسد و اختلافات ظاهر می‌شود. چون هوس‌ها جایگزین فرمان خدا می‌شوند و نظام خانواده از مقام وحدت و یگانگی خارج می‌گردد. زیرا مقام هوس، مقام کثرت و در نتیجه اضمحلال است. ولی خانواده‌ای که حکم خدا را اصل قرار داد، اگر فرزندی هم مزاحم حیات دینی خانواده شد، این فرزند باید از خانواده بیرون برود، ولی اصل خانواده حفظ می‌شود، چون با حضور حکم خدایِ واحد، آن خانواده یگانگی و انسجام خود را حفظ می‌کند و اساساً حکمی که از مقام «اَحد» صادر شود خاصیت انسجام بخشیِ حقیقی را دارد.

عین همین مسئله در نظام اجتماعی انسان‌ها صدق می‌کند. انحراف بزرگی که پیش آمد و حضرت فاطمهؑ متوجه شدند، ولی بسیاری از مسلمانان این انحراف را نفهمیدند، این بود که اگر ادارهٔ جامعه براساس

حکم خدا و از طریق انسان معصوم نباشد، آن جامعه به ثمر نمی‌رسد. چون همان‌طور که در مورد خانواده عرض شد، شرط انسجام و هماهنگی؛ ارتباط کثرت‌ها با حضرت اَحد است، و حکم حضرت اَحدی توسط کسی که واسطه بین عالم ارض و سماء است در جامعه و عالمِ کثرت جاری می‌شود.

وقتی جامعه بی‌ثمر می‌شود

علامه‌طباطبایی «رحمة‌الله‌علیه» در تفسیر المیزان ذیل آیهٔ ۲۰۰ سورهٔ آل‌عمران، بحث مفصّلی در همین رابطه دارند.[۱] ایشان می‌گویند: جامعه به این جهت تشکیل می‌شود که نیازهای انسان به‌تنهایی برآورده نمی‌گردد و از طریق اجتماعِ افراد آن نیازها برآورده می‌شود، پس فلسفهٔ پدیدآمدن جامعه، رفع نیازهایی از انسان‌ها است که به صورت فردی امکان برآوردنش مشکل است. حال اگر در جامعه حکم خدا جاری نباشد، اصلاً جامعه به حوائج خود نمی‌رسد و تازه خود جامعه مزاحم حیات و اهداف انسان‌ها می‌شود. به عنوان مثال؛ یک زمانی مدارس ما وسیلهٔ رشد و تعالی فرزندان ما می‌شد. یعنی کسی که ادب نداشت و رعایت حقوق خواهر و برادرش را نمی‌کرد، وقتی به مدرسه می‌رفت در اصطکاک حقوق‌ها می‌دید که باید مرز خود را بشناسد، و لذا کم‌کم مؤدّب می‌شد. اما در حال حاضر به همان اندازه‌ای که نسبت انسان‌ها با خداوند ضعیف شده و حال و هوای مدرنیته

---

۱ – به نوشتار «تئوری اداره جهان بشری از دیدگاه علامه‌طباطبایی رحمة‌الله‌علیه» از همین نویسنده رجوع شود.

در روابط ما نفوذ کرده، شما می‌بینید شرایط برعکس شده‌است. یعنی فرزند ما وقتی به مدرسه می‌رود، سوء ادب و سوء اخلاق پیدا می‌کند. یعنی جامعه‌ای به نام مدرسه دیگر شما را به هدفی که از آن انتظار داشتید نمی‌رساند. این است که علامه«رحمةالله‌علیه» می‌فرمایند: اگر جامعه‌ای بر اساس حکم خدا اداره نشود، دقیقاً عکس آن مقصدی که بر اساس آن مقصد، جامعه را به‌وجود آوردید، نتیجه می‌دهد.

این‌که شما می‌بینید در کشورهای اروپایی حدود پنجاه سال است گرایشی پیدا شده‌است که به ساختن دهکده‌های خانوادگی روی آورده‌اند، به جهت همین احساس بی‌ثمر شدن جامعه است. یعنی وقتی انسان می‌بیند در جامعه‌اش همه‌چیز خراب است، از جامعه جدا می‌شود و با زن و فرزندش به گوشه‌ای می‌رود و همان‌جا زندگی می‌کند و از طریق آموزش رسانه‌ای، فرزندانش را تعلیم می‌دهد. البته این نوع زندگی کردن راه حل اساسی و اصلی نیست، چون از این طریق نمی‌توان همهٔ مقاصد خود را برآورده کرد. راه اساسی این است که کاری کند جامعه‌اش، جامعهٔ بی‌ثمری نباشد.

حضرت فاطمه‌زهراعلیهاالسلام در این خطبه می‌فرمایند: اگر شما حاکمیت دین خدا را در جامعه از طریق انسان معصوم نپذیرید، به شدت به مشکل می‌افتید، به نحوی که حتی آن حداقل رشد و تعالی را هم که از جامعه انتظار داشتید به‌دست نمی‌آورید و اصل و اساس اِصرار فاطمه‌زهراعلیهاالسلام و بقیهٔ ائمهعلیهم‌السلام بر این‌که می‌گویند باید امام معصوم بر جامعه حاکم باشد، همین نکته است. چرا که در شرایط حاکمیت حکم خدا از طریق امام

معصوم؛ الطاف الهی برجامعه انسان‌ها سرازیر می‌شود و جامعه نمایش جلوات حق می‌گردد و هیچ انسان عاشقِ حقّی نیست که طالب چنین جامعه‌ای نباشد و نسبت به ایجاد آن بی‌تفاوت باشد.

مسئله فدک و عدم آگاهی خلیفه از حکم خدا

سیر بحث در شرح خطبه در جلسه گذشته به این‌جا رسید که حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام از طریق عملی که آنها در رابطه با فدک انجام دادند، نمونهٔ خوبی به‌دست آوردند تا روشن کنند خلیفه‌ای که حاکم شده‌است نمی‌تواند حکم خدا را بفهمد و سپس در جامعه جاری کند و لذا مردم بدانند از این به بعد هر چه پیش می‌آید به پای اسلام ننویسند، و نیز بدانند اسلام توانایی‌های رفع همهٔ مشکلات جامعه را دارد ولی حاکمان مانع از حاکمیت اسلام‌اند. نگرانی حضرت این است که وقتی حکم خدا جاری نشود مردم در جامعه به مشکل می‌افتند و زندگی‌شان بی‌ثمر می‌شود و حضرت از طریق مسئله فدک به خلیفه ثابت کردند که حکم خدا را نمی‌تواند بفهمد.

قبلاً نیز اشاره گردید؛ متأسفانه موضوع غصب فدک، از طرف بعضی از سخنرانان ما طوری مطرح می‌شود که محور اصلی سخنان حضرت فاطمه علیها السلام در آن گم می‌شود. در جلسهٔ قبل عرض شد که پیامبراکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیاتشان فدک را به فاطمه‌زهرا علیها السلام بخشیدند. چون آیه نازل شد

که «وَ آتِ ذَاالْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسکینَ وَ ... »[۲] یعنی؛ حق نزدیکان و مساکین و ... را بده.

اکثر مفسّرین شیعه و سنّی می‌گویند با نزول این آیه، پیامبرﷺ فدک را به حضرت فاطمه‌علیها السلام دادند.[۳] وقتی خلیفهٔ اول سرکار آمد این قضیه را نادیده گرفت و با وجود این‌که کارگران حضرت زهراءعلیها السلام در فدک کار می‌کردند - و نه کارگران حضرت محمدﷺ- آنها را از فدک بیرون کرد و گفت فدک مالُ‌التَّرَکهٔ پیامبرﷺ است و پیامبرﷺ هم گفته است کسی از من ارث نمی‌برد. خلیفه در ابتدا فدک را به‌عنوان ارث مطرح کرد، سپس گفت پیامبرﷺ هم فرمود کسی از من ارث نمی‌برد. در نتیجه؛ فدک از آن مسلمین است و من می‌خواهم به مسلمین برگردانم. همین‌طور که ملاحظه می‌کنید ظاهرِ استدلال خلیفه، مردم پسند است و از این طریق؛ علاوه بر این‌که فدک را از فاطمه‌زهراعلیها السلام گرفت، به گونه‌ای وانمود کرد که به نفع مردم دارد کار می‌کند.[٤]

---

۲ - سوره اسراء، آیه ۲٦.

۳ - تفسیر مجمع‌البیان در ذیل همین آیه از قول ابوسعید خدری نقل می‌کند که چون این آیه نازل شد، پیامبرﷺ فدک را به فاطمه‌علیها السلام دادند.

٤ - ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: از علی‌بن‌فارقی مدرس مدرسه بغداد پرسیدم: آیا فاطمه‌علیها السلام در مورد این‌که فدک از آن اوست راست می‌گفت؟ او پاسخ داد: آری. گفتم: اگر او راست می‌گفت چرا فدک را به او برنگرداندند؟ علی‌بن‌فارقی پاسخ داد، اگر آن روز فدک را به او می‌دادند، روز دیگر خلافت شوهرش را ادعا می‌کرد، و او هم نمی‌توانست ادعای فاطمه‌علیها السلام را رد کند، زیرا پذیرفته بود هرچه دختر پیامبر بگوید راست و درست است (اسرار و آثار سقیفه از آقای قنبری ص ۱۲۹).

حضرت فاطمه علیها السلام در این خطبه مسئله فدک را به میان می‌کشند تا به حکم وظیفه، مردم را در همیشهٔ تاریخ متوجه کنند؛ خلیفه‌ای که زمام امور مسلمین را به‌دست گرفته، نه قرآن را می‌فهمد و نه در گفتار خود صادق است، و خلیفه‌ای که قرآن را نمی‌فهمد نمی‌تواند خلیفهٔ مسلمین باشد، چون نمی‌تواند قرآن را در جامعه جاری کند.[۵]

اثبات انحراف پیش آمده در حاکمیت

پیام فاطمه‌زهرا علیها السلام به ابابکر در واقع این است که: تو اگر صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله هستی و از این جانب مورد احترام می‌باشی، ولی قرآن را نمی‌توانی بفهمی تا در جامعه جاری کنی، پس نباید در جایگاه خلیفهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گیری. حضرت فرمودند:

۲۱٦ - «**یَابْنَ اَبِی قُحافَة!**» ای پسر ابی‌قحافه(ابی‌قحافه، لقب ابوبکر است)

۲۱۷ - «**اَفِی کِتابِ اللهِ اَنْ تَرِثَ اَباكَ وَ لا اَرِثَ اَبِی؟!**» آیا در کتاب خدااست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟

---

۵ - به گفته علامه امینی «رحمة‌الله‌علیه»؛ راستی اگر ابابکر به روایتی که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده معتقد است، چرا بنا به قول سیرهٔ حلبی ج۳ ص۳۹۱، با کار خود آن را بی‌ارج نمود و نامه‌ای برای حضرت فاطمه علیها السلام نوشت تا فدک را به آن حضرت برگردانند، تا آن‌که عمر بر خلیفه وارد شد و پرسید این چیست؟ پاسخ داد نامه‌ای نوشتم تا فاطمه آنچه را از پدرش مانده بستاند. گفت: پس هزینهٔ مسلمانان را از کجا می‌آوری؟ آن‌گاه عمر نامه را گرفت و پاره کرد. (ترجمه الغدیر ج١٤ ص٤٤).

به سؤال حضرت خوب دقت کنید؛ می‌فرمایند: ای ابوبکر اگر بگویی پیامبرﷺ گفته من از او ارث نبرم، لازمه‌اش این است که پیامبر خلاف قرآن سخن گفته باشد، که این محال است چون پیامبرﷺ خلاف قرآن سخن نمی‌گوید. پس معلوم است که تو بنای تهمت زدن به پیامبرﷺ را داری.

در واقع مسئله اصلی حضرت فاطمهعليها السلام فدک نیست، هرچند مسئله اصلی ابوبکر این است که می‌خواست این منبع اقتصادی و مالی را از دست این خانواده خارج کند تا تحرک اجتماعی و اقتصادی آنها را محدود نماید. بنابراین با یک روایت ساختگی خواستند فدک را از دست اهل‌البیت پیامبرﷺ خارج کنند. ولی غافل از این‌که حضرت فاطمهعليها السلام او را با قرآن روبه‌رو می‌کنند. حضرت فرمودند:

۲۱۸ - «**لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً فَرِیّاً**» عجب امر تازه و نوظهوری آورده‌ای، چه کار من درآوری را پیش کشیده‌ای!

۲۱۹ - «**اَفَعَلی عَمْدٍ تَرَکْتُمْ کِتابَ اللهِ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَراءَ ظُهُورِکُمْ؟**» آیا دانسته و به عمد کتاب خدا را ترک کرده و پشت سر می‌اندازید؟

۲۲۰ - «**اِذْ یَقُولُ**» آن‌وقتی که قرآن می‌گوید:

۲۲۱ - «**وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ داوُدَ**» سلیمان از داود ارث برد.

۲۲۲ - «**وَ قالَ - فیما اقْتَصَّ مِنْ خَبَرِ زَکَرِیّا - اِذْ قالَ**» و در آیهٔ دیگر آنجا که خبر زکریا را بازگو می‌کند که:

۲۲۳ - «فَهَبْ لی مِنْ لَدُنْكَ وَلِیّاً یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ» زکریا عرض کرد: پروردگارا مرا فرزندی عنایت فرما تا از من و آل یعقوب ارث ببرد.

۲۲٤- «وَ قالَ» و آنجا که قرآن فرمود:

۲۲۵ - «وَ اُولُوا الْاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللهِ» خویشاوندانِ رحمی، نسبت به ارث بردن، بعضی از بعضی مقدم‌اند.

۲۲٦ - «وَ قالَ» و آنجا که قرآن فرمود:

۲۲۷ - «وَ یُوصیکُمُ اللهُ فی اَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَیَیْنِ» خدای تعالی به شما در بارهٔ اولاد وصیت می‌فرماید که برای پسر دو برابر بهرهٔ دختر است.

۲۲۸ - «وَ قالَ» و می‌فرماید:

۲۲۹ - «اِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْاَقْرَبَیْنِ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَی‌الْمُتَّقِینَ» هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد بر شما نوشته شده‌است که وصیت کنید برای والدین و نزدیکان، و این حکمی است حق، برای متّقیان.

۲۳۰ - «وَ زَعَمْتُمْ اَنْ لا حَظْوَةَ لی وَ لا آرِثُ مِنْ اَبی؟» و شما با این‌همه، گمان می‌برید که مرا بهره‌ای نیست و سهمی از ارث پدرم نمی‌برم؟

۲۳۱ - «اَفَخَصَّکُمُ اللهُ بِآیَةٍ اَخْرَجَ مِنْها اَبی؟» آیا خدا شما را مخصوص به آیه‌ای فرمود و پدرم را از آن بیرون کرده‌است؟ یعنی آیا آیاتِ مربوط

به ارث بردن از پدرانتان برای شما آمد و پدر مرا از این‌که فرزندانش می‌توانند از او ارث ببرند خارج نمود؟

۲۳۲ - «**اَمْ تَقُولُونَ: اِنَّ اَهْلَ مِلَّتَیْنِ لا یَتَوارَثانِ؟**» یا آن‌که می‌گویید اهل دو کیش از یکدیگر ارث نمی‌برند؟

۲۳۳ - «**اَوَلَسْتُ اَنَا وَ اَبی مِنْ اَهْلِ مِلَّةٍ واحِدَةٍ؟**» و یا من و پدرم را اهل یک کیش نمی‌دانید؟

۲۳٤ - «**اَمْ اَنْتُمْ اَعْلَمُ بِخُصُوصِ الْقُرآنِ وَ عُمُومِهِ مِنْ اَبی وَابْنِ عَمّی؟**» و یا شما به‌خصوص و عموم قرآن از پدر و عموزادهٔ من - علی علیه‌السلام - داناترید؟[٦]

حضرت با این مقدمات خواستند بفرمایند؛ حال که معلوم شد هیچ‌کدام از این فرض‌ها صادق نیست، شما از گرفتن فدک قصد دیگری

---

٦ - جالب است که همین گروهی که مدعی بودند پیامبرﷺ ارث برای بازماندگانش نمی‌گذارد، آن هنگام که امام‌حسین علیه‌السلام برای دفن امام‌حسن، در کنار قبر جدش رسول‌خدا آمد، عایشه بر استر سوار شد و فریاد کرد! «دفن نکنید در خانه من، کسی را که به او علاقه‌ای ندارم». و در این باره ابن‌عباس به عایشه، چند بیت شعر که مشهور است گفته؛

تجملت تبغلت و لو عشت تفیَلت

لك التسع من الثمن و بالکل تصرّفت

یعنی روزی سوار بر شتر شدی و اینک سوار بر استر می‌شوی، و اگر زنده بمانی بعید نیست که بر پیل هم سوار شوی، تو تنها یک‌نهم از یک‌هشتم را داری، ولی تمام میراث را تصرّف کردی، راستی چگونه عایشه کلّ خانه پیامبر را به ارث می‌برد با این‌که حضرت، نُه همسر داشته است، و اگر پیامبرﷺ میراثی بر جای نمی‌گذارد همان‌طور که خود ابوبکر بدان شهادت داد و ارث حضرت فاطمه علیهاالسلام را از پدرش منع کرد. پس چگونه عایشه ارث می‌برد؟ («آنگاه که هدایت شدم»، دکتر تیجانی، ص ۲۳۰).

دارید، و به واقع اگر کسی -اعم از شیعه و سنی- عقل و انصاف را به صحنه بیاورد و بر این چند جملهٔ حضرت تدبّر کند، بسیاری از مسائل برای او روشن می‌شود. فاطمه‌زهرا علیها السلام با بصیرت و درایت فوق‌العاده مسئله را طوری به میان می‌آورند که هیچ راهی جز اثبات زیر پا گذاردن قرآن توسط حاکمیتی که مدعی است می‌تواند خلیفهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، باقی نمی‌گذارد. پس از طرح آیات مربوط به ارث و این‌که حاکمیت مدعی است در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله مورد استثنایی وجود دارد، می‌فرماید: این مورد استثنا را از کجای قرآن در آوردید؟ آیا شما قرآن را بهتر می‌فهمید یا پدر و عمو زادهٔ من؟

پس از این‌که به طرز زیبا موضوع اتهام به قرآن را ثابت کرد، حالا می‌فرماید:

۲۳۵ - «**فَدُونَكَهَا مَخْطُومَةً مَرْحُولَةً**» اینک این تو و این شتری که مهار زده و رحل نهاده شده، برگیر و ببر.

اینجاست که حضرت‌زهراء علیها السلام می‌فرمایند که نه! قضیه هیچ‌کدام از این‌ها نیست. شما می‌خواستید نقشهٔ حذف خانوادهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله را اجرا کنید، و اهل بیت او را که تنها جریانی‌اند که می‌توانند وسیلهٔ حفظ اسلام باشند، به‌کلی از سر راه بردارید و با اخذ فدک حتی رمق اقتصادی نداشته باشند تا بتوانند تحرکی بکنند. خوب بفرمایید؛ این شما و این فدک، آماده برای شما. بنابراین بحث حضرت محدود به فدک نیست، بلکه بحث اثبات انحرافی است که در حاکمیت پیش آمده‌است. حاکمیت توسط کسی که نمی‌تواند دین را بفهمد تا آیندگان وقتی می‌پرسند راستی چرا خداوند که

به مسلمانان وعده می‌دهد: «وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ اَلأعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ»[۷] یعنی؛ هیچ سستی و نگرانی به خود راه ندهید که شما اگر در ایمان خود پایداری کنید از بالاترین امت‌ها هستید. آری! وقتی پرسیدند چرا وعدهٔ خدا عملی نشد، بدانند اصلاً اسلامی در صحنه نیامد تا مدد الهی به صحنه آید، و تا مسلمانان بدانند وعدهٔ الهی مشروط به پایداری در ایمان به اسلام و قرآن است. ولی در صدر اسلام حاکمیت جهان اسلام به قرآن پشت کرد.

فدک فاطمه علیها السلام فقط یک قطعهٔ زمین نیست، بلکه سندی است بر پیشانی حاکمیت خلفای صدر اسلام تا جهان اسلام، تاریخ را بازخوانی کنند.

ملاحظه می‌کنید که حضرت فاطمه علیها السلام چه جریانی را می‌خواهند در طول تاریخ شکل بدهند. به همین جهت سال‌ها پس از شهادت آن حضرت هرگاه به فدک توجه شده‌است حقانیّت و درخشندگی سخنان فاطمه زهراء علیها السلام و انحراف خلفا مشخص گشته است. به‌طوری که وقتی عمربن‌عبدالعزیز حاکم شد با این‌که از قوم بنی‌امیه است، ولی نسبتاً آدم منصفی است، گفت: فدک مال حضرت زهراء علیها السلام است و ما اشتباه کردیم آن را تصاحب نمودیم، آن را به اولاد فاطمه علیها السلام برگرداند.[۸] خوب دقت

---

۷ – سوره آل‌عمران، آیه ۱۳۹.

۸ – به فتوح‌البلدان بلاذری ص۳۹ تا ٤١ و تاریخ یعقوبی ج۳ ص٤٨ رجوع شود.

در سنن بیهقی ج٦ ص۳۰۱ آمده است که پس از خلیفه اول و دوم، عثمان فدک را جزو تیول مروان حکم قرار داد. در زمان معاویه یک‌سوم آن را تیول مروان‌بن‌حکم و یک‌سوم آن را به عمروبن‌عثمان و یک‌سوم آن را تیول یزیدبن‌معاویه قرار داد. سپس مروان همهٔ آن را به پسرش

کنید؛ آیا عمربن‌عبدالعزیز فقط فدک را به عنوان قطعه زمین، به فرزندان فاطمه‌زهرا علیها السلام برگرداند؟ یا با این کار، موضوع اعلان غصب خلافت، دوباره تکرار شد؟ همیشه این قاعده هست که اگر از طریق اهل‌البیت روی موضوعات حق، محکم بمانید، آخرش حقانیت حق و در نتیجه حقانیت شیعه ثابت می‌شود.

حضرت فاطمه‌زهراء علیها السلام کجا و عمربن‌عبدالعزیز کجا؟ بیش از هزار ماه بعد از جریان غصب خلافت، او آمد و گفت ما اشتباه کردیم و با این کار عملاً اذعان نمود خلفای اول و دوم با آن‌همه قداستی که بین اهل سنت دارند، به حقوق فاطمه علیها السلام تجاوز کردند، و آن کسی‌که چنین تجاوزی را به حقوق فاطمه‌زهرا علیها السلام روا می‌دارد، چگونه می‌تواند شایسته جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. چون جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که باید قرآن را در جامعه پیاده کند؛ نمی‌شود چنین باشد.

عبدالعزیز داد و او هم آن را به فرزندش بخشید. چون عمربن‌عبدالعزیز خلیفه شد، در خطبه‌ای اعلام کرد خداوند فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله داد و مسلمانان برای به‌دست آوردن آن، نه اسبی دوانده‌اند و نه سپاهی به کار گرفتند. پس فاطمه آن را از پدر درخواست کرد و حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: هرگز نمی‌شود تو از من چیزی درخواست کنی و من آن را برآورده نکنم. این بود که فاطمه درآمد آن را هزینهٔ فقرا می‌نمود. و گواه باشید من آن را برگرداندم برای همان هزینه‌هایی که از ابتدا برای آن بود. پس تا عمربن‌عبدالعزیز زنده بود فدک در دست فرزندان فاطمه بود تا یزید پسر عبدالملک بر سر کار آمد و آن را به مروانیان برگرداند و چون ابوالعباس سفاح بر تخت نشست آن را به عبدالله‌بن‌حسن‌بن‌حسن‌بن‌علی علیهم السلام بازگرداند، سپس ابوجعفر منصور از آن‌ها پس گرفت، سپس مهدی‌بن‌منصور به نوادگان فاطمه پس داد، سپس موسی پسر مهدی و برادرش آن را از فاطمیان پس گرفتند. تا مأمون در سال ۲۱۰ آن را به فاطمیان پس داد و متوکل آن را پس گرفت.

این به خودی خود یک فرهنگ می‌باشد تا آن‌گاه که از مسیر اهل‌البیت‌ﷺ با صفات خاص خود بر روی موضوعی تأکید کردید حتماً حقانیت شما در آن موضوع ثابت می‌شود، هرچند ممکن است در ابتدا با سختی‌هایی همراه باشد. وقتی با روشنگری‌های فاطمه‌زهراﷺ اثبات شد اخذ فدک حق نبوده، فردا نیز ثابت خواهد شد، اَخذ خلافت نیز حق نبوده است و در آن حال باید دوباره تاریخ را بازخوانی کنیم، و در آن شرایط است که سرنوشت مسلمین به صورت دیگری رقم خواهد خورد، و بُرد حاکمیت در جهان اسلام، تا حاکمیت انسان معصوم اوج خواهد گرفت. در راستای اثبات حقانیت اهل‌البیت در مسیر تاریخ، یزید هم مجبور شد بگوید: «خدا عبیدالله‌بن‌زیاد را بکشد، من نگفتم حسین را بکشید، دوست داشتم یکی از پسرانم کشته می‌شد ولی حسین کشته نمی‌شد».[۹] با این‌که یزید دروغ می‌گفت، ولی روش اهل‌البیت به گونه‌ای است که حقانیت خود را، حتی با زبان دشمنان خود ثابت می‌کند.

بنی‌امیه بعد از مدتی برای این‌که از آبروریزی تاریخی صدر خلافت جلوگیری شود، دوباره فدک را از فرزندان فاطمهﷺ غصب کردند. باز پس از مدتی ابوالعباس سفّاح سرکار آمد و دوباره فدک را به فرزندان حضرت برگرداند. خلیفهٔ بعدی دوباره پس گرفت و همین‌طور. بدین وسیله حضرت به صورت راستگوی قرون درآمد تا خلیفهٔ اول به حضرت نگوید شاهدی بیاور که نشان دهد فدک مال شماست. و بالاخره روشن شد که حاکمیت بعد از رحلت رسول‌خداﷺ شایستگی هدایت جامعه را

---

۹ – «پس از پنجاه سال»، دکتر جعفرشهیدی، ص ۱۹۶.

ندارد، و روشن‌شدن این موضوع، روشن‌شدن موضوعی نیست که به گذشته تعلق داشته باشد، بلکه یک بیدارباشی برای جهان اسلام است تا مسلمانان بفهمند از کجا ضربه خورده‌اند، و چرا از برکاتی که اسلام وعده داده‌است، محروم‌اند. یعنی روشن‌شدن موضوع انحراف خلافت، مسیر تاریخ اسلام و مسلمانان را همین امروز تغییر خواهد داد و به تبع آن، مسیر کلّ تاریخ عوض خواهد شد. راستی اگر امروز یک خاور میانه شیعه، همانند شیعیان انقلابی ایران و لبنان داشتیم، اسرائیلی در دل خاور میانه وجود داشت؟ و آمریکا این‌چنین در کشورهای اسلامی برای جهان اسلام تعیین تکلیف می‌کرد؟

حضرت پس از آن‌که فرمودند: اینک شتری که مهارزده و رحل‌نهاده شده است را برگیر و ببر؛ در ادامه می‌فرمایند:

۲۳۶ - «تَلْقاكَ يَوْمَ حَشْرِكَ» با تو در روز رستاخیز و حشر ملاقات خواهد کرد.

۲۳۷ - «فَنِعْمَ الْحَكَمُ اللهُ» چه نیکو داوری است خداوند.

۲۳۸ - «وَالزَّعيمُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله» و چه نیکو دادخواهی است محمد صلی الله علیه و آله

۲۳۹ - «وَالْمَوْعِدُ الْقِيامَة» و چه خوش وعده‌گاهی است قیامت.

۲۴۰ - «وَعِنْدَ السّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ» و در قیامت اهل باطل زیان می‌برند.

۲۴۱ - «وَ لا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ» و آن وقت دیگر ندامت و پشیمانی، شما را سودی نرساند.

متمایزشدن جبههٔ حق از باطل

متمایزکردن جبههٔ حق از باطل کار هرکسی نیست، فرهنگ فاطمی را می‌طلبد. چه کسی می‌تواند برای آیندگان آن راه پیچیدهٔ انحراف را روشن کند؟ اگر فرهنگ فاطمی نبود بسیاری از باطل‌ها، حق جلوه می‌کرد و بسیاری از حق‌ها مطرود می‌شد. یکی از نقشه‌های دشمنِ فرهنگِ اهل‌البیت این است که حق را از چشم مردم بیندازد و افراد باطل را به‌عنوان چهره‌های مورد پسند جامعه نشان دهد. روح فرهنگ فاطمی مواظب است همواره جبههٔ حق و باطل از هم متمایز باشند، حال یا جبههٔ حق فعلاً می‌تواند حاکم باشد و یا نمی‌تواند، این کار بعدی است، عمده این است که این دو جبهه مخلوط نشوند. ائمه معصومینﷺ همه در جبهه‌ای فعالیت کردند که فاطمه‌زهراﷺ در ابتدا گشود و با دقت و شجاعت خدا دادی، درست در موقعیتی بسیار حساس، جبهه‌ای را که اهل‌البیتﷺ باید پس از آن در آن فعالیت کنند گشود، بیخود نیست که حضرت‌امام‌عسگریؑ می‌فرمایند: «ما حجت‌های خدا بر خلق هستیم و جدّهٔ ما فاطمهﷺ حجت خدا بر ما است».[۱۰] یکی از مشکلات بزرگی که جوانان امروز در فضای فرهنگ مدرنیته دارند این است که ملاک تشخیص حق و باطل را از دست داده‌اند، حالا اگر روح فاطمی پیدا کنند می‌توانند باطل را حتی در ظاهرالصلاح‌ترین شکل آن تشخیص دهند.

---

۱۰ - تفسیر اطیب‌البیان، ج۱۳، ص ۲۲۳.

حضرت در این جمله « وَعِنْدَ السّاعَةِ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ» می‌فرمایند: مردم! مواظب باشید که آن‌ها با این همه ظاهرآراسته و سابقه‌ای که در اسلام دارند، در مسیر باطل‌اند و در قیامت به ضرری بنیادی گرفتار خواهند شد. «وَ لا يَنْفَعُكُمْ اِذْ تَنْدِمُونَ» ای کسانی که حاکم جامعه شده‌اید، وقتی پشیمان خواهید شد که دیگر پشیمانی بی‌فایده است و نفعی برایتان ندارد.

ریشهٔ بصیرت فاطمه علیها السلام

اگر در خانهٔ ایمان و قناعت یعنی خانهٔ پیامبر و فاطمه«سلام‌الله‌علیهما» این همه بصیرت و شجاعت پروریده می‌شود، پس زنده باد ایمان و قناعت.

راستی ای فاطمه ! اگر تو نیازمند فدک بودی، چرا بر خلیفه این‌چنین شوریدی؟! چرا تملق او را نگفتی؟! یا نه، تو محتاج فدک نبودی، بلکه فدک را بهانه کردی تا انحراف را معرفی کنی؟! ای فرزند خانهٔ ایمان و قناعت! اگر تو نیازمند به پاره خشتی از دنیا بودی، نه این‌همه بصیرت داشتی که خط انحراف را روشن کنی و نه این‌همه شجاعت داشتی که این‌چنین روبه‌روی باطل بایستی.

همه می‌دانید که حبّ دنیا چشم انسان را کور می‌کند «حُبُّ الشَّیْءِ يُعْمی وَ يُصِمّ» یعنی حبّ هرچیزِ دنیایی، انسان را کور و کر می‌کند. ولی کسی که چشم و دلش را از دنیا برکَنَد، خیلی زود بصیر می‌شود و مسیر انحراف را می‌شناسد، اگر ما هم مواظب خودمان نباشیم،گرفتار دنیادوستی می‌شویم و جریانات انحرافی و باطل را از جریان حق تشخیص نمی‌دهیم و حق را گم می‌کنیم. فاطمه‌زهرا علیها السلام به جهت این‌که حبّ دنیا ندارد، هم بصیر است و هم شجاع.

تو همان فاطمه‌ای که به سلمان فرمودی: ای سلمان! ما در خانه، یک تکّه پوستین داریم که به هنگام صبح در یک طرف آن به حیوانات علف می‌دهیم و به هنگام شب روی طرف دیگر آن می‌خوابیم. خدایا! بصیرت فاطمه را به مردم ما عطا کن تا انحراف را در هرجایی بشناسند و شجاعت فاطمه علیها السلام را نیز عطا کن تا در مقابل باطل، دم فرو نبندند. خدایا! توفیقمان بده که فاطمی بیندیشیم و فاطمی عمل کنیم.

حضرت در ادامه می‌فرمایند:

۲۴۲ - «**وَ لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذابٌ مُقيم**» و برای هر خبری که دین خدا از آن ما را آگاهی داده، قرارگاهی است، پس خواهید دانست که عذابِ خواری، بر سرِ چه‌کسی فرود خواهد آمد و عذاب همیشگی بر چه‌کسی حلول خواهد کرد.

این‌جاست که حضرت می‌فرمایند خودتان می‌دانید؛ هرخبری که آمده‌است یک وقت و یک محل استقراری دارد. عذاب‌هایی را که خداوند وعده داده‌است وقت و زمانی دارد و خیلی زود معلوم می‌شود چه کسی اهل عذاب است. یعنی حضرت با این جملات دارند اعلام می‌کنند: خطای بزرگی رخ داده است و برای بشریت روشن کردند جایگاه حاکمانی که به جای امام معصوم علیهم السلام عنان نظام اسلامی را به‌دست بگیرند، کجاست.

ای یاران دیروز اسلام، چرا نشسته‌اید؟

سپس حضرت روی خود را به طرف انصار کردند و گفتند: ای گروهِ انصار! حواستان کجاست؟ مگر شما مسلمان نیستید؟ مگر شما برای اسلام مبارزه نکردید؟ چه شده‌است که در موضوع انحراف از اسلام، ساکتید؟! چرا نشسته‌اید تا باطل، حقْ و حقْ باطل جلوه کند؟! شما باید روی مسئله حق و باطل از خواب بیدار شوید و با اخذ فدک، ملاک خوبی پیدا شده‌است، بهانهٔ خوبی به دستتان آمده است، پس چرا ساکتید؟ بهانهٔ مسئله فدک را از دست ندهید و از این طریق علیه باطل قیام کنید.

چرا که اگر کسی به دنبال دفاع از حق و مقابله با باطل باشد، خداوند در طول زندگی‌اش شرایطی برای تحقق این نیّت فراهم می‌کند، و حالا هم از طریق غصب فدک، خداوند آن شرایط را فراهم کرده است. حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام به همین نکته اشاره می‌فرمایند که ای گروه انصار شرایط مساعدی است، چرا متوقف شده‌اید و از حق دفاع نمی‌کنید؟

امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» قبل از سال ۱۳٤۲ هم می‌دانستند که شاه، فاسد و فاسق وآمریکایی است، اما بهانه‌ای برای این‌که جبههٔ حق و باطل برای مردم به‌خوبی روشن شود در میان نبود، لذا با شاه درگیر نمی‌شدند ولی به دنبال فرصت بودند. در سال ٤۱ که شاه لایحهٔ «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را به مجلس برد، بهانهٔ خوبی به‌دست آمد تا جبهه‌ها روشن شود و این‌جا بود که زمینهٔ مبارزه با شاه پیدا شد. در این لایحه آمده‌بود که نمایندگان مجلس به هنگام قسم‌خوردن به جای قسم به قرآن، بگویند: « قسم به کتاب مقدسی که اعتقاد دارم». ظاهراً چیز مهمی به چشم نمی‌خورد، چرا که به

جای قسم به قرآن، قسم به کتاب مقدس را گذاشتند، اما در پشت آن کار، یک نقشهٔ بزرگ طرّاحی شده بود که اجرای آن حذف قرآن و اسلام را به دنبال داشت. با این لایحه، هر مسیحی و یهودی و بهایی و کافری هم می‌توانست به اسم نمایندهٔ کل مردم ایران به مجلس برود. فهم این جریان، شعور فاطمی می‌خواهد که اولاً: متوجه شود دشمنان قرآن و ائمه با تغییر یک جمله -که به ظاهر هم خیلی فرق ندارد- چه توطئه‌ای را دنبال می‌کنند. ثانیاً: بتواند از فرصت‌ها به‌خوبی استفاده کند و جریان باطلی که ظاهری حق به خود گرفته، در آن فرصتِ به‌دست آمده رسوا نماید.

امروزه هم در جامعهٔ ما از این حیله‌ها بسیار هست، لذا شما حساس باشید که چرا فلان کلمه یا جمله را برداشتند و جملهٔ دیگری به‌جای آن گذاشتند. مردم مسلمان؛ انقلاب کردند برای این‌که اسلام حاکم باشد، بنابراین اهداف اسلام و مسلمانان باید حاکم شود نه اهداف یهود و نصاری. گاهی شعارهایی داده می‌شود که هرچند ظاهرش به جایی بر نمی‌خورد ولی در باطن آن توطئه نهفته است. مقام معظم رهبری«حفظه‌الله‌تعالی» فرمودند؛ کسی که شرایط حاکمیت آمریکا را در این کشور فراهم کند، غیر خودی است، یک عده ای صدا بلند کردند که ما، خودی وغیر خودی نداریم، همه خودی هستند. در حالی که قرآن می‌فرماید: «**اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحون**»[11] یعنی در نهایت، بندگان صالح را وارث زمین می‌کنیم، تا حکم خدا را بر آن حاکم کنند و ملت مسلمان ایران در راستای همین هدف الهی، انقلاب کردند. گاهی کسانی پیدا می‌شوند که

---

۱۱ - سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

می‌خواهند با شعارهای مردم فریب، جهت انقلاب اسلامی را به عقب برگردانند، این‌جاست که اگر ما شعور فاطمی داشته باشیم باطن این شعارها را می‌بینیم و ملت خود را از توطئه می‌رهانیم.

قضیهٔ فدک هم برای فاطمه‌زهرا علیها السلام بهانهٔ خوبی بود تا نهضت خود را شروع کنند. حضرت می‌فرمایند: ای مسلمانان! شما جهت اعتراض به وضعی که پیش آمده نمونهٔ خوبی به نام غصب فدک دارید. فرصت دفاع از حقِ بزرگی که ضایع شده‌است، الآن در دست شماست، پس بلند شوید و قیام کنید. لااقل حقی از من ضایع شده است، چرا شما نشسته‌اید و فریاد برنمی‌آورید؟ ای نیروهای مذهبیِ متدیّنی که در این شرایط، گیج و سست شده‌اید و تحلیلی برای ادامهٔ کار ندارید، حالا که با قضیهٔ غصب فدک مسئله برایتان روشن شد، الآن وقت قیام است. حضرت با این جملات، آن‌ها را تشویق و ترغیب به قیام می‌کنند.

هان ای انصار! چه جای سکوت؟

۲۴۳ - «**ثُمَّ رَمَتْ بِطَرْفِها نَحْوَ الْاَنْصار فَقالَت**» آنگاه رو به طرف انصار کرده و فرمودند:

۲۴۴ - «**یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ!**» ای آدم‌های وارسته !

۲۴۵ - «**وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ**» ای یاران ملت اسلام.

۲۴۶ - «**وَ حَضَنَةَ الْاِسْلام**» ای حافظان اسلام

۲۴۷ - «**ما هذِهِ الْغَمیزَةُ فی حَقّی؟**» این ضعف و غفلتِ دفاع از حق من که، در شما به‌وجود آمده برای چیست؟

شما را چه شده‌است که نسبت به حق من چشم‌پوشی می‌کنید؟ حضرت نمی‌خواهند بگویند که شما بیایید و فدک را پس بگیرید و به من برگردانید. بلکه می‌فرمایند: فدک نمونهٔ خوبی است برای این‌که شما بلند شوید و اعتراض کنید و در نتیجه جبههٔ حق و باطل روشن می‌شود.

۲۴۸ - «**وَالسِّنَةُ عَنْ ظُلامَتی؟!**» چرا نسبت به ظلمی که به من شده سهل‌انگاری و سستی می‌کنید.

چرا که دفاع از حق فاطمهعليها‌السلام دفاع از حق انسان بزرگی است که دفاع از او حق را به نهایت زیبا می‌نماید. و اگر انصار واقعاً حرف حضرت را شنیده بودند از یک خفّت بزرگ که بعداً گریبانگیرشان شد و حتی رهبرشان را به طرز مرموزی کشتند، نجات پیدا می‌کردند.

همین‌جا یک نمونه برایتان عرض کنم. شما گاهی می‌بینید همه نگران یک قضیه هستید و اعتراض دارید ولی نمی‌دانید اعتراضتان را چگونه مطرح کنید. مثلاً همه از سازمان یا اداره‌ای شکایت دارند ولی نمی‌دانند به چه کسی و چگونه اعتراض کنند؟ می‌بینید بعضی از متعرضین در خیابان جمع می‌شوند و اعتراض می‌کنند و چند نفوذی از دشمن هم داخل آن‌ها می‌شود و چندجا را آتش می‌زند، نتیجه‌اش هم این می‌شود که به جهت روش غلط آنها دیگر کسی جرأت اعتراض به آن سازمان یا اداره را ندارد. به نظر من دشمن هم برای این‌که صدای اعتراضِ حقِ مردم را منحرف کند و مردم را مأیوس نماید، در آن قضیه خودش را در دل اعتراض مردم قرار می‌دهد، و جهت آن اعتراض را منحرف می‌کند. بنابراین هرکسی که انقلاب اسلامی را بیشتر دوست می‌دارد، هم باید مواظب جریان‌های

انحرافی باشد، هم باید با انحراف‌ها به‌گونه‌ای برخورد کند که نتیجه‌اش مقابله با انقلاب اسلامی نشود، و دشمن هم سوء استفاده نکند. الآن با مشکلاتی که ایجاد کرده‌اند مردم و به‌خصوص جوانان را به تحلیلی رسانده‌اند که بگویند اگر انقلاب نباشد وضع ما بهتر خواهد شد. در صورتی که این جوان نمی‌داند اگر انقلاب نباشد دیگر خودش هم نخواهد بود. کاری شده است که به جای این‌که این جوان توانایی‌های الهی و عظیم این انقلاب را بشناسد و با پشتیبانی از ولایت فقیه و جریان‌های معنوی انقلاب، به اصلاح امور بپردازد، به دشمنان انقلاب دل بسته شود و بخواهد از طریق دشمن، مشکلات را حل کند.

آری! کسی نباید از انحراف‌های موجود راضی باشد، هر کس از رشوه و رانت و غارت بیت‌المال و بی‌عدالتی راضی باشد، خودش جزو غارتگران است. هر جا عدالت نیست یقین بدانید اسلام نیست. البته باید مواظب باشید در راستای اعتراض به انحرافات، دوست و دشمن را خوب بشناسید تا با صدای اعتراض شما دشمن برنامهٔ خودش را عملی نسازد، و لذا شناخت شرایط اعتراض بسیار مهم است.

حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در این جملات خطاب به انصار می‌فرمایند: چرا نشسته‌اید؟ چرا اعتراض نمی‌کنید؟ عدالت گم شد، شما هم که می‌توانید فریاد عدالت خواهی‌تان را بلند کنید الآن هم که وقت اعتراض است، جریان غصب فدک هم که نمونهٔ خوبی برای اعتراض است، پس چرا نشسته‌اید؟!

در همین راستا سخنان دانشمند مسیحی لبنانی جناب آقای‌سلیمان‌کتانی برندهٔ جایزهٔ حوزهٔ علمیهٔ نجف، به جهت تحقیقاتش راجع به فاطمه‌زهراعليها السلام را از کتاب «فاطمه‌زهراعليها السلام زهی در نیام» خدمتتان عرض می‌کنم. ایشان با اقتباس از این قسمتِ خطبهٔ حضرت‌فاطمه‌زهراعليها السلام که خطاب به انصار است، از قول حضرت چنین سخن می‌گوید:

مگر هرچه عزّت دارید از این دین نبود؟

مگر این‌همه فضائلِ روبه‌روی شما که برای همیشه تاریخ شما را شکوهمند کرد، به‌جهت گردآمدن به گِرد این دین نبود؟

چه شده‌است که به بهانه‌ای اندک، می‌خواهید به آن پشت کنید؟

همه می‌دانید؛ اگر به گِرد علی نگردید، به گِرد هرکس دیگر بگردید، به گِرد دین نگشته‌اید.

شما مگر خودتان با تلاش‌ها و خون‌دادن‌ها بهای به‌پاشدن این دین را نپرداختید، پس چرا به جاهلیت گذشته روی برگردانده‌اید؟

گویا رنج‌هایی که از روح طاغوت و جاهلیت برده‌اید فراموش کرده‌اید، همان روحی که شما را در زندگیِ خیالی وارد کرده بود و دختران و پسران شما در آرزوهای واهی، عمرشان به پوچی کشیده می‌شد.

چرا از دین خدا برگشته‌اید و می‌خواهید بیشتر هم برگردید؟

گویا حق و عدالتِ موجود در این نهضت، ارزش‌های انسانی نبودند، گویا شما در زیر سایه‌ای غیر از حق و عدالت زندگی خود را می‌جویید که به منادیان مخالف نهضت اسلامی نزدیک‌تر شده‌اید.

راضی بودن منافقان از حاکمیت جدید قابل پذیرش است، اما سکوت رضایتمندانهٔ شما که تا دیروز برای اسلام شمشیر می‌زدید، دل را می‌سوزاند. چرا؟

همه خوب می‌دانید که اگر علی حاکم نباشد تفرقه شروع می‌شود، و در حاکمیت علی است که سایهٔ اتحاد و یگانگیِ قلب‌ها، همه جا را فرا می‌گیرد و در چنین شرایطی همهٔ افرادِ جامعه به مقاصد انسانی خود خواهند رسید. نگذارید وحدتی را که این جزیره، تازه به خود دیده‌است، ناقص و نیمه‌تمام از دست برود.

کدام قدرتی می‌تواند نور یگانگی را به جامعه برگرداند؟ مگر آن کسی که حتی برای حفظ وحدت، به سادگی از حق خود خواهد گذشت؟

گویا آن‌همه تبعیض و مشقت و قبیله‌سالاری، شما را آزرده نکرده بود که باز در دامن خود در حال پروراندن همان آداب هستید، در حالی‌که امروز در دامن اسلام می‌توانید فرهنگی بزرگ و معنوی بپرورانید که شما را از خاک به افلاک و از سیاهی به صفا برساند.

گویا فکر کرده‌اید این رسالت و نهضت، هدفی جز این نداشته که گروهی از شما را حاکم کرده و غریزهٔ ریاست‌طلبیِ بعضی‌ها را اشباع نماید.

چرا دارید این‌همه انوار الهی را که به سوی شما آمده است، ارزان می‌فروشید؟

استخوان‌های پوسیده را برای پیروی از عادات گذشته زنده می‌کنید و گویا در این جزیره نهضتی الهی صورت نگرفته، و می‌خواهید بر عادات و افکار قبل از اسلام تن دهید. [۱۲]

حضرت در ادامه می‌فرمایند: مگر پیامبرﷺ نفرمود حرمت بازماندگان پیامبر را نگاه دارید، پس چرا دنبال ما نمی‌آیید؟!

۲۴۹ - «اَما کانَ رَسُولُ‌اللهﷺ اَبی یَقُولُ» آیا پدرم رسول خداﷺ نمی‌فرمود:

۲۵۰ - «اَلْمَرْءُ یُحْفَظُ فی وُلْدِهِ» حفظ احترام به فرزندِ هر کس، احترام به پدر اوست.

۲۵۱ - «سَرْعانَ ما اَحْدَثْتُمْ» چه به سرعت رنگ باختید و تحت تأثیر جوّ قرار گرفتید.

۲۵۲ - «وَ عَجْلانَ ذا اِهالَةً» چه با عجله، آب از دهان و دماغ این بُز لاغر ریخت، و چه زود شما نسبت به دفاع از حق سست و بی‌حال شدید.

چطور جوّی که سقیفه‌سازان به‌وجود آوردند، شما را گرفت؟! ملاک داشته باشید، جای ترس و غفلت نیست، خیلی زود سست شدید.

ملت ما هم باید بدانند که باید تمام زندگی‌شان را تبدیل به یک مبارزهٔ تمام عیارِ نظامی، فرهنگی و اقتصادی با دشمنان اهل‌بیت بکنند وگرنه همچون انصارِ مبارزِ سلحشورِ یار اسلام و پیامبرﷺ، با اندک حیله‌ای حذف می‌شوند و به چه مصیبت‌هایی که گرفتار نمی‌گردند.

---

۱۲ - گزینش همراه با کمی تغییر از کتاب «فاطمه‌زهراعلیها‌السلام زهی در نیام» از سلیمان کتانی، ترجمه جعفرطباطبایی، انتشارات طوس، سال ۱۳۴۹.

۲۵۳ - «وَ لَکُمْ طاقَةٌ بِما اُحاوِلُ» شما توانایی آنچه را من در راه آن می‌کوشم و به شما محول می‌کنم دارید.

این‌که مقام معظم رهبری می‌فرمایند شما ای ملت برای این‌که عزیز و عزتمند شوید توان مقابله با انحرافات را دارید، روی این مبناست که سرمایهٔ دین الهی و فرهنگ فاطمی را دارا هستید. فرهنگ نفاق دائم جوّسازی می‌کند که شما توان مقابله با انحراف را ندارید. فاطمه‌زهرا علیها السلام و فرهنگ فاطمی می‌گوید شما با داشتن چنین دینی، می‌توانید، حالا که می‌توانید پس چرا انجام نمی‌دهید؟

۲۵٤ - «وَ قُوَّةٌ عَلی ما اَطْلُبُ وَ اُزاوِلُ» و در شما قوّت آن چیزی را که از شما انتظار دارم، هست.

حضرت به انصار می‌گویند: شما توان قیام را دارید، این که فکر می‌کنید نمی‌توانید، از القائات دشمن و نفاق است که به شما القاء شده است.

کار نفاق در بین شما و در بین جامعهٔ اسلامی القاء ضعف و ناتوانی است. اگر قدرت ملت مسلمان ایران چیزی نیست، چرا ترجیع‌بند فکر و ذکر رؤسای جمهور آمریکا هر روز، انقلاب اسلامی ایران بوده و هست؟ اگر ملت شیعه چیزی نیست، پس این‌همه نقشه توسط مستکبران برای حذف فرهنگ شیعه در جهان برای چیست؟! اگر ما چیزی نیستیم، پس چرا با یک تظاهرات مردمیِ ما و یا با یک حضور فعّال در انتخابات، آمریکا حرف‌هایش را پس می‌گیرد؟!

در اوایل سال ۱۳۵۸، کارتر رئیس جمهور سابق آمریکا و ژیسگاردستن رئیس جمهور سابق فرانسه و خانم تاچر نخست وزیر سابق انگلستان در کنفرانس وِنیز در بارهٔ آینده انقلاب اسلامی ایران جلسه گرفتند و به این نتیجه رسیدند که اگر انقلاب اسلامی ایران را رها کنند، بر تمام مردم جهان اثر می‌گذارد. لذا برای این‌که انقلاب را کنترل و نابود کنند، ابتدا طرح کودتای داخلی مشهور به کودتای پادگان نوژه را تنظیم کردند و طرح آن‌ها این بود که اگر کودتا شکست خورد، جنگ تحمیلی عراق به ایران را راه بیندازند و هشت سال با تمام امکانات به صدام کمک کردند، و بعد از آن هم یک روز از توطئه علیه این انقلاب شیعی باز نایستادند. چرا این‌همه توطئه ضدّ انقلاب اسلامی راه انداختند؟ چون می‌دانند انقلاب اسلامی حرفی دارد که اگر آن حرف جهانی شود، آنها دیگر نمی‌توانند بمانند. این‌جاست که ما باید قدرت فرهنگ انقلاب اسلامی را که ریشه در فرهنگ فاطمی دارد، به‌خوبی بشناسیم. این مطلب را فاطمه‌زهراعليها در صدر اسلام می‌فرمایند، که ای مسلمانان! شما از توانایی‌هایی که دین اسلام به شما داده است غفلت نکنید. مواظب باشید چشم شما را ظاهر دشمن و توطئه‌های آن، از توانایی عظیمی که به جهت اسلام به‌دست آورده‌اید، برنگرداند.

دین خدا که رحلت نکرده!

بعد حضرت می‌فرمایند: مواظب باشید گرفتار این فکر غلط نشوید که با رحلت پیامبرﷺ دین اسلام هم از بین می‌رود.

۲۵۵ - «اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله» آیا می‌گویید که محمد صلی الله علیه و آله مرده است؟

این یک نقطه ضعف بزرگ است که عده‌ای فکر می‌کردند با رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله دین هم می‌رود. براساس همین تفکر غلط کسانی را که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله حاکم می‌شوند، آدم‌های محترم و لایقی می‌پندارند. دو گروه این تفکرِ غلط را داشتند. یک گروه منافقین زمان پیامبر صلی الله علیه و آله که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دیگر زکات هم نمی‌دادند، می‌گفتند ما فقط با محمد قرارداد بسته بودیم که زکات بدهیم و فکر می‌کردند با یک شخص قرارداد بسته‌اند. گروه دیگر امثال خلیفهٔ اول و ادامه‌دهندگان فکر وی بودند که گفتند حالا که پیامبر صلی الله علیه و آله رحلت کرد، ما باید با فکر و تشخیص خودمان جامعه را اداره کنیم.[۱۳] یعنی عملاً تصورشان این بود که با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و ختم نبوت، رابطهٔ خدا با بشر قطع شده است و دیگر کسی نیست که از طریق ارتباط با عالم غیب از اسرار اسلام و قرآن آگاهی یابد.

زمانی که به حجّ مشرّف شده بودم در صحن مسجدالنّبی دیدم یک مسلمان سنّیِ پاکستانی پشت دیواری که مقبرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله داخل آن بود ایستاده است و با پیامبر صلی الله علیه و آله معاشقه می‌کند. یکی از روحانیون وهّابی رسید و به او گفت: آیا با دیوار حرف می‌زنی؟ او در حالی که اشک از چشمانش جاری بود در جواب گفت: نه؛ با رسول‌الله حرف می‌زنم، بین من و رسول‌الله صلی الله علیه و آله دیوار نمی‌تواند حائل باشد. آن وهّابی یک دفعه گفت پیغمبر مرده است. من خیلی ناراحت شدم و شروع کردم آیاتی را در ردّ

---

۱۳ - به طبقات ابن‌سعد ج۳ ص۱۵۱ و الامامة و السیاسة ج۱ ص۱۶ رجوع شود.

نظر او خواندن. بعد دیدم این‌ها چه‌قدر بی‌فکر هستند که معتقدند هم خود پیامبرﷺ رحلت کرده و مرده است و دیگر هیچ حضوری در عالم ندارد، هم حرف‌های حضرت مرده است. در طول تاریخ این فکر غلط چه ظلم‌هایی که نکرده است، شروع کردند روایات پیامبرﷺ را سوزاندن، گفتند دورهٔ پیامبرﷺ گذشته است، مگر می‌شود حرف پیامبرﷺ تا قیام قیامت جاودانه باشد؟[۱۴] اگر ملت ما هم غفلت کند تحت تأثیر همان فکری که در صدر اسلام، اسلام را از مسیر اصلی خود منحرف کرد، یک دفعه می‌بینید گرفتار چنین تصور باطلی می‌شود که مثلاً دورهٔ اسلام گذشته است و اسلام دیگر کهنه شده است. همین نوع برخورد را ممکن است با انقلاب اسلامی و امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» داشته باشند، در حالی‌که امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» مظهر فقه آل محمدﷺ در قرن حاضر است، هرچند نهضت او تکامل یافتنی هست تا إن‌شاءالله به انقلاب حضرت مهدی«عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» ختم شود، ولی کهنه‌شدنی نیست. آنهایی که سیر جریان حق در طول تاریخ را نمی‌شناسند می‌گویند: وقتی امام«رحمة‌الله‌علیه» رفت، انقلاب اسلامی هم رفت. این همان فکر باطلی است که فاطمه‌زهراﷺ در صدر اسلام روی آن دست گذاشتند. حضرت فاطمهﷺ فرمودند: شما می‌گویید پیامبراکرمﷺ رحلت کرده‌است، آری رحلت پیامبرﷺ مصیبت خیلی بزرگی است، ولی این را که خود قرآن گفته است که همه می‌میرند و پیامبرﷺ هم می‌میرد.

---

۱۴ - به کتاب «معنویت تشیع» از علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» رجوع کنید.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند آیا گفتید محمد صلی الله علیه و آله مرد و دینش بی‌کس و کار شد؟، «**فَخَطْبٌ جَلیلٌ**»، آری رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت بزرگی بود، «**اِسْتَوْسَعَ وَهْنُهُ**»، مصیبتی در نهایت وسعت، «**وَاسْتَنْهَرَ فَتْقُهُ**»، مثل قلعه‌ای که شکافش وسعت یابد.

۲۵۹ - «**وَانْفَتَقَ رَتْقُهُ**» و با رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله درز و شکاف دوخته شده قلعه اسلام شکافته شد.

۲٦۰ - «**وَ اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ**» و سراسر زمین بر اثر غیاب او تاریک شد.

۲٦۱ - «**وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ**» و ستارگان در مصیبت از دست دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌فروغ گردیدند.

۲٦۲ - «**وَ اَکْدَتِ ای‌مالُ**» آرزوها به ناامیدی گرایید و آرمان‌های بلندی که با نور مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانست روبه‌روی بشر ترسیم شود، پایمال گردید.

۲٦۳ - «**وَ خَشَعَتِ الْجِبالُ**» کوه‌ها از جا فرو ریخت و اندیشه‌های بزرگ فرو افتادند.

۲٦٤ - «**وَ اُضیعَ الحَریمُ**» حرمت حریم شکسته شد و ملاک‌های حق و باطل پایمال گردید.

۲٦۵ - «**وَ اُزیلَتِ الْحُرْمَةُ عِنْدَ مَماتِهِ**» و احترامی برای افراد شایسته پس از وفات او باقی نماند و حریم‌ها بی‌پناه ماند.

۲٦٦ - «فَتِلْكَ وَاللهِ النّازِلَةُ الْكُبْرى» و به خدا قسم این مصیبت بزرگترین پیش‌آمد بود، و معنی رحلت رسول‌خداﷺ به‌واقع پدیدآمدن این حادثه‌هاست.

۲٦۷ - «وَ الْمُصيبَةُ الْعُظمى» و مصیبت بزرگ همین از بین رفتن حریم آنهایی است‌که باید حریمشان رعایت می‌شد تا محمدﷺ بماند.

۲٦۸ - «لا مِثْلُها نازِلَةٌ» که پیش‌آمدی مانند آن نیست.

۲٦۹ - «وَ لا بائِقَةٌ عاجِلَةٌ» و بلای جانگذاری در این دنیا به پایهٔ آن نمی‌رسد که آخرین و کامل‌ترین دین، که امید همهٔ انسان‌های حق‌خواه و مستضعف است، از مسیر اصلی خود خارج شود.

۲۷۰ - «اَعْلَنَ بِها كِتابُاللهِ - جَلّ ثَنائُهُ - فی اَفْنِيَتِكُمْ» کتاب خدا -همان قرآن که در خانه‌هاتان دارید- آن را آشکار کرده که پیامبرﷺ هم می‌میرد.

۲۷۱ - «فی مُمْساكُمْ وَ مُصْبِحُكُمْ» همان کتابی که در مجالس شبانه و روزانه‌تان.

۲۷۲ - «هُتافاً وَ صُراخاً» آرام یا بلند

۲۷۳ - «وَ تِلاوَةً وَ اَلْحاناً» با تلاوت و لحن، آن‌را می‌خوانید

۲۷٤ - «وَ لَقَبْلَهُ ما حَلَّ بِاَنْبيائِهِ وَ رُسُلِهِ» که پیامبران پیش از او نیز رحلت کردند.

۲۷۵ - «حُكْمٌ فَصْلٌ وَ قَضاءٌ حَتْمٌ» حکمی است حتمی و قضایی است قطعی.

۲۷٦ - «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَي أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنقَلِبْ عَلَيَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللّهُ الشَّاكِرِينَ»[۱۵] یعنی؛ قرآن می‌فرماید: محمدصلى الله عليه وآله نیست مگر پیامبری که پیش از وی پیامبران دیگری بودند و در گذشتند، پس اگر او بمیرد و یا کشته شود به عقب برمی‌گردید و آن‌کس که به عقب برگردد به خدا زیانی نمی‌رساند و خدا شکرکنندگان را پاداش خواهد داد.

فاطمه‌زهراعليها السلام می‌فرمایند رحلت پیامبرصلى الله عليه وآله را که خود قرآن خبر داده است، پس چرا شما از دین خدا رو بر می‌گردانید؟ رحلت پیامبرصلى الله عليه وآله چه ربطی به برگشتن از دین خدا دارد؟! دین اسلام که رحلت نکرده است، پیامبرصلى الله عليه وآله رحلت کرده است و اسلام از طریق اهل‌بیت می‌تواند ادامه پیدا کند.

اگر روی این مسئله فکر و تأمل کنید؛ معنی این که می‌توانید همیشه بر اساس روح فاطمه‌زهراعليها السلام زندگی کنید، پیدا می‌شود. حضرت می‌فرمایند: مگر جز این است که حیات اسلام به حاکمیت اسلام است، و حاکمیت اسلام هم فقط توسط کسی ممکن است که حقایق قرآن در دست اوست و او جز علیعليه السلام کسی نیست. پس چرا از ادامهٔ اسلام با رحلت پیامبرصلى الله عليه وآله باز ماندید؟ درست است که برای ادامهٔ اسلام باید کسی در صحنه باشد که مثل پیامبرصلى الله عليه وآله سراسر وجودش اسلام باشد، ولی مگر علیعليه السلام چنین نیست؟

---

۱۵ - سوره آل عمران، آیه ۱٤٤.

ببینید تاریخ چقدر دقیق تکرار می‌شود. اخیراً کسانی که از فرهنگ فاطمی محروم‌اند در بارهٔ امام‌خمینی«رحمه‌الله‌علیه» و انقلاب اسلامی چه حرف‌هایی می‌زنند. این‌ها می‌گویند بنیانگذار انقلاب اسلامی یک شخصیت افسانه‌ای(کاریزما) بود که به موزه سپرده شد و دیگر قصهٔ امام و انقلاب تمام شد. آری اگر امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» از خودشان حرفی داشتند، تمام شدنی بودند، ولی امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» حرف پیامبر و ائمهعلیهم‌السلام را بیان می‌کردند. البته حرف پیامبر و ائمهعلیهم‌السلام هم حرف خداست و دورهٔ حرف خدا هیچ‌وقت تمام شدنی نیست. حرف کسی تمام شدنی است که اندیشه‌اش از حرف خدا فاصله گرفته است.

هوشیاری فاطمه‌زهراعلیهاالسلام را بنگرید که می‌دانند جامعه الآن به چه انحرافی گرفتار شده است. آنها می‌گویند با رحلت پیامبرﷺ دورهٔ ایشان گذشت. این حیلهٔ دشمن بود که انگیزهٔ دفاع از زندگی دینی را که تنها وسیلهٔ نجات ملت‌هاست، از بین ببرد.

مدت‌هاست که بعضی از دانشمندان غربی متوجه شده‌اند دورهٔ فرهنگ لیبرال دموکراسی - که با میل مردم می‌خواهد جامعه را اداره کند - گذشته و باید به دین خدا رجوع کرد. ولی سران فاسد دنیا اجازه نمی‌دهند حرف دین اسلام و انقلاب اسلامی به‌خوبی به گوش مردم جهان برسد، وگرنه حرف، همان حرف فاطمهعلیهاالسلام است که هیچ وقت دورهٔ دین، یعنی حاکمیت حکم خدا تمام نمی‌شود. روزنامهٔ اشپیگل از هایدگر می‌پرسد شما که دموکراسی را حکومت هوس‌های سرگردان می‌دانی و دموکراسی را برای ملت اروپا خطرناک می‌شماری چه راه حلّی داری؟ او در جواب

می‌گوید: «اگر خدایی بیاید و کاری بکند» و او وصیت می‌کند تا زنده هستم، مصاحبهٔ مرا - که این جمله در آن بود - چاپ نکنید. چون هنوز زمانه به این نکته نرسیده که باید به خدایی نزدیک شوند که حاکمیت جامعه را در دست گیرد و آن خدا، خدای کلیسا نیست، باید یک خدای دیگری بیاید و کاری بکند. که به نظر ما آن خدایی است که فاطمه‌زهرا و اهل‌بیت پیامبرعلیهم‌السلام متذکر آن هستند.

حالا اگر ما از حاکمیت حکم خدا در جامعه غفلت کنیم دچار خسران بزرگی خواهیم شد. و لذا نباید از ارزش انقلاب اسلامی غافل شویم و از آن دست برداریم، و صدای بلند فاطمهٔ‌زهراعلیهاالسلام را در گسترهٔ تاریخ نشنیده انگاریم.

خطر بسته شدن راه‌های آسمان

بعد از رحلت پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله طرز تفکری حاکمیت را در دست گرفت که به خودی خودش، تهدیدی در جهت به هدردادن حقایقی بود که پیامبرخداصلی‌الله‌علیه‌وآله برای پدیدآوردن آن رنج‌های فراوان کشیده بودند، و در راه عملی کردن آن حقایق و در راه تثبیت آن‌ها، قربانی‌های فراوان داده شد، و فاطمه‌علیهاالسلام با خودآگاهیِ تاریخیِ مخصوص خود و با آن روح آشنای به عالم قدس، خطر فردایی را می‌دید که راه‌های آسمانی‌شدن انسان‌ها، به بهانه‌های واهی بسته می‌شود، و بشر را تماماً زمینی می‌کنند. آسمانی که آخرین دین خدا در پیش روی بشر آخرالزمان گشوده بود باید تا آخر گشوده می‌ماند. و اصلاً دین اسلام برای همین آمده بود، ولی می‌رفت که

جهان از دین اصیل اسلامی محروم بماند و یک اسلام قلابّی جای آن‌را بگیرد و فاطمه‌علیها السلام متذکر این انحراف و آن محرومیت شد.

به‌طور مسلّم اجتماعی که ممارست طولانی با فرهنگ اسلام ندارد، خیلی زود با زنده‌کردن بعضی از تعصب‌ها از مسیر اصلی خارج می‌شود، و این است که باید پس از پیامبرﷺ کسانی پیشوایی این امت نوپای را به‌عهده بگیرند که با رحلت پیامبرﷺ رابطه‌شان با آسمان قطع نگردد و با روح تماماً توحیدیِ خود از همهٔ تعصب‌ها و قبیله‌گرایی‌ها آزاد شده باشند و گرنه در شرایط قبیله‌گرایی، به‌راحتی جریان‌های منحرف جای خود را باز می‌کنند و می‌رود که به‌کلی جامعهٔ اسلامی را از جای خود برکَنند و ریشه‌کن نمایند. همچنان که با انتخاب یزیدبن‌ابوسفیان[۱۶] برای حاکمیت شام، که به قبیلهٔ خود فکر می‌کرد و نه به اسلام، راه برای حضور برادرش یعنی معاویه بر حاکمیت شام باز شد و دیگر از این به بعد ملاک شرافت و عدم شرافت، قبیلهٔ بنی‌امیه بود و نه اسلام، و فاطمه‌زهراعلیها السلام، از این انحراف قبل از به وقوع پیوستن آن، آگاه بود که چه خواهد شد.

فاطمه‌علیها السلام با همهٔ تاریخ سخن می‌گوید

اگرچه خطبهٔ فاطمه‌زهراعلیها السلام در مسجد مدینه و در مقابل حاضران در آن جلسه ایراد شد، ولی آن حضرت نظرش را به افق‌ها و فضاهایی دورتر

---

۱۶ – تمام فرزندان ابوسفیان، در مخالفت سرسختانه با اسلام و مسلمین اشخاص سابقه‌داری بودند، یکی از آنها یزید، برادر معاویه بود. او در جریان فتح مکه به اسارت گرفته شد، ولی متأسفانه همین فرد توسط خلفاء به ولایت و حکمرانی شام که مهم‌ترین منطقه استراتژیک و هم‌مرز با ابر قدرت روم بود، منصوب شد. (الکامل فی‌التاریخ ج۲ ص۸۳)

از دیواره‌های مسجد دوخته بود، و به همین جهت در عین حالت اعتراض، از آرامش خاصی برخوردار بود، گویا با همهٔ تاریخ سخن می‌گفت و فقط جمع حاضر در مسجد در جلو او نبودند.

انقلاب فاطمه‌زهرا علیها السلام اظهار رنجی بود که پس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر بشریت وارد شده بود. دردی که حضرت‌فاطمه علیها السلام هم، علل و عوامل آن را درک کرده و هم سنگینی‌های آن را لمس نموده بود. فاطمه‌زهرا علیها السلام با همهٔ وجودِ خود احساس کرد، مرگی که آن مرد بزرگ را ربود، اینک دست خود را به جانب محصول بزرگ او نیز دراز کرده و خوب می‌دانست آیندهٔ اسلام در حالی که نامادری‌ها به جای وارثان آن نشسته‌اند چه خواهد شد.

آیا اگر شما هم به‌جای فاطمه علیها السلام بودید، از خود سؤال نمی‌کردید چرا این‌ها این‌همه توصیه و وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نادیده می‌گیرند؟ آیا به این نتیجه نمی‌رسیدید که موضوع؛ فراموشی نیست، بلکه قصد نشنیدن دارند و به دنبال فرصتی بودند که کار خود را عملی کنند و به خیال خود با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله آن فرصت فراهم شده‌است.

حضرت فاطمه علیها السلام همچون لیلة‌القدر؛ ناپیدا و سرنوشت‌ساز است. ظاهراً او یک اعتراض بود و مقداری اشک، ولی تکلیف همهٔ ائمهٔ معصومین علیهم السلام را در مقابل آن انحراف بزرگ تا آیندهٔ تاریخ روشن نمود و در واقع حرکات ائمه علیهم السلام همه ادامهٔ راهی است که فاطمه علیها السلام گشود. و لذا امام‌عسگری علیه السلام فرمودند: «**نَحْنُ حُجَجُ‌اللهِ عَلی خَلْقِه وَ جَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَیْنا**» یعنی ما حجّت‌های خدا بر مردم و جدّ ما فاطمه علیها السلام حجّت خدا بر ما

است.[۱۷] حضرت فاطمه‌علیها السلام در آن شرایطِ بحرانی جبهه‌ای گشود که تاریخ را از ظلمات آزاد نماید و این جبهه هنوز گشوده و در حال حرکت است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

۱۷ - «تفسیر اطیب‌البیان»، ج ۱۳، صفحه ۲۲۳(نقل از شرح «فَصٌ حکمةٍ عِصْمَتِیَّةٍ فی کلمةٍ فاطمیّه»، از آیت‌الله حسن‌زاده‌آملی ص ۱۵۹).

خطر بی‌تفاوت‌شدن مجاهدان دیروز

بسم الله الرحمن الرحیم

﴿السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً ...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا علیها السلام ! ای امتحان‌شده توسط خالقت قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و بردباری و از عهده آن امتحانِ عظیم بر خواهی آمد.

فاطمه علیها السلام صبر بزرگی است که توانست در شرایط پس از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، آن امتحان عظیم الهی را به نمایش گذارد و در نشان دادن انحرافی وحشتناک با تمام وجود، موفّق شود.

بحثمان در رابطه با خطبه روشنگرانهٔ حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام است. در این جلسه فراز دیگری از کلمات حضرت را ادامه می‌دهیم. حضرت خطاب به انصار، یعنی انسان‌های مذهبی آن زمان که نسبت به جریان حاکمیت بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله سکوت کرده بودند، می‌فرمایند: ای گروه انصار! از شما انتظار نبود که فضا و جوّی که در جامعه ساخته شد، تحت تأثیرتان قرار دهد.

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت فاطمه‌زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

همیشه افراد غیرمؤمن و یا انسان‌های سست‌ایمان، جوّی را می‌سازند و افرادِ مؤمن ساده را منفعلِ طرح و برنامهٔ خود می‌کنند. به عنوان مثال اگر در سال‌های اخیر دقّت کرده باشید، عدّه‌ای فضایی را در رابطه با توسعه اقتصادی و سیاسی ساختند ولی بیشتر دنیاپرستی و سیاست‌زدگی را تبلیغ کردند و جمع کثیری از افراد انقلابیِ ساده را نیز منفعل نمودند. جریان‌ها و شریان‌های فرهنگی و اقتصادی جامعه را با آن شعارها به دست گرفتند و هرچه خواستند به انقلاب اسلامی تحمیل کردند. و متأسفانه بسیاری از افراد متدیّن و مؤمن هم ایستادند و نظاره کردند.

فاطمه‌زهراعلیها السلام در آن زمان با این مسئله روبه‌رویند که جریانی با نقشهٔ قبلی عنان جامعه اسلامی را به دست گرفته و به هرجا که می‌خواهد می‌برد. ولی مشکل اصلی که به جامعهٔ آن روز و به آیندگان ضربه زد، از جایی شروع شد که مذهبی‌های سینه‌چاکِ مبارزِ جنگجو، فقط نگاه می‌کردند و هیچ‌کاری در مقابل این جریان انجام ندادند. حضرت خطاب به آن‌ها می‌فرماید:

هان ای گروه انصار

۲٤٤ - «**یا مَعْشَرَ النَّقیبَةِ وَ اَعْضادَ الْمِلَّةِ وَ حَضَنَةَ الْإِسْلامِ**» ای انجمن نقبا و بازرسان! ای بازوان ملّت و ای حافظان اسلام! ای کسانی که خودتان محل و تکیه‌گاه اسلام بودید و اهل مبارزه، چرا نشسته‌اید؟ و این چه فکر اشتباهی است که شما تصوّر می‌کنید چون حضرت محمّدصلی الله علیه و آله رحلت

کرده است، پس دیگر کاری نمی‌توان کرد، و از این طریق میدان را به غیر خودی‌ها داده‌اید؟

۲۵۵ - «**اَتَقُولُونَ ماتَ مُحَمَّد**» آیا می‌گویید حضرت محمّدﷺ رحلت کرده است، مگر پیامبر اکرمﷺ که رحلت کند، باید بنشینیم و نقشه‌های انحراف از اسلام را نگاه کنیم، تا هر کس هر بلایی خواست بر سر اسلام بیاورد؟ حضرت می‌فرمایند: خداوند در قرآن هم فرموده است که پیامبر رحلت می‌کند و معلوم است که رحلت پیامبر خیلی سخت است. آری؛ با رحلت پیامبر است که:

۲۶۰ - «**اُظْلِمَتِ الْاَرْضُ لِغَیْبَتِهِ**» بر اثر غیبت او زمین سراسر تاریک گردید.

۲۶۱ - «**وَ کُسِفَتِ النُّجُومُ لِمُصیبَتِهِ**» در مصیبتش ستاره‌ها تاریک شدند. ولی مگر با رحلت پیامبر اکرمﷺ در عین بزرگیِ مصیبت باید از اسلام دست بردارید و در دفاع از اسلام کوتاه بیایید و منفعل جریانِ جریان‌سازهای بعد از رحلت او شوید؟ چرا حواستان جمع نیست؟ شما نمی‌توانید به بهانهٔ رحلت پیامبر اکرمﷺ نسبت به حاکمیت حق و حذف باطل در جامعه کوتاه بیایید. این است آن خطر بسیار بزرگ که در واقع رحلت پیامبر اکرمﷺ را به مصیبت تبدیل کرده است.

در هر شرایطی باید مسلمان بود

فاطمه‌زهراعلیها السلام تکلیف را برای ما روشن می‌کنند که ای مسلمانان! شما در هر شرایطی باید مسلمان باشید و هیچ‌چیز حتّی رحلت پیامبر اکرمصلی الله علیه و آله نمی‌تواند بهانه شود که نسبت به حاکمیت حق در جامعه بی‌تفاوت گردید.

حضرت می‌فرمایند: اوّلاً؛ چرا نسبت به انحرافی که در مسیر اسلام ایجاد شده است بی‌تفاوت شدید؟ ثانیاً؛ اگر بی‌تفاوت نیستید و واقعاً می‌خواهید قیام کنید و به دنبال بهانه‌ای منطقی برای حرکت و قیام هستید، بهانهٔ خوبی در دست شماست و آن عبارت است از دفاع از حقِّ دختر رسول خداصلی الله علیه و آله پس حرکت و قیامتان را شروع کنید.

گاهی انسان برای بیان حق، نیاز به بهانه‌ای منطقی و شرایط مناسب دارد، مثلاً کسی را می‌شناسید که در عین بی‌دینی، نسبت به اسلام عناد هم دارد ولی به‌راحتی نمی‌توانید بی‌دین‌بودن او را روشن کنید، چون خود شما را به بی‌دینی متّهم می‌کنند، امّا ممکن است او کاری کند که زمینه‌ای برای بیان بی‌دینی او ایجاد می‌شود، در این‌جاست که بهانه خوبی به دست شما آمده است تا وظیفهٔ دینی‌تان را نسبت به او انجام دهید. حضرت فاطمه‌زهراعلیها السلام در حین سخن خود روشن کردند که خلیفه گرفتار مواعظ غلط شده و ثابت کردند که او نمی‌تواند احکام خدا را از قرآن استخراج کند، حالا به گروه انصار می‌فرماید: اگر برای قیام خود بهانه‌ای منطقی و شرعی می‌خواهید، اعتراض به مسأله فدک و قیام برای گرفتن حقّ من از خلیفه، می‌تواند بهانهٔ خوبی برای شما باشد. موضوع فدک بهانه‌ای بود تا کسانی که می‌خواهند قیام کنند، به راحتی بتوانند بگویند ما می‌خواهیم

حقّ دختر پیامبر اکرمﷺ را بگیریم. دختری که پیامبر اکرمﷺ درباره او فرمود: «فاطِمَةُ بِضْعَةُ مِنّی»؛ فاطمه پاره‌ای از من است.

حضرت، خطاب به انصار می‌فرمایند:

۲۷۷ - «اَیْهاً بَنی قَیْلَةَ!» ای پسران قیله![۲]

۲۷۸ - «أُاَهْضَمُ تُراثَ اَبی؟» آیا من نسبت به میراث پدرم مورد ظلم واقع شوم؟!

۲۷۹ - «وَ اَنْتُمْ بِمَرْاًی مِنّی وَ مَسْمَعٍ» و شما سخن مرا می‌شنوید و به من نگاه می‌کنید؟!

۲۸۰ - «وَ مُنْتَدَیً وَ مَجْمَعٍ» ودر حالی‌که دارای انجمن و اجتماعید؟!

۲۸۱ - «تَلْبَسُکُمُ الدَّعْوَةُ» صدای دعوت من شما را فراگرفته است و همهٔ شما آن‌را می‌شنوید.

۲۸۲ - «وَ تَشْمَلُکُمُ الْخُبْرَةُ» از هر جهت از حال من آگاهی دارید و خبر من به شما رسیده است که حقّ مرا ضایع کرده‌اند.

۲۸۳ - «وَ اَنْتُمْ ذَوُ الْعَدَدِ وَ الْعُدَّةِ» و شما با نفرات و آمادگی‌هایی که دارید،

۲۸٤ - «وَ الْاَداةِ وَ الْقُوَّةِ» و این‌که دارای ابزار و قوّه‌اید.

۲۸۵ - «وَ عِنْدَکُمُ السِّلاحُ وَ الْجُنَّةُ» و در حالی که اسلحه و زره و سپر نزد شما هست و بهانه‌ای برای دفاع‌نکردن ندارید، پس چرا ساکت نشسته‌اید؟

---

۲ - قیله، مادربزرگ اوس و خزرج بود.

فاطمه‌زهرا علیها السلام شرایط و زمینهٔ مقابله انصار و مجاهدین با خلیفه را فراهم می‌کنند. رهنمود می‌دهند و لذا هیچ حجّتی برای سستی و بی‌تفاوتی باقی نمی‌ماند.

وقتی بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد، بزرگان انقلاب متوجّه شدند که او از جهات مختلف دارای مشکل است و لذا دنبال شرایط و زمینه‌ای بودند تا اعتراض و تنفّر خود را نسبت به کارهای او آشکار کنند. وقتی امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» حکم فرماندهی کلّ قوا را از او سلب کردند، در واقع بهانه را به دست مردم دادند تا اعتراضشان را شروع کنند و به دنبال آن، مجلس شورای اسلامی هم او را عزل کرد. این کمکی بود که امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» به کسانی کردند که به دنبال بهانه بودند خیلی‌ها در آن فضای رُعبی که پس از سقیفه پیش آوردند، بیعت کردند و با اندک تأملی به خود آمدند، و حالا حرفشان این بود که وضع موجود را نمی‌پسندیم، ولی نمی‌دانیم چکار کنیم. فاطمه‌زهرا علیها السلام رهنمودهای خود را دادند و بهانهٔ خوبی برایشان فراهم کردند تا هم اکنون که متوجّه شدند حق و باطل چیست و قدرت دفاع از حق را هم دارند، حرکت خود را شروع کنند.

با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جبههٔ حق و باطل در هم آمیخت و مردم نمی‌دانستند حق و باطل کدام است. فاطمه‌زهرا علیها السلام می‌خواهند به مردم کمک کنند تا جبههٔ حق و باطل را روشن ببینند، آن وقت وظیفهٔ مردم دفاع از جبههٔ حق است و اگر وظیفه‌شان را انجام ندهند و کوتاه بیایند، از برکات واقع‌بودن در جبههٔ حق، محروم می‌شوند. این‌جاست که حضرت خطاب به انصار می‌گویند:

۲۸٦ - «تُوافیکُمُ الدَّعْوَةُ فَلا تُجیبُونَ؟» صدای دعوت من به‌طور کامل به شما رسیده است، چرا جواب نمی‌دهید؟

۲۸۷ - «وَ تَأتیکُمُ الصَّرْخَةُ فَلا تُعینُونَ؟» نالهٔ من به گوش شما رسیده است، چرا کمک نمی‌کنید؟

۲۸۸ - «وَ اَنْتُمْ مَوْصُوفُونَ بِالْکِفاحِ» در حالی که شما به شجاعت و جنگاوری معروفید.

ای گروه انصار! شما هم قدرت یاری مرا دارید، هم شخصیتِ فهمِ معنی دفاع از دختر پیامبرﷺ در شما هست. سوابقتان نشان می‌دهد که آدم‌هایی هستید که ارزش دفاع از حق را می‌شناسید و به آن عمل کرده‌اید.

۲۸۹- «مَعْرُوفُونَ بِالْخَیْرِ وَ الصَّلاحِ» به خیر و صلاح معروفید.

۲۹۰ - «وَ النُّخْبَةُ الَّتی اُنْتُخِبَتْ» شما برگزیدگانی بودید که توسط پیامبرﷺ برای دفاع از اسلام انتخاب شدید.

۲۹۱ - «وَ الْخِیَرَةُ الَّتی اُخْتُبِرَتْ» شما برای مبارزه در راه اسلام انتخاب شدید.

۲۹۲ - «قاتَلْتُمُ الْعَرَبَ وَ تَحَمَّلْتُمُ الْکَدَّ وَ التَّعَبَ» با عرب پیکار کردید و تحمّل رنج و زحمت نمودید.

۲۹۳ - «وَ ناطَحْتُمُ الْاُمَمَ» با امّت‌ها به رزم پرداختید.

۲۹٤ - «وَ کافَحْتُمُ الْبُهَمْ» با پهلوانان به نبرد تن دادید.

چه شده است که نشسته‌اید؟ گویا آن همه تبعیض و قبیله‌بازی‌های قبل از اسلام شما را آزرده نکرده است که باز در دامن خود در حال پروراندن همان فرهنگ و همان فتنه‌ها هستید. مگر نمی‌بینید اگر اسلام حاکم نباشد و اگر حاکمیت به دست امام معصوم نباشد و دوباره، غیر از معصوم سرکار آید، جریان‌ها را به همان حرکت منفیِ طاغوتیِ جاهلی برمی‌گرداند؟ در حالی که امروز در دامن اسلام می‌توانید فرهنگی بزرگ و الهی بپرورانید، تا شما را از خاک به افلاک ببرد و از سیاهی به صفا و پاکی برساند؟ گویا فکر کردید این رسالت و انقلاب، هدفی جز این نداشت که گروهی را حاکم کند و غریزهٔ ریاست‌طلبیِ بعضی‌ها را اشباع نماید، آیا این انقلاب آمد تا یک گروه بیاید و گروه دیگر برود، یا اسلام آمد که حق حاکم باشد؟! حق از طریق امام معصوم حاکم می‌شود. چرا این‌چنین نور الهی را که به سوی شما آمده است ارزان می‌فروشید؟ آیا باید بنشینید تا دشمن و منافق هر کاری که دلش خواست بکند تا نابود شوید، استخوان‌های پوسیده را برای پیروی از عادات جاهلیت گذشته زنده می‌کنید؟ مگر یادتان رفت که بنا بود پیامبر و فرهنگ پیامبر حاکم شود، چرا دوباره بحث قبیله‌گرایی به صحنهٔ اندیشهٔ جامعه رسوخ کرده است؟

حیلهٔ برگشت به ایران باستان

کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام را در فرهنگ و اندیشهٔ خود دارد، در مقابل ارزش‌های اسلامی دیگر چه نیازی به زنده کردن کاوه آهنگر و برگشت به ایران باستان دارد؟ وقتی نشستید و نگاه کردید، ولی قیام نکردید،

دشمنان دین خدا، یعنی کفّار و منافقین، فرهنگ خود را به صحنه جامعه می‌آورند. مجسمهٔ رضاخان را که خجالت می‌کشند به میدان بیاورند، به جای آن در وسط شهر اسلامی مجسمهٔ کاوه‌آهنگر را به میدان می‌آورند. منظور این نیست که کاوه‌آهنگر آدم بدی است، منظور این است که گاهی به میدان آوردن فرهنگ کاوه‌آهنگر، به معنی حذف فرهنگ علی علیه‌السلام است؛ چون وقتی فرهنگ علوی در عالم نیامده بود، می‌توانستید به فرهنگ کاوه رجوع کنید، ولی وقتی فرهنگ علوی در صحنهٔ حیات بشر عرضه شده است، ذهن جامعه را به کاوه‌آهنگر مشغول کردن، باعث نادیده‌گرفتن فرهنگ معصوم می‌شود. این یک قاعده است، دیروز و امروز هم ندارد. مشاوران رضاخان هم به او پیشنهاد کردند برای حذف اسلام، فرهنگ ایران باستان را جایگزین کند.

با رحلت رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و منصرف‌کردن ذهن‌های جامعه از اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و حاکم شدن خلیفه اوّل و دوم، شما آرام آرام می‌بینید دوباره همان قبیله‌گرایی به میدان آمد. قبیلهٔ بنی‌امیّه و قبیلهٔ بنی‌هاشم مطرح شد. همان فرهنگ و افتخارات جاهلیت دوباره سر بر آورد، البته در ظاهری اسلامی. اسلام حقیقی آمد و این حرف‌ها را از صحنهٔ جامعه حذف کرد و بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اگر علی علیه‌السلام حاکم نشود، دوباره فرهنگ جاهلی برمی‌گردد و استخوان‌های پوسیده را برای پیروی از عادات گذشته زنده می‌کنید و طوری می‌شود که گویا در جزیرةالعرب اصلاً انقلابی صورت نگرفته است و انگار می‌خواهید به فرهنگ قبل از اسلام تن دهید. تمام این جریان‌ها را فاطمه‌زهرا علیهاالسلام پیش‌بینی کرده بود.

می‌فرمایند: ای انصار! مگر شما به میدان نیامدید؟ ای مبارزان؛ ای زندان‌رفته‌ها؛ ای جبهه‌دیده‌ها! مگر به کمک ما نیامدید تا اسلام را در همه‌جا حاکم کنید و بینی مشرک را به خاک بمالید و چنین هم کردید، پس چرا امروز که خطر حذف اسلام ظاهر شده است، ساکت نشسته‌اید؟!

۲۹۵ - «لانَبْرَحُ اَوْ تَبْرَحُونَ نَأْمُرُكُمْ فَتَأْتَمِرُونَ» ما همواره فرمانده بودیم و شما همیشه فرمانبر بودید؛ یعنی ما امر می‌کردیم و شما تسلیم امر ما بودید.

حضرت می‌فرمایند: مگر این طور نبود که ما دستور می‌دادیم و شما اطاعت می‌کردید؛ خدا حکمش را از زبان ما جاری می‌کرد و شما عمل می‌کردید، چراکه سخن پیامبر و اهل‌البیت علیهم السلام سخن خداست. مگر تبعیت از سخن خدا از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما ضرر داشت که ادامهٔ آن سخن و فرهنگ را در حضرت علی علیه السلام جستجو نمی‌کنید؟

۲۹۶ - «حَتّی إذا دارَتْ بِنا رَحَی الْاِسْلامِ» تا این که به کمک مدیریت ما آسیای اسلام به گردش افتاد، و در سایهٔ آن مدیریت از یک طرف و شجاعت و ایثار شما از طرف دیگر، اسلام پیروز گردید.

۲۹۷ - «وَ دَرَّ حَلَبُ الْأَیّامِ» و پستان روزگار به شیر آمد و برکت وارد جامعه شد.

۲۹۸ - «وَ خَضَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ» و نعره‌های شرک‌آمیز فروکش کرد.

۲۹۹ - «وَ سَکَنَتْ فَوْرَةُ الْإِفْكِ» و دیگ طمع و تهمت از جوش افتاد.

با آمدن اسلام همه با هم رفیق شدند، همه به همدیگر محبّت پیدا کردند و کینه‌ها فروکش کرد. همه در جامعهٔ اسلامی دوست‌دار عدالت

بودنـد و همـه نگـران فقـرا؛ مگـر جـز در سـایهٔ فرهنـگ معـصوم بـه اینجـا رسیدید؟ پس چه شده است که حالا از چنین فرهنگی غافل شده‌اید؟

۳۰۰ - «وَ خَمُدَتْ نیرانُ الْکُفْرِ» و آتش کفر خاموش شد.

۳۰۱ - «وَ هَدَأَتْ دَعْـوَةُ الْهَـرْجِ» و دعـوت و نـدای هـرج و مـرج آرام گرفت. هر کس می‌خواست فتنه‌ای ایجاد کند، شما او را با پـذیرش حکـم خدا از بین بردید.

۳۰۲ - «وَ اسْتَوْسَقَ نِظامُ الدّینِ» و نظام دین کاملاً ردیف شد و شرایط به ثمر رسیدن اهداف جامعهٔ اسلامی فراهم گشت.

۳۰۳ - «فَأَنّی حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ؟» پس چرا بعد از اقرارتان در دینـداری، اکنون حیران و سرگردان شده‌اید؟

فاطمه‌زهرا علیها السلام از قرآن شاهد آوردند که «اَفَإِنْ ماتَ اَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی اَعْقابِکُم»[۳]؛ یعنی خداوند می‌فرمایند: اگر پیامبر رحلت کرد یـا کـشته شـد. شما به کفر و بی‌دینی گذشته‌تان برمی‌گردید؟! مگر شـما هـر چـه عـزّت و کرامت دارید، از همین دین نبود؟ مگـر ایـن همـه فـضائلی کـه روبـه‌روی شماست و می‌تواند تاریخ شما را بـرای همیـشه شـکوهمند کنـد، بـه‌جهـت روی آوردن به دین خدا و پیامبر خدا و اهل‌البیت او نبود؟ چـه شـد کـه بـه بهانه رحلت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله می‌خواهید به آن دین پشت کنید؟ همه می‌دانیـد که اگر به علی علیه السلام روی نیاوریـد، بـه هـر کـس دیگـری روی آوریـد، بـه فرهنگ معصوم پشت کرده‌اید؟ مگر خود شما با تلاش‌ها و مجاهدت‌هـا و

---

۳ - سوره آل‌عمران، آیه ۱٤٤.

خون‌هایی که دادید، بهای به پا شدن این دین را نپرداخته‌اید؟ پس چرا دوباره به‌سوی جاهلیت گذشته جهت گرفته‌اید؟ گویا رنج‌هایی که از فرهنگ طاغوت و جاهلیت برده‌اید، فراموش کرده‌اید. همان فرهنگی که شما را در زندگی خیالی وارد کرده بود و زندگی دختران و پسران شما را در آرزوهای پوچ واهی به پوچی و تباهی کشید. چرا می‌خواهید به همان فرهنگ برگشت کنید و چرا می‌خواهید دوباره به همان پوچی برگردید؟ بعد از روشن شدن ارزش دین الهی و روشن شدن توانایی‌های دین در زندگی فردی و اجتماعی و خانوادگی، چرا عقب‌نشینی کرده‌اید؟! «فَأَنّی حِرْتُمْ بَعْدَ الْبَیانِ؟».

۳۰٤ - «وَ اَسْرَرْتُمْ بَعْدَ الْاِعْلانِ» و چگونه بعد از آشکار کردن دفاع خود از اسلام، همکاری خود را نهفته کردید؟

۳۰۵ - «وَ نکَصْتُمْ بَعْدَ الآقْدامِ» و بعد از آن پیش‌قدمی، عقب‌نشینی کردید؟

۳۰٦ - «وَ اَشْرَکْتُمْ بَعْدَ الْایمانِ» و بعد از ایمان، شرک آوردید؟

۳۰۷ - «اَلا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَکَثُوا اَیْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» چرا با آن گروهی که عهد دینی خود را شکستند و برای خارج کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله همدست شدند، به مبارزه بلند نمی‌شوید؟ در حالی که مقابله با دین را آن‌ها ابتداً شروع کردند، آیا از آن‌ها می‌ترسید؟ در حالی که شایسته است - اگر شما از مؤمنان هستید- از خدا بترسید.

چگونه به حکم خدا پشت شد

حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در واقع می‌خواهند بگویند چرا به حکم خدا پشت کرده‌اید؟ در زمان فاطمه‌زهرا علیها السلام چه کسی به حکم خدا پشت کرد؟ مگر فرهنگ جایگزینی انسان غیر معصوم به جای امام معصوم جهت ادارهٔ جامعه چیزی جز پشت‌کردن به دین خدا است؟ و فاطمه‌زهرا علیها السلام همین جریان را، فرهنگ پشت‌کرده به حکم خداوند معرفی می‌کند.

امروز کیست که به فرهنگ خدا پشت کرده است؟ کسی که می‌گوید از دفاعِ در جنگ ۸ ساله پشیمانم، و یا می‌گوید فرهنگ امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» به موزه‌ها رفته است، به حکم خدا پشت کرده است، کسی که فرهنگ مدرنیته چشمش را پر کرده است و در مقابل آن، فرهنگ الهی را بی‌رنگ می‌بیند، به خدا پشت کرده است. پس چرا شما اعتراض نمی‌کنید، چرا می‌ترسید؟ کسانی که تلاش می‌کنند فرهنگ دین خدا را بی‌رنگ کنند و خانه و مدرسه را مشغول فرهنگ غرب کنند و از فرهنگ الهی غافل نمایند، به خدا پشت کرده‌اند، آن‌ها که می‌گویند چرا با آمریکا - در عین روحیهٔ استکباری‌اش- کنار نمی‌آیید، و می‌خواهند فرهنگ رسول خدا را از این کشور خارج نمایند، به فرهنگ الهی پشت کرده‌اند. حالا شما چرا کوتاه می‌آیید، چرا نشسته‌اید و با این‌ها مبارزه نمی‌کنید؟ فاطمه‌زهرا علیها السلام ما را دعوت می‌کنند به مبارزه با کسانی که عهد الهی‌شان را شکستند و نقض پیمان کردند، می‌فرمایند: «**أَتَخْشَوْنَهُمْ**»؛ آیا از آن‌ها می‌ترسید، «**فَاللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ**»؛ خداشایسته‌تر است که از او بترسید.

۳۰۸ - «اَلا قَدْ اَری اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَی الْخَفْضِ» می‌بینم شما بـه پـستی و تن‌آسایی رو کرده‌ایـد، «وَ دَکَنْتُمْ اِلَـی الدِّعَـة»؛ و بـه سـایهٔ خـوش رخـت بربسته‌اید، «فَعُجْتُم عَنِ الدّین»؛ پس از دین خسته شده‌اید.

آن‌گاه که اسلام ضعیف می‌شود

۳۰۹ - «وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ» و کسی را که سـزاوار بر قبض و بسط امور جامعه و حکومت بر مـسلمین بـود، از زمامـداری دور کردید. و عملاً بـا ایـن کـار شـرایط نمـایش توانـایی‌هـای عظـیم اسـلام را محدود نمودید، و از اسلامی که می‌تواند قدرت اصـلی روی زمـین باشـد، یک دین لاغر و ضعیف و دست دوم ساختید و لذا دیگـر مـسلمانان تعیـین کنندهٔ معادلات جهانی نخواهند بود.

حضرت خطـاب بـه انـصار مـی‌فرماینـد: شـما حـضرت علـی علیه السلام را از حکومت دور کردید، هر چند به ظاهر سقیفه‌سـازان، ابـوبکر را برسـر کـار آوردند و علی علیه السلام را نادیده انگاشتند، ولی خطاب حضرت فاطمه‌زهـرا علیها السلام در این قضیه به انصار است، چون انـصار بـا راضـی شـدن بـه انحرافـی کـه سقیفه‌سازان طراحی کردند، زمینه را برای دور کردن حضرت علـی علیه السلام از حاکمیت جهان اسلام، فـراهم نمودنـد. بـه ایـن جملـه خیلـی دقّـت کنیـد؛ حضرت جریان انحراف از معصوم را بسیار عـالی تبیـین مـی‌کننـد تـا جـای هیچ ابهامی و هیچ بهانه‌ای باقی نماند. می‌فرمایند: کافی بود یـک اعتـراض ساده می‌کردید، فتنه‌ها خاموش می‌شد. به عنوان مثال وقتی در شهر و ادارهٔ ما کسی کار خلافی انجام داد و فقط ما یک کلام می‌گفتـیم آقـا چـرا ایـن

کار حرام را انجام می‌دهی؟ جریان فساد و بی‌عدالتی این همه گسترش پیدا نمی‌کرد.

فاطمه‌زهرا علیها السلام چراغ همیشه تاریخ است. می‌فرمایند شما با این سکوتتان تمام زحمات گذشتهٔ خود را از دست دادید، در حالی که شما مرد عمل و مبارزه بودید، ولی حاصل همهٔ آن زحمات از دست رفت.

۳۱۰ - «وَخَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ» با راحتی و رفاه خلوت کردید.

نظر به افق‌های دور

شما راضی شدید به این که فعلاً نانی بخورید و فرزندانتان را هم به دانشگاه بفرستید و... امّا غافل از این که پشت سر این بی‌تفاوتی نسبت به دین و حاکمیت دین، چه بلایی به سرتان می‌آید. همان‌طور که به سر مردم مدینه آمد، در ابتدا که مردم مدینه می‌گفتند مگر چه شده است و چه خطری پیش می‌آید که علی علیه السلام کنار زده شود و ابوبکر حاکم گردد؟ ابوبکر که آدم بدی نیست. این‌ها همین مقطع را دیدند، ولی وقتی سیر تاریخ را نگاه کنید، می‌بینید کار به جایی رسید که وقتی یزیدبن‌معاویه حاکم شد، بعضی از بزرگان مدینه رفتند وضع شام را دیدند و آمدند برای مردم مدینه نقل کردند و اعتراض بالا گرفت. یزید به مدینه لشگر کشید و به لشگریانش گفت به مدّت سه‌روز مال و ناموس مردم مدینه بر شما حلال است. فاطمه‌زهرا علیها السلام فرمودند: حالا را نگاه نکنید که راحت و آسوده آرمیده‌اید، وقتی حضرت علی علیه السلام و فرهنگ معصوم حاکم نباشد، منتظر مصیبت‌های بعد از آن باشید. قبل از این که بمیرید، مصیبت بی‌امام بودن و

بی‌توجّه‌بودن به معصوم را خواهید دید. از زمان سقیفه تا زمان حاکمیت یزید حدوداً پنجاه سال فاصله است. بسیاری از آن‌هایی که نسبت به حاکمیت امام معصوم بی‌توجّه شدند، در آخر عمرشان هنوز نمرده بودند که دیدند چه فلاکتی به دنبال نادیده گرفتن حاکمیت فرهنگ معصوم، باید بکشند و بچشند. تازه این غیر از محرومیت از عظمتی است که با حاکمیت اسلامِ تأثیرگذار نصیب مسلمانان می‌شد.

هر گاه من و شما در مقابل حق کوتاه آمدیم، هنوز نمرده باید در این دنیا مقدّمات کیفرش را پس بدهیم. و هر گاه از حق دفاع کردیم و سختی آن را تحمّل کردیم، هنوز نمرده، نتیجه‌اش را در این دنیا می‌بینیم. به عنوان مثال شما به زندگی امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» نگاه کنید، ایشان وقتی از حقّ دفاع کردند، شاه ایشان را به زندان و تبعید و تهمت گرفتار کرد. ولی امام «رحمة‌الله‌علیه» نتایج همهٔ زحماتشان را در سن ۸۰ سالگی دیدند. این یک قاعده است که اگر از حق به خوبی دفاع کردی، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌البیت علیهم‌السلام به درستی دفاع کردی، برکات و نتایج آن را چندین برابر می‌بینی. امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» در سال‌های ۱۳٤۳و ۱۳٤۲ می‌خواستند شاه کاپیتولاسیون را لغو کند و لذا به شاه نصیحت می‌کردند. ولی اصلاً باورشان نمی‌آمد که در سال ۱۳۵۷ خدا شاه را کنار بزند و ایشان را رهبر کشور اسلامی ایران نماید و حاکمیت اسلامی را به دست ایشان محقّق کند. آرزوی امام این بود که فقه و فقاهت، یعنی فرهنگ معصوم را حاکم کند و خدا این آرزو را برآورده کرد. غم امام «رحمة‌الله‌علیه» در قرن اخیر همان غم فاطمه‌زهرا علیها السلام در صدر اسلام بود و امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» تا حدّی موجب

تشفّی قلب فاطمه‌زهرا علیها السلام شد. البته کسانی که در مقابل این انقلاب اسلامی مانع‌تراشی و ایجاد مزاحمت می‌نمایند خودشان می‌دانند چه بلایی بر سر خود خواهند آورد. مجازات این کفران نعمتی که به کمک زحمات و زندان‌ها و تبعیدهای امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» و یاران او و خون شهدا به دست آمده، بسیار شدید خواهد بود. حتّی وضعیتشان بدتر از شاه می‌شود، چون شاه بسیاری از برکات این انقلاب را ندیده بود و مخالفت می‌کرد. جنگی با این همه عظمت، شهدایی به این بزرگی فدای این انقلاب شدند. خدا در این انقلاب حجّت را تمام کرد.

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرمایند: ای مردم! شما دارید علی علیه السلام را حذف می‌کنید، مگر می‌شود چنین کاری کرد؟ مگر این کار، کاری است که بدون مجازات بتوانید از آن بگذرید؟

خطابه‌ای به همهٔ تاریخ

گرچه خطابهٔ حضرت در مسجد مدینه ایراد شده است، ولی نظر حضرت به فضاهایی دورتر از دیوارهای مسجد مدینه دوخته شده بود و به همین‌دلیل در عین غرّش و اعتراض، آرامشی خاص در آن خطبه بر حضرت حاکم بود. حضرت که نیامده بودند صرفاً با حاکمان آن زمان درگیر شوند، حضرت برای من و شما و تمام تاریخ سخن می‌گویند. اعتراض فاطمه‌زهرا علیها السلام اظهار رنجی بود که بر پشت بشریت وارد شده بود. علی علیه السلام حذف شد و به‌تبع آن حکم خدا در جامعهٔ جهانی حذف شد.

عنایت داشته باشید؛ جایی که خدا حاکم نباشد، چه بخواهیم و چه نخواهیم، نفس امّاره حاکم خواهد شد.

انقلاب حضرت فاطمه علیها السلام مقابله با دردی است که همهٔ تبعات و لوازم آن را درک کرده بود و همهٔ سنگینی آن را لمس نموده بود. فاطمه‌زهرا علیها السلام است که می‌فهمد این خطر، موجب چه مشکل عمیق و گسترده‌ای در جهان اسلام خواهد شد.

فاطمه علیها السلام می‌داند اسلام چقدر بزرگ و توانمند است و اگر شرایط ظهورش با حاکمیت امام معصوم بروز کند سرنوشت بشر بر روی کرهٔ زمین و در طول تاریخ دگرگون می‌شود و این است علت اصلی غم فاطمه علیها السلام.

نامادری‌ها به جای مادر

فاطمه‌زهرا علیها السلام این بصیرت را از کجا آوردند؟ تمام مشکلاتی را که امروز مسلمانان در فلسطین دارند و فردا در جاهای دیگر خواهند داشت فاطمه علیها السلام می‌شناسد و می‌داند ریشه‌اش از کجاست. او می‌فهمد که چطور اعتراض کند و چرا اعتراض باید کرد. او با تمام وجودش احساس کرد مرگی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در ربود و اینک مرگْ دستِ سرد خود را بر جانب محصول بزرگ آن مرد بزرگ دراز کرده است، چه خطراتی را بر جهان اسلام تحمیل می‌کند و چه برکات اساسی را از آن می‌گیرد. حضرت‌فاطمه علیها السلام متوجه شدند اسلام، در حال نابودشدن است، و آیندهٔ

این نهضت و انقلاب در این حال که نامادری‌ها به جای وارثان حقیقی آن به صحنه آمدند، چه خواهد شد.

ای کاش می‌فهمیدیم که هر انقلابی هم مادرِ واقعی دارد و هم نامادری. مادر حاضر است خودش را فدای فرزند کند، امّا نامادری فرزند را فدای خود می‌کند، از اسلام برای خودش خرج می‌کند و نه خود را خرج اسلام نماید. این که امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» فرمودند:«نامحرمان را بشناسید و نگذارید عنان انقلاب را به دست گیرند»، از فاطمه‌زهرا علیها السلام درس و الگو گرفتند. امام خمینی«رحمة‌الله‌علیه» خاک پای فاطمه‌زهرا علیها السلام بود. چرا بعضی‌ها این همه توصیه و وصیّت‌های بنیانگذار انقلاب را در رابطه با توجّه بر مستضعفان و ساده‌زیستی و مقابله با مستکبران نادیده می‌گیرند؟ آیا نشنیده‌اند و یا بنای نشنیدن گذاشتند و به دنبال فرصت بودند؟ و حال به خیال خام خود آن فرصت را به دست آوردند. این‌ها نامادری‌هایی هستند که به‌جای مادر نشسته‌اند و تلاش دارند اسلام تأثیرگذار خمینی«رحمة‌الله‌علیه» را به اسلام لاغر و ضعیفی تبدیل کنند که فقط نقش ضعیفی در عبادات فردی ایفا کند و بس. به عنوان نمونه شما نگاه امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» را به اسلام و موضع آن نسبت به مستضعفان و مستکبران بنگرید تا معلوم شود چه کسی نسبت به انقلاب، مادری می‌کند و چه کسی چون نامادری عمل می‌کند.

چرا فدک را عمده می‌کنیم تا پیام فاطمه‌زهرا علیها السلام را نشنویم؟!

باز عرض می‌کنم؛ حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام فدک را بهانه کردند تا حرف خود را بزنند و از انحراف بزرگ خبر دهند و در برابر آن انحراف، قیام کنند. عدّه‌ای در کلمات فاطمه‌زهرا علیها السلام فدک را عمده کردند تا فاطمه علیها السلام را نادیده بگیرند. گاهی ما شیعیان هم حواسمان نیست که فدک مسئلهٔ اصلی نبود. فدک نمونه و ملاکی بود برای اثبات انحرافی که در امر خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله صورت گرفت. پیام فاطمه علیها السلام را باید گرفت که می‌گویند اگر معصوم و فرهنگ معصومین علاوه بر روابط فردی، بر نظام اجتماعی شما حاکم نباشد، همه‌چیزتان از دست رفته است و از برکات اصلی مکتب اسلام محروم خواهید شد. ولی عدّه‌ای فدک را در کلمات فاطمه‌زهرا علیها السلام عمده کردند تا حرف‌های او را نشنوند، چون این‌ها برای اسلام آن نقشی را که فاطمه علیها السلام برای اسلام قائل بود، قائل نیستند.

ای فاطمه بزرگ! رهنمودهای تو در این خطبه همچون شب قدر، ناپیدا و پربرکت است. از خدایی که در لیلةالقدر، قرآن را نازل فرمود، بخواه تا ما تو را درک کنیم تا لیلةالقدر را درک کرده باشیم. تا تو را که در بین انسان‌ها، همچون لیلةالقدر بین شب‌ها هستی، درک کرده باشیم. از امام صادق علیه السلام روایت هست که: «**مَنْ اَدْرَکَ فاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِها فَقَدْ اَدْرَکَ لَیْلَةَالْقَدْر**»[٤]؛ یعنی هر کس فاطمه علیها السلام را چنان که شایستهٔ مقام اوست درک کند، شب قدر را درک کرده است.

---

٤ - «بحارالانوار»، ج٤٣، ص٦٥.

چه شد روح حماسی مسلمانان؟!

حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به انصار و به یک اعتبار خطاب به همهٔ مسلمانان تاریخ می‌گوید: شما را چه شده است که در راه دین‌داری و دفاع از حق، سست گشته‌اید، می‌فرمایند راحتی در خلوت‌ها شما را سست کرده است، به آن‌ها نهیب می‌زند که چرا روح حماسی‌تان را از دست داده‌اید؟ مگر می‌شود روزی مسلمانان روح حماسی و انقلابی‌شان را از دست بدهند و باز اسلام به عنوان یک دین اثرگذار در امور فردی و اجتماعی مسلمانان بماند؟

شما فکر می‌کنید وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد و شاه رفت، مبارزه تمام شد؟ دیدید که تمام نشد و همان روزهای اوّل پیروزی انقلاب اسلامی علاوه بر دشمنی آمریکا، در داخل جبههٔ مقابله با انقلاب، در چهرهٔ نهضت آزادی به صحنه آمد و به طور ظریفی با انقلاب مقابله کرد، بالاخره انقلاب آن‌ها را دفع کرد. سپس جبههٔ منافقین و بنی‌صدر در صحنهٔ مقابله با انقلاب ظاهر شدند، انقلاب آن‌ها را نیز دفع کرد. جنگ ۸ ساله و صدام و سپس لیبرالیست‌ها و مدعیان پلورالیسم دینی جلو آمدند و در جبههٔ دیگر، در دل فعالیت‌های سازندگی پس از جنگ، غارت‌گران بیت‌المال آمدند. پس همواره دشمن هست و همواره باید روح مبارزه در ملّت، فعّال و سرزنده باشد. روح حماسی ملّت بود که توانست مخالفان گذشته را کنار بزند. به این قاعده همیشه توجّه داشته باشید که تا زمانی که مسلمان هستید باید مبارز باشید. دشمن چهرهٔ ضد اسلامی خود را عوض می‌کند و هر روز میدان مبارزهٔ جدیدی را در مقابل اصل اسلام پیش

می‌کشد، شمشیرهای دشمن عوض می‌شود ولی دشمنی‌اش ثابت است. بعد از جنگ ۸ ساله تهاجم فرهنگی شروع شد، دیدید که مبارزه سخت‌تر شد و تلفات آن هم بیشتر شد. ولی خوشا به حال مسلمانانی که مبارزه را فراموش نکردند و هوشیارانه مقابل این توطئه‌ها نیز ایستادند. شناختن توطئه‌های فرهنگی، بسیار سخت‌تر از شناخت صدام متجاوز بود. شما اگر خط ولایت فقیه را دنبال کنید، به خوبی چشمتان این خطرات را می‌بینند و راه مبارزه را نیز می‌شناسید. سرداران جبههٔ فرهنگی علمای بزرگی هستند که کارشان خیلی بزرگ‌تر و حساس‌تر از کار سرداران عزیز جبههٔ جنگ با صدام است. عمده آن است که روح مبارزه در همهٔ جبهه‌ها را در خود زنده نگه‌داریم، چنان‌چه امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» در آخرین روزهای عمر، در پیامشان تحت عنوان «منشور بیداری» فرمودند: «جنگِ بین «فقر» و «غنا» تا قیام قیامت ادامه دارد» و فاطمه علیها السلام متذکر همین نکته به همهٔ مسلمانان تاریخ می‌باشند.

انقلاب اسلامی تا قیام قیامت ادامه دارد

خطاب فاطمه‌زهرا علیها السلام به انصار، یعنی به مبارزان انقلابی، این است که چه شد که تن به حاکمیت حاکمانی دادید که جهت اصلی مبارزه اسلام با کفر و نفاق را منحرف می‌کند؟ یادتان رفت که جنگ ادامه دارد، چشم‌ها را نبندید و به خواب فرو نروید و به خلوت و رفاه میل نکنید که راه دفاع از اسلام و مقابله با دشمنان اسلام به انتها نرسیده است، بلکه جبهه جدیدی در دفاع از انقلاب اسلامی به روی شما گشوده شده است.

۳۱۱ - «وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضّیقِ بِالسِّعَةِ» و از تنگنای زندگیِ سخت به فراخنای آسایش آن رسیده‌اید.

شما فکر کرده‌اید که از سختی‌ها درآمده‌اید و به آسودگی رسیده‌اید و نتیجه گرفتید که دیگر مبارزه تمام شد؟ پیش خود گفتید که اگر علی علیه‌السلام حاکم شود، دوباره اوّل ماجراست، لذا او را رها کردید و کسانی را جای او نشاندید که دیگر راحت باشید؟ غافل از این‌که اگر دست از علی علیه‌السلام کشیدید، از اسلام و از عزّت و کرامت حقیقی دست کشیده‌اید. بعضی‌ها همین امروز وقتی می‌خواهند به کاندیدهای مجلس یا ریاست جمهوری رأی بدهند، می‌گویند: اگر این حزب‌الهی‌ها رأی بیاورند، نه خودشان نان حسابی می‌خورند، نه اجازه می‌دهند ما نان حسابی بخوریم، پس باید به کسی رأی بدهیم که هم خودش بخورد و هم چیزی به ما برسد. حالا نتیجه این تصوّرات و خیالات چیست؟ ممکن است یک بهرهٔ اندکی از دنیا عایدشان شود ولی خودشان و خانواده‌شان روسیاه و بی‌آبرو می‌شوند، زن و دخترشان کم‌کم از عفاف و پاکدامنی خارج می‌گردند و پسرشان به افتضاح دیگری کشیده می‌شود و زندگی‌شان سراسر آلوده می‌گردد. در حالی‌که این‌ها قبلاً اهل مبارزه و جنگ و جهاد و ایثار بودند ولی فراموش کردند که سختی حکومت علوی نجات‌دهنده و آرامش‌بخش است و زندگی در زیر سایهٔ چنین حکومتی عزّت حقیقی و رفاه واقعی را به دنبال دارد و آن عین اسلام است.

۳۱۳ - «وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ» و آنچه را فرو برده بودید، استفراغ کردید.

۳۱٤ - «فَإِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی‌الْاَرْضِ جَمیعاً فَإِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ»[۵]
اگر شما و هر کس در زمین است، کافر شوید، خدا از همگان بی‌نیاز و ستوده است.

شما آن دینی را که ابتدا پذیرفتید، هم‌اکنون رها کردید. شما اسلامتان را با سکوت در مقابل انحراف و رفاه و راحت‌طلبی خراب نمودید، ولی این را بدانید که اگر همهٔ شما هم کافر شوید هیچ ضرری به اسلام نزده‌اید، خودتان ضرر کرده‌اید و از راه اسلام و راه دفاع از آن که راه سعادت دنیا و آخرت شما بود، جدا شده‌اید.

جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام گشود

۳۱۵ - «اَلا وَ قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلی مَعْرِفَةٍ مِنّی بِالْخَذْلَةِ الَّتی خامَرَتْكُمْ وَ الْغَدْرَةِ الَّتی اِسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُكُمْ» بدانید آنچه من گفتم با معرفت کامل بود به سستی که در خوی شما پدید آمده و انسی که قلب شما به بی‌وفایی و خیانت گرفته است.

من آنچه شرط بلاغت بود به شما گفتم، و سستی و بی‌وفایی موجود در شما را مورد خطاب قرار دادم، بلکه بیدار شوید و اگر هم بیدار نشدید این سخنان، چراغ راهنمای بشریت خواهد ماند که مسلمانان همواره مواظب باشند در چنین ورطه‌هایی سقوط نکنند و روحیهٔ انقلابی خود را از دست ندهند.

---

۵ - سوره ابراهیم آیه ۸

حضرت فرمودند من این‌ها را برای شما گفتم و می‌دانستم شما به یاری من قیام نمی‌کنید. امّا برای این‌که از این طریق جبهه‌ای را به روی بشریت باز گشایم، این سخنان را گفتم.

شاید این سؤال برای شما پیش آید که حضرت فاطمه‌زهراعليها‌السلام که به خوبی می‌دانستند این‌ها قیام نمی‌کنند، چرا اصلاً این مطالب را در آن شرایط بیان فرمودند؟ **اوّلاً؛** حضرت می‌خواهند روش نقد و بررسی را به ما یاد بدهند، مثلاً بگوییم ای آقایی که زحمت کشیدی و لانهٔ جاسوسی آمریکا را تسخیر کردی، آفرین به این شجاعت تو، ولی حالا که رفته‌ای با همان آمریکایی‌هایی که در لانهٔ جاسوسی به اسارت گرفته‌ای، سر میز مذاکره نشسته‌ای، می‌بینم که آن سوابق عالی خود را با این کارهایت ضایع می‌کنی. روش اهل‌البیت روش هنرمندانه‌ای است. ببینید فاطمه‌زهراعليها‌السلام چگونه با انصار حرف می‌زنند. می‌فرمایند: می‌دانم دیروز مبارزه کردید و سختی کشیدید، ولی امروز نتایج آن زحمات را دارید از دست می‌دهید؛ یعنی این‌طور نیست که مبارزان دیروز، امروز در هر راهی قدم گذاشتند باز به معنی ادامه دادن انقلاب باشد. **ثانیاً؛** حضرت انحرافی را که بعد از رحلت پیامبر اکرمصلى‌الله‌عليه‌وآله پیش آمد، برای همیشهٔ تاریخ روشن می‌کنند. این هنر الهی است که شما جریان تاریخ را از صدر اسلام تا ظهور امام زمانعجل‌الله‌تعالی‌فرجه بتوانید تحلیل کنید. اگر ما از در خانهٔ اهل‌البیت کنار برویم و تاریخ گذشته و حال خود را درست تحلیل نکنیم، چه بخواهیم و چه نخواهیم دشمنِ اسلام تحلیل‌هایی را که به نفع خودش است در ذهن ما جای می‌دهد. به عبارت دقیق‌تر؛ فاطمه‌زهراعليها‌السلام در این فراز از فرمایشان،

نظام و ناموس تاریخ را برای ما بیان و تحلیل می‌نماید، تا فریب تحلیل‌های بیگانه از اسلام را نخوریم.

چه کسی می‌تواند عامل وحدت باشد؟

حضرت می‌فرمایند: گویا حق و عدالت موجود در نهضت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ارزش‌های اسلامی نبودند و گویا شما در زیر سایه‌ای غیر از حق و عدالت زندگی را می‌جویید که به منادیان مخالف با نهضت، نزدیک شده‌اید. راضی بودن منافقان از حاکمیت جدید قابل پذیرش است، امّا رضایت و سکوت شما که تا دیروز شمشیر می‌زدید و دل می‌سوزاندید قابل قبول نیست. چراکه همه خوب می‌دانید اگر علی علیه السلام حاکم نباشد، تفرقه و بی‌ثمری شروع خواهد شد. و در حاکمیت علی علیه السلام است که سایهٔ وحدانیِ ذات احدی ظهور می‌کند و جامعه قرار و آرامش حقیقی به خود می‌گیرد و همه به مقصد خود خواهند رسید. نگذارید وحدتی را که این جزیره به خود دیده است، ناتمام و ناقص بماند و از دست برود. تنها قدرت الهی است که می‌تواند نور یگانگی به جامعه بدهد و تاریخ گواه است که این در پرتو شخصیت علی علیه السلام متجلی می‌گردد.

جنس هوس، پراکندگی است و جنس اَحد، یگانگی است. کسی که دلش به سوی اَحد نیست هر قدر هم به ظاهر آدم بی‌آزاری باشد، وقتی حاکم شود جنس کارش تفرقه است. این طور تبلیغ کردند که ابابکر آدم ظاهرالصلاحی است، آدمی که به ظاهر به کسی آزاری نمی‌رساند، عمری هم از او گذشته، چون سر کار بیاید، هیچ دعوایی به پا نمی‌شود. ولی چرا

تاریخ عکس آن را ثابت کرد؟ چرا دعواها و اختلاف‌ها تا آن‌جا کشیده شد که مجبور شدند خانهٔ دختر پیامبرﷺ را محاصره کنند و آتش بزنند؟ چرا خالدبن‌ولید را به جنگ طایفهٔ سلیمان فرستادند و او همهٔ مردان را در محلی جمع کرد و آتش زد؟ چرا قبیلهٔ مالک‌بن‌نویره را قتل‌عام و غارت نمود؟! همه و همه به جهت آن است که جریانی حاکم شد که جهت اصلی قلب او، اَحد نبود. شما این قاعده را فراموش نکنید؛ هرکس دلش با اَحد نیست، دلش با هوس است. و دل هوس‌زده پراکنده است. با هوس که نمی‌توان در جامعه وحدت حقیقی را پایه‌ریزی کرد. ظهور وحدت با نور احدی تحقّق پیدا می‌کند و کسی که نور احدی در دلش تابیده است می‌تواند برای حفظ وحدت، از همهٔ حقّ خود چشم بپوشد، همان‌طور که علی‌علیه‌السلام عمل کرد. حالا اگر آن حضرت در منصب خلافت قرار گیرد با نور اَحدی جامعه را جلو می‌برد و چه استعدادهای نهفته‌ای که بیدار می‌شود.

اجازه بدهید در قسمت آخر صحبتم در این جلسه، صحبت‌هایی را که امام حسن‌علیه‌السلام در مقابل معاویه فرمودند عیناً عرض کنم تا روشن شود روح سخنان فاطمه‌زهراسلام‌الله‌علیها چگونه در خانواده آن حضرت تجلّی کرده و چقدر زیبا حضرت امام حسن‌علیه‌السلام علّت مشکلات جهان اسلام را تحلیل می‌کند.

حضرت در مقابل معاویه در خطبه‌ای غرّا می‌فرماید:

«وَ اُقْسِمُ بِاللهِ لَوْ اَنَّ النّاسَ بَایَعُوا اَبی حِیْنَ فَارَقَهُمْ رَسُولُ‌اللهِ ﷺ لَاَعْطَتْهُمُ السَّماءُ قَطْرَهَا وَ الاَرْضُ بَرَکَتَها؛ وَ ما طَمِعْتَ فیها یا مُعاوِیَةُ ! فَلَمّا خَرَجَتْ

مِنْ مَعْدِنِها تَنَازَعَتْها قُرَیْشٌ بَیْنَها فَطَمِعَتْ فِیْها الطُّلَقاءُ وَ اَبْناءُ الطُّلَقاءِ اَنْتَ وَ اَصْحابُكَ وَ قَدْ قالَ رَسُولُاللهِ صلی الله علیه و آله: ما وَلَّتْ اُمَّةٌ اَمْرَها رَجُلاً وَ فیهِمْ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ اِلاّ لَمْ یَزَلْ اَمْرُهُمْ یَذْهَبُ سَفالاً حَتّی یَرْجِعُوا اِلی ما تَرَکُوا. فَقَدْ تَرَکَتْ بَنُوا اسرائیلَ هارونَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ اَنَّهُ خَلیفَةُ مُوسی فیهِمْ وَ اتَّبَعُوا السّامِرِیِّ وَ قَدْ تَرَکَتْ هَذِهِ الْاُمَّةُ اَبی وَ بایَعُوا غَیْرَهُ وَ قَدْ سَمِعُوا رَسُولَاللهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ: اَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هارونَ مِنْ مُوسی اِلاّالنُّبُوَّةَ ».[۶]

«و قسم یاد می‌کنم به خداوند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، و از میان مردم پنهان شد، اگر مردم با پدرم بیعت می‌کردند، هرآینه آسمانِ رحمت، تمام قطرات باران خود را به آنها عنایت می‌کرد؛ و زمین برکت خود را بر ایشان می‌پاشید؛ و دیگر ای معاویه؛ تو در آن طمعی نداشتی!

ولیکن چون اِمارت و ولایت از معدن خود بیرون رفت؛ برای ربودن آن، قریش با هم به نزاع برخاستند؛ و در این‌حال آزادشدگانِ جدّم رسول خدا در فتح مکه و پسران آزادشدگان، در ربودن آن طمع کردند؛ که تو هستی ای معاویه، و اصحاب تو ! و در حالی که تحقیقاً رسول‌خدا صلی الله علیه و آله گفته بود. هیچ وقت امتی امر زعامت و اِمارت خود را به دست کسی نمی‌سپارد که در میان آن امت از آن شخص داناتر و اَعْلم به امور بوده باشد؛ مگر آنکه پیوسته امر آن‌ها رو به سستی و تباهی می‌رود؛ تا آنچه را که ترک کرده‌اند، دوباره بدان روی آورند. بنی‌اسرائیل حضرت هارون، وصیّ

---

٦ – «امالی»، شیخ طوسی، چاپ نجف، ج ۲، ص ۱۷۵.

موسی را ترک گفتند با آن‌که می‌دانستند او خلیفه موسی علیه‌السلام در میان آن‌ها است؛ و از سامِری پیروی کردند؛ و این امّت نیز پدرم را ترک گفتند و با غیر او بیعت نمودند؛ با آن‌که از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودند که به علی می‌گفت: نسبت تو با من همانند نسبت هارون است به موسی، بدون نبوت».

خدایا! به ما توفیق بده که اولاً؛ رمز ضعف جهان اسلام را بشناسیم. ثانیاً؛ همت احیاء اسلام را با برگشتن به توصیهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام در خود رشد دهیم.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

فاطمه علیها السلام بنیانگذار نهضتی که هنوز ادامه دارد

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿السَّلام عَلَيْكِ يا مُمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ بِه صابِرةً...﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و بردباری و از عهده آن امتحانِ عظیم برآمدی.

یا باید خداوند آن شعور را به فاطمه‌زهرا علیها السلام نمی‌داد، تا نفهمد چگونه اسلام عزیز با حذف علی علیه السلام دارد از دست می‌رود، و یا باید صبر او را قبل از خلقتش می‌آزمود، و اگر او را صابر نمی‌دید، خلقش نمی‌کرد، چرا که این‌همه شعور در تشخیص چنین فاجعه‌ای بس بزرگ، بدون این‌همه صبر و شکیبایی ممکن نیست. فاجعه‌ای که اگر کسی متوجه عمق آن می‌شد و صبر فاطمی نداشت منفجر می‌گشت.

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت فاطمه‌زهرا علیها السلام در روز یکشنبه.

مسؤلیت جهانی شیعه

در ادامه سیر شرح خطبه حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در مسجد مدینه امیدوارم با دقّت در ابعاد عمیق این خطبه، خداوند به نور بصیرت آن حضرت، بصیرتی نصیب جهان اسلام کند تا ما مسلمانان بفهمیم چگونه حوادث روزگار گذشته و امروزِ خود را تحلیل کنیم و بهترین برخورد را با حادثه‌ها داشته باشیم. ما شیعیان در شرایطی نیستیم که سعی کنیم کلاه خودمان را بگیریم تا باد نبرد و نسبت به سرنوشت جهان اسلام بی‌تفاوت باشیم، بلکه ما وظیفه داریم به نور فاطمه علیها السلام جهان اسلام را متوجه مسیری کنیم که اسلام بتواند در آینده به درخشش لازم خود درآید و آن مسیر، مسیری است که فاطمه علیها السلام پیشنهاد می‌کند.

انقلابی‌ماندن هنر است

در آخرین فراز خطبه، پس از آن‌که حضرت خطاب به انصار که مجاهدان سینه‌چاک اسلام در زمان حیات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بودند، صحبت فرمودند و یادآوری کردند که چگونه آن‌ها تحت فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت پیروزی اسلام زحمت‌ها کشیدند و آتش کفر را خاموش و نظام اسلامی را برقرار کردند، می‌گویند: چرا این روحیه و عزم را نیمه‌کاره رها کردید؟ و خطر چنین کاری را گوشزد می کنند و به همه بشریت نهیب می‌زنند که، انقلابی‌بودن مهم نیست، انقلابی‌ماندن هنر است، در واقع حضرت می خواهند متذکّر شوند، اگر در غرور زحمات گذشتهٔ خود متوقف شدید، نه تنها زحمات گذشته خود را بی‌حاصل خواهید کرد،

بلکه خطر بازگشتِ شخصیت خود و جامعه را به قبل از اسلام نیز پایه‌ریزی نموده‌اید.

فاطمه‌زهرا علیها السلام سعی دارند زشتی حرکات دینیِ نیمه‌کاره و مواضع بی‌ریشه و احساساتی را در چهره و عملِ عدّه‌ای از انصار نشان دهند، کسانی که عملاً بدون توجه، آب به آسیابِ دشمن اسلام می‌ریزند. آن گروهی که از اوّل مقابل اسلام وانقلاب بودند که خطری برای اسلام نیستند و اگر می‌توانستند اسلام و انقلاب اسلامی را از بین ببرند تا حالا از بین برده بودند. خطر از آن‌جا شروع می‌شود که بانیان برقراری اسلام حالا کار دفاع از اسلام و انقلاب را متوقف کنند، اسلام و انقلاب اسلامی از جانب چنین روحیه‌ای ضربه اصلی را خواهد خورد و باید قبح چنین عملی همواره در فرهنگ جامعه مطرح باشد.

حضرت زهرا علیها السلام خطاب به انصار می‌فرمایند: «**تَلْبَسُكُمُ الدَّعْوَة**»؛ یعنی شما در برابر مخاصمه با من که می‌دانید مخاصمه با اسلام است،[۲] حیرت‌زده شده‌اید و وظیفهٔ خود را گم کرده‌اید، در حالی که شما قدرت

---

۲ - چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فاطمه‌زهرا علیها السلام را ملاک حق و باطل معرفی کرده بود. در روایت داریم که: «**خَرَجَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ آخِذٌ بِيَدِ فاطِمَةَ علیها السلام فَقالَ: مَنْ عَرَفَ هذِهِ فَقَدْ عَرَفَها، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْها فَهِيَ فاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ، وَ هِيَ بَضْعَةٌ مِنّي، وَ هِيَ قَلْبي وَ رُوحِي الَّتي بَيْنَ جَنْبَيَّ، فَمَنْ آذاها فَقَدْ آذاني، وَ مَنْ آذاني فَقَدْ آذَىَ اللهَ**»؛ یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدند در حالی که دست فاطمه علیها السلام در دستشان بود، پس گفتند: آن کس که این زن را می‌شناسد که می‌شناسد، و آن کس که او را نمی‌شناسد، بداند فاطمه دختر محمّد است، او پاره‌ای از جان من است، او قلب و روح موجود در سینه من است، هر کس او را آزار دهد، مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد، خدا را آزار داده است. (بحار ج۴۳ ص۵۴).

مبارزه دارید و اسلام از طریق شما نیرو و قدرت گرفته است، شما کسانی بودید که «وَ خَضَعَتْ نُعْرَةُ الشِّرْكِ»؛ نعرهٔ شرک را فرو نشاندید و خاموش کردید «اَلا قَدْ اَرى اَنْ قَدْ اَخْلَدْتُمْ اِلَى الْخَفْضِ»؛ امّا بهوش باشید که حالا می‌بینیم که سست شده‌اید و به رفاه و تن‌آسایی دل بسته‌اید «وَ اَبْعَدْتُمْ مَنْ هُوَ اَحَقُّ بِالْبَسْطِ وَ الْقَبْضِ»؛ و آن کس را که سزاوار قبض و بسط امور مردم بود از زمامداری دور کردید.

ای مبارزان دیروز! شمایی که اهل جنگ و جبهه و تلاش برای حفظ اسلام بودید، چه کسی برای اصلاح امور مردم شایسته بود. مسلّم تمام مردم حرف حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام را تصدیق می‌کردند که جامعه پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نیاز به علی علیه السلام دارد. مورّخان اهل سنّت می‌گویند: «عامهٔ مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب امر خواهد بود»؛[3] لذا حضرت فاطمه‌زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرماید: «وَ خَلَوْتُمْ بِالدَّعَةِ»؛ و با راحتی و رفاه خلوت کردید و گرفتار خوش‌گذرانی‌های دنیا شدید و لذا دفاع از حق

---

۳ – «الموفقیات»، ص ۵۸۰ و «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج ۲، ص ۲۷۳. به نقل از ابن‌اسحاق می‌نویسند: عامه مهاجران و تمامی انصار هیچ تردیدی نداشته‌اند که پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام صاحب‌امر خواهد بود. آری بعدها برای توجیه کاری که شده سعی کردند احادیثی در رابطه با فضیلت خلفا بسازند و به ظاهر چهره واقعیت را تغییر دهند. ولی در روزی که در سقیفه بحث کمالات ابابکر به میان آمد هیچ‌کدام از این احادیث در میان نبود چون سازندگانش یا هنوز به دنیا نیامده بودند و یا دست به کار نشده بودند.

برایتان از اصالت افتاد، «وَ نَجَوْتُمْ مِنَ الضَّيْقِ بِالسِّعَةِ»؛ از سختی‌هایی که لازمهٔ یک زندگی دینی است، به رفاه و راحتی سقوط نمودید.

پشت‌پا زدن به زحمات دیروز

حالا می‌خواهند اساسی‌ترین حرف خود را با مجاهدان دیروز که امروز گرفتار سستی شده‌اند، بزنند، می‌فرمایند:

۳۱۲ - «فَمَجَجْتُمْ ما وَعَيْتُمْ»؛ یعنی شما با این شیوه‌ای که پیشه کردید، آنچه را که برای خود به‌دست آورده بودید چون آب دهان بیرون انداختید، شما با این سستی‌ها دیگر چه افتخاری برای خود باقی گذاردید، چه افتخاری برایتان خواهد ماند که در صحنه امتحان امروز، با پشت‌کردن به اسلام و ولایت نتوانستید آن را حفظ کنید، گذشتهٔ شما دیگر به چه کار شما می‌آید.

۳۱۳ - «وَ دَسَعْتُمُ الَّذی تَسَوَّغْتُمْ»

۳۱٤ - « فَاِن تَكْفُرُوا اَنْتُمْ وَ مَنْ فِی‌الْاَرْضِ جَمیعاً فَاِنَّ اللهَ لَغَنِیٌّ حَمیدٌ»؛ آنچه فرو برده بودید، بیرون ریختید و مسیر کفر پیشه کردید در حالی‌که اگر شما و همهٔ اهل زمین کافر شوید خودتان ضرر می‌کنید، که خدا غنی و حمید است. درست است که برای اسلام زحمت کشیدید، ولی اکنون در حالی‌که توان دفاع از اسلام و ولایت را دارید، دست از دفاع برداشته‌اید، و لذا آن زحمات دیروزتان نیز بی‌ارزش شد، مثل کسی که غذای مقوّی را خورده باشد، ولی قبل از این‌که هضم بدنش شود آن را استفراغ کند.

حضرت زهراعلیها‌السلام جامعه را متوجّهٔ چالشی بسیار ظریف می‌کنند که پیرمردی ظاهرالصلاح را می‌آورند و علی‌علیه‌السلام، آن دانا به اَسرار اسلام را حذف می‌کنند و چنین فریب ظریفی را به مردم تحمیل می‌نمایند و آن‌هایی هم که باید اعتراض کنند، فقط نظارت می‌کنند، حتّی می‌بینی اکثر شمشیرزنان دیروز، در چنین شرایطی متوقّف می‌شوند، چراکه تا دیروز هر وقت مجاهدان دست به شمشیر می‌بردند در مقابل خود کافر و مشرک می‌دیدند و حالا در مقابل خود شیخ کهن‌سالی را که ادعای اسلامیت دارد، می‌بینند و حالا فاطمه‌علیها‌السلام می‌گوید باید مثل دیروز به‌پا خیزید و با چنین جریانی مقابله کنید و این بن‌بست تاریخی را بشکنید، وگرنه همهٔ زحمات گذشته‌تان بر باد خواهد رفت. آری؛ در چنین جبهه‌ای قرارگرفتن کار مشکلی است، ولی در موقعی مشکل و خطرناک است که فاطمه‌علیها‌السلام که خدا و رسول‌خدا متذکّر عصمت او شده‌اند جلودار چنین جبهه‌ای نباشد.

چه کسی متوجّه است که این فرد ظاهرالصلاح بدون آن که خود متوجه باشد، همان نقشی را ایفا خواهد کرد که دیروز دشمنان اسلام می‌خواستند عملی سازند، جز فاطمه‌علیها‌السلام؟ و چه کسی جرأت مبارزه با چنین جریانی را به خود می‌دهد جز فاطمه‌علیها‌السلام؛ این سخن علامه طباطبایی«رحمة‌الله‌علیه» که ممکن است قبلاً هم خدمتتان عرض کرده باشم را عنایت بفرمایید که می‌فرمایند:

«تاریخ گواه است که منافقان در زمان حیات رسول خداصلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار حضرت را اذیت می‌کردند و حتّی نقشهٔ قتل پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله را کشیدند و

تـا آخـر عمـرِ آن حـضرت هـم از پـای ننشـستند، ولـی بعـد از رحلـت آن حضرت و با بر سر کار آمدن ابابکر، دیگر هیچ مخالفتی با حاکمـان وقـت از خود نشان نمی‌دهند. حالا این مسئله چند حالت باید داشـته باشـد، یـا بـا رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله همه منافقان هم مردند، و یا همه‌شـان مـؤمن شـدند و یا نظامی به صحنه آمد که موافق نظر آن‌ها بود و لذا مزاحمتـی نبایـد بـرای آن ایجاد کنند»[٤]

و حضرت زهرا علیها السلام روی همین‌نکته دست می‌گذارند که شـما نبایـد بـه شخص ابابکر بنگرید و احساس امنیّت کنید، بلکه باید بـه جریـانی بنگریـد که از آن طریق پا به صحنهٔ تاریخ اسلام می‌گذارد و اسلام را از پایه ویـران می‌کند و لذا در ادامهٔ سخن خود به آیه ۸ سوره ابراهیم علیه السلام اشاره می‌کننـد که می‌فرماید: «**فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَـنْ فِـي‌الْـأَرْضِ جَمِيعـاً فَـإِنَّ اللهَ لَغَنِـيٌّ حَمِيدٌ**» یعنی؛ اگر همهٔ شما و همهٔ آن‌هایی که روی زمین زندگی می‌کننـد، به خداوند کافر شوند، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، چراکه خداونـد غنـیّ و حمید است. پس ای مسلمانان! شما نیازمند خداییـد و اگـر درسـت از دیـن خدا بهره‌گیری کنید، به خدای غنیّ و حمید نزدیک مـی‌شـوید و از غنـای حقیقی و کمال واقعی برخوردار می‌گردید. حضرت فاطمه‌زهـرا علیها السلام عـلاوه بر این‌که با طرح این آیـه اشـاره‌ای بـه افتـادن جریـان حکومـت در دسـت انحراف را به آن‌ها متذکّر می‌شوند، در دفع این توهّم هـم مـی‌کوشـند کـه عدّه‌ای منّت بر سر اسلام و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله نگذارند که ما بـودیم کـه اسـلام

---

٤ – «ترجمه المیزان»، ج۲۹، ص۲۳۲ ذیل بحث روایی در رابطه با آیه ۵۵ سوره نور، با شـرح بیشتر.

پیروز شد. لذا اشاره به فراز «فَاِنَّ اللهَ غَنِیٌّ حَمید» می‌فرمایند؛ یعنی خداوند بی‌نیاز مطلق است و برای تحقّق ارادهٔ خود نیاز به هیچ‌کس ندارد، بلکه شما انسان‌ها هستید که به خداوند نیاز دارید و باید خود را در معرض اراده‌های الهی قرار دهید تا به «غَنِیٌّ حَمید» نزدیک شوید. پس یک عدّه‌ای فکر نکنند اگر حالا ما کنار بکشیم، اسلام و انقلاب از بین می‌رود و مغرور شوند به این‌که زحمت‌های ما بود که اسلام را تا این‌جا پیش آورد، برعکس، حضرت دارند متذکّر می‌شوند که با عقب‌نشینی شما در دفاع از اسلام، شما روسیاه می‌شوید و زحمت‌های گذشته‌تان نیز به کارتان نخواهد آمد، چون در عمل کار را تمام نکردید، پس در باطن هم کاری برای شما نخواهد ماند. آنهایی که دغدغهٔ نزدیکی به خدا دارند بدانند باید تلاش کنند تا راه رسیدن به خدا را با همهٔ ظرائف آن پیدا کنند و مسلم با حاکمیت امثال علی علیه السلام این راه محقق می‌شود و نه از طریق کسانی که در فهم اسلام و قرآن جزء افراد معمولی هستند.

ریشهٔ طمع به حذف علی علیه السلام

۳۱۵ - «اَلا قَدْ قُلْتُ ما قُلْتُ عَلی مَعْرِفَةٍ مِنّی بِالْخَذْلَةِ الَّتی خامَرَتْکُمْ وَالْغَدْرَةِ الَّتی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُمْ» یعنی؛ بدانید آنچه من گفتم با معرفت کامل بود به سستی‌ای که در خوی شما پدید آمده و با آشنایی کامل بود نسبت به آنچه قلب شما با بی‌وفایی و خیانت حاصل نموده است.

حضرت پدیدهٔ طمع به حذف علی علیه السلام را در سستی مبارزان و بی‌وفایی آن‌ها نسبت به ارزش‌ها و آرمان‌های اصلی اسلام می‌دانند و می‌فرمایند

تحلیل من از این حادثه چنین چیزی است. «**بِالْخُذْلَةِ الَّتی خامَرَتْکُمْ**»؛ اشکال کار را در این سستی باید دانست که در شما فرورفته است، شما هوس کرده‌اید به زندگی اشرافی برسید و لذا «**وَالْغَدْرَةِ الَّتی اسْتَشْعَرَتْها قُلُوبُکُم**»؛ قلب‌هایتان نسبت به آن اهداف بزرگ معنوی بی‌وفایی پیشه کرده، از سروسامان واقعی -که آن دفاع از اسلام است- فاصله گرفتید و به سروسامان‌های اشرافی دل بستید و لذا همه‌چیز دارد از دست می‌رود و بی‌وفایی شما هر امیدی را تباه می‌نماید، ولی این بی‌وفایی انگیزهٔ روشن‌کردن موضوع را از من نمی‌گیرد، چراکه این‌ها که من می‌گویم جوشش دل اندوهگین من است.

۳۲۰-۳۱۶ - «**وَ لکِنَّها فَیْضَةُ النَّفْسِ، وَ نَفْثَةُ الْغَیْظِ، وَ خَوَرُ الْقَنا، وَ بَثَّةُ الصَّدْرِ، وَ تَقْدِمَةُ الْحُجَّةِ**»؛ آری آنچه گفتم جوشش دل اندوهگینی است که نارضایتی خود را برملا می‌سازد و آنچه را که روحم نمی‌تواند بپذیرد، برای همگان آشکار می‌کنم، جوششی است از سینه، و تمام کردن حجّت است تا آنچه را باید بگویم گفته باشم و تا آنچه را در سینه دارم برای همگان درمیان بگذارم. صدای نارضایتی خود را به گوش بشر برسانم تا حال که برای جهان اسلام روشن است: غضب فاطمه علیها السلام، غضب خداست، همه آگاه باشند که شما با آن همه ظاهری که برای خود ساختید و با آن سابقه‌ای که در اسلام داشتید، نتوانستید فاطمه را فریب دهید، من آنچه را باید بگویم گفتم و حجّت را تمام کردم تا آن‌کس که می‌خواهد گمراه نشود، راه را از بی‌راهه بازشناسد.

حضرت زهرا علیها السلام از یک طرف با جریان امثال خلیفهٔ اول و دوم روبه‌رو هستند که شخصیت آن‌ها از قبل برای حضرت روشن بود، ولی از یک طرف با انصار روبه‌رو هستند که تحت تأثیر جوّ موجود قرار گرفته‌اند و واقعاً در آن شرایط حیران شده‌اند و لذا بیشتر روی سخن را به آنها کرده‌اند و آنها را متوجه انحراف بزرگ می‌کنند و از آنها انتظار دارند اقدامی مناسبِ شأن خود انجام دهند و سپس علت کوتاهی آنها را به میان می‌کشند که رفاه‌زدگی شما، شما را سست کرده و لذا از اخذ تصمیمی که می‌دانید حق است، محروم شده‌اید.

آیندهٔ جهان اسلام

شما عزیزان بدانید امروز هم جهان اسلام برای فاطمه علیها السلام احترام خاص قائل است و احترام جهان اسلام به فاطمه علیها السلام همراه با این خطبه که دانشمندان اهل سنت آن را نقل کرده‌اند.[۵] حتماً یک هوشیاری و خیزشی را به‌همراه خواهد داشت. بالأخره ما این خطبه را طبق متون دینی خود برادران اهل سنت جلویشان قرار می دهیم و می‌گوییم شما نسبت به عدم‌رضایت فاطمه علیها السلام در آن زمان چه نتیجه‌ای خواهید گرفت؟ آیا این بدین‌معنی نیست که از همان ابتدا در مسیر اسلام، انحراف پیدا شده و لذا اسلام از مسیر اصلی و نتیجه بخشی‌اش آن‌طور که باید نتیجه بدهد، خارج گشت؟ و آیا همین‌امر موجب عدم ظهور اسلام حقیقی در کلّ جهان نشده

---

۵ - به «بلاغات النساء» از ابن‌طیفور ص ۱۲ و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج ٤ ص۹۳ و اعلام‌النساء ج۳ ص ۱۲۰۸ رجوع کنید.

است؟ آیا راهی جز برگشت به مسیر اهل‌البیت در پیش است؟ ان‌شاءالله شرایط پذیرش مسیر اهل‌البیت علیهم السلام در کلّ جهان آماده می‌شود و لذا است که باید تلاش کنیم مشاجره و مخاصمه‌ای با اهل سنّت پیش نیاید تا در یک فضای تفاهم و حق‌جویی بتوانیم حرف فاطمه علیها السلام را بزنیم و فاجعهٔ بزرگی را که بر سر اسلام آمد و کمر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را خم کرد، جبران کنیم. تعبیر حضرت زهرا علیها السلام را دوباره در رابطه با شرایط بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله توجّه بفرمایید، می‌فرمایند: «خَوَرُ الْقِنا»؛ یعنی خم‌شدن و ضعیف‌شدن نیزه؛ یعنی این فاجعهٔ حذف ولایت علی علیه السلام از جامعه، کمرم را خم کرد!! مگر ولایت امام معصوم چیز ساده‌ای است که بشود شخص دیگری را جایگزین او کرد؟ حضرت علیها السلام می‌گوید تا همه بدانند بر فاطمه علیها السلام چه گذشته و چگونه این فاجعه، کمر دختر خانهٔ توحید را که مظهر عبودیت محض خدا است، شکسته است، تا هرکس که ذرّه‌ای غیرت دینی دارد، بداند نمی‌توان نسبت به این انحراف بزرگ بی‌تفاوت گذشت و آن را شامل مرور زمان کرد و فکر کند واقعه‌ای بوده که گذشته است. اگر همین امروز، جهان اسلام نسبت به حرف حضرت زهرا علیها السلام هوشیاری به خرج بدهد، به‌کلّی سرنوشت جهان اسلام متحوّل می‌شود، پس قصّه، قصّهٔ دیروز نیست و فاطمه علیها السلام این را خوب می‌داند و لذا می‌بینیم آن حضرت نظر خود را به فضاهایی دورتر از چهاردیواری مسجد دوخته است. می‌فرماید: «وَ تَقدِمَةُ الْحُجَّةِ»؛ اتمام حجّتی بود تا هرکس بداند چه باید بکند، راهی را بر شما گشودم که در راه نمانید و جوّی که به‌وجود آمد شما را مرعوب نسازد، من که ملاک بودم، وظیفهٔ

خود را انجام دادم و انتقام کریمانهٔ خود را از عاملان انحراف خلافت گرفتم.

حضرت در نگاه و منظری وسیع به وسعت قلب همهٔ انسان‌های تاریخ سخن گفت و به آیندگان فهماند اگر رنجی بر پشت خود احساس می‌کنید و اگر از حاکمان خود جفاکاری می‌بینید، بدانید ریشه‌اش کجاست، خداوند برنامه‌ای برای شما ترسیم نموده است که نه تنها شما ظلم ظالمان را تحمل نکنید، بلکه حاکمان شما سختی‌ها را بر خود حمل کنند تا شما راه به سوی خدا را در زندگی زمینی، به راحتی طی نمایید، ولی در صدر اسلام این مسیر تغییر کرد و اسلامِ تأثیرگذار به اسلام انفعالی تبدیل شد. اسلامی که می‌توانست تمام کاخ‌های جهان را فتح کند و بشریت را در پرتو خود به تعالی برساند، خودش تبدیل شده است به یک اسلام انفعالی که هر روز زیر چکمه‌های ستمِ ستگران دست و پا می‌زند.

پشت شتر خلافت زخم دارد

حضرت زهراعلیها‌السلام پس از آن‌که با بهانه‌کردن مسأله فدک، حرف‌هایشان را به گوش همگان رساندند و جهت آیندگان را روشن نمودند، فرمودند:

۳۲۱ - «فَدُونُکُمُوها فَاحْتَقِبُوها دَبِرَةَ الظَّهْرِ»؛ یعنی خلافت را بگیرید، ولی بدانید که پشت شتر خلافت زخم دارد.

ما آنچه باید در فرهنگ جامعه پایه‌ریزی کنیم، کردیم و جایگاه این خلافتی را که شما به‌دست آوردید، روشن نمودیم، ولی بدانید این

خلافتی که شما از این طریق به‌دست آوردید آنچنان نیست که به راحتی از آن استفاده کنید و به اهدافتان برسید، آری، پشت آن زخم است و به راحتی به شما سواری نمی‌دهد.

۳۲۲ - «**نَقِبَةَ الْخُفِّ**»؛ و پای آن تاول کرده و سوراخ است.

چون حق شما نبوده که بر آن سوار شوید و لذا بر وفق میل شما حرکت نمی‌کند، همواره متوقف می‌شود و شما را ناکام می گذارد و شما مردم را از نتایجی که حاکمیت حق برای آن‌ها داشت، محروم کردید.

حکومتی که برسرکار آمد، تهدیدی بود در جهت به هدر دادن حقایقی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای آن رنج‌های فراوان کشید و در راه تثبیت آن قربانی‌های فراوانی داد ولی با تغییر جهت آن، حضرت زهرا علیها السلام با خودآگاهی تاریخی مخصوص به خود، خطر فردایی را می‌دید که راه‌های آسمانی‌شدن انسان‌ها به بهانه‌های واهی بسته می‌شود و بشر را تماماً زمینی می‌کنند. اکتشاف زمینی جدید به بهای فراموش‌کردن آسمان -آسمانی که آخرین دین در پیش روی بشر قرار داد- خسارتی است بسیاربسیار بزرگ. و فاطمه علیها السلام با تمام وجود تلاش کرد تا راه معنویتی که آخرین دین در پیش روی بشر قرار داد، بسته نشود و به واقع تنها در جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام به کمک فرزندانش گشوده است، این راه هنوز باز است.

انسان‌هایی که در زندگی خود ممارست طولانی با فرهنگ آسمانی اسلام ندارند، به سرعت با زنده‌کردن تعصّب‌ها از مسیر اصلی خارج می شوند، و این بود که باید پس از پیامبر صلی الله علیه و آله کسی در جایگاه پیشوایی این امّت قرار گیرد که از همهٔ جبهه‌گیری‌ها و قبیله‌گرایی‌ها آزاد شده باشد

وگرنه در آن شرایطی که هنوز عهد جاهلیت نمرده است، کوچک‌ترین انتخابِ انحرافی به زودی جای خود را باز می‌کند، همچنان‌که با انتخاب یزیدبن‌ابوسفیان (برادرِمعاویه) در زمان خلیفهٔ اول، راه حضور بنی‌امیه بر کلّ جامعه اسلامی هموار شد و فاطمه علیها السلام قبل از به فعلیت‌رسیدن چنین فاجعه‌ای از آن آگاه بود و در حاکمیت‌ابابکر، حاکمیت بنی‌امیه را می‌دید و این است که حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: ننگ این عملِ شما باقی خواهد ماند و این مسیر به کارهای زشتی خواهد کشید.

۳۲۳ - «**باقِیَةَ الْعارِ**» یعنی؛ ننگ این عملِ شما باقی خواهد ماند. چیزی را شروع کردید که خودتان هم از نتایج آن گریزانید، ولی متوجّهٔ نتایج زشت آن نمی‌شوید. پس از چندی ابابکر گفت: «**اَقیلُونی فَلَسْتُ بِخَیْرِکُمْ وَ عَلِیٌّ فیکُمْ**»[٦] یعنی؛ مرا رها کنید که من بهتر از شما نیستم، در حالی‌که علی در بین شماست. ولی این حرف هرگز به معنی ترک خلافت نبود، بلکه وسیله‌ای بود برای خارج شدن از مسئولیتی که به دوش می‌کشید و لذا عمر در زمان خلافت خود گفت: «**اِنَّ بَیْعَةَ اَبی‌بَکْرٍ فَلْتَةٌ فَقَدْ کانَتْ کَذلِکَ غَیْرَ اَنَّ اللهَ وَقی شَرَّها**»[٧] یعنی؛ بیعت با ابابکر یک اشتباه بود، خدا ما را از شرّ آن در امان دارد. صاحب عِقدالفرید می‌نویسد: «چون عمر خنجر خورد، به او گفتند: ای کاش برای خود خلیفه‌ای معین می‌کردی. گفت: پس از آن‌که آن سخنان را بر شما گفتم، تصمیم داشتم که سزاوارترین مردی را که اگر بر شما حکومت کند شما را بر طریق حق حمل کند که

---

٦ - «تاریخ طبری»، ج۲، ص٤٤۲.

۷ - «تاریخ طبری»، ج۲، ص٤٤۲.

علی‌بن‌ابی‌طالب است، برای ولایت امر شما نصب کنم، پس دیدم که من تاب نمی‌آورم، چه در زمان حیاتم و چه در زمان مرگم که او را رئیس بر شما ببینم»[۸] سپس عثمان حاکم شد.

فاطمه علیها السلام چنین آینده‌ای را می‌دید که فرمود: پشت شتر خلافت زخم است و پای آن تاول دارد، و لذا شما را به اهدافی که در آن می‌جویید نمی‌رساند و برایتان چیزی باقی می‌ماند که چون با آن روبه‌رو شوید از آن فراری هستید، و حقیقتاً همهٔ آنچه او گفته بود، تماماً تحقّق یافت، در حالی که اگر خلافت در جای خود قرار می‌گرفت، هرگز کار به این‌جاها کشیده نمی‌شد و در آن حال، نه پشت شتر خلافت زخم برمی داشت و نه پای آن تاول می‌زد و نه نتیجه، این‌چنین ننگ‌آلود می‌شد، عین همین پیش‌بینی را ما در سال‌های بعد از انقلاب می‌توانیم تجربه کنیم که هر وقت مسئولان ما و برنامه‌ریزان اقتصادی، فرهنگی و سیاسی کشور در مسیر ولایت فقیه حرکت کردند، برای خود و برای مردم مفید بودند و هر وقت خود را از مدیریت ولایی خارج کردند، هم خودشان روسیاه شدند و هم مردم را به سختی و بحران دچار نمودند. به عنوان نمونه دولت شهید رجایی و دولت بنی‌صدر را مقایسه کنید می‌بینید در دولت شهید رجایی که سخت مقیّد به ولایت فقیه بود، مردم آرمان‌های منطقی خود را قابل‌دسترس می‌دیدند و محیط هم جهت یک زندگی معنوی آماده بود، ولی در دولت بنی صدر همواره تشنّج بود و حادثه، به طوری که مردم احساس می‌کردند برای همیشه دارند اهداف منطقی خود را از دست

---

۸ - «عِقدالفرید»، طبع اوّل، ج۳ص ۷۱.

می‌دهند و در آخر کار خود بنی‌صدر هم مجبور شد با خواری از ایران فرار کند. خداوند حاکمیت را مخصوص خود می داند و می‌فرماید: «فَاللّهُ هوَ الْوَلی»[۹] یعنی؛ فقط خدا ولیّ است، پس هر خلیفه‌ای که مسیر خلافتش، جریان ولایت حضرت پروردگار است، خلافتش حق است و کارش نتیجه می‌دهد، و چنین کسی یا باید خود امام معصوم باشد و یا باید کسی باشد که فرهنگ امام معصوم را حاکم و جاری کند، وگرنه خلافتش حق نیست و لذا به نتیجه‌ای که باید برساند، نمی‌رساند، چه خلافت باشد، چه غیر خلافت. لذا حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرمایند:

۳۲٤،۳۲۵- «مَوْسُومَةً بِغَضَبِ اللهِ وَ شَنارِ الْاَبَدِ»یعنی؛ این نوع حاکمیت، نشان از غضب خدا دارد و موجب ننگ ابدی است.

حالا تا چه موقع در کشورهای اهل سنت می‌توان از فضای نقد و بررسی حادثهٔ صدر اسلام جلوگیری کرد؟ بالاخره اگر جوانان مسلمان اهل سنت روح جستجوگر خود را به‌کار ببرند، می‌توانند نه‌تنها گرفتار اختلاف بین شیعه و سنی نشوند، بلکه ماوراء این اختلاف‌ها به احیاء اسلام راستین فکر کنند و به جای اصرار بر مشروعیت حق حاکمیت خلفا، سعی در بازبینی موضوع نمایند. بعدها بسیار تلاش شد تا چهرهٔ خلیفه اوّل و دوم و سوم را بازسازی کنند و حتّی روایاتی را که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام فرموده‌اند را جعل و برای خلفا هم مطرح کردند،[۱۰] ولی سخنان فاطمه علیها السلام

---

۹ - سوره شوری، آیه ۹.

۱۰ - در مقابل حدیث قرطاسی که شیعه و سنّی نقل کرده‌اند، مبنی بر این‌که پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای آخر عمر شریفشان در حال احتضار، کاغذ و قلمی خواستند که علی علیه السلام را به عنوان

را چه می‌توان کرد.[۱۱] و لذا است که می‌فرمایند این کار شما ننگ و شنار ابدی را به همراه خواهد داشت و برگ سیاهی است در تاریخ اسلام و این‌چنین موضوع را به نقد کشیدند.

خلیفه خود انتخاب کنند.(بخاری، کتاب العلم ج۱ ص۲۲) در مقابل این حدیث از قول عایشه حدیث ساختند که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال احتضار فرمودند: «کتفی بیاورید تا برای ابابکر نوشته‌ای بنویسم تا یک‌نفر درباره او اختلاف نکند» آیا در آن جلسه در حالی‌که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حال احتضارند، فقط عایشه بود؟! و آیا اگر چنین حدیثی واقعیت داشت، چرا در سقیفه که سخت همه در جستجوی عاملی برای ارجحیت ابابکر بودند، آن حدیث مطرح نشد؟

۱۱ - ابن‌قتیبه متوفی سال ۲۷۰ هجری به عنوان یک مورخ اهل سنّت در کتاب الامامةوالسیاسة آورده:«قالَ عُمَرُ لِأبِی‌بَکْرٍ اِنْطَلِق بنا اِلی فاطِمَةَ فَإنّا قَدْ اَغْضَبْناها، فَانْطَلَقا جَمیعاً، فَاسْتَأذَنّا عَلی فاطِمَة، فَلَمْ تَأْذَنْ لَهُما، فَأتیا عَلِیّاً فَکَلَّماهُ فَاَدْخَلَهُماها، فَلَمّا قَعَدا عِنْدَها حَوَّلَتْ وَجْهَها اِلَی الْحائِطِ فَسَلَّما عَلَیْها فَلَمْ تَرُدَّ عَلَیْهِمَاالسَّلام»؛ یعنی عمر به ابابکر گفت: «با من بیا تا برویم به سوی فاطمه که او را ناراحت و غضبناک کرده‌ایم. هر دو آمدند و از فاطمه اجازه ورود خواستند، حضرت اجازه ندادند، خدمت علی علیه السلام آمدند و با او صحبت کردند و حضرت را واسطه کردند، بالأخره چون داخل شدند، نزدیک فاطمه علیها السلام نشستند، فاطمه‌زهرا علیها السلام صورت خود را از آن‌ها برگرداند و روی به سوی دیوار کرد». ابن‌قتیبه در ادامه می‌گوید: ابابکر شروع به سخن کرد تا علّت برنگرداندن فدک را به فاطمه توجیه کند، فاطمه علیها السلام فرمود: «آیا بخوانم برای شما سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدانید و به آن عمل کنید؟ هر دوی آن‌ها گفتند: آری. فاطمه علیها السلام فرمود: «اُنْشُدُکُمَا الله اَلَمْ تَسْمَعا رسول‌الله صلی الله علیه و آله یَقُول رِضا فاطِمَةَ مِنْ رِضایَ وَ سَخَطَ فاطِمَةَ مِنْ سَخَطی، فَمَنْ اَحَبَّ فاطِمَةَ اِبْنَتی فَقَدْ اَحَبَّنی وَ مَنْ اَرْضی فاطِمَةَ اَرْضانی وَ مَنْ اَسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ اَسْخَطَنی؟» فرمود شما را به خدا قسم می‌دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که می‌گفت رضایت فاطمه، رضایت من است و خشم فاطمه، خشم من است، و هر کس فاطمه دختر مرا دوست دارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند، مرا راضی کرده و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است. آیا این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیدید؟ گفتند: آری، این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم، فاطمه علیها السلام فرمود: «فَإنّی اُشْهِدُالله وَ مَلائِکَتَهُ: اِنَّکُما

راهی که فاطمه علیها السلام گشود

۳۲۶ -«**مَوْصُولَةً بِنارِ اللهِ الْمُوقَدَةِ الَّتی تَطَّلِعُ عَلَی الْأفْئِدةِ**»؛ چیزی است که شما را به آتش الهی وصل می‌کند، آتشی که از درون قلب‌ها شعله می‌کشد.

ملاحظه می‌کنید که حضرت زهرا علیها السلام موضوع را چگونه تحلیل می‌کنند و کار انحراف خلافت از مسیر عصمت و طهارت، را تا کجا می‌کشانند. حضرت می‌گویند: با این کار، شما در عین به ظاهر مسلمان بودن، سرنوشت کفّار را برای خود رقم زدید، و اگر بصیرت فوق‌العاده آن حضرت نبود و اگر به افقی که مسلمانان باید به آن برسند نظر نداشت، مگر می‌شود به صحابهٔ پیامبرخدا صلی الله علیه و آله چنین نسبتی داد، آن هم از طرف فاطمه‌ای که مجسمهٔ تقوا و پرهیزکاری است و یک کلمه بیش از آنچه باید بگوید بر زبان نمی‌آورد. راستی اگر آن حضرت برای انحراف خلافت سرنوشتی جز سرنوشت کفّار سراغ داشتند، چنین کلماتی را بر زبان می‌آوردند؟!

این جاست که عرض می‌کنم؛ فاطمه علیها السلام از طریق این اعتراض‌ها جبهه‌ای را گشود که امام عسگری علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: «**نَحْنُ**

اَسْخَطْتُمانی وَ ما اَرْضَیْتُمانی وَ لَئِنْ لَقیتُ النَّبی لَاَشْکُوَنَّکُما اِلَیْه»؛ یعنی خدا و ملائکه را شاهد می‌گیرم که شما به جای این‌که در رضایت من کوشا باشید مرا به خشم آوردید و چون پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات کنم، شکایت شما را به سوی او خواهم برد.

حُجَجُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ وَجَدَّتُنا فاطِمَةُ حُجَّةٌ عَلَیْنا»[۱۲] یعنی؛ ما حجّت خداوند بر خلق هستیم و جدّهٔ ما فاطمه حجّت است بر ما. یعنی راه را به ما نشان داد و جبهه‌ای را که باید ما پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و حذف حاکمیت علی علیه السلام در آن قرار گیریم، بر ما نمایاند و به اصطلاح فاطمه نگذاشت پس از رحلت پیامبر تاریخ اسلام به بن‌بست بیفتد، و لذا راه رسیدن به افق اصلی مورد نظر اسلام را گشود و صحیح‌ترین موضع‌گیری را نسبت به آن جریان نشان می‌دهد، تا مردم برای همیشهٔ تاریخ، معنی حاکمیت صحیح را گم نکنند و فکر نکنند اگر حاکمی حاکمیتش، در مسیر حاکمیت حکم خدا نیست ولی ظالم هم نیست، می‌توان او را تحمل کرد. در واقع حضرت می‌گوید: اگر حاکمیتی در مسیر اجرای حکم خدا نیست و خواست به نظر خود عمل کند، جریان کفر است،[۱۳] حال چه به نماز ایستاده باشد و چه به شراب نشسته باشد.

---

۱۲ - «تفسیر طیب‌البیان»، ج۱۳، ص۲۲۳ (نقل از شرح «فَصّ حکمةٍ عِصْمَتِیَّةٍ فی کلمةٍ فاطمیّه»، از آیت‌الله‌حسن‌زاده، ص۱۵۹).

۱۳ - ابابکر اقرار داشت که: «من دوست داشتم که این جایگاه را کسی جز من داشت و شما اگر با من بخواهید چون پیامبرتان صلی الله علیه و آله رفتار کنید، من تاب آن را ندارم او از دسترس شیطان دور بود و از آسمان بر او وحی می‌آمد» (مسند احمد ج۱ ص ١٤- کنزالعمال ج۳ ص ١٢٦- الغدیر ج ۱۳ ص ٢٤٥). یا می‌گوید: « به خدا سوگند من بهترین شما نیستم و البته من نشستن بر این جایگاه را ناخوش می‌داشتم و مایل بودم کسی از میان شما به جای من برای این کار انتخاب می‌شد. اگر می‌پندارید من در میان شما با برنامه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کنم اکنون من بر آن شیوه نمی‌توانم عمل کنم، رسول خدا به یاری آسمان از لغزش‌ها بر کنار می‌ماند و با او فرشته‌ای بود، ولی من شیطانی دارم که مرا تحت تأثیر قرار می‌دهد، پس چون به خشم آمدم از من دوری کنید تا بر

ابوبصیر نقل می‌کند که با حضرت باقر علیه السلام در مسجد بودیم، عمربن‌عبدالعزیز داخل مسجد شد. پس آن حضرت فرمود: به خدا سوگند این جوان به سلطنت می‌رسد و دادگری می‌کند، ولیکن زندگی کوتاهی خواهد داشت، اهل زمین در مرگش اشک می‌ریزند، ولی اهل آسمان لعنتش می‌کنند.[۱۴] چون باید حاکمیت را در اختیار امام معصوم قرار می‌داد.

حضرت ابتدا آمدند خط انحراف را خوب روشن کردند و سپس جایگاه آن را تحلیل نمودند و در نهایت فرمودند عملاً شما کاری کردید که در قیامت سرنوشت شما با سرنوشت کفّار یکی خواهد بود، بعد می‌فرماید:

۳۲۷ - «**فَبِعَیْنِ اللهِ ما تَفْعَلُونَ**»؛ آیا متوجّه‌اید در منظر خدای عالم چه می‌کنید؟

آیا کاری بدتر از این کار بود که بخواهید تمام زحمات رسول خدا صلی الله علیه و آله را از بین ببرید؟ چراکه وقتی صورت و قالب اسلام بماند ولی روح و نور اسلام برود، مردم به امید نتایجی که می‌توانند از نظر مادّی و معنوی از اسلام بگیرند، به آن روی می‌آورند، ولی نتیجه مورد انتظار نصیبشان نمی‌شود و لذا یا فکر می‌کنند خداوند تا این حدّ مواظب بندگانش نبوده است که همهٔ ابعاد وجودی آن‌ها را هدایت فرماید و اسلام در همان حدّی

پوست و موی شما پا نگذارم، مرا بپایید، اگر به راه راست رفتم یاری‌ام کنید و اگر پرت افتادم مرا به راه راست آورید» (طبقات ابن‌سعد ج ۳ ص ۱۵۱ - الامامهٔ و السیاسهٔ ج ۱ ص ۱۶).

۱۴ - «اثبات الهداه»، ص ۳۱۵.

است که خلفاء نشان داده‌اند، و یا فکر می‌کنند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در نشان‌دادن دین خدا و راه استفاده‌کردن از آن کوتاهی کرده است و در هر دو حال چه بدانید و چه ندانید به جنگ خدا رفته‌اید. «**فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی‌اللهِ کَذِباً...**»؛[۱۵] چه کسی ظالم‌تر از آن است که به خدا افتراء ببندد.

با نام اسلام، ولی غیر اسلام

حضرت در ادامه می‌فرماید:

۳۲۸ - «**وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ**»[۱۶]؛ خیلی زود ظالمان خواهند دانست که به کدام بازگشت گاهی بازخواهند گشت. ملاحظه می‌کنید که قرآن این آیه را در رابطه با کسانی مطرح می‌کند که شیاطین بر آن‌ها نازل می‌شوند، «... **مَنْ تَنَزَّلُ الشیاطین**»[۱۷] و در آن آیه می‌خواهد بفرماید این روش ظالمانه پایدار نیست و به زودی از بین می‌روند. حالا حضرت زهرا علیها السلام این آیه را خطاب به جریان حاکم مطرح می‌فرماید، تا جایگاه چنین کاری را در سنّت الهی روشن کند و آن‌ها را متذکّر فرماید که به صحابی بودنِ خود مغرور نشوید که هیچ‌جای امنی در نظام الهی برای خود باقی نگذارده‌اید.

آن فضای خفقانِ بعد از سقیفه، گروه انصار هم که عموماً با اهل‌البیت علیهم السلام بودند را، مرعوب کرد، حضرت این‌گونه قداست دروغین

---

۱۵ - سوره کهف، آیه ۱۵.

۱۶ - سوره شعراء، آیه ۲۲۷.

۱۷ - سوره شعراء، آیه ۲۲۱.

ساخته‌شده را می‌شکند و نمی‌گذارد با نام اسلام، اسلام را از حقیقت خارج کنند، تا لااقل روشن شود آنچه به نام اسلام به صحنه خلافت پاگذارده است، اسلام نیست و خانواده پیامبرعلیهم السلام آن را به رسمیت نمی‌شناسند و مردم هوشیار باشند که روش حذف اسلام، روش پیچیده و غیر علنی است، درست است که از ابابکر به عنوان صحابهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله شروع شد ولی به معاویه ختم می‌شود.[۱۸] جریان نفاق از اوّل که نمی‌تواند ابوسفیان و باند اموی را به صحنه حاکمیت بیاورد، ولی طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که کار در نهایت در دست پسر ابوسفیان می‌افتد، و واقعاً این‌طور شد یا نشد؟ وقتی کسانی برسر کار آمدند که مددهای غیبی را پشتوانهٔ خود نداشتند، مجبورند به پشتوانه‌های دنیایی امید پیدا کنند، به طوری که ابابکر، صدقاتی را که در دست ابوسفیان بود و باید به بیت‌المال می‌داد، به او بخشید[۱۹] و از همین طریق حاکمیت به سوی باطل سیر می‌کند و این‌ها چیزهایی است که از چشم دختر رسول خداصلی الله علیه و آله پنهان نیست هر چند بعضی‌ها علّت موضع‌گیری به ظاهر تند حضرت را نمی‌فهمند، چون آن‌ها ابتدا و ظاهر را می‌بینند و دختر رسول خداصلی الله علیه و آله انتها و باطن را می‌نگرد.

---

۱۸ - به کتاب «تاریخ تحول دولت و خلافت» از حجت‌الاسلام رسول جعفریان، ص۱۴۳ رجوع فرمایید، که مؤلف محترم نظر لامنس را مطرح می‌کند که سقیفه را توطئه یک گروه می‌داند.

۱۹ - «تاریخ طبری»، ج۲، ص۲۰۲.

فاطمه علیها السلام انتهای کار را می‌نگرد

فاطمه علیها السلام در همان ابتدا حیله‌ها و ظلم‌های معاویه را می‌بیند، چراکه هر جا و در هر حاکمیتی اگر حکم خدا جاری نباشد، به هر صورت که حاکمان ظاهر خود را بسازند، در نهایت نتیجه همان فرهنگ ظالمانهٔ معاویه است و در بقیهٔ نظام‌ها هم شما با چنین قاعده‌ای در طول تاریخ روبه‌رو بوده‌اید، شما ابتدای روی‌کار آمدن نظام‌هایی را که در آخر ظالم‌بودنشان برای همه مسلّم است مطالعه بفرمایید، خواهید دید همیشه با شعارهای جذّاب و از طریق افراد ظاهرالصلاح شروع شده‌اند، حتّی با ظاهر شیعه علی علیه السلام آمدند، ولی چون قاعدهٔ تشیّع را نپذیرفتند که باید مبانی نظام و قوانین اصلی آن از طریق فقیه آگاه به فرهنگ امامان معصوم، تدوین شود، سر در ظلم و حتی هدم اسلام برآوردند و حضرت فاطمه علیها السلام با ما در این رابطه‌ها سخن دارد و به جای نشانه‌رفتن به جبهه‌ای خاص، سعی در نشان‌دادن فاجعه‌ای دارد که بارها در تاریخ تکرار خواهد شد.

رضاخان برای حذف اسلام و روحانیت به کمک کارشناسانش، خواست فرهنگ ایران باستان را زنده کند، همچنان‌که بعد از انقلاب توسط دشمنان ولی به دست دوستان نادان چنین تلاش‌هایی می‌شد و با طرح مجسمهٔ کاوه‌آهنگر، آرم «الله» را از سر میادین برداشتند و مجسمهٔ کاوهٔ آهنگر را به جای آن نصب کردند، و حضرت فاطمه علیها السلام از ما انتظار دارند که نگویید مگر کاوه‌آهنگر بد بود و اگر بد نبود چه اشکال دارد که مجسمهٔ او را بر سر میادین بگذارند؟ بلکه بفهمید چه چیز را با چه چیزی حذف می‌کنند! و در چنین وقتی است که می‌فهمید چرا حضرت زهرا علیها السلام

حاکمیت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله را یک جریان ظالمانه می‌دانند و آیه «وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»؛ را مطرح می‌کنند، چون این‌ها پای نابودی اصل اسلام ایستاده‌اند، ولی زیرپوشش ایران‌باستان یا کاوه‌آهنگر و یا هر شیخ ظاهرالصلاح دیگر، و زهرای مرضیه در ادامه می‌فرماید:

۳۲۹ - «وَ اَنَا اِبْنَةُ نَذیرٍ لَکُمْ بَیْنَ یَدَیْ عَذابٍ شَدیدٍ» یعنی؛ من دختر آن کسی هستم که شما را از عذاب دردناکی که در پیش رو دارید برحذر داشت. و من از خطر کار بزرگی که برای خود پیش آوردید خبر دادم و گفتم که این کارِ شما یک نحوه ظلم و کفر است و چنین بصیرت‌دادن نسبت به آینده سیرهٔ ما خانواده است و لذا انتظار نداشته باشید من سیرهٔ پدرم را رها کنم و عافیت‌طلبانه ناظر بر چنین انحراف بزرگی باشم.

در آن شرایطی که اسلام تازه پای گرفته و قلب جامعه آمادهٔ پذیرش رهنمودهای معنوی علی علیه السلام است، اگر علی علیه السلام به صحنه آید، خدایی در قلب افراد جامعه حاضر می‌شود که در نهج‌البلاغه به بشریت معرفی شده و در نتیجه جامعه موفق به اُنس با خدایی می‌شود که چون علی علیه السلام می‌شود با آن خدا مناجات کرد، و سراسر وجود افراد جامعه را محبّت به آن خدا اشغال می‌کند و عبودیتی همراه با معنویت به جامعه می‌رسد - به جای یک عبادت خشک و قالبی - خانوادهٔ پیامبر علیهم السلام فرهنگی را می‌شناسند که در آن فرهنگ، ظاهر قرآن به باطنش وصل است و اگر این خانواده در صحنه باشند، دیگر قرآن در حدّ الفاظ در جامعه مطرح نمی‌شد و لذا با حاکمیت علی علیه السلام جامعه به شعوری دست می‌یافت که موجب توکّل و پارسایی عظیمی در روابط انسان‌ها با خود و با دیگران می‌شد، چرا که اگر توانستیم

خداوند را درست بیابیم و درست با او ارتباط برقرار کنیم، حتماً به مرتبهٔ یقین خواهیم رسید و در آن حال، روحی در جامعه حاکم است که انسان‌ها همواره احساس می‌کنند در مرکز عالم وجود قرار دارند و زندگی معنیِ حقیقی خود را پیدا خواهد کرد و حضرت زهرا علیها السلام دیدند چنین شرایطی از دست مسلمانان صدر اسلام رفت.[۲۰] و حالا که با سخنان حضرت‌زهرا علیها السلام عمق فاجعه روشن شد و معلوم شد چه چیزی از دست رفت و چه آیندهٔ پردردسری برای حاکمان خواهد ماند، بالأخره بشریت به خود می‌آید و معنی سخنان دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌فهمد.

فاطمه علیها السلام و نجات تاریخ از بن‌بست

۳۳۰ - «فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ، وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ» یعنی؛ شما هر چه می‌خواهید انجام دهید، ما هم آنچه باید انجام دهیم، انجام خواهیم داد، شما منتظر بمانید، ما هم منتظر خواهیم ماند.

حضرت زهرا علیها السلام خواستند بگویند ما جبههٔ خود را مشخص کردیم و جبهه‌ای را برای نجات اسلام پایه‌ریزی نمودیم و اجازه نمی‌دهیم شما به اسم اسلام هر کاری خواستید بکنید. اشاره می‌کنند به آیه‌ای که خداوند می‌فرماید: «**وَ قُلْ لِلَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکُمْ، اِنّا عامِلُون وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُون**»[۲۱] یعنی؛ ای پیامبر! به آن‌هایی که ایمان نیاوردند

---

۲۰ - برای فهم زندگی در «مرکز عالم وجود» می‌توانید به بحث «معنی و عوامل ورود به عالم بقیةالله» رجوع بفرمایید.

۲۱ - سوره هود، آیات ۱۲۱ و ۱۲۲.

بگو: آنچه می‌توانید بر اساس توانتان انجام دهید، ما هم آنچه می‌توانیم انجام می‌دهیم، شما منتظر نتایج اعمالتان باشید، ما هم منتظر نتایج اعمالمان هستیم. چنانچه ملاحظه می‌کنید در این آیه خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بر مواضع خود پایدار باش! حالا حضرت زهرا علیها السلام خود را در چنین شرایطی احساس می‌کنند و همان سخنان را بر زبان می‌آورند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به امر خدا مطرح می‌فرماید و عملاً با این سخنِ حضرت‌زهرا علیها السلام، جریان پایداری و مقاومت در مقابل انحراف صدر اسلام شروع شد و نه تنها نهضت فاطمه علیها السلام پس از اظهار این خطبه تمام نشد، بلکه تازه شروع گشت، و خلیفه اول به‌خوبی متوجّه شد که با مسئلهٔ ساده‌ای روبه‌رو نیست، متوجّه شد پایهٔ نهضتی گذارده شد که مبارزان را می‌تواند نسبت به آینده دلگرم کند و برای خود برنامه‌ریزی نمایند و احتمال این برنامه‌ریزی در بین انصار بیشتر بود، لذا پس از اتمام خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام او سریعاً بالای منبر رفت و گفت:

«مردم! چرا به هر سخنی گوش می‌دهید؟ چرا در روزگار پیامبر چنین خواست‌هایی نبود؟ هر کس از این مقوله چیزی شنیده بگوید. هر کس دیده گواهی دهد. روباهی را مانَد که گواه او دُم اوست. می‌خواهد فتنهٔ خفته را بیدار کند. از درماندگان یاری می‌خواهد. از زنان کمک می‌گیرد. امّ‌طحال[۲۲] را مانَد که بدکاری را از همه‌چیز بیشتر دوست داشت. من اگر بخواهم می‌گویم و اگر بگویم آشکار می‌گویم! لیکن چندان که مرا واگذارند خاموش خواهم بود.

---

۲۲ - زن روسپی که در عصر جاهلیت بوده است.

ای گروه انصار! سخن نابخردان شما را شنیدم! شما بیشتر از دیگران باید رعایتِ فرمودهٔ پیامبر را بکنید! چون شما بودید که او را پناه دادید و یاری کردید. من دست‌و زبانم را از کسی که سزاوار مجازات نباشد کوتاه خواهم داشت.»[۲۳]

حاکمیت خط فاطمه علیها السلام به کلّ جهان

از جملات ابابکر به خوبی برمی‌آید که خلیفه پس از سخنان فاطمه علیها السلام خطری احساس کرده است که باید به نظر خود آن خطر را در نطفه خفه کند، غافل از این‌که آنچه فاطمه علیها السلام پایه‌گذاری کرد، وسعتش بیشتر از وسعت یک جبههٔ محدود نظامی است که با تهدید سرکوب شود. ایجاد امیدی است برای پایه‌ریزی مبارزه‌ای عمیق و همه‌جانبه تا فعلاً اساس اسلام معنی خود را گم نکند و آرام‌آرام جای خود را بیابد و همچنان‌که عرض شد این‌ها حساب همه‌چیز را کرده بودند مگر حساب فاطمه زهرا علیها السلام را،[۲۴]

---

۲۳ - گویا ابن‌ابی‌الحدید هم باور نمی‌کرده که ابابکر بعد از خطبهٔ حضرت زهرا علیها السلام این‌چنین علی علیه السلام را به باد انتقاد گرفته باشد لذا در «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج۱۶، ص۲۱۵ داریم که ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید این سخنان را برای نقیب‌ابویحیی، یعنی یحی‌بن‌ابوزیدبصری خواندم و گفتم ابوبکر به چه کسی کنایه می‌زند؟ گفت کنایه نمی‌زند به صراحت می‌گوید. گفتم اگر سخن او صریح بود از تو نمی‌پرسیدم. خندید و گفت: مقصودش علی است. گفتم یعنی روی همه این سخنان تند به علی است؟ گفت بله! پسرکم! حکومت است! انصار چه گفتند؟ از علی طرفداری کردند، اما ابابکر ترسید فتنه برخیزد و آنان را نهی کرد.

۲۴ - پس از جریان غدیر گروهی هم عهد شدند که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع حاکمیت علی علیه السلام شوند. در این راستا، پیمان‌نامه‌ای با امضای ۳۴ نفر تهیه و آن را به

آن‌هم حساب چنین زهرایی را نکرده بودند، که آمده است و می‌گوید: «فَاعْمَلُوا اِنّا عامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ» یعنی؛ بدانید شما کار خود را کردید، ما هم آنچه باید بکنیم، می‌کنیم، شما منتظر باشید، ما هم منتظر خواهیم ماند. حضرت زهرا علیها السلام آمده است تا فرهنگ مبارزه با خلیفه را اعلام کند و به همین‌جهت هم رقیبان حضرت زهرا علیها السلام به نظر خودشان با آن ضرباتی که به حضرت زدند، از حضرت زهرا علیها السلام انتقام گرفتند، چون با موضع‌گیری حضرت زهرا علیها السلام همهٔ برنامه‌هایشان آن طور که فکر می‌کردند، به بن‌بست رسید.آن‌ها این وضعیت را نمی‌خواستند که یک طرف، خط علی علیه السلام باشد و یک طرف دیگر خط خلفاء، آن‌ها همه اسلام را برای خود می‌خواستند و حالا با چیز دیگری روبه‌رو شدند و شیعه به‌عنوان یک جریانِ اصیل فکری که رهنمودهای فاطمه علیها السلام را پیگیری می‌کند، شکل گرفت. به طوری که از جهتی حاصل این جریان، امام صادق علیه السلام است با آن همه مبانی فکری و فرهنگی، که هر چهار امام اهل سنّت اعم از مالک‌انس، ابوحنیفه، احمدحنبل و شافعی اقرار دارند که مستقیم یا غیرمستقیم از امام صادق علیه السلام استفاده کرده‌اند. و از جهت دیگر حاصل این جریان حسین علیه السلام است و فرهنگ عاشورایی پیروزی خون بر شمشیر.

ابوعبیده‌جراح دادند، در آن پیمان نامه همه‌چیز را پیش‌بینی و برنامه‌ریزی کردند. برای اطلاع از مفاد آن به بحار ج۸ص۳۳، و شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج٤ ص٤٥٤ رجوع بفرمایید.

ظهور حکومت شیعه

جبهه‌ای که فاطمه علیها السلام آن را بنیانگذاری کرد، همواره در طول تاریخ در حال پیشروی است، دیدند با منطق که نمی‌توان شیعیان علی علیه السلام را از صحنه بیرون کرد، دست به کار تهمت شدند. معاویه رسماً اعلام کرد که هیچ‌کس حق ندارد از مناقب علی بگوید و شروع کردند به جرم شیعهٔ علی علیه السلام بودن، افراد را کشتن. اگر شیعه جریان زنده و فعّال نبود که نباید تا این حدّ برای نابودی‌اش جلو می‌آمدند، آری بنی‌امیه و بنی‌عباس، زندان‌ها را از شیعیان پرکردند، سقف زندان را برسر عدّهٔ زیادی از آن‌ها خراب کردند و در همان‌جا آن‌ها را زنده‌به‌گور نمودند، ولی باز شیعه با تمام نشاط جلو می‌آمد به طوری‌که مأمون عباسی برای استحکام خلافتش حیله‌گرانه امام رضا علیه السلام را ولیعهد خود قرار داد تا بلکه از طریق نزدیک کردن امامان به خود، مسیر ائمهٔ شیعه را عوض کنند و جریان شیعه را به زعم خود از بین ببرند، باز نشد. از این‌مرتبه به بعد، یعنی پس از جواب‌ندادن طرح ولیعهدی امام رضا علیه السلام، امامان شیعه را در پادگان‌ها زیر نظر گرفتند و در جوانی آن‌ها را شهید کردند، ولی یک‌مرتبه می‌بینند در عمق امپراطوری عثمانی، حکومت شیعه اعلان وجود می‌کند و دولت صفویه به میدان تاریخ پا می‌گذارد و باز فرهنگ شیعه با ظهوری بهتر از ظهوری که در صفویه نمایان شد، لایه‌های تاریخ را شکافت و در انقلاب مشروطه خود را نشان می‌دهد و در این حال باید هر قانونی که در مجلس شورای ملی تصویب می‌شود مجتهدان فقه آل‌محمد علیهم السلام تأیید نمایند، و مژده «کوثر» بودن فرهنگ فاطمی، کمی محقّق شد، و در انتها، شیعه در

انقلاب اسلامی به رهبری امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» آرایش سیاسی کشور خود را به گونه‌ای شکل می‌دهد که دیگر فرهنگ تشیّع در کنار شاه نیست، بلکه فقه‌آل محمّد علیهم السلام حاکم می‌شود و حکم ریاست جمهور را هم باید ولیّ فقیه تنفیذ کند و معلوم است که شیعه باز هم جلو می‌آید تا در نهایت، خود امام معصوم علیه السلام یعنی حضرت بقیةالله‌اعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف حکومت را به دست بگیرند و این مژده‌ای بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام دادند و فرمودند: «مهدی این امّت، از فرزند تو است»؛ یعنی جریانی که تو شروع می‌کنی، آرام‌آرام جای خود را در تاریخ آیندهٔ جهان باز می‌کند تا در نهایت، اسلامی که تو می‌خواهی بر فرهنگ جهان حاکم شود و لذا همچنان‌که قبلاً عرض شد، وقتی حضرت مهدی علیه السلام قیام خود را شروع می‌کنند، در ابتدای قیام می‌فرمایند: «وَفی اِبْنَةِ رَسُولِ‌الله لی اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[۲۵] یعنی؛ الگو و اسوهٔ من در برنامه‌ای است که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی کرد.

ریشهٔ عدم بصیرت روشنفکران ما نسبت به دشمن

در نظام انقلاب اسلامی معلوم شد وقتی با فرهنگ حضرت فاطمه علیها السلام جامعه اداره شود، جامعه توان فوق‌العاده پیدا خواهد کرد؛ شما نمونه‌اش را در دفاع مقدّس هشت‌ساله ملاحظه کردید، در حالی‌که در آن جنگ تقریباً تمام جهان به کمک صدام آمد، از دو ابرقدرت آن‌روز بگیرید تا همهٔ کشورهای اروپایی و عربی به غیر از سوریه، همه و همه می‌خواستند ایران را شکست دهند ولی نتوانستند، همچنان‌که این‌همه توطئه از اوّل

---

۲۵ - «بحار الانوار»، ج۵۳، ص۱۸۰

انقلاب تا حالا موفق نشد، این در حالی است که هنوز ما با تحقّق کامل فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام خیلی فاصله داریم، حالا حساب کنید وقتی وجود مقدّس مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می‌کنند و شرایط تحقّق کامل فرهنگ فاطمی فراهم می‌شود، چقدر سریع کار امام زمان علیه السلام جلو می‌رود، چون فرهنگ فاطمی در هیچ حالی هضم شرایطی که ظالمان فراهم می‌کنند نمی‌شود، ابتدا پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در مقابل فرهنگ سقیفه قد عَلَم کرد و کار خود را شروع نمود و همچنان جلو می‌رود و هرگز یأس به خود راه نمی‌دهد، آن هم با بصیرتی که فاطمه علیها السلام در ریشه‌یابی حادثه‌ها به شیعیانش می‌دهد.

همچنان‌که قبلاً نیز عرض شد، شما به عنوان نمونه ملاحظه کنید؛ نظام شاهنشاهی در سال ۱۳٤۱ لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» را تصویب کرد، در ظاهر خلاف شرعی در آن به چشم نمی‌خورد و نظام شاه هم تلاش کرده بود تا در عین تحقّق اهداف فاسد خود، طوری لایحه را بنویسد که کسی متوجّهٔ اصل قضیه نشود، ولی در یکی از بندهای آن به جای این‌که نمایندگان به قرآن قسم بخورند، نوشته بودند: «قسم به کتاب مقدّسی که اعتقاد دارم»؛ در ظاهرِ قضیه ممکن است کسی بگوید «کتاب مقدّس» برای جامعه اسلامی همان قرآن است، ولی امام‌خمینی «رحمة‌الله‌علیه» متوجّه شدند از این طریق هر غیرمسلمانی هم می‌تواند به عنوان نمایندهٔ ملّت ایران وارد مجلس شود و لذا روی آن حساسیت نشان دادند، بقیه علماء هم که شاگرد بصیرت فاطمه علیها السلام بودند همراهی کردند. مرحوم

آقای فلسفی«رحمة‌الله‌علیه» در تهران منبر رفت و فرمود: مردم! می‌دانید معنی و هدف این لایحه چیست؟ معنی آن کشتن امام حسین علیه السلام است!!.

ممکن است انسانی که بینش عمیق فاطمی نداشته باشد، تعجب کند که مگر چه شده است؟! چه فرقی می‌کند که نمایندگان بگویند: «قسم به کتاب مقدّسی که اعتقاد دارم»، یا بگویند: «قسم به قرآنی که اعتقاد دارم»؟. وقتی شاگردان مکتب فاطمه علیها السلام از ظاهر تا عمق مسئله سیر می‌کنند، به خوبی متوجّه می شوند چه حیله‌ای پشت این جمله خوابیده است و لذا امام‌خمینی«رحمة‌الله‌علیه» با روشنگری خود، رژیم شاه را مجبور کردند که لایحه را پس بگیرد. این یک مثال بود تا ببینید فاطمه علیها السلام به شیعیان واقعی خود چگونه بصیرت و دقّت می‌دهد. باید ببینیم چه می‌شود که بعضاً مردم ما از این‌گونه بصیرت‌ها محروم می شوند؟ اصلاً چرا روشنفکرانِ تحصیل‌کردهٔ غرب، از رضاخانِ مزدورِ انگلستانِ استعمارگر استقبال کردند و وابسته بودن رضاخان را نتوانستند ببینند، حتّی شخصی مثل دکتر مصدّق شش‌سال مشاور رضاخان است و تا آخر هم به سلطنت سلسلهٔ پهلوی وفادار بود، ولی مرحوم مدرس«رحمة‌الله‌علیه» به خوبی از همان اوّل می‌بیند که رضاخان مأمور مشخص انگلیس است که به کمک آیرُن ساید - مأمور مخفی انگلستان- به ایران و انقلاب مشروطه تحمیل شده است. شهید مدرس«رحمة‌الله‌علیه» این بصیرت را با نزدیکی به فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام به راحتی به دست آورده است؛ و برعکس، تحصیل‌کرده‌های ما که همه‌جا رفته‌اند، ولی از فرهنگ حضرت زهرا علیها السلام فاصله گرفته‌اند، همواره چه خودشان بخواهند، و چه نخواهند از طریق دشمن بازی

خورده‌اند و همواره از خودآگاهی تاریخی زمانهٔ خود محروم بوده‌اند. باز نمونهٔ خودآگاهی تاریخی را در امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌بینید و در مهندس بازرگان نمی‌بینید، چون اسلام مهندس بازرگان، اسلامی نیست که از فرهنگ فاطمه علیها السلام نور گرفته باشد، سراسر کتاب‌های ایشان را ملاحظه کنید، گویا اصلاً فاطمه علیها السلام و موضع‌گیری آن حضرت وجود خارجی نداشته است، نتیجه‌اش هم این می‌شود که وقتی دانشجویان خط امام «رحمة‌الله‌علیه» به سفارتخانهٔ آمریکا در زمان دولت موقتِ آقای بازرگان حمله می‌کنند، آقای بازرگان استعفا می‌دهد که چرا به سفارتخانه آمریکا حمله کرده‌اید، چون او آمریکا را یک دولت می‌داند، کنار بقیهٔ دولت‌های دنیا، در حالی که دانشجویان ما متوجّهٔ توطئه‌های آمریکا زیر پوشش سفارتخانه می‌شوند. چرا دانشجویان خط امامی می‌فهمند این سفارتخانه یک جاسوسخانه است و امثال بازرگان و بنی‌صدر و قطب‌زاده نمی‌فهمند؟ ریشهٔ مسئله را در نزدیکی و دوری به بصیرت فاطمه علیها السلام باید جستجو کرد و هوشیاری خاص آن حضرت که جایگاه هر حادثه‌ای را در متن تاریخ می‌بیند و نه در شعارها و شخصیت‌های آن حادثه.

حضرت زهرا علیها السلام خطر فردایی را در خلافت ابابکر دیدند که وقتی یزیدبن‌معاویه برسر کار آمد، در حالی که سر حضرت اباعبدالله علیه السلام جلویش بود، گفت:

لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْيٌ نَزَلْ

بنی‌هاشم با مُلک و حاکمیت بازی کردند، وگرنه نه خبری از غیب در کار بود و نه وحی‌ای از آسمان نازل شد.

آیا وقتی خلیفهٔ اول با نظر خود حکم صریح خدا را در مورد خالدبن‌ولید که با همسر مالک‌بن‌نویره همبستر شده است، اجراء نمی‌کند؟[۲٦] و آیا وقتی خلیفهٔ دوم به صراحت می‌گوید: «دو متعه در عهد رسول خدا جاری بود که من آن را نهی می‌کنم و هرکس بدان عمل کرد شکنجه خواهد شد»[۲۷] و از این طریق در مقابل حکم خدا و حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود حق نظر قائل می‌شود، کار به این‌جا نمی‌کشد که یزید منکر کلّ وَحی شود؟

ریشهٔ حاکمیت یزید

ملاحظه کنید با حضور یزید بر حاکمیت مسلمین، مسیر خلافت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به کجا کشید، وقتی بناست بدون هیچ امتیاز معنوی، ابابکر خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، یزیدِ کافرِ فاسق هم به خود اجازه می‌دهد این پُست را اشغال کند، و بر ضدّ دین پیامبری سخن بگوید که به اسم همان پیامبر بر سرکار آمده است، چرا چنین شد؟ چون وقتی غیر امام معصوم حاکم بر جامعه شود، یعنی راه‌های ارتباط زمین با آسمان بسته شود دیگر جهت قلب انسان‌های جامعه از طریق حاکمانشان به سوی آسمان معنویت دوخته نمی‌شود، بلکه با تأسّی به حاکمان، هر چه بیشتر زمینی خواهند شد و نهایتاً متدیّنین در فضای چنین اسلامی، کسانی خواهند بود که قالب اسلام را

---

۲٦ - «تاریخ‌الخمیس»، ج ۲، ص ۲۳۳ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۳، ص ۲۳۰.

۲۷ - «سنن بیهقی»، ج۷، ص۲۰٦ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۲، ص۱۷، - قوشجی در شرح تجرید.

حفظ می کنند، بدون این که اسلامِ آن‌ها قلب و روح داشته باشد، تا حدّی که هر کسی خواست از طریق عبادات خود سیر معنوی انجام دهد، کارش بی‌معنی خواهد شد، و لذا مورخین می‌نویسند: «عمر نمازگزاری را که با خشوع نماز می گزارد، به اتهام نفاق کتک زد»[۲۸] چون خود خلیفه هم اسلام را در حدّ یک صورت می‌شناسد و هیچ راهی به باطن آن ندارد و آن‌هایی هم که باطن اسلام را می شناسند، منزوی می‌شوند، آن‌هایی که قرآن در معرفی آن‌ها فرموده: «**اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَریمٌ، فی کِتابٍ مَکْنُونٍ، لا یَمَسُّهُ اِلّا الْمُطَهَّرُون**»[۲۹] یعنی؛ آن قرآن بلندمرتبه‌ای که در کتابی پنهان قرار داده شده است، نمی‌توانند آن را لمس کنند مگر مطّهرون، آری؛ آن‌هایی هم که راه به باطن قرآن دارند، از مسیر حاکمیت بر جامعه اسلامی به کلّی حذف شدند و از این طریق راه‌های آسمانِ معنویت به سوی بشر بسته شد و در واقع با خلافت ابابکر برای فراموش کردن آسمان، یک زمین جدیدی مقابل انسان‌ها گذاشتند و خواستند مردمِ تازه مسلمان، آسمان را فراموش کنند و به‌همین زمین مشغول شوند. کشورگشایی زمان خلیفه دوم نه از آن جهت بود که چشم مردم بقیهٔ کشورها را نیز به سوی آسمان معنویتِ اسلام بگشاید، بلکه کشف‌کردن زمین دیگر بود، در مقابل مردم جزیرةالعرب، تا آسمانی را که اهل‌البیت علیهم السلام متذکّر آن بودند، طلب نکنند و اگر حضرت زهرا علیها السلام پا به میدان نگذارده بودند و معنی «**فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی**» را به اثبات نرسانده بود و روشن نشده بود فاطمه علیها السلام پاره‌ای از

---

۲۸ – «راه دشوار هدایت»، دکتر ادریس‌حسینی– ترجمه الغدیر، ج ۱۲، ص ۱۸۵ به بعد.

۲۹ – سوره واقعه، آیات ۷۶ تا ۷۹.

رسالت محمّدی صلی الله علیه و آله است، گویا دین محمّد صلی الله علیه و آله برای همیشه در گرد و غبار سقیفه دفن می‌شد.

وقتی حاکمان از باطن قرآن آگاهی ندارند

اجتماعی که از طریق مکتب انبیاء ممارست طولانی با آسمان معنویت ندارد، به راحتی با زنده‌کردن تعصّبات و عادات گذشته، از مسیر دینداری خارج می‌شود و این است که باید پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی پیشوایی امّت را به‌عهده گیرد که دستی بر زمین و دستی نیز در آسمان داشته باشد و خودش از همهٔ قبیله‌گرایی‌ها و عادات من‌درآوری انسان‌ها، آزاد بوده و معنی و حقیقت دین را بشناسد، تا بتواند در هر شرایطی ظاهر و باطن دین را حاکم کند و مقهور و منفعل شرایط نگردد، وگرنه اهل دنیا با آداب و رسوم من‌درآوری، چهرهٔ جامعه اسلامی را محجوب و نور خدا را در زیر آداب و رسوم جاهلیت پنهان می‌دارند و خلیفه‌ای که دین خدا را صرفاً مجموعه‌ای از آداب و رسوم می‌داند، در جایگزینی آداب و رسومی، به جای آداب و رسوم دیگر مقاومتی نخواهد کرد و می‌بینید خلیفهٔ سوم در اجرای حدّ الهی بر ولیدبن‌عقبه حاکم بصره که در حالت مستی آمده بود در محراب مسجد و نماز صبح را هم چهار رکعت خوانده بود، طفره می‌رود تا این‌که علی علیه السلام در یکی از کوچه‌های مدینه حدّ خدا را بر او اجرا می‌کنند و می‌فرمایند: به خدا قسم! تا زنده‌ام نمی‌گذارم حدود الهی تعطیل شود.[۳۰]

---

۳۰ - «مروج‌الذهب»،مسعودی، ج۲، ص ۳٤٥.

شیخ مفید در ارشاد آورده است که: عده‌ای نزد خلیفه دوم آمدند و گفتند این خانم شش‌ماه بعد از ازدواجش فرزند به دنیا آورده است. خلیفه دوم دستور داد او را به حکم زنا سنگسار کنند. خبر را به علی علیه السلام رساندند، حضرت به عمر فرمودند: این چه دستوری است که داده‌ای، مگر در قرآن نداریم؛ «...وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلثُونَ شَهْراً»[۳۱] یعنی؛ شروع حملِ فرزند تا از شیر برداشتنش سی‌ماه خواهد بود؟! و باز مگر نداریم: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنَ لِمَنْ اَرادَ اَنْ یُتِمَّ الرِّضاعَةَ»[۳۲] یعنی؛ بر مادران است که اگر خواستند شیر دادن به فرزند خود را به انتها برسانند، دو سال او را شیر دهند؟! حال اگر دوسال شیر دادن را از مجموع سی‌ماه حمل و شیردادن کم کنیم، شش‌ماه می‌ماند، پس چه اشکالی دارد که مادری پس از شش‌ماه بارداری، فرزند به دنیا آورد؟ خلیفه دوم متقاعد شد و گفت: خدا روزی را نیاورد که ای علی! من باشم و تو نباشی.[۳۳] آری؛ وقتی خلیفه آن‌طور که باید و شاید از باطن قرآن آگاهی نداشت، ظاهر قرآن را هم درست متوجه نبود، به اسم خلیفهٔ جامعهٔ اسلامی حکم قتل بی‌گناهی را صادر می‌کند. همچنان‌که در زمان عثمان چنین اتفاقی افتاد و قبلاً عرض شد که عثمان دستور سنگباران آن زن را صادر کرد. وقتی خبر این قضیه را برای علی علیه السلام آوردند، علی علیه السلام به نزد عثمان آمد و احتجاج خود را گفت. عثمان گفت: سوگند به خدا که من به فهم این

---

۳۱ - سوره احقاف، آیه ۱۵.

۳۲ - سوره بقره، آیه۲۳۳.

۳۳ - «ارشاد»، طبع سنگی، ص۱۱۲- «بحارالانوار»، طبع کمپانی، ص۴۸۳.

مطلب نرسیده بودم، اینک بروید و زن را نزد من بازگردانید، چون رفتند، دیدند کارش تمام شده و زیر سنگ‌ها جان داده است. و آن زن در حالی که به سوی محل سنگسار برده می‌شد به خواهرش گفت: ای مهربان‌خواهر! مطمئن باش من کاملاً عفت خود را حفظ کرده‌ام و هیچ‌کس جز شوهرم با من آمیزش ننموده است، ولی او را سنگسار کردند و بعداً که آن کودک بزرگ شد، همه اقرار داشتند که کاملاً شبیه پدرش است و مرد هم اقرار کرد آن فرزند من است. آن مرد که نسبت ناروا به زن خود داد، تمام اعضای بدنش پاره‌پاره بر رختخواب ریخت.[۳۴] و خلیفه زن عفیفه‌ای را سنگسار کرد. این ها نمونه‌هایی است از ظلمی که وقتی امام معصوم حاکم نشود، بر مردم می‌رود و عذر خود را عدم علم به کتاب و سنّت می‌دانند، ولی آنچه بیش از همه موجب نگرانی است این‌که به اسم اسلام و به اسم اجرای احکام اسلام، چنین ظلمی جاری می‌شود.

وقتی حاکمان نتوانستند از دین خدا کمک بگیرند، مجبور می‌شوند چیزهایی را به جای ارزش‌های اسلامی جایگزین کنند، چه آن چیزها عربیت باشد، چه ایرانیت؛ نمی‌آیند مستقیم اسلام را حذف کنند، بلکه با جایگزینی‌های ظریف، ذهن ها را از اصل اسلام دور می‌کنند و در نتیجه بعد از مدتی مردم نسبت به دستورات اسلام آنچنان بیگانه می‌شوند که اگر بخواهی دستورات اسلام را مطرح کنی، می‌گویند: این حرف ها عملی

---

۳۴ - مُوَطَّأ مالک، با تصحیح محمّد فؤاد عبدالباقی ج۲ ص۸۲۵ (نقل از امام‌شناسی ج۱۱ ص۲۰۳) المیزان فی تفسیرالقرآن ج۱۸ ص۲۲٤، سنن کبری ج ۷ ص ٤٤۷، ترجمه الغدیر ج ۱۱ ص ۱۸۳.

نیست!! یک‌نفر هم نیست از آن‌ها بپرسد: این خرافات من‌درآوری که به نظر شما عملی است، اوّلاً: چه شد که عملی شد؟! ثانیاً: چه نتایج حقیقی تا حال برای شما داشته است؟! و همهٔ این‌ها خسارتی است که ملّت از جانب حاکمانی می‌بینند که نه معصومند و نه فرهنگ معصوم را می‌شناسند و نه اراده‌ای جهت حاکمیت حکم خدا در جامعه دارند، و حساسیت حضرت زهرا علیها السلام به همین‌جهت بود که حاکمان غیرمعصوم چگونه جامعه را به ورطهٔ هلاکت و پوچی می‌کشانند و بر حاکمیت افکار پراکندهٔ خودشان اصرار می‌ورزند، در حالی‌که قرآن به پیامبرش می‌فرماید: «حق و دین خدا به سوی مردم آمد، ولی اکثر آن‌ها از پذیرفتن آن کراهت داشتند، ولی نمی‌شود حق را رها کرد و از هوس‌های مردم پیروی نمود، بلکه برعکس ما به یاد آن‌ها بودیم که حق را برایشان آوردیم و با تأکید بر حق، آن کراهتشان نسبت به حق، از بین می‌رود»؛[۳۵] یعنی حاکمان باید حق را بشناسند و بر آن تأکید نمایند تا آرام‌آرام روح جامعه به سوی آن متمایل شود.

حاکمانی که روح و قلب یگانهٔ علی علیه السلام را ندارند، جامعه را با روح متشنّج خود، به اضطراب و پراکندگی می‌کشانند، چون خودشان با خدای اَحد یگانه نشده‌اند تا در استحکام اجرای حکم خدا و توکّل بر او باشند و همان استحکام و توکّل را در جامعه حاکم کنند و لذا از قدرت ابوسفیان که به شیخ قریش مشهور است، می‌ترسند و برای حفظ حکومت، ابابکر یزیدبن‌ابوسفیان را حاکم شام می‌کند و چون او مُرد، برادرش معاویه را به

---

۳۵ - سوره مؤمنون، آیات ۷۰ و ۷۱.

جای او گذاردند، با این‌که خلیفه دوم بارها نظر به معاویه می‌کرد و می‌گفت: «**هذا کِسْرَی الْعَرَب**» یعنی؛ این پادشاه عرب خواهد بود و خلافت را به سلطنت تبدیل می‌کند،[۳۶] ولی همین خلیفه دوم نیز او را ابقاء کرد و پس از معاویه، پسرش یزیدِ شرابخوارِ میمون‌باز، حاکم جهان اسلام شد و بدین شکل جهان اسلام هزارماه گرفتار بنی‌امیه گردید، به جهت یک انحراف که در صدر اسلام پدید آمد و معلوم است که حضرت زهراعلیها‌السلام همهٔ این انحراف‌ها را در جریانِ پدیدآمده توسط سقیفه می‌دید، اشک‌های آن حضرت خبر از فاجعهٔ بزرگی می‌داد که سال‌های متمادی طول می‌کشد تا جبران گردد.

فکر می‌کنم این‌که امامان معصومعلیهم‌السلام در زیارت حضرت زهراعلیها‌السلام، در سلام به فاطمه‌علیها‌السلام روی صفت «صبر» او دست می‌گذارند، نکته دقیقی به همراه دارد، چون فهمیدن چنین فاجعهٔ بزرگی اگر همراه با صبر خاصی نباشد، معلوم نیست چه خطراتی را برای فاطمه‌علیها‌السلام به همراه خواهد داشت. در سلام به حضرت‌علیها‌السلام به ما آموخته‌اند که بگوییم:

«**اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَمْتَحَنَةُ اِمْتَحَنَكِ الَّذی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَكِ فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَةً**» سلام بر تو ای بانویی که خالق تو قبل از این‌که تو را خلق کند، تو را امتحان کرد و تو را نسبت به آن امتحان، صابر و بردبار دید. لذا یا باید خداوند آن شعور را به حضرت زهراعلیها‌السلام نمی‌داد تا نفهمد اسلام بزرگ چگونه با حذف علی‌علیه‌السلام به چنین خطر بزرگی گرفتار

---

۳٦ - «العقد الفرید»، ج۳، ص۳٦۵ - «نثرالدر»، ج۲، ص٦۱.

می‌شود و یا باید صبر او را قبل از خلقت می‌آزمود، چون چنین شعوری، بدون صبری بزرگ، فاطمه علیها السلام را از پا درمی‌آورد.

فاطمه علیها السلام در گذرگاه تاریخ

سوز فاطمه علیها السلام از آن بود که چگونه این‌همه خوبی را نادیده می‌گیرند و عملاً به اسلام پشت می‌کنند، ولی شکیبایی او نیز بدان جهت بود که می‌دانست آن‌ها به هدفی که دارند نمی‌رسند. اگر دیروز خلیفه سخنان فاطمه علیها السلام را به هیچ گرفت، فاطمه علیها السلام خوب می‌دانست که با ایراد این خطبه، عملاً در آیندهٔ تاریخ ایستاده است و به ملّت‌ها نهیب می‌زند که مواظب باشید میل‌هایتان آنچنان سرگردان نگردد که به حکومتی غیر از حکومت حق و عدل قانع شوید.

فاطمه علیها السلام بذر مبارزه‌ای را در فرهنگ بشری پاشید که هدفش قراردادن حاکمیت بر محور حق و عدل است و نه سود و ظلم. اگر سخنان فاطمه علیها السلام پذیرفته شده بود، امروز جهان اسلام با این‌همه تفرقه و دوگانگی روبه‌رو نبود که هر قطعه از آن را حاکمی خودفروخته تصاحب کرده و تمام تلاش و مأموریتش آن است که ملّت اسلام کمر راست نکند.

آیا این‌همه مشکلات جهان اسلام از اسلام عزیز است و یا از دوری از اسلام؟! آیا دوری از اسلام نتیجهٔ همان انحراف اوّلیه نیست که فاطمه علیها السلام نسبت به آن هشدارباش داد؟! آیا اگر جامعهٔ دیروز پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و نیز امروز، با حساسیتی که حضرت زهرا علیها السلام به یادگار گذارد، از خود حساسیت نشان می‌داد، امروز سرنوشت ملّت اسلام چنین

بود که هست؟! و اگـر در انقـلاب اسـلامی حـساسیت فاطمـه علیها السلام خـاموش شود، فردا چه خواهد شد؟!

مرور زمان نمی‌تواند با سخنان حضرت زهرا علیها السلام مقابلـه کنـد و آن‌هـا را در خود دفن نماید، بلکه بـرعکس؛ هـر روز بیـشتر و بهتـر از دیـروز، نطـق فاطمه علیها السلام به گونه‌ای عمیق به گوش‌ها خواهد رسید و بدین‌گونه او در همهٔ تاریخ قدم گذارد و بیم‌دهنده‌ای شد تا خفتگان همواره بعـد از هـر انقلابـی نسبت به انحراف انقلاب و بی‌ثمر شدن آن، بیدار بمانند.

اگر حضرت‌زهرا علیها السلام در آخرین جملـه از خطبـه‌شـان بـا تأسّـی بـه همـهٔ پیامبران تاریخ نفرموده بود: «شما هر چه می‌توانید انجام دهید، ما هم آنچـه می‌توانیم انجام خواهیم داد، و شما منتظـر نتـایج کـار خـود باشـید، مـا هـم منتظر نتایج کار خود خواهیم بـود». «فَـاعْمَلُوا اِنّـا عـامِلُونَ، وَانْتَظِـرُوا اِنّـا مُنْتَظِرُونَ»؛ آری اگر چنین جمله‌ای نفرموده بود، ما هـم در مقابـل جریـان حاکمیت بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله این سخنان را بر زبان نمی‌آوردیـم و جرأت چنین تحلیلی را به خود نمی‌دادیم.

و اگـر در جـواب اُمّ‌سـلمه کـه در عیـادت و احـوال‌پرسـی از حـضرت نفرموده بـود: «اَصْبَحْتُ بَیْنَ کَمَدٍ و کَرْبٍ، فَقْدِ النَّبِی وَ ظُلْمِ الْوَصِـی»؛[۳۷] ای اُمّ‌سلمه! در حالی صبح کردم که بین دو غم قرار دارم؛ حزنِ رحلـت نبـیّ و ظلم به وصـیّ او!! مـا نیـز نبایـد سـخنی مـی‌گفتـیم، ولـی وقتـی از کلمـات فاطمـه علیها السلام فهمیـدیم؛ آن‌هـایی کـه خواهـان مقـام خلافـت رسـول خـدا صلی الله علیه و آله بودند، خلافت را ضایع و تباه ساختند و مسیر بشر را از عالَم معنـا بـه سـوی

---

۳۷ - «بحارالانوار»، ج٤۳، ص١٥٦.

عالم خاک تغییر دادند، علّت سیاه‌روزی امروز جهان اسلام را فهمیدیم و راه نجات از آن را نیز از فاطمه علیها السلام آموختیم و معنی فدک‌خواستن آن حضرت را نیز شناختیم و از این طریق با جوانان جهان اسلام - اعم از سنی و شیعه - به درد و دل نشستیم، تا هم مشکل دیروز جهان اسلام را بشناسیم و هم راه نجات فردای جهان اسلام را پیدا کنیم.

مهدی عباسی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام خواست که حدّ فدک را معیّن بفرمایید تا آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگرداند. حضرت هم حدّ فدک را همهٔ جهان اسلام تعیین کردند که حدّ اوّل آن عَدَن، و حدّ دوم آن سمرقند، و حدّ سوم آن ساحل دریا تا ارمنستان بود.[۳۸] یعنی؛ فدک، اسلام است و آن‌هایی که فدک را از دست اهل‌البیت خارج کردند، عملاً اسلام را از دست آن‌ها خارج نمودند و فهمیدیم تأکید فاطمه علیها السلام بر برگرداندن فدک، تأکید بر برگرداندن اسلام است از دست کسانی که نباید خلیفهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند وگرنه آن که نظر به آسمان‌های غیب دارد، کلّ زمین را می‌خواهد چه کند، چه رسد به قطعه‌ای از آن را.[۳۹]

---

۳۸ - «بحارالانوار»، ج ۴۸، ص ۱۵۶.

۳۹ - در مورد موضوع فدک و این‌که حضرت زهرا علیها السلام با طرح موضوع فدک چه برنامه‌ای را در پیش داشتند، ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نکته ظریفی را مطرح می‌کند. می‌گوید: از علی‌بن‌فارقی مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم؛ آیا فاطمه راست می‌گفت که فدک مربوط به اوست؟ گفت: آری. گفتم: اگر راست می‌گفت چرا فدک را به او بر نگرداندند؟ وی با لبخندی پاسخ داد: اگر آن روز فدک را به او می‌داد، فردا خلافت شوهر خود را ادعا می‌کرد و ابابکر هم نمی‌توانست سخن وی را نپذیرد، چون قبول کرده بود که دختر پیامبر هر چه می‌گوید راست است(شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ۱۶ ص ۲۸۴).

معنی انتظار فاطمه علیها السلام

دختر پیامبر صلی الله علیه و آله خطر را گوشزد کرد و راه‌حل را نشان داد و رفت- سلام و صلوات خدا بر او باد- و درنهایت فرمود: «وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»؛ یعنی هم شما منتظر باشید و بدانید با سقوط برنامه‌هایتان روبه‌رو می‌شوید و هم ما منتظر خواهیم بود تا صبح طلوع کند.

حال اگر ما خود را در جبههٔ فاطمه علیها السلام قرار دهیم، خود را وارد «عالَم انتظار» کرده‌ایم و چشم‌هایمان را بر افق معنویتی دوخته‌ایم که حتی امروز تصوّر کاملی از آن نخواهیم داشت، ولی اگر با قرارگرفتن در ساحت دیانت و معنویت، به شکوفایی آزادیِ راستین و عدالت اجتماعی و تحقّق حاکمیت حکم خدا در تمام ابعاد زندگی، بیندیشیم، می‌توانیم امروز به شکل‌گیری صورت ناقص و نسبی جامعهٔ معنوی دست یابیم و همچنان در انتظار که «افضلِ اعمال امّت» است، باقی بمانیم.

جملهٔ «اِنّا مُنْتَظِرُونَ»؛ که حضرت زهرا علیها السلام مطرح می کنند، به این معنی است که حاکمیت سیاه دنیامداران، تمام افق آینده زندگی را پر نکرده است و آینده آبستن شرایطی است، غیر از آنچه حاکمیت‌های غیرالهی برای آینده ترسیم می‌کنند.

باید چشم در افق معنویت دوخت تا سیاه‌کاری امروزین سیاه‌کاران، همهٔ ساحات روح ما را اشغال نکند و همراه با فاطمه علیها السلام ببینیم که «وَ سَیَعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ»؛ حاکمیت ظلم، آینده ندارد، و طبق همین سنّت بود که پس از چندی به علی علیه السلام رجوع شد و جمعیت دور او را پوشاند ولی باز او را شهید کردند و حجاب ظلمانی معاویه فکر

کرد دیگر همه‌چیز به کام او خواهد بود، ولی پس از چندی به امام صادق علیه السلام رجوع شد و چهارهزار دانشمند از جهان اسلام -اعم از شیعه و سنّی- از سرتاسر عالم به سوی آن حضرت آمدند و این بار سخنان علی علیه السلام را از زبان امام صادق علیه السلام شنیدند و جهان اسلام، خواسته یا ناخواسته از طریق نور اهل‌البیت، به یک نحو از حیات معنوی دست یافت، ولی باز ظلمات بنی‌عباس خواست این نور را خاموش کند، اما همین سلسله بنی‌عباس مجبور می‌شود امام رضا علیه السلام را به‌عنوان ولیعهدِ جهان اسلام مطرح کند، درست است که آن‌ها حیله کردند، ولی متوجّه باش چرا نمی‌توانند این نور را خاموش کنند!! و بالأخره در دل حاکمیت عثمانیان، حکومت شیعه با ظهور سلسلهٔ صفویه پاگرفت. درست است که حاکمان صفوی آنچنان که باید و شاید مطلوب نبودند، ولی متوجّه باش که نور غدیر از دل همین حادثه‌ها همچنان به جلو آمد و لایه‌های تاریخ را درنوردید و در نهایت به انقلاب اسلامی رسید!! آری؛ اگر در زمان صفویه، این پادشاه است که باید به امثال «کَرَکی‌ها» و «شیخ‌بهایی‌ها» اجازه دهد تا فقه شیعه را حاکم کنند، ولی در انقلاب اسلامی این فقیه است که حکم ریاست جمهور را تنفیذ می‌کند و به او اجازه می‌دهد تا کشور را اداره نماید، و بدین‌شکل آن نور، لایه‌های تاریخ را درمی‌نوردد و جلو می‌آید، تا به ظهور نهایی خود برسد و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ندا سردهد که «وَ فی اِبْنَةِ رَسُولِ‌اللهِ لی اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»[۴۰] یعنی؛ من خط خود را در روش دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جویم که بهترین روش است و این است معنی

---

۴۰ - «بحارالانوار»، ج۵۳، ص ۱۸۰.

«وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ»؛ و معنی قرار گرفتن در مسیری که آن مسیر، کوثر و ماندنی است و نتیجهٔ نهایی‌اش حتماً ظهور حضرت بقیّة‌الله‌الاعظم عجل الله تعالی فرجه خواهد بود. «إن‌شاءالله»

سخنی با برادران اهل سنت

در آخر شرح این خطبه بنده سخنی با برادران اهل سنت دارم و آن این‌که: در جوامع روایی اهل سنت به تواتر داریم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس بدون این‌که امامی بالای سرش باشد بمیرد، به حال جاهلیت مرده است».[٤١]

پس لازمهٔ مسلمانی، داشتنِ امام است؛ با توجه به این‌که حضرت فاطمه علیها السلام - که به حکم قرآن از هر گناهی منزه است و به فرمایش رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، خداوند و پیامبر علیها السلام از خشمش به خشم می‌آیند و با رضایتش، خوشنود می‌شوند- در حالی از دنیا رفت که بیعت ابابکر را بر عهده نداشت و علی علیه السلام نیز به مدت شش‌ماه تا وقتی فاطمه علیها السلام زنده بود[٤٢] از بیعت با خلیفه خودداری نمود و در صحیح مسلم و صحیح بخاری هست که: «مردم تا فاطمه زنده بود برای علی احترام قائل بودند، اما چون فاطمه درگذشت رابطهٔ مردم با علی تیره گشت».[٤٣]

---

٤١ - «مجمع‌الزوائد»، ج٥، ص٢٢٤ و ٢٢٥ (در ترجمه جلد ٢٠ الغدیر ص٢٤٤ به بعد روایات آمده).

٤٢ - بنا به تاریخ مورد قبول اهل سنت

٤٣ - «صحیح بخاری»، کتاب مغازی، ج٦، ص١٩٧ و «صحیح مسلم»، کتاب جهاد، ج٥، ص١٥٤، نقل از «ترجمه الغدیر» ج٢٠، ص٢٦٤

قرطبی در «اَلْمُفْهَم» می‌نویسد: «مردم در دورهٔ زندگی فاطمه به احترام او به علی احترام می‌گذاردند، چون فاطمه پاره‌ای از جان رسول‌خدا بود و علی همسر و عهده‌دار زندگی فاطمه. اما وقتی فاطمه رحلت کرد، تا آن وقت علی با ابابکر بیعت نکرده بود، مردم آن احترام را فرو گذاشتند و مانعی ندیدند که او را وادار به قبول تصمیم عمومی سازند و نگذارند وحدتشان به هم بخورد».

در این‌جا سه احتمال بیش نیست؛ یا این‌که فاطمه علیها السلام به وظیفهٔ خود عمل نکرده و باید با خلیفهٔ وقت بیعت می‌کرد و نکرد. یا این‌که آن احادیث که می‌گوید فاطمه علیها السلام با ابابکر بیعت نکرد، صحیح نیست، در حالی‌که شیعه و سنی در صحت آن اتفاق نظر دارند. و یا این‌که حضرت صدیقه طاهره علیها السلام خلافت ابابکر را به رسمیت نمی‌شناخته و با علی علیه السلام هم عقیده بوده است. حال که دو فرض قبلی نمی‌تواند درست باشد، پس نتیجه می‌گیریم فاطمه علیها السلام که ملاک رضایت خدا و رسول‌خدا صلی الله علیه و آله است، خلافت ابابکر برایش پذیرفته نیست و هر مسلمانی که قائل به جایگاه فاطمه علیها السلام است که رضایت او رضایت خدا است باید در موضع آن حضرت باشد، آیا باز هم برای شیعیان ملامتی هست و یا آن برادران عزیز باید در موضع خود تجدید نظر کنند؟

به لطف خدا جهان آینده از آن فاطمه علیها السلام است و شیعه تنها مکتب آینده‌دار جهان است.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

شرح خطبۀ حضرت فاطمہؑ با زنان مهاجر و انصار

فاطمه‌ﷺ عامل شکستن جوّ خفقان سقیفه‌سازان

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللهُ الذّی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة﴾[1]

سلام بر تو ای فاطمه‌زهراعلیهاالسلام! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان شکیبا خواهی بود.

حضرت زهراعلیهاالسلام در خطبه تاریخی‌شان در مسجد مدینه در مقابل بعضی از سران مدینه، مسائلی را مطرح فرمودند که می‌توان گفت تا قیام قیامت ما می‌توانیم از مطالب آن، در راستای تحلیل مسائل اجتماعی خود، بهره بگیریم که بحمدلله تا حدّی مسائلی در شرح آن خطبه مطرح شد.

حال حضرت در جبهه‌ای دیگر و با مخاطبانی دیگر فرصت را غنیمت شمرده‌اند و نکات ماندنی دیگری را مطرح می‌کنند که بسیار روشنگر و بیدارکننده است و ما امیدواریم با طرح سخنان آن حضرت در این خطبه کوتاه، جوانان کشورهای اسلامی - اعم از شیعه و سنّی - بتوانند نسبت به وقایع صدر اسلام یک بازخوانی جدیدی انجام دهند تا به لطف الهی شاهد به صحنه آمدن اسلام تأثیرگذار در جهان اهل سنت - به‌جای اسلام منفعل

---

۱ - «مفاتیح‌الجنان»، زیارت روز یکشنبه.

امروزی- باشیم، اسلامی که فاطمه‌عليها السلام می‌شناسد و تلاش می کند مورد فراموشی قرار نگیرد تا مسلمانان را به اوج کمال معنوی و عزّت اجتماعی سوق دهد.

آنچه در ابتدا باید مورد توجّه قرار گیرد و همین موجب امیدواری ما نسبت به آینده جهان اسلام است، شخصیت و قداست پذیرفته‌شدهٔ حضرت‌زهراعليها السلام در جهان اسلام است. جهت روشن‌شدن این امر به عنوان نمونه چند روایت از متون مورد قبول اهل سنّت دربارهٔ حضرت فاطمه‌عليها السلام به شرح زیر می‌آوریم:

۱- از عایشه نقل است که می‌گفت: راستگوتر از فاطمه کسی را ندیدم.[۲]

۲- شیخ‌سلیمان‌حنفی‌قندوزی روایت کرده که رسول‌خداصلى الله عليه وآله فرمود: «**خَیْرُ رِجالِکُمْ عَلِیُّبْنُ اَبی‌طالِب، وَ خَیْرُ شَبَابِکُم الْحَسَن وُ الْحُسَیْنُ وَ خَیْرُ نِسائِکُمْ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّد**»[۳] یعنی؛ بهترین مردان شما علی‌بن ابی‌طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمّدصلى الله عليه وآله است.

---

۲ - «حلیة الاولیاء»، ج ۲، ص٤۲ - «الاستیعاب»، ج۲، ص۷۵۱.

۳ - «مودة القربی».

۳- از بسیاری صحابه نقل است که؛ رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا فاطِمةُ اِنَّ‌اللهَ یَغْضِبُ لِغَضَبِكِ وَ یَرْضَی لِرِضاكِ»[٤] یعنی؛ ای فاطمه! خداوند با غضب تو غضبناک و با رضایت تو راضی می‌شود.

٤- قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله: «فاطمه پاره‌ای از من است، هرکس او را به خشم آورد مرا به خشم آورده».[٥] ابن‌حجر بر اساس این حدیث گفته: از این حدیث باید استدلال کرد که اگر آزار کسی آزار پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، آزار او حرام است، پس هرکس رفتاری از او سر زند که فاطمه علیها السلام را آزار رساند به گواهی این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار داده و چیزی سهمناک‌تر از این نیست که با آزار فرزندان زهرا علیها السلام خود وی را آزار دهند و مکافات این اعمال هرچه زودتر در دنیا داده خواهد شد و البته کیفر آخرت سخت‌تر است.

پس ملاحظه می‌فرمایید که سخنان فاطمه علیها السلام جهت بازبینی وقایع صدر اسلام برای کلیهٔ مسلمانان یک حجت بی‌انکار و قابل پذیرش است و این است که می‌توان از طریق آن حضرت جهان اسلام را از ضعف‌ها و گرفتاری‌هایی که نصیبش شده نجات داد و در راستای همین شخصیت انکار ناپذیر صدیقهٔ طاهره علیها السلام بود که علی علیه السلام آن حضرت را پس از

---

٤ - ابونعیم اصفهانی در فضائل‌الصحابه و بسیاری از صحابه آن را نقل کرده‌اند، به ترجمه الغدیر ج۵ ص۳۰۲ رجوع فرمایید.

٥ - مرحوم امینی «رحمة‌الله‌علیه» در ترجمه الغدیر جلد ١٤ ص ١٠٦ تا ١١١ سند این حدیث را در ۵۹ مرجع از اهل سنت بر می‌شمارد.

جریان سقیفه بر در خانهٔ اهل مدینه برد تا آن حضرت حجت را در اثبات حقانیت علی علیه السلام تمام کند.

شرایط تاریخی ایراد خطبه

تاریخ می‌گوید بعد از اقداماتی که حضرت صدیقه کبری علیها السلام جهت روشن شدن انحراف توسط جریان سقیفه انجام دادند و توهین‌هایی که از خلیفه اوّل شنیدند و ضربه‌ای که با برنامه‌ریزی خلیفه دوم به ایشان رسید، بیمار شدند[٦] و فضای مدینه در جریان موقعیت دختر پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت، مردم مدینه متوجّه شدند فاطمه علیها السلام عدم رضایت خود را از ابابکر و عمر اعلام کرده و نیز به جهت برخوردی که با او کرده‌اند، بیمار شده است،

---

٦ - ما در شرایط تاریخیِ سخت آن زمان انتظار نداریم مورخینِ اهل سنت آنچه را که نسبت به فاطمه علیها السلام واقع شده بالصراحه بنویسند، ولی به همان اندازهٔ ناقص هم که اشاره کرده‌اند خواننده را متوجه اصل قضیه می‌نماید. به عنوان مثال: ابن‌ابی‌الحدید در ج۱ ص۱۳٤ و ج۲ ص ۱۹ شرح نهج‌البلاغه پس از ذکر سند می‌گوید: ابابکر به دنبال علی فرستاد و از او بیعت خواست و علی بیعت نکرد، و با عمر شعله‌ای از آتش بود، فاطمه عمر را در درب خانهٔ خود دید و گفت: «یَابْنَ‌الْخَطّاب! أَتُراكَ مُحَرِّقاً عَلی بابِی؟ قالَ نعم، و ذلك أَقوی فیما جاءَ بِهِ أَبُوكَ وَ جاءَ عَلِیٌّ فَبایَعَ» یعنی؛ ای پسر خطّاب! می‌بینم که می‌خواهی خانهٔ مرا آتش بزنی؟ گفت: و این آتش‌زدن در آنچه پدر تو آورده استوارتر است، و علی آمد و بیعت کرد.

و نیز ابراهیم‌بن‌سعیدثقفی با طرح سند روایت می‌گوید: «واللهِ مَا بایعَ عَلِیٌّ حَتّی رَأی الدُّخانَ قَدْ دَخَلَ بَیْتِه» یعنی؛ به خدا سوگند علی بیعت نکرد مگر این‌که دید دود داخل خانه شد(امام‌شناسی از آیت‌الله‌حسینی تهرانی ج ۱۰ ص۳۹۵).

و نیز عبدالفتّاح‌عبدالمقصود در ج۱ کتاب امام علی علیه السلام ص ۳٤۳ می‌نویسد: فاطمه به سلمی گفت: «بستر مرا در وسط خانه بگستران» و در ادامه گفت: «در این ساعت روح از بدنم مفارقت می‌کند، شستشو کرده‌ام، دیگر کسی بازوی مرا برهنه نسازد».

لذا زنان سران حاکم که در آن حال حکومت را به دست گرفته‌اند و یا به نحوی در حاکمیت شریک شده‌اند -اعم از مهاجرین و انصار- تصمیم گرفتند برای شکستن این جوّ به عیادت حضرت زهرا علیها السلام بروند، حضرت که بنا داشتند کسی را نپذیرند و بهانه‌ای به دست کسی ندهند،[۷] شرایط را مغتنم شمردند و چون متوجّه بودند گروهی که به ملاقات آمده‌اند می‌توانند خودشان صدایی جهت خبر اعتراض حضرت فاطمه علیها السلام در بین جامعه و تاریخ باشند، آن‌ها را پذیرفتند و با اوّلین سخنی که آن‌ها شروع کردند، صدای اعتراض خود را نمایاند، به این قرار که آن‌ها عرض کردند: ای دختر رسول خدا! حالتان چطور است؟ حضرت پس از حمد خدا و صلوات بر پدر بزرگوارشان، در جواب فرمودند: «**أَصْبَحْتُ وَ اللهِ عائفةً لِدُنیاکُنَّ، قالِیَةً لِرِجالِکُنَّ**» یعنی؛ طوری صبح کردم که به خدا سوگند نسبت به دنیای شما خیلی بی‌میل و نسبت به مردان شما بسیار غضبناکم. سپس شروع کردند به کالبد شکافی جریان انحرافیِ پیش آمده و پیش‌بینی نتایج شومی که در پی آن به جامعهٔ اسلامی می‌رسد.

---

۷ - در این‌که حضرت زهرا علیها السلام به جهت اعتراض به وضع موجود به صِرف عیادت، کسی را نمی‌پذیرفتند مگر برای این‌که هدف خود را دنبال کنند در کتاب استیعاب ج۲ص۷۷۲ و در ترجمه الغدیر ج۱٤ص۱۰۰ داریم: فاطمه علیها السلام اجازه نداد عایشه دختر ابابکر به او درآید و چون خواست وارد شود، اسماء جلو او را گرفت، او به ابابکر شکایت کرد و گفت: این زن خثعمی میان ما و دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع می‌شود، پس ابابکر بر در خانه ایستاد و گفت: اسماء! چه چیز تو را بر آن داشت که نگذاری زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شوند و برای فاطمه علیها السلام هودج عروسان را درست کرده‌ای؟ اسماء گفت: او خودش به من دستور داده هیچ کس را به خانه او راه ندهم و چنین چیزی برای او بسازم.

کالبدشکافی حادثه

به بیان دیگر حضرت می‌خواهند بفرمایند پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله شرایطی فراهم نشده که یک انسان متدین که رضایتش نشانهٔ رضایت خدا است، بتواند آن را بپذیرد و شرایط موجود آن‌چنان نیست که انسان‌ها بتوانند به مقصد خلقت خود، یعنی بندگی خدا دست یابند.

عزیزان باید عنایت داشته باشند که سخنان دختر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله دارای پیام تاریخی است. بعضی از گویندگان محترم در فضایی این جملات را مطرح می‌کنند که نتیجهٔ سوء به‌بار می‌آورد، گویا حضرت‌زهرا علیها السلام در حین ایراد سخنان، یک انسان دل‌مرده و شکست‌خورده‌ای است که دارد در مقابل زنان مهاجر و انصار که به عیادتشان آمده‌اند، ناله و افغان سر می‌دهند، در حالی‌که فضای سخن، فضای اعتراض و روشنگری و احساس مسؤلیت نسبت به آیندهٔ اسلام است. ایشان پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله احساس می‌کند باید اسلام را از بحرانی که پیش آمده به سلامت حفظ کند و به جلو ببرد. حضرت زهرا علیها السلام می‌خواهند بفرمایند آن شرایطی که با حضور مقدّس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پایه‌ریزی شد که می‌تواند انسان خاکی را تا اوج افلاک بالا ببرد و با روی کار آمدن علی علیه السلام ادامه می‌یافت با عدول از علی علیه السلام از میان رفت، تا آیندگان بفهمند به خودی‌خود اسلام کارآیی لازم را برای رشد انسان و اصلاح اجتماع انسان‌ها دارد، منتها اگر از مسیر اصلی خود منحرف نشود. اگر فردا در جامعهٔ اسلامی با انسان‌های سطحی و جامعه بحران‌زده روبه‌رو شدید، ریشهٔ آن را درست بشناسید و آن را به ذات اسلام نسبت ندهید. و چه کسی غیر از حضرت زهرا علیها السلام با

آن شخصیت مورد احترام جامعهٔ اسلامی می‌تواند این نکته را گوشزد کند؟

پس از آن‌که حضرت فرمود: «قالِيَةً لِرِجالِكُنَّ» یعنی؛ نسبت به عملی که مردان شما به بار آوردند غضبناکم، فرمود: «لَفَظْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ عَجَمْتُهُمْ» یعنی؛ بعد از آن‌که آن‌ها را بررسی و مزمزه‌شان کردم، از دهان بیرونشان انداختم.

ملاحظه کنید حضرت در بستر بیماری چگونه سخن می‌گوید و چگونه وضع موجود را برای آیندگان تحلیل و ترسیم می‌نماید. می‌فرماید: از مردان شما انتظاراتی داشتم، امکان انجام کاری بزرگ را در آن‌ها می‌دیدم، ولی در عمل امتحان بدی دادند و آنچه را خداوند بر عهده‌شان گذارده بود و آن‌ها هم می‌توانستند انجام دهند و با دفاع از حقِ من در مقابل غصب حاکمیت ایستادگی کنند، رها کردند.

«وَ شَنَأْتُهُمْ بَعْدَ أَنْ سَبَرْتُهُمْ»؛ و چون در حالاتشان تعمّق ورزیدم و آن‌ها را بررسی کردم، آن‌ها را نامناسب و بد دیدم.

چون آن‌ها در پایه‌ریزی دین اسلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کمک کردند، ولی حالا که او رحلت فرموده، در نگهداری آن مکتب کوتاهی می‌کنند و عملاً در موقعیتی هستند که به نابودی زحمات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تلاش‌های خودشان دامن می‌زنند. حالا که وقت حفظ اسلام توسط مبارزان است و خط حفظ اسلام هم کاملاً روشن است، بازیچهٔ سیاست‌بازان شده‌اند. به عنوان مثال؛ شما می‌بینید بعضی از رزمندگان دفاع مقدس هشت‌ساله بعد از آن همه تلاش و ایثار، عملاً خودشان کارگزاران

شبیخون فرهنگی شده‌اند، درست از آن‌هایی که انتظار می رفت در مقابل این تهاجم فرهنگی غرب بایستند، می‌بینید عامل تهاجم فرهنگی شدند و این جای نگرانی بسیار زیادی دارد.

با رحلت پیامبراکرم صلی الله علیه و آله یک کودتای سیاسی در سقیفه توسط یک جریان قلیل پیش آمد، و نیروهای اسلامی که باید آن را می‌شناختند و با آن مقابله می‌کردند خودشان طعمه کودتا شدند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرماید: این کار آن‌ها مورد تنفر من شد، تا دیروز برای حفظ اسلام ایستادگی کردند، سختی‌های شعب‌ابی‌طالب در مکه و فشارهای کندن خندق و مشکلات جنگ بدر و اُحد را به خوبی پشت سر گذاشتند، حالا که وقت هوشیاری و بصیرت و دفاع از اسلام است و شمشیرهایشان باید در چنین موقعیتی، نتیجه نهایی را به صحنه بیاورد، مات و حیران بازیچهٔ سیاست‌بازان شده‌اند، گویا اصلاً شمشیرزدن و مبارزه‌کردن در راه اسلام را فراموش کرده‌اند، چون بصیرتی که باید می‌داشتند را از دست داده‌اند.

زشتی کندی شمشیرها

در ادامه می‌فرمایند: «**فَقُبْحاً لِفُلُولِ الْحَدَّ**»؛ یعنی چه زشت است کندی شمشیرها.

چون حالا جای کوتاه‌آمدن نیست، چرا روحیه انقلابی و مبارزبودن را فرو نشاندند؟! این‌ها که به خوبی می‌دانند مسیر صحیح اسلام کدام است، چرا در دفاع از آن کوتاه می‌آیند؟! این‌جا وقت کندی شمشیرها نیست، این‌جا وقت دفاع جانانه است، دشمن مدّت‌ها منتظر رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

بود تا نقشه‌هایش را عملی کند و اگر شما همچنان شمشیرهای خود را برّان و آماده داشتید، آن نقشه‌ها عملی نمی‌شد. اگر آن‌ها می‌دیدند یاران اسلام، شمشیر به دست پشت علی علیه السلام هستند، خیلی‌ها عقب‌نشینی می‌کردند و کار به این‌جا نمی‌کشید که حاکمیتی به نام اسلام به صحنه بیاید که هدف اصلی‌اش اسلام نیست. همیشه دشمن امیدش به بیرون رفتن نیروهای انقلاب از مواضع انقلابی‌شان است، همین که شعارها و شمشیرها کُند شد، تهاجم سیاسی، فرهنگی شروع می‌شود. آن‌هایی که در ابتدا به یاری اسلام و انقلاب آمدند، انتظار بود و هست مواظب باشند در دامی که دشمن برای آن‌ها گسترانده فرو نیفتند و در دفاع از انقلاب، حیران و سرگردان گردند. یک روز انقلابی‌بودن و یک روز طعمهٔ بازی دشمن انقلاب و اسلام شدن، پدیدهٔ خطرناکی است و چنین موضع‌گیری‌هایی خبر از آن می‌دهد که این نوع مسلمانان نه بصیرت لازم جهت فهم انحراف را دارند و نه از کسانی که ملاک‌های تشخیص حق از باطل‌اند، درست پیروی می‌کنند، به عبارتی؛ نه خود بصیرند و نه بصیر شناس.

می‌گویند: شخصی سه پسر داشت؛ یکی تماماً انسان راستگویی بود و دیگری تماماً دروغ می‌گفت و سومی گاهی راست می‌گفت و گاهی دروغ، به اوّلی دعا می‌کرد و برای دومی هم از خدا طلب هدایت می‌نمود، ولی به سومی نفرین می‌کرد، چون معلوم نبود چه موقع راست می‌گوید و چه موقع دروغ. حالا قصّه بعضی از مسلمانان و انقلابیون از دسته سوم است، گاهی با دشمن‌اند و به راحتی دشمن از آن‌ها نردبان صعود برای خودش می‌سازد و گاهی هم انقلابی هستند. فاطمه علیها السلام از دشمنان انتظار

نداشت، ولی از این‌هایی که سوابق انقلابی داشتند نگران و گله‌مند است، چون کسی که ضدّ انقلاب است، از ابتدا جایگاهش مشخص است، ولی کسانی که مدّعی طرفداری از اسلام و انقلاب هستند، چرا با مواضعی که می‌گیرند وسیلهٔ امیدواری و حاکمیت دشمن می‌شوند.

فردای روزی که با آن وضع فجیع حضرت علی علیه السلام را به مسجد بردند و از او بیعت گرفتند، گروهی از مهاجر و انصار به سوی امام آمدند و گفتند: به خدا سوگند تو امیر مؤمنانی و برای خلافت از همه شایسته‌تری، ما آمادهٔ جان‌فشانی برای تو هستیم. امام فرمودند: فردا صبح همگان با سرهای تراشیده در بیرون مدینه حاضر شوید. آن‌ها پذیرفتند و متفرق شدند و فردا که امام به میعاد رفت، جز سلمان و ابوذر و مقداد که با سرهای تراشیده آمده بودند، کسی را نیافت. آن سه نفر پس از بدرقهٔ امام بازگشتند.[۸] از این حادثه به این نکته پی می‌بریم که طرفدارانی که فقط ادعا می‌کردند و در وقت عمل به میدان نمی‌آمدند، زیاد بوده‌اند.

و فاطمه علیها السلام ادامه دادند: «وَ **اللَّعْبَ بَعْدَ الْجِدَّ**»؛ یعنی چه زشت است سستی مردان شما پس از تلاش و کوششی که داشتند.

ابتدا به میدان آمدند و مبارزه را شروع کردند و اسلام را به جاهایی رساندند ولی یک مرتبه در چنین بحران بزرگی، پشت اسلام را خالی کرده و رهبر اصلی اسلام را در میدان حوادث رها نموده و نظاره‌گر توطئه سقیفه‌سازان شده‌اند و در نتیجه به خانه‌نشینی علی علیه السلام راضی گشته‌اند،

---

۸ - «تاریخ یعقوبی»، ج۲، ص ۱۱٦، نقل از کتاب «اسرار و آثار سقیفه بنی‌ساعده»، حشمت‌الله قنبری.

آری؛ چه زشت است کندی شمشیرها و سستی‌ها بعد از تلاش‌های اوّلیه، چون موجب بی‌پناه‌شدن اسلام توسط کسانی می‌شود که زمانی پناه اسلام بودند و اسلام روی آن‌ها حساب کرده بود. در ادامه می‌فرمایند:

«وَ قَرْعِ الصَفاةِ وَ صَدْعِ القَناةِ» یعنی؛ چه زشت است سر بر سنگ خارا زدن و چه زشت است شکاف برداشتن نیزه‌ها.

می‌فرماید شما با این سستی‌ها سر خود را بر سنگ کوبیدید و تمام هویت خود را خرد کردید، چون مجاهد راه خدا بودن خصوصیات مخصوص به خود را دارد و باید در عهدی که در این راه با خدا بسته است تا آخر پایدار بماند. چرا که آنچه کار را نتیجه‌بخش می‌کند، صبر و پایداری در مبارزه است، وگرنه هر آدم احساساتی ممکن است بر اساس تحریک احساساتش چند روزی به میدان بیاید، ولی کسی را مجاهد فی‌سبیل‌الله می‌گویند که خود را تا غلطیدن در خون خود برای دفاع از اسلام، آماده کرده است و چنین شخصی تمام ابعاد این راه را می‌شناسد و سختی‌ها و فشارهای این راه را، قبل از روبه‌رو شدن با آن‌ها، بر جان خود خریده است. به‌اصطلاحِ فیلسوفان «علت مُحدِثه، همان علت مُبقیه است»؛ یعنی همان انگیزه‌ای که اسلام را به میدان آورد، می‌تواند آن را پایدار و باقی بگرداند و با نیزه‌های شکاف‌برداشته نمی‌توان اسلام را ادامه داد و با سرهای به سنگ خورده و پشیمان از مبارزه نمی‌توان سابقهٔ درخشان دفاع از اسلام و انقلاب را برای خود حفظ کرد، آنچنان سستی می‌کنند که در اثر آن، شرایطی فراهم می‌آید تا دشمنان کاندیداهای خود را بر جامعه تحمیل کنند.

عوامل اضمحلال جامعه

«وَ خَطَلِ الْآراءِ، وَ زَلَلِ الْأَهْواءِ»؛ یعنی چه زشت است فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها.

می‌فرماید: دو چیز است که جامعه اسلامی را مضمحل می‌کند؛ یکی عقاید و اندیشه‌های فاسد و دیگری میل‌های منحرف. عقیدهٔ سالم، انسان را متوجّهٔ واقعیات در تمام مراتب هستی می‌کند. عقیدهٔ سالم نه از زمین غافل است و نه از آسمان، می‌فهمد در عالم وجود چه امکاناتی هست، نه به امکانات زمین بیش از حدّ امیدوار است و نه از مددهای آسمان غافل و لذا اگر از امکانات زمین هم استفاده کند -که باید بکند- بیشتر به مددهای معنوی امیدوار است. عقیدهٔ سالم، انسان را امیدوار و پایدار نگه می‌دارد و لذا با کمترین امکانات، امید ادامه حیات دارد. یک وقت شما متوجّه‌اید که برای احیاء اقتصاد جامعه به امید خدا باید خودتان همّت کنید و حاضرید نان خالی بخورید ولی به غیر مسلمانان امید نداشته باشید، این فکر و فرهنگی است که شهید رجایی را پروراند و این شرایطی است که مردم حاضرند حتی با دست خود و بدون داس، گندم درو کنند و به امید خدا آینده کشور را بسازند، و انصافاً در دوران شهید رجایی بسیاری از مشکلات مردم مرتفع شد و امید به آینده، سراسر کشور را گرفت. فرهنگ دیگری هم هست که می‌گوید: چرا به خودمان سختی بدهیم، ما از بانک جهانی وام می‌گیریم و با این وام چندین کمباین می‌خریم و گندم‌هایمان را درو می‌کنیم. آری؛ از نظر اقتصاد روز، این تئوری بد نیست، بنده هم مخالف آن نیستم، ولی با روحیه‌ای که به دنبال آن وارد اذهان می‌شود چه

باید کرد. آن روحیه‌ای که می‌خواست به امید خدا از خود شروع کند، کشور را به جاهایی می‌رساند، در حالی‌که تئوری دوم مردم را از آن روحیه محروم و به بانک جهانی امیدوار و به نظام جهان وابسته می‌کند - همان‌طور که کرد- مسئله، مسئلهٔ ظریفی است. یک وقت می‌گوییم مردم را در امور شرکت دهیم تا مردم با سرمایه‌های خودشان کارهای خودشان را انجام دهند، یک وقت با همین بهانه سرنوشت مردم و کشور را در اختیار چند نفر سرمایه‌دار بی‌رحم قرار می‌دهیم که مردم را بچاپند. نمونه‌اش مدارس غیرانتفاعی است که بنا بود عده‌ای به صورت «غیرانتفاعی» آری؛ غیرانتفاعی، آموزش جوانان را به عهده بگیرند، ولی دیدید که در بسیاری از موارد خود این کار یک دکان سودجویی، آن هم طلب سودهای کلان شد، چون عقاید باطلی پشت قضیه قرار داشت، چون فرهنگی که کنار آن آمد آنچنان امید به زمین داشت که اصلاً از مددهای آسمان غافل شد، وگرنه باید همه مدارس غیرانتفاعی ما شبیه مدارسی باشد که بنیانگذارانش جهت احیاء فرهنگ دینی آن را تأسیس کردند.

حضرت می‌فرمایند: دو چیز عامل همه مشکلات است؛ یکی عقیدهٔ فاسد و دیگری انگیزه‌های انحرافی. وقتی ما با توجّه به معاد و معنویت، میل‌های خود را جهت ندهیم، میل‌ها و انگیزه‌ها جهت انحرافی به خود می‌گیرند و در این حالت تمایل به خوبی‌ها در قلب انسان نمی‌ماند تا در جهت دفاع از خوبی‌ها بخواهد جانبازی کند، این‌جاست که به علت آن عقیدهٔ فاسد و این انگیزه انحرافی، دفاع از علی علیه السلام متوقف می‌شود و

مسلمانان به وعده‌های خلیفه و اطرافیانش دل می‌بندند، در حالی که شایسته بود در مسیر دفاع از حق، امیدوار مددهای بیکران و همه‌جانبهٔ الهی بودند.

وقتی عقیده فاسد شد و انگیزه‌ها منحرف گشت، تحلیل‌های غلطِ دشمن اسلام برای نفس انسان زیبا جلوه می‌کند، به عنوان مثال بعضی از سیاسیون در کشاکش دفاع مقدس هشت‌ساله، برای جوانان ما چنین تحلیل می‌کردند که آمریکا خودش جنگ را درست کرد، خودش هم باید آن را تمام کند، ما با جنگیدن خود کاری از پیش نمی‌بریم. در حالی که درست است که آمریکا جنگ را خودش درست کرد، ولی ما باید آن را با شکست صدام تمام کنیم نه این که ما هیچ کاری انجام ندهیم و دشمن اسلام را به اهدافش برسانیم. عملاً با امثال این تحلیل‌ها یک عده‌ای نسبت به دفاع مقدس هشت‌ساله بی‌تفاوت شدند، چون این تحلیل با گرایش منحرف آن‌ها هم‌خوانی داشت.

ملاحظه می‌کنید؛ اگر کسی عقیدهٔ فاسد و انگیزهٔ فرار از جنگ داشته باشد، چقدر سریع امثال تحلیل فوق در او نفوذ می‌کند و اگر مردم گرفتار این تحلیل‌ها شده بودند، امروز ما چنین عزّتی نداشتیم و حضرت زهرا علیها السلام ما را متذکر همین نکته می‌کنند که چقدر زشت است فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها که سبب شد جریان جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی دیگر سوق داده شود، کسی که سوابق دینداری او هرگز در حدّ سوابق مؤمنان متدین نبود،[۹] و در چنین شرایطی هرگز بشر به آرمان‌های بلند الهی‌اش نخواهد

---

۹ – مرحوم علامه امینی «رحمة‌الله‌علیه» در ترجمه الغدیر، ج ۱۳ از صفحه ۲۰٤ به بعد می‌فرمایند: در صحیح‌مسلم بخش اَشربه از زبان انس‌بن‌مالک هست که جمع زیر باده‌گساری می‌کردند و ⇦

رسید، بلکه آنچنان گرفتار مشکلات می گردد که اهداف بلند آسمانی‌اش به فراموشی سپرده می‌شود.

حضرت سپس فرمود: «وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ»؛ مردان شما چه ذخیره‌های بدی برای خود پیش فرستادند.

چون با این کندی شمشیرها و سستی بعد از تلاش، و فساد آراء و انحراف انگیزه‌ها، جهت گیری اسلام به سوی هدایت و رستگاری انسان‌ها متوقف شد و نقشه دشمنان عملی گشت، و از طرفی با حذف علی علیه السلام دیگر شخصیت حماسی و ایمانی آن حضرت به عنوان یک نیروی ارزش گرا، مانع اعمال و امیال منحرفین نبود و لذا هزاران مشکل جهان اسلام را فرا گرفت، چون کسانی در صدر حکومت اسلامی تکیه زدند که از حقیقت اسلام اطلاع کافی نداشتند و لذا می‌خواستند یک اسلام قالبی و بی‌روح را حاکم کنند و چون راه تحقّق اسلام را نمی‌دانستند، دست به دیکتاتوری زدند و از اسلام چهره‌ای خشن و غیرقابل پذیرش ارائه دادند و مردم را مجبور به پذیرش آن کردند.[۱۰]

⇦انس‌بن‌مالک پیاله‌گردان آن‌ها بود، که عبارت بودند از ۱- ابابکر پسر ابوقحافه که در آن روز ۵۸ ساله بوده. ۲- عمر پسر خطاب که ٤٥ ساله بوده. ۳- ابوعبیده‌جراح که ٤٨ ساله بوده... که جمعاً یازده نفر بودند. این باده‌گساری در سال فتح مکه است که هشت سال از هجرت ابابکر به مدینه می‌گذشته تا بالاخره آیه ۹۱ سوره مائده نازل شد و عمر گفت: دست برداشتیم، دست برداشتیم! «اِنْتَهَیْنا، اِنْتَهَیْنا».

۱۰ - سقیفه با حذف امام معصوم، زمینهٔ گسترش اندیشه‌های التقاطی را در میان مسلمانان فراهم کرد و چون مشروعیتی نداشت سه جریان دوش به دوش، عامل تقویت سقیفه شد که عبارت باشند از: ۱- جریان ضرب و شتم مخالفان دستگاه خلافت(به ترجمه الغدیر ج ۱۲ ص۱۸۵ به بعد مراجعه شود). ۲- جریان تبلیغاتی ۳- جریان جعل حدیث با پنهان‌داشتن احادیث نبوی و

وقتی حقیقت در صحنه است و همهٔ زیبایی‌های خود را به نمایش گذارده، اگر کسی در مقابل آن ایستاد، مسلّم باید با او برخورد کرد و به همین جهت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: هرکس از دین خدا خارج شد باید کشته شود و هر کس مرا سَب کرد باید کشته شود و...؛ ولی حاکمان وقت این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بهانه کردند و عدم بیعت علی علیه السلام با خلیفه را نشانهٔ شورش آن حضرت بر جامعه اسلامی و خلیفهٔ مسلمین قلمداد نمودند و تصمیم بر کشتن علی علیه السلام گرفتند، در حالی که جای موضوع کاملاً عوض شده بود.

آری؛ اگر امام معصومی بر مسند خلافت قرار داشته باشد و همهٔ زیبایی‌های اسلام و عدالت اسلامی را به نمایش گذارد، شاید بتوان چنین حکمی را اعمال نمود، در حالی که پس از قتل عثمان که حضرت‌علی علیه السلام به خلافت رسیدند و عدّه‌ای با ایشان بیعت نکردند - از جمله عبدالله‌بن عمر- آن‌ها را آزاد گذاردند. حالا می‌خواهند علی علیه السلام را به جهت عدم بیعت با ابابکر به قتل برسانند! حساب همهٔ کارها را هم کرده بودند که اگر علی علیه السلام مخالفت کرد، به عنوان شورشی بر خلیفهٔ مسلمین، به قتلش می‌رسانیم و دیگر برای همیشه قائله می‌خوابد ولی حساب اعتراض‌ها و موضع گیری‌های حضرت زهرای مرضیه علیها السلام را نکرده بودند، چراکه قداست فاطمه علیها السلام آنچنان بود که نه می‌توانستند با او برخورد کنند و نه می‌شد حرف‌هایش را نشنیده و از کنارش رد شد، به همین جهت هم

جلوگیری از نشر آن و در مقابل، نشر احادیث مشکوک و ساختگی (به ترجمه الغدیر ج ۱۰ رجوع فرمایید).

حرف‌های فاطمه علیها السلام در تاریخ ماند و مورد توجّه مورخین قرار گرفت، لذا چنین خانمی جریان حاکمیت را به چالش کشید و نقشه‌هایی را که می‌خواستند به اسم قداست خلیفه، همه چیز را به نفع خود تمام کنند، به هم ریخت و در نتیجه جوّ مصنوعی قداست خلیفه شکست و از این به بعد است که خلیفه به عنوان یک انسان معمولی خلافت را ادامه می‌دهد.

با انتقادهای حضرت زهرا علیها السلام اوّلاً؛ برای همیشه مشخص می‌شود ریشه انحراف‌های جوامع را در کجا باید پیدا نمود. ثانیاً؛ برای آیندگان روشن می‌شود در صدر اسلام انحراف از کجا پیدا شد، تا اگر بعدی‌ها از خود پرسیدند چرا اسلام آنچنان که باید و شاید توانایی‌های خود را نمی‌نمایاند، جواب را در سخنان فاطمه علیها السلام پیدا کنند در سخنان فاطمه‌ای که ملاک حقیقت بود.[11] لذا متوجّه باشید که اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام را در فضای تاریخی مخصوص به خودش ارزیابی کنید و نه آن‌که آن را یک ناله و گلایه ساده و زودگذر بپنداریم.

راستی اگر خلفا با لعاب قداستِ خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن، حکومت می‌کردند، چه چهره‌ای از اسلام باقی می‌ماند؟ آیا امکان اعتراض‌های بعدی پیدا می‌گشت؟ و اگر خلیفه رسول‌خدا صلی الله علیه و آله با لعاب قداست پیامبر صلی الله علیه و آله در صحنه می‌آمد، در اعتراض‌هایِ به او، به جای این‌که آن اعتراض‌ها به

---

۱۱ - بنا به قول صحیح بخاری ج۷ ص۳۷ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطِمَةُ بِضْعَةٌ مِنّی یُرِیبُنی ما اَرابُها وَ یُؤْذِینی ما اَذاها» یعنی، «فاطمه پاره‌ای از جان من است، هرکس او را رعایت کند، مرا رعایت کرده و هرکس او را آزار دهد، مرا آزار داده است» و حال آن‌که آزار رسول‌خدا عامل غضب الهی است. و عدم رضایت فاطمه علیها السلام از آن وضعی که پیدا شد برای آینده جهان اسلام راهنمای خوبی است.

شخص خلیفه باشد، به عنوان اعتراض به اسلام تلقی می‌شد، کاری که تا حدّی با مسیحیت انجام گرفت.

این‌ها می‌خواستند کار را تا آن‌جایی جلو ببرند که هرکس با خلیفه برخورد کند متهم شود که با پیامبرخدا صلی الله علیه و آله برخورد کرده است، ولی آیا در مورد اعتراض فاطمه علیها السلام می‌توانستند چنین اتهامی را مطرح کنند؟ بعدها سعی کردند چنین جوّی را حاکم کنند تا روحیه سؤال و اعتراض را در جامعهٔ اسلامی متوقف نمایند و بیشتر یک نحوه جبرگرایی را تبلیغ نمودند. ولی در صدر تاریخ خلافت، با موضع‌گیری‌های حضرت زهرا علیها السلام بنیانِ کاری گذاشته شد که آیندهٔ تاریخ اسلام را تغذیه کرد و بازار خفقان‌های در پوشش قداست خلیفه را بر باد داد. این‌که مانع هرگونه سؤالی از خلیفه می‌شدند چون می‌دانستند اگر زمینه سؤال‌کردن فراهم شود نه آن‌ها از نظر علمی جواب‌گو هستند و نه از نظر اجتماعی می‌توانند مشروعیت حاکمیت خود را اثبات کنند، لذا سعی می‌کردند هرگونه سؤالی را تقبیح نمایند.

عبدالله‌بن‌عمر می‌گوید: مردی به نزد ابوبکر آمد و پرسید: تو بر آنی که زناکاری سرنوشت من بوده است؟ پاسخ داد: آری! گفت: آیا خداوند این کار را سرنوشت من گردانیده و آنگاه مرا به کیفر آن شکنجه می‌کند؟ گفت: «آری! ای پسر زن گندیده...! به خدا اگر کسی نزد من بود فرمان می‌دادم تا دماغت را بکوبد و آن را بشکند».[۱۲]

انس‌بن‌مالک می‌گوید: در زمان خلافت ابابکر، یک یهودی از ابابکر سؤالاتی کرد، ابابکر نتوانست جواب دهد، مسلمانان خواستند به او آسیبی

---

۱۲ - «تاریخ‌الخلفاء»، سیوطی، ص۶۵ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۳، ص۳۰۵.

برسانند که ابن‌عباس گفت: با این مرد به عدالت رفتار نکردید، اگر پاسخ او را دارید به او بدهید وگرنه ببریدش به نزد علی علیه السلام تا پاسخ او را بدهد و علی علیه السلام پرسش‌های او را جواب داد.[۱۳]

و نیز از انس‌بن‌مالک روایت شده که: عمربن‌خطاب، صبیغ کوفی را به جهت سؤال از مشکله‌های قرآن، آن‌قدر شلاق زد تا خون در پشتش جاری شد و از زُهری رسیده که عمر به جهت پرسیدن صبیغ کوفی از حروف قرآن او را زد تا خون از پشتش جاری شد.[۱۴]

از ابی‌العدیس روایت شده: ما نزد عمر بودیم که مردی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان! «**اَلْجَوارِ الْکُنَّس**» چیست؟ پس عمر شلاق بر عمامه او زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت: آیا حَروری هستی.[۱۵]

حال شما در نظر بگیرید در چنین شرایطی شعور جامعه و طرح معارف اسلامی تا چه اندازه سطحی می‌شود. چنین فضایی را مقایسه کنید با جامعه شیعه که در آن به راحتی امکان سؤال و نقادی وجود دارد، چون چیزی پنهان نیست که با اعتراض و نقد بر ملا گردد، آری؛ نقد کردن غیر از تهمت و توهین است، یک معلم بی‌سواد امکان سؤال و نقادی را به دانش‌آموزش نمی‌دهد، برعکسِ یک معلم باسواد که اجازه نمی‌دهد فضای علمی کلاس به فضای توهین و تهمت تبدیل شود. عرض بنده این است که وقتی حاکمیت نه توان علمی دارد و نه مشروعیت دینی، جلو هر

---

۱۳ - «المجتنی»، ابن‌دریه، ص۳۵ - «ترجمه الغدیر»، ج۱٤، ص۱۸.

۱٤ - «سنن دارمی»، ج۱، ص٥٤ - «الفتوحات السلامیه»، ج۲، ص٤٤٥.

۱٥ - «کنزالعمال»، ج۱، ص۲۲۹ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۲، ص۱۸٥ به بعد.

سؤالی را می‌گیرد و در این راستا سعی بر ایجاد خفقان دارد. حال با این مقدمات جایگاه تاریخی اعتراض حضرت زهرا علیها السلام فراموش نشود و از برکات این اعتراض برای جهان اسلام در حال و آینده غافل نگردیم.

حضرت در ادامه فرمودند: «**وَ بِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ**»؛ یعنی چه بد ذخیره‌هایی مردان شما برای خود پیش فرستادند، آینده اسلام را تیره و تار کردند، چون از خط اصیل تداوم اسلام یعنی علی علیه السلام دفاع نکردند.

در ادامه می‌فرمایند: «**أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ فِي الْعَذابِ هُمْ خالِدُونَ**»؛ یعنی خداوند به جهت این کارشان بر آن‌ها خشم گرفت و در عذابی جاودانه خواهند ماند.

چون این کار یک گناه عادی نیست، بلکه به خطر انداختن اصل اسلام است، و به همین جهت در ادامه فرمودند: «**لاجَرَمَ لَقَدْ قَلَّدَتْهُمْ رِبْقَتَها**»؛ یعنی بدون شک قلّادهٔ این مسئولیت بر گردنشان خواهد بود.

«**وَ حَمَّلْتُهُم أَوْقَتَها**»؛ و از نظر من سنگینی و مسئولیت آن به دوش آنان است.

«**وَ شَنَئْتُ عَلَيْهِم عارَها**»؛ و من ننگ و زشتی آن را به پای آنان می‌گذارم.

رازِ خواری مسلمانان

«**فَجَدْعاً وَ عَقْراً وَ سُحْقاً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ**»؛ پس بینی آن‌ها بریده باد و ستمکاران دور از رحمت حق باشند!

چرا نهضتی بدین عظمت را حفظ نکردند! مگر رهبری اسلام چیز ساده‌ای بود که بتوان آن را به دست هر کسی داد؟ و مگر سستی عدم حفظ آن گناه ساده‌ای است تا بگوییم اگر مقداری از آن رفت اشکالی ندارد، و فکر کنیم حالا همین‌که حاکمان افرادی مسلمان‌اند، کافی است، همه اسلام را هم ندانند عیب ندارد؟ این‌طور گفته‌ها همه به جهت نشناختن اسلام است و عدم اطلاع از کمالاتی که در پیرو تحقّق کامل اسلام محقّق می‌شود. تصوّر کردند می‌شود با انجام بعضی از قسمت‌های اسلام از برکات آن بهره برد، در حالی‌که قرآن قبلاً گوشزد کرده بود یهود به جهت همین فکر به ذلّت و خواری افتادند، می‌فرماید: «**أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَي أَشَدِّ الْعَذَابِ**»؛[16] یعنی ای قوم یهود! آیا به بعضی از کتاب ایمان می‌آورید و به بعضی از آن کافر می‌گردید؟ پس چیست جزای کسی از شما که چنین کند غیر از خواری در زندگی دنیایی، و در قیامت وارد شدن به شدیدترین عذاب.

عرض بنده همین است که زیبایی اسلام و برکات آن وقتی ظاهر می‌شود که همهٔ ابعاد اسلام در جامعه و در زندگی فردی انسان‌ها پیاده شود و این کار در حدّ علی علیه السلام بود و مردم از این مسئله غفلت کردند و تصور نمودند با پیاده‌شدن بعضی از قسمت‌های اسلام باز تا حدّی مسلمان‌اند و از اسلام بهره می‌گیرند، در حالی‌که قرآن می‌فرماید این کار در دنیا موجب خواری و ذلّت و در آخرت موجب عذاب سخت الهی

۱۶- سوره بقره، آیه ۸۵

می‌شود، یعنی چنین اسلامی هیچ بهره‌ای برای شما ندارد، نه در دنیا و نه در آخرت، آری؛ یک وقت تمام اسلام را با تمام ابعادش پذیرفته‌ایم و به آن ایمان آورده‌ایم و واجبات آن را عمل می‌کنیم و مستحبات را هم در حدّ وُسع خود عمل می‌کنیم، این عیبی ندارد، ولی یک وقت پذیرفته‌ایم که ابعادی از اسلام حذف شود، این است حرف آیه فوق و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام، و در راستای همان تذکری است که آیه می‌فرماید و لذا ما هرگز نباید به چنین چیزی راضی شویم که قسمتی از اسلام تعطیل شود.

در تاریخ داریم که سخنگوی قبیلهٔ بنی‌عامربن‌صعصعه به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: آیا حاضری اگر به دین تو درآییم و خداوند تو را بر مخالفانت پیروز گرداند، ریاست و خلافت را بعد از خودت به ما برگردانی؟ رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خلافت در دست خداست، به هر کس بخواهد می‌دهد.»[۱۷] ملاحظه می‌فرمایید که رسول خدا صلی الله علیه و آله چگونه دین را به عنوان یک حقیقت در همه ابعادش حفظ می‌کنند و برای مسلمان‌شدن عدّه‌ای از بُعدی از ابعاد آن صرف‌نظر نمی‌کنند.

عدّه‌ای در انقلاب اسلامی مایل بودند ما از بعضی از اهداف انقلاب دست برداریم تا مرفهین و سرمایه‌داران هم به انقلاب بپیوندند. امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» فرمودند: «آن‌هایی هم که تصوّر می‌کنند سرمایه‌داران و مرفهان بی‌درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می‌شوند و به مبارزان راه آزادی پیوسته و یا به آنان کمک می‌کنند، آب در هاون می‌کوبند...» یعنی نهضت اسلامی با کوتاه‌آمدن از بعضی قسمت‌هایش به ثمر نمی‌رسد و

---

۱۷ - «سیره ابن‌هشام»، ج۲، ص۳۳ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۰، ص۲۷۵.

اگر هم کوتاه بیایید باز مرفهین بی‌درد به نهضت نمی‌پیوندند و اگر از اهداف انقلاب و اسلام کوتاه بیاییم، به همان ذلّتی دچار می‌شویم که متأسفانه امروزه عده‌ای از حاکمان جهان اسلام در مقابل آمریکا به آن دچار شده‌اند. فاطمه علیها السلام برای امروز ما حرف دارد که اگر روحیه سلحشوری و حماسی خود را از دست بدهید، دیگر اسلام شما اسلامی نیست که لرزه بر اندام دشمنانتان بیندازد و لذا یک روز هم شما را راحت نمی‌گذارند، چون آن‌طور که باید و شاید از اسلام استفاده نکردید.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه می‌فرمایند: «**وَيْحَهُم! أَنّي زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَة؟ وَ قَواعِدِ النُّبُوَّة وَ الدِّلالَة**» وای بر شما! چه چیز مردان شما را از پایه‌های استوار رسالت و بنیان‌های نبوّت و هدایت‌گری دور ساخت؟

آن‌ها جریان حاکمیت اسلام بر جامعه را چگونه از کوه استوار رسالت و نبوّت جدا کردند؟

«**وَ مَهْبِطَ الرُّوحِ الْأَمين**»؛ از محلّ فرود و نزول روح‌الامین، خانه‌ای که فرهنگ معنویت آسمان بر آن حاکم بود.

«**وَ الطِبين بِأُمُورِ الدُّنْيا وَ الدّين**»؛ با افرادی که به امور دین و دنیا آشنا بودند و می‌دانستند چگونه جامعه را رهبری کنند که برکات دین و دنیای آن‌ها تأمین شود.

«**أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبينُ**»؛ حال بدانید آن ضرر آشکار که نباید بدان می‌رسیدید، همانی است که بدان دست زدید، همان خسرانی است که تمام حیات شما را گرفتار بی‌ثمری و عذاب می کند.

«**خُسْران مُبین**» آن ضرری است که همه چیز انسان را بر باد دهد، و جدایی از اسلام‌شناسان واقعی چنین ضرری را به همراه دارد، چون قالب اسلام می‌ماند ولی قلب و حیات آن می‌رود، به طوری‌که انسان احساس نمی‌کند از اسلام بی‌بهره است در حالی‌که هیچ بهره‌ای از آن ندارد، چون به حجّت الهی که خداوند برای چنین روزی برای نجات بشر پرورانده است پشت کردید. ملّتی که برای شناخت حق از باطل حجّتی نداشته باشد، چگونه می‌تواند حق را بشناسد و با اطمینان‌خاطر به آن عمل کند و از برکات تبعیت از حق بهره گیرد؟

درست است که در زمان خلفا بارها مجبور شدند به علی علیه السلام رجوع کنند و خلیفه دوم کارش تا آن‌جا کشید که گفت:«**لَوْلا عَلِیٌّ لَضَلَّ عُمَر**»؛[۱۸] یعنی اگر علی علیه السلام نبود عمر گمراه می‌شد، ولی چقدر فرق است بین این‌که حجّت خداوند میدان‌دار نظام اجتماع مسلمین باشد تا این‌که کسانی حاکم باشند که بعضی موارد که کارشان جلو نمی‌رود به حجّت خدا رجوع کنند، آن هم نه به عنوان حجّت الهی، بلکه به عنوان یکی از صحابه دانشمند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. فاطمه علیها السلام می‌خواهد بفرماید: شما با حذف علی علیه السلام از یک جهت خدا را نیز متّهم کرده‌اید که برای ادامهٔ راه مسلمانان حجّت قابل اطمینانی قرار نداده است و مردم را نیز از معرفت بزرگی محروم کردید و آن این‌که متوجّه نباشند خداوند همواره امام معصومی را در عالَم قرار داده است تا یک روز بشریت بی‌حجّت نباشد.

---

۱۸ - «تمهید باقلانی»، ص۱۹۹ - «ترجمه الغدیر»، ج۱۲، ص۲۵۵.

ابی‌الطفیل می‌گوید: «پس از چند روز که تازه عمر خلیفه شده بود، یک یهودی از یهودیان مدینه پیش او آمد که یهودیان مدینه آن یهودی را از فرزندان هارون برادر موسی «علیهما السلام» می‌دانستند، گفت: کدام یک از شما داناتر به پیامبرتان و کتاب پیامبر هستید تا از او سؤال کنم؟ عمر به علی علیه السلام اشاره کرد و گفت: این اعلم به پیامبر ما و قرآن پیامبر ما است و آن یهودی پرسید آنچه پرسید.»[۱۹]

حال جا دارد از خود بپرسیم چرا نباید کسی خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باشد که اَعلم به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اَعلم به قرآن است و آیا این همان خسران مبین نیست که فاطمه علیها السلام به آن اشاره کرد؟! آیا چنین انحرافی موجب نشد که یزید فاسقِ فاسد نیز به خود حق بدهد که خود را خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بداند؟! چون وقتی لازم نیست خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اَعلم به سنّت پیامبر و قرآن باشد، هرکس برای خود حقّ حاکمیت قائل است و در راستای چنین انحرافی بود که امام حسن علیه السلام در مقابل معاویه فرمود: «به خدا سوگند اگر آن هنگام که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، مردم با پدرم بیعت کرده بودند هم برکات طبیعت نصیب آن‌ها می‌شد و هم تو و امثال تو در حاکمیت مسلمین طمع نمی‌کردید...»[۲۰] به همین جهت حضرت زهرا علیها السلام پس از آن‌که فرمودند: «**أَلا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ**»؛ می‌فرمایند: «**وَ مَاالَّذی نَقِمُوا مِنْ أَبِی‌الْحَسَنِ؟**» یعنی؛ چه چیز باعث شد که از ابی‌الحسن علی علیه السلام روی بگردانید؟!

---

۱۹ - «زین‌الفتی»، حافظ عاصمی، در شرح سوره هل اتی.

۲۰ - «امالی»، شیخ مفید، چاپ نجف، ج۲، ص۱۷۵.

اجازه دهید ادامهٔ بحث به جلسهٔ بعد موکول گردد.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

فاطمه علیها السلام مقام شعور و صبر

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَيْكِ يا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللهُ الذّى خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة﴾

سلام بر تو ای فاطمه‌زهرا علیها السلام! ای امتحان‌شده توسط خالقت، قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان شکیبا خواهی بود.

اصل و اساس شعور فاطمه علیها السلام همان اسلام و سیرهٔ محمّدی صلی الله علیه و آله است، لذا اگر فاطمه علیها السلام خلق نمی‌شد، اسلام به عنوان بهترین هدیه خدا به بشریت، طوری به دست نااهلان می افتاد که اصلاً معلوم نبود از مسیر خود خارج شده است و لذا از مسیر تأثیرگذاری و هدایت‌گری‌اش در آیندهٔ تاریخ به کلی خارج می‌گشت. فاطمه علیها السلام در همان صدر اسلام و پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله با تمام تیزبینی متوجّه اوضاع شدند که چه می‌شود. آن‌قدر فاجعه بزرگ بود که بقیه مسلمانان متوجّهٔ آن نبودند و اگر هم متوجّه می‌شدند طاقت تحمل چنین فاجعه‌ای را نداشتند و نه تنها کاری از پیش نمی‌بردند، بلکه نمی‌توانستند آن را تحمل کنند و خودشان از بین می‌رفتند، لذا است که خداوند از قبل، فاطمه علیها السلام را در یک شعور فوق‌العاده و یک صبر مطلق پرورانده است؛ شعوری برای فهم اسلام و تشخیص اسلام حقیقی از اسلامی که در سقیفه پایه‌گذاری شد، و

فاطمه علیها السلام هم نشان داد شایستگی چنین پرورشی را دارد. حضرت از یک طرف در مقابل ربودن اسلام حقیقی، از خود صبر و شکیبایی نشان داد، و از طرف دیگر به فکر راه‌کار و چاره افتاد. این دو خصوصیت از فاطمه علیها السلام انسان فوق‌العاده‌ای ساخته که شیعه در زیارتی که در مقدمه عرض شد بدان اشاره می‌کند، و شما با توجّه به همین صفات به او سلام می‌دهید که خداوند برای چنین مأموریتی به دنبال انسان بزرگی بود و ای فاطمه! تو را امتحان کرد و دید برای این کار صابر و شکیبا هستی و از عهده انجام آن برمی‌آیی. و معلوم شد در مقابل مصیبت بزرگ حذفِ اسلام از مسیر ولایت، می‌توانی خود را نبازی، بلکه نقش‌آفرینی کنی - درست همان کاری که دختر فاطمه علیها السلام یعنی حضرت زینب علیها السلام در کربلا انجام داد که در مقابل شهادت حضرت سیدالشّهداء علیه السلام و یارانش، نه تنها خود را نباخت، بلکه فهمید چه باید بکند- فاطمه علیها السلام نیز یا باید شعور فهم اسلام را نداشته باشد که دیگر فاطمه علیها السلام نیست، و اگر می‌تواند اسلام حقیقی را از اسلام غیرحقیقی بازشناسد، باید بتواند در مقابل نقشه حذف اسلام حقیقی خود را نبازد همان‌طور که زینب شاگرد مکتب فاطمه علیها السلام با کشتن حسین علیه السلام، آن هم حسینی که زینب علیها السلام می‌شناسد، خود را نباخت، تازه حسین علیه السلام حاصل اسلام عزیز است و حالا در زمان فاطمه علیها السلام اصل اسلام در خطر است و دارند اسلام را به قتلگاه می‌برند. آری؛ باید فاطمه علیها السلام قبل از خلقت، امتحان می‌شد تا معلوم شود آیا از عهدهٔ چنین کاری برمی‌آید یا نه. و معلوم شد او مجسمهٔ صبر و شکیبایی است و چنین تعبیری در متون دینی مربوط به فاطمه علیها السلام است و در مورد آن حضرت آورده‌اند: «**وَ كُنْتِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَةً**»؛ و لذا

می‌فهمیم که فلسفهٔ خلقت فاطمه علیها السلام برای نجات اسلام در آن برهه خاص بوده است.

جایگاه تاریخی اشک‌های فاطمه علیها السلام

حالا که روشن شد فاطمه علیها السلام نمایش صبر و شکیبایی و برنامه‌ریزی برای نجات اسلام حقیقی در مقابل اسلام انحرافی است، پس آن همه حزن و بی‌تابی و اشک را نباید نشان از بی‌صبری آن حضرت دانست،[1] بلکه باید متوجّه بود که اوّلاً؛ فاجعه آن‌قدر بزرگ است و آن‌قدر مصیبت سوزناک است که این‌چنین برخوردی که حضرت انجام دادند، کم‌ترین عکس‌العمل در مقابل آن فاجعه است. ثانیاً؛ این اشک‌ها قسمتی از آن مأموریت است که خداوند به عهدهٔ او گذارده، تا اگر فردا مردم به سراغ تاریخ رفتند از عکس‌العمل فاطمه علیها السلام درس‌ها بیاموزند، و کسانی که در بین برادران اهل سنت از وضع فکری و عقیدتی امروز جهان اسلام نگرانند و از طرفی توجّه شدیدی به خلفای سه‌گانه دارند بنشینند بررسی کنند چرا فاطمه علیها السلام از آن جریانی که منجر به روی کار آمدن آن سه خلیفه شد ناراضی است؟ و از این طریق نسبت به آن‌چه بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله انجام شد بازنگری کنند، و در این راستاست که ما معتقدیم در آینده اشک‌های فاطمه علیها السلام نه تنها اختلاف بین شیعه و سنی را مرتفع می‌کند،

---

۱ – امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «مَا رُئِیَتْ فاطمة علیها السلام ضاحِکَةً قَطُّ مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ‌اللهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی قُبِضَت»(بحارالانوار ج۴۳ ص۱۵۵) یعنی؛ هرگز فاطمه علیها السلام بعد از رحلت رسول‌الله صلی الله علیه و آله خندان دیده نشد تا این‌که رحلت فرمود.

بلکه موجب یگانگی جهان اسلام خواهد شد و لذا او عامل نجات جهان اسلام خواهد بود.

اشک انسان‌های بزرگ پیام بزرگ به همراه دارد، آری؛ درست است که دوست نادان و دشمن دانا سعی کرد اشک‌های فاطمه علیها السلام را به معنی ظهور ناتوانی آن حضرت قلمداد کند، ولی کسی که سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌شناسد که فرمود: «فاطمه پاره‌ای از رسالت من است و هرکس او را بیازارد مرا آزار داده و هرکس مرا آزار داده، خدا را آزار داده است»؛ می‌فهمد فاطمه علیها السلام در مقام فنای فی‌الله است، از خود چیزی ندارد جز هر چه خدا اراده کند. در این حال اشک‌های فاطمه علیها السلام یک حرف دیگر است و در یک فرهنگ دیگر باید ارزیابی شود و این اشک، اشک خردمندانه‌ای است تا کسی که از کم‌ترین اندیشه برخوردار است، به تأمّل بنشیند و با خود بگوید مگر چه حادثه‌ای رخ داده که باید فاطمه زهرا علیها السلام به جهت آن اشک بریزد؟ به همین جهت ما در دعای ندبه در راستای معنی اشک حضرت زهرا علیها السلام ندا سر می‌دهیم «**فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ** صلی الله علیهما و آلهما **فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ وَ إِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ النَّادِبُونَ وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتُذْرَفِ الدُّمُوعُ وَ لْيَصْرُخِ الصَّارِخُونَ....**»[۲] یعنی؛ هرکس که می‌تواند اشک بریزد برای حذف حاکمیت انسان‌های معصومی از اهل‌بیت محمد و علی علیهما السلام باید اشک بریزد، و هرکس که می‌تواند ناله سر دهد، ناله سر دهد، پس برای مانند چنین فاجعه‌ای باید اشک‌ها روان گردد و شیون‌ها به پا گردد. چون با وقوع آن انحراف، خطر این‌که همهٔ اسلام از صحنهٔ زمین

---

۲ – فرازی از دعای شریف ندبه.

برود بود. پس اشک فاطمه علیها السلام اشک معنی‌داری است و پیام بزرگی را در پی دارد. آن اشک و اعتراض، پایهٔ نهضتی شد که تا انتهای تاریخ، جهان را به حرکت وامی‌دارد و همچنان که عرض کردم حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه در شعار انقلاب خود می‌فرماید: «وَ فی اِبْنَةِ رَسُولِ الله لِی اُسْوَةٌ حَسَنَة»[۳] یعنی؛ الگوی مورد پذیرش من دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. پس فاطمه علیها السلام بنیانگذار جبهه‌ای است که حاکمیت حق را در کلّ زمین محقّق می‌کند چیزی که آرزوی همهٔ انبیاء و اولیاء بوده و هست.

نه تنها فاطمه علیها السلام در آن شرایط باید اشک بریزد، بلکه هر کس هم که می‌فهمد چه بر سر اسلام آمد، باید همراه او اشک بریزد، این اشک نشانهٔ شعور و بیداری از وقوع فاجعه‌ای بزرگ در فرهنگ بشریت است. اگر انسان‌های بزرگ در مقابل حادثه‌های کوچک اشک نمی‌ریزند، چون حادثه کوچک است، اشک خود را در جایی جاری می‌کنند که مصیبت بزرگ اتفاق بیفتد، و حالا حذف امام معصوم از صدر حاکمیت، همان مصیبت بزرگ است، این اشک، پرچم بزرگ شیعه است که نمی‌گذارد مردم مسلمان از انحراف بزرگی که در مسیر اسلام به وجود آمد غافل شوند. چقدر خوب بود اگر مردم جهان از عمق جانشان معنی اشک‌های فاطمه علیها السلام را می‌فهمیدند. فاطمه علیها السلام همچنان که اشک می‌ریخت روبه‌روی قبر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت:

---

۳ - «بحارالانوار»، ج۵۳، ص ۱۸۰ و «الغیبةالطوسی»، ص۱۷۳.

ای پدر! سر از خاک بر آر و بنگر قرآن تو را فانی کردند، محل نزول آیات الهی و مهبط جبرائیل و محل میکائیل را مخروبه ساختند، اوضاع دگرگون شد.....

ای پدر! منبر تو بعد از تو به وحشت مبتلا شد و محراب از مناجات‌های تو تهی گشت.... ابوالحسن، آن شخص مورد اعتمادت را بنگر چگونه مصیبت‌زده و خانه‌نشین شده، آن‌که برادر تو و دوست و حبیب تو بود..... عزا و مصیبت خانه‌دانت را در خود گرفته....اسلام گریان است، زیرا پس از تو در میان مردم غریب شده، چشم بگشا و منبرت را بنگر که بعد از نور، تیرگی و ظلمت از آن بالا رفته است.[٤]

در این حال مردم همراه فاطمه علیها السلام اشک می‌ریختند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله داریم: روز قیامت چون فاطمه علیها السلام خواست از صحرای محشر بگذرد، منادی از پشت پرده ندا می‌کند: ای اهل محشر! چشمان خود را از دخت محمّد صلی الله علیه و آله بپوشانید تا عبور کند؛ «**یا مَعْشَرَ الْخَلائِق! غُضُّوا اَبْصارَکُمْ حَتّی تَجُوزَ فاطِمَة**».[٥] این روایت می‌رساند که هیچ‌کس از مردم معمولی، در دنیا قدرت دیدن حقیقت فاطمه علیها السلام را نداشته و مردم نتوانسته‌اند در دنیا مقام آن حضرت را درک کنند که در فردای قیامت که با چشم دل، مقام انسان‌ها دیده می‌شود، بتوانند فاطمه علیها السلام را ببینند، چون لازمهٔ درک مقام و پیام حضرت، داشتن یک شعور ناب است. فاطمه علیها السلام به خوبی فهمید آنچه پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بر سر

---

٤ - «بحارالانوار»، ج٤٣، ص١٧٤ قسمتی از گزارش طولانی فضّه نسبت به جریان‌هایی که بر حضرت فاطمه علیها السلام گذشت.

٥ - «بحارالانوار»، ج٤٣، ص٢٢٠.

کار آمده است، اسلام واقعی نیست و عملاً به هر نحوِ ممکن پیام خود را به گوش مسلمانان رساند، ولی بسیار اندک بودند کسانی که پیام فاطمه علیها السلام را بفهمند، این‌ها در صحرای محشر هم از رؤیت فاطمه علیها السلام محرومند و واقعاً اگر فاطمه علیها السلام نبود پاره‌ای از رسالت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که روشن کردن اسلام انحرافی از اسلام حقیقی است، زمین می‌ماند.

فاطمه علیها السلام جوّ خفقان را می‌شکند

شرایط را طوری آراسته بودند که هیچ کس قدرت انتخاب نداشت، همه را جوّ گرفته بود، به عنوان نمونه؛ ابن قتیبَه‌دینوَری می‌گوید:

چون علی را به مسجد برای بیعت بردند و او را به بیعت امر کردند، آن حضرت گفت: «**الله الله یا مَعشَرَالْمهاجرین! لا تَخْرِجُوا سلطانَ محمدٍ فی‌الْعرب عن داره و قَعْرِ بَیْتِهِ اِلی دُورِکُم و قُعُورِ بیوتِکُمْ وَ لا تَدْفَعُوا اَهْلَه عَنْ مَقامِه فی‌النّاس وَ حَقِّه.....**»

خدا را در نظر بگیرید! خدا را در نظر بگیرید! ای جماعت مهاجرین! قدرت و سلطه و اقتدار محمد را از خانهٔ او و از بیخ و بُن اطاق و مسکن او، به خانه‌ها و در بیخ و بن اطاق‌های خود نبرید! و اهل او را از مقام و منزلت او در میان مردم و از حق او برکنار مکنید و دور نیندازید و ممانعت به‌عمل نیاورید. سوگند به خدا ای جماعت مهاجرین! ما از همهٔ مردم به پیامبر سزاوارتریم، چون ما اهل‌بیت او هستیم و ما در امر امامت و حکومت از شما اَوْلی و اَحَق هستیم. آن‌کس که در میان امت، قاری کتاب خدا و فقیه و بصیر در دین خدا و عالم به سنت‌های رسول خدا و قوی و استوار

در امر رعیت، و مدافع گزندها و آسیب‌های ناگوار از آنان، و قسمت‌کنندهٔ حقوق مسلمین بین آنها به‌طور عدل و مساوی است، سوگند به خدا در میان ما اهل‌بیت است، پس شما از هوای نفس خویشتن پیروی منمایید که از راه خدا گمراه خواهید شد.

بشیربن‌سعدانصاری گفت: ای علی اگر این سخنان را طایفهٔ انصار قبل از بیعت با ابوبکر شنیده بودند همگی با تو بیعت به امامت می‌کردند به‌طوری که دو نفر که با هم اختلاف داشته باشند یافت نمی‌شد.[۶]

چنانچه ملاحظه می‌کنید: با توجه به جملهٔ بشیربن‌سعدانصاری؛ معلوم می‌شود در آن شرایط، امکان ارتباط علی علیه السلام با مردم و ارتباط مردم با حضرت را از بین برده بودند. ابتدا باید بفهمیم چه جوّ خفقانی حاکم بوده است، تا بفهمیم نقش فاطمه علیها السلام در شکستن آن جوّ چقدر ارزشمند و کارساز است. ابن‌ابی‌الحدید راجع به این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام با طوع و رغبت بیعت نکرد، می‌گوید: بلاذری از مَسْلمةبن‌محارب از سلیمان تصیمی از ابوعون روایت کرده است که: ابوبکر به دنبال علی علیه السلام فرستاد و از او بیعت خواست، و علی علیه السلام بیعت نکرد - و همراه عمر شعله‌ای از آتش بود- فاطمه علیها السلام عمر را در خانهٔ خود دید و گفت: یابن‌الخطاب؛ «**اَتُراک مُحرقاً عَلَی بابی؟ قال نعم، و ذلک اَقوی فیما جاءَ به ابوکَ، و جاء**

---

۶ - «الامامة و السیاسة»، ابن‌قتیبه متولد ۲۱۳ و متوفی ۲۷۶، طبع مصر، سنهٔ ۱۳۲۸ هجری، ص ۱۲ و ۱۳.

علی علیه السلام فبایعَ».[۷] یعنی؛ ای عمر! می‌خواهی در خانهٔ مرا آتش بزنی؟ گفت: آری، و این کار به دینی که پدرت آورده است نزدیک‌تر است. و علی را آوردند و او بیعت کرد.

درست است مورخان در شرایط حاکمیت بنی‌امیه جرأت صریح نوشتن واقعه را نداشتند، ولی همین اندازه هم که نوشتند خبر از رفتار عجیبی می‌دهد که با علی علیه السلام شده است.

در چگونگی برخورد با علی علیه السلام نوشته‌اند: ریسمان به گردن علی علیه السلام انداختند «**كَالْجَمَلِ الْمَخْشُوش**»؛ مانند شتری که استخوان بینی او را از عرض سوراخ کرده‌اند و در آن خشاش که چوبی مخصوص است، قرار داده‌اند، تا کاملاً در کنترل باشد. حالا شما حساب کنید؛ در چنین فضایی چه کسی جرأت نفس کشیدن دارد؟! حالا حضرت زهرا علیها السلام عملاً و قولاً صدای اعتراض خود را بلند می‌کند.

خطر حذف کارشناسان اسلام

چنانچه ملاحظه کردید؛ علی علیه السلام خطاب به جمع مهاجر می‌فرمایند: ای جمعیت مهاجر! اقتدار محمد صلی الله علیه و آله یعنی دین اسلام را، از خانه او خارج نکنید. حضرت این‌جا اشاره به آیه قرآن دارد که می‌فرماید: «**إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**»؛[۸] خداوند در این

---

۷ – «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج۱، ص ۱۳٤ و ج۲، ص ۱۹ و «تلخیص‌الشافی»، سیدمرتضی، ج۳، ص ۷٦.

۸ – سوره احزاب، آیه۳۳.

آیه از طهارت خاصی برای اهل‌البیت پیامبر علیهم السلام خبر می‌دهد و در اثر همین طهارت است که هدایت واقعیِ جامعه عملی می‌شود و مزهٔ اسلام به قلب و جان مردم می‌رسد، این‌که می‌فرمایند: ما از همهٔ مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سزاوارتریم و در امر امامت و حکومت از شما اَوْلی و اَحَق هستیم، می‌خواهند مردم را از اسلام انحرافی نجات دهند.

این غم، غم دوری از اسلام است و نه نگرانی برای خودشان، خانواده‌ای که از هر آلودگی مبرّاست که خودی ندارد تا خودخواهی داشته باشد، حضرت نگران قرائت‌های انحرافی بودند که به اسم اسلام مطرح می‌شد و می‌شود، قرائت‌هایی که به اسم اسلام است ولی حجاب اسلام است. یعنی ای مردم! اگر به واقع می‌خواهید از اسلام استفاده کنید باید به طرف ما بیایید و از طریق ما اسلام را بگیرید تا بتوانید از آن استفاده ببرید. این حساسیت بزرگ اهل‌البیت علیهم السلام از این‌که اسلام انحرافی به جای اسلام واقعی خود را جا نزند، تمام ارزش فاطمه و همسر فاطمه و فرزندان فاطمه علیهم السلام است، تا امروز هم، غرب‌زده‌ها برای ما مفسّر اسلام نشوند و بگویند: «هم شیعه حق است و هم سنّی حق است.»!! و تحت عنوان «صراط‌های مستقیم» بخواهند حق و باطل را درهم آمیزند، که در آن صورت، باطل است که میدان‌دار می‌شود. آری؛ همیشه اسلام عزیز بوده، ولی همیشه اسلام درست مطرح نشده است و اهل‌البیت علیهم السلام جبههٔ حساسیت نسبت به اسلام انحرافی را گشودند تا هر فرنگ‌برگشته‌ای ادعای اسلام‌شناسی نکند و اسلام را در حجاب نبرد و از حقیقت خود خارج ننماید. وقتی که خداوند می‌فرماید: «اهل‌بیت پیامبر را از هر آلودگی پاک

کردم». یعنی؛ هر چه اهل‌البیت علیهم السلام می‌گویند حق است و نه هر چه هر کس بگوید. وقتی قرآن می‌فرماید: «مطهّرون به حقیقت قرآن آگاهند»،[۹] و فقط اهل‌البیت علیهم السلام در مقام طهارت خاص هستند؛[۱۰] پس هر چه اهل‌البیت علیهم السلام می‌گویند حق است و نه هر چه هرکس از قرآن بگوید. آری؛ علماء ما به راهنمایی فرهنگ اهل‌البیت علیهم السلام در قرآن تدبّر می‌کنند و گوهرهای گرانقدری را ارائه می‌دهند، چون خود ائمه معصومین علیهم السلام فرمودند:«**عَلَیْنا بِالْقاءِ الْاُصُول وَ عَلَیْکُمْ بِالتَّفْریع**»؛ یعنی بر ماست که اصول را بگوییم و بر شماست که حول آن اصول، مسائل را مطرح کنید. ولی خطر از آن‌جا شروع شد که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقابل نظر اهل‌البیت علیهم السلام عصمت و طهارت فکری پیدا شد، و حتّی آن خانواده را حذف نمود. آری؛ همیشه اسلام عزیز بوده ولی همیشه اسلام درست مطرح نشده است و فاطمه علیها السلام حساسیت جامعه مؤمنین نسبت به اسلام انحرافی را پدید آورد تا خلیفه اوّل بالای منبر نگوید: «من به نظر خودم عمل کردم»![۱۱] که در این‌صورت حاکمیتِ به میدان آمده به اسم اسلام خواهد بود، ولی نمایش اسلام نیست و لذا نتیجه‌اش دوری و دلسردی مردم از اسلام خواهد شد و این تصور پیدا می‌شود که اسلام کارآیی لازم را برای ادارهٔ امور جامعه ندارد.

---

۹ – اشاره به آیه ۷۹ سوره واقعه.

۱۰ – چون در آیه ۳۳ سوره احزاب می‌فرماید؛ «اَنَّما»؛ یعنی حصر در کار است.

۱۱ – «طبقات ابن‌سعد»، ج۳، ص۱۵۱ – «ترجمه الغدیر»، ج۱۳، ص۲۴۵.

این ضربه‌ای بود به اسلام، که فاطمه علیها السلام خوب فهمید و در صدد خنثی‌کردن آن بر آمد، و امروز هم وقتی شما متوجّه این مسئله شدید نمی‌گویید کسی حق نظر دادن ندارد، بلکه می گویید کارشناسانه نظر بدهید. آری؛ همان‌طور که فقهای ما پس از سال‌ها تلاش و مطالعه بر روی آیات و روایات نظر می‌دهند و مردم مسلمان هم از جان و دل آن نظرات را می‌پذیرند، شما هم که می‌خواهید در مورد اسلام نظر بدهید، بفرمایید، در متون آیات و روایات تعمق کنید و بعد نظر دهید تا ملت مسلمان از جان و دل نظرات شما را هم بپذیرند. ولی افسوس و صد افسوس که جامعه روشنفکری ما از کسی که در مورد زمین نظر بدهد، بدون آن‌که زمین‌شناس باشد، سخنی نمی‌پذیرند، ولی اگر کسی در مورد اسلام نظر بدهد، بدون آن‌که در آن مسئله تحقیق لازم را انجام داده باشد، به راحتی می‌پذیرند، و این همان فاجعه‌ای است که فاطمه علیها السلام نسبت به آن حساسیت نشان داد. قرآن ما را راهنمایی کرده است که اوّل مسیر خود را به سوی اهل‌البیت عصمت و طهارت علیهم السلام بکشانید و اهل‌البیت هم اصل را در اختیار ما می‌گذارند و سپس «عَلَیْکُمْ بِالتَّفْریع» یعنی؛ پس از آن، حول آن اصل، تدبر کنید و سخن خود را بگویید. همین طور که یک لیسانس فیزیک، اصول را از دکترای فیزیک می‌گیرد و می‌داند تا کسی در رشته‌ای دکترا نداشته باشد، اصل مطلب آن رشته در اختیارش نیست، در دین هم تا کسی در موضوعات اسلامی، اعم از فقه و تفسیر و کلام و فلسفه و عرفان مجتهد نباشد به اصل مطلب تسلط ندارد و اگر کسی بدون ارتباط با صاحب‌نظران اصلی، نظر بدهد، افراد را به انحراف می‌کشاند. مضافاً این‌که صاحب‌نظر و

مجتهدشدن در مسائل اسلامی علاوه بر تحقیق و تلاش و مطالعه، یک ملکهٔ خاص به نام اجتهاد هم نیاز دارد که خداوند به همه کس نمی‌دهد، به همین جهت هم بعضی‌ها سال‌ها مدرس حوزه هستند ولی مجتهد نشده‌اند، با این‌که بعضی از مجتهدان نزد این‌ها درس خوانده‌اند، چون اجتهاد پس از تلاش و مطالعه، پدیدآمدن یک جمع‌بندی خاص فکری است که خداوند به بعضی‌ها می‌دهد و خود فرد و نیز بقیهٔ افراد در برخورد با او متوجّه می‌شوند که این آقا دیگر دارای ملکهٔ اجتهاد شده است.

علت اصرار علی علیه السلام بر حاکمیت خود

عنایت کردید؛ چرا علی علیه السلام در آن شرایطی که به زور ایشان را آورده‌اند تا از او برای ابابکر بیعت بگیرند، باز اصرار دارد که مردم باید اسلام را از ما بگیرند؟ چون وقتی مبنا را از کسی گرفتید که با حقایق عالم بالا ارتباط دارد و به واقع سبب متصل بین ارض و سماء است، دیگر افق تحقیق روشن شده و جهتِ سیر به سوی حقایق تعیین گشته است، حالا هر چه جلوتر برویم، به نتیجه بهتری می‌رسیم. مثلاً امام معصوم علیه السلام می گویند: هر کس سؤال قبر را انکار کند از ما نیست. با این جمله ما را متوجّه وجود عالم برزخ و حیات برزخی می‌کنند؛ لذا بر عکس خیلی مسلمانان می‌فهمیم که نفس ما با مرگ نابود نمی‌شود و پس از آن در قیامت زنده شود، بلکه همواره زنده است، منتها از این دنیا به برزخ منتقل می‌شود و سپس از برزخ به سوی قیامت سیر می کند. حالا شما حساب کنید چقدر نکات ظریف از این سخن امام معصوم حاصل می‌شود! تفکر در بقیهٔ

نکات حاشیهٔ این سخن را به عهدهٔ ما گذارده‌اند، این‌جاست که حضرت‌علی علیه السلام اصرار دارند - حتّی در آن وقتی که ریسمان به گردن مبارک حضرت انداخته‌اند- که مردم باید اسلام را از ما بگیرند، چون در آن صورت همه جامعه به سوی حق رفته است و امروز ما با جهان اسلامِ پاره‌پاره روبه‌رو نبودیم. اقرار به حقّانیت علی علیه السلام اقراری نیست که منحصر به شیعه باشد. ابن‌ابی‌الحدید معتزلی می‌گوید: رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در ملأ عام و در حضور مردم در مورد همسر فاطمه علیها السلام فرمود: «**یا ایهاالنّاس! اوصیکم بحبّ ذی قُربَیها، اخی وابن‌عمی علی‌بن‌ابیطالب، فانّه لا یحبّه الاّ مؤمن و لا یبغضه الاّ منافق، من احبّه فقد احبّنی وَ مَنْ ابغَضَه فقد ابغضنی**»[۱۲] یعنی؛ ای مردم! توصیه می‌کنم شما را به دوستی همسر فاطمه که عبارت باشد از برادرم و پسرعم‌ام علی‌بن‌ابی‌طالب، و به درستی که او را دوست نخواهد داشت مگر مؤمن و بر او کینه نخواهد ورزید مگر منافق، هرکس بر او محبت ورزد بر من محبت ورزیده و هرکس بر او دشمنی کند بر من دشمنی کرده است.

عمر می‌گوید: هیچ‌کس دارای فضائلی همانند فضائل علی نیست که صاحبش را به سوی هدایت رهنمون باشد و از پستی و ضلالت بازش دارد.

یا می‌گوید: اگر آسمان‌های هفت‌گانه در کفه‌ای گذارده شود و ایمان علی در کفهٔ دیگر، قطعاً ایمان علی فزونی خواهد گرفت.

---

۱۲ - «الریاض‌النضره»، ج۲، ص ۲۱٤ - «تذکرة السبط»، ص ۱۷ - «شرح ابن‌ابی‌لحدید»، ج۲، ص ٤٥۱ - «الغدیر»، ج ۱۲، ص ۲۳۰.

حال چگونه است که با این حرف‌ها، عمر هنگامی که ضربت می‌خورد می‌گوید: «اگر سالم، غلامِ بنی‌حذیفه زنده بود خلافت را به شورا نمی‌گذاشتم.[۱۳] یا آرزو می‌کند ای‌کاش ابوعبیده زنده بود تا او را خلیفه قرار می‌دادم.[۱۴] آیا علی علیه السلام در حدّ ابوعبیده، گورکن مدینه هم کارآیی نداشت؟

عمر به ابن‌عباس گفت: خودم شنیدم رسول‌خدا صلی الله علیه و آله به علی‌بن‌ابیطالب گفت: «**مَن احبّك احبنی و من احبّنی احبّ‌الله و من احبّ‌الله ادخله الجنة مُدِلاّ**».[۱۵] یعنی؛ هرکس ترا دوست دارد مرا دوست داشته و هرکس مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و هرکس که خدا را دوست دارد با احترام داخل بهشتش کنند.

با توجه به این سخن اگر این علی، حاکم مسلمین بود، امروز ما در عین این‌که یک جامعه یک پارچه مسلمان داشتیم، از اسلامی برخوردار بودیم که علی علیه السلام معلم آن بود. ابن‌قتیبه می‌گوید: عمر در بستر بیماری‌اش در مورد شش‌نفری که برای خلافت بعد از خود معرفی نمود، گفت: سعد؛ دارای غلظت و شدت است، و عبدالرحمن؛ فرعون این امت است، و زبیر؛ در هنگام رضا زود نرم و ملایم و در وقت غضب بسیار سخت است، و در مورد طلحه گفت: دارای نخوت و تکبر است، و عثمان

---

۱۳ - «التهمیدباقلانی»، ص ۲۰٤ - «طبقات ابن‌سعد»، ج۳، ص۲٤۸.

۱٤ - «اعلام‌النساء»، ج ۲، ص ۸۷٦.

۱۵ - «کنزالعمال»، ج٦، ص۳۹۱ - «شرح ابن‌ابی‌الحدید»، ج۳، ص۱۰۵ - الغدیر، ج۱۲، ص۲۹۱.

دارای عصبیت و محبت نسبت به اقوامش است، و بعد رو به علی کرد (چون همه جز طلحه در جلسه بودند) و گفت: «**وَ ما یَمْنَعُنی مِنکَ یا علی اِلاّ حِرْصُکَ علیها، و اِنَّکَ اَحْرَی‌الْقَوْمِ اِنْ وَلِیَتَهَا اَنْ تُقیمَ عَلَی‌الْحَقِّ الْمُبینِ وَ الصِّراطِ الْمُسْتَقیم**» (ای علی! آنچه مانع من برای تعیین جانشینی تو بود، حریص‌بودن تو برای امامت است و حقاً تو از همهٔ این‌ها سزاوارتر و لایق‌تری، که در صورت حائزشدن امارت، امت اسلام را بر صراط مستقیم و بر حق مبین و آشکارا رهبری نمایی و بر این نهج قیام نمایی).[۱۶]

عمر نمی‌تواند بفهمد اصرار و پافشاری علی علیه السلام بر خلافت به چه معنی است، ولی اقرار او به صلاحیت علی علیه السلام در هدایت جامعه گواه بر آن است که فاطمه علیها السلام در مقابل جریان حذف علی علیه السلام نباید بی‌کار می‌نشست و اصرار ما نیز در تبیین این مطالب برای توجّه به آینده‌ای است که آبستن تمدن اسلامی است، تا معلوم شود چه تفکری باید در جهان اسلام، مسلمانان را هدایت نماید.

وقتی کار به انحراف کشید و امثال خلیفهٔ اول و دوم برای خود حق حاکمیت قائل شدند دیگر نمی‌توانند علی علیه السلام را به مردم به‌عنوان حاکم جامعه مسلمین معرفی کنند، هر چند به فضائل علی علیه السلام اقرار هم داشته باشند. صاحب عِقدالفرید می‌نویسد: چون عمر خنجر خورد به او گفتند: ای کاش برای خود خلیفه‌ای معین می‌کردی. گفت: پس از آن‌که آن سخنان را بر شما گفتم تصمیم داشتم که سزاوارترین مردی را که بر شما حکومت کند و امیدوار باشم که شما را بر طریق حق حمل کند که

---

۱۶ - «الامامة و السیاسة»، ابن قتیبه، ص ۲۳.

علی‌بن‌ابیطالب است، برای ولایت امر شما نصب کنم ولی سپس دیدم که من تاب نمی‌آورم، چه در زمان حیاتم و چه در زمان مرگم که او را آمر و رئیس بر شما ببینم.[۱۷]

چون با نقشه بر سر کار آمدند حالا خودشان هم همان نقشه را باید ادامه دهند. آقای رسول‌جعفریان می‌گوید: قراینی وجود دارد که انتخاب خلیفه اوّل، حکایت از نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم و هماهنگیِ حزب مخالف بنی‌هاشم پیش از بیعت دارد و می‌گوید: عبدالعزیزالدوری عقیده لامنس را که سقیفه را توطئه سه نفره، عمر و ابوبکر و ابوعبیده می‌داند، رد می‌کند، امّا اصل تفاهم قبلی حزب مخالف بنی‌هاشم را می‌پذیرد.[۱۸]

آیندهٔ جهان از آن فاطمه علیها السلام است

حدود هزار و چهارصد سال است که جهان اسلام گرفتار نقشه‌ای است که فاطمه علیها السلام همان روز اوّل متوجّه شد و حتّی علی علیه السلام بدان اشاره کرد[۱۹] و کتاب شریف الغدیر مرحوم علامه امینی در واقع گفتگوی دلسوزانه‌ای است با اهل سنّت که نسبت به آن توطئه آگاه شوند و در

---

۱۷ - «عِقدالفرید»، طبع اول، ج ۳، ص ۷۱.

۱۸ - «تاریخ تحول دولت و خلافت»، رسول‌جعفریان، ص ۱۴۳ به مقدمه «فی‌تاریخ‌صدرالاسلام» ص ٥٦ رجوع کنید.

۱۹ - در مورد پیمان‌نامه‌ای که در آن عده‌ای تعهد کردند مانع حاکمیت علی علیه السلام شوند به بحارالانوار ج۸ ص۳۳، و طبقات کبری ابن‌سعد ج۳ ص٦١ ، و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج٤ ص ٤٥٤ رجوع فرمایید (نقل از کتاب اسرار و آثار سقیفه بنی‌ساعده تألیف آقای حشمت‌الله قنبری).

روایات و متون تاریخی خود به آن چیزی که فاطمه علیها السلام نسبت به آن حساسیت نشان داد آگاه گردند، و در انتخاب اسلامِ خود بازخوانی نمایند. و بحمدالله آرام‌آرام آثار کار تاریخی علامه امینی «رحمة الله علیه» در الغدیر در محافل علمی اهل سنّت دارد خود را نشان می‌دهد و واقعاً دیگر آن دوره سپری شده است که بشود جامعه اهل سنّت را از حقایق صدر اسلام دور نگه داشت و تصوّر کنیم آینده جهان اسلام باید ادامه گذشته آن باشد که شیعه و رهروان فاطمه علیها السلام به عنوان مجوسِ ضد اسلام معرفی شوند و ضرغاوی افتخار کند ۱۳۲ شیعه را در عراق به دست خودش سر بریده است، چراکه به نظر او شیعیان از آمریکا خطرناک‌تر و منحرف‌ترند.

اینک نوبت فاطمه علیها السلام است که با جهان اسلام سخن بگوید و إن‌شاءالله همه چیز به نفع اسلام فاطمی علیها السلام ورق بخورد و جوانان مسلمان اهل سنّت اسلام گم‌شده خود را از دست فاطمه علیها السلام بگیرند و آرام‌آرام اشک‌های فاطمه علیها السلام نقش خود را بنمایاند، چراکه از همان اوّل معلوم بود آینده از آنِ فاطمه علیها السلام است. این‌همه کشتن فرزندان فاطمه علیها السلام در طول تاریخ توسط امویان و عباسیان برای جلوگیری از ظهور آینده‌ای است که فاطمه علیها السلام صاحب آن خواهد بود.

انقلاب اسلامی اوّلین آرزوی فاطمه علیها السلام است که بر اساس آن، جامعه در سیاست‌گذاری‌هایش به جای نظر اشخاص، نظر امامان معصوم را از طریق ولیّ فقیه، حاکم کند، این انقلاب بنا دارد نه تنها جهان تشیع، بلکه جهان اسلام را نجات دهد، به طوری که در اوّلین طلیعه‌های تأثیر آن، فلسطینی که در حال محو شدن از روی نقشه جهان بود، احیاء شد و

نهضت فلسطین قدرت گرفت و تا ایجاد دولت مردمی حماس - با همه کارشکنی‌های اسرائیل - جلو آمد و می‌رود که جوانان جهان اسلام کشورهای خود را از چنگال حاکمان غیراسلامی و به ظاهر مسلمان برهانند و گام‌های بعدی را شروع کنند.

هنر ما آن است که بفهمیم در کجای تاریخ قرار داریم و در این صورت است که می‌توانیم جایگاه نقشه‌های دشمن اسلام را بشناسیم و نیز از عامل پیروزی خود بر آن نقشه‌ها آگاه باشیم و هنر حضرت زهرا علیها السلام فهم همین دو موضوع بود. قبلاً عرض شد نقشه این بود که می‌خواستند اسلام را به یک مرام عربی تبدیل کنند، آن هم در حدّی که هر اندازه از آن را که خواستند عمل کنند و هر اندازه از آن را هم که صلاح ندانستند تغییر دهند، به طوری که مالک در موطاء می‌نویسد: «عمر خودداری می‌کرد از این‌که یکی از عجم‌ها را میراث دهد مگر آن که در عرب به دنیا آمده باشد.»[۲۰] حالا شما حساب کنید اگر اسلام در آن حدّ که یک دین عربی است و با نظر خلیفه هر قسمت از آن قابل تغییر است، معرفی می‌شد، امروز دیگر اثری از اسلام باقی بود؟ فضایی که فاطمه علیها السلام ایجاد کرد امکان چنین جسارت‌ها به شدت گرفته شد و حساسیت‌ها در توده مسلمین در رابطه با اجتهاد در مقابل نص، روز به روز بیشتر شد و ائمه معصومین علیهم السلام بدون حضور مستقیم در امور، مانع بسیاری از انحراف‌ها بودند.[۲۱]

---

۲۰ - «موطاء مالک»، ج۲، ص۱۲.

۲۱ - امام باقر علیه السلام به ابوحمزه می‌فرمایند: ای اباحمزه! در زمین همواره عالمی از ما وجود دارد که اگر مردم چیزی بیفزایند، بگوید افزودند، و اگر بکاهند بگوید: کاستند و خداوند آن ⇦

امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از واقعه صفین در رابطه با واقعه بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنانی فرمودند که حادثه را به خوبی تحلیل می‌کند؛ می‌فرمایند: «**اِنَّ الْعَجَبَ کُلُّ الْعَجَبْ مِنْ جُهّالِ هذِهِ الْاُمَّةِ وَ ضُلالِها وَ قادَتِها وَ ساقِیها اِلَی النّار...**»[۲۲] یعنی؛ تعجب و شگفت به تمام معنای کلمه از جاهلان این امت است، از گمراهانشان و سردمداران، که این امّت را به سوی آتش سوق دادند، این‌ها از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور مکرّر شنیدند که می‌فرمود: هیچ امّتی زمام امور خود را به مردمی نسپرده است که در میان آن امّت مرد داناتر و فهیم‌تر و عالم‌تر وجود داشته باشد، مگر آن‌که آن امت رو به پستی و تباهی و خرابی گرائیده شده باشد، الاّ این‌که بر گردند به همان دانای قبلی، و این امت قبل از من امور خود را به سه نفر سپردند که هیچ یک از آن‌ها کسی نبود که قرآن جمع کرده باشد[۲۳] و یا این‌که ادعا کند به کتاب خدا و سنّت پیامبر او عالم‌تر است، آن‌ها می‌دانستند من عالم‌ترین امّت به کتاب خدا و سنّت پیامبر او هستم، و بصیرترین آن‌ها به قرائت قرآن و عارف‌ترین آن‌ها به قضاوت به حکم خدا من بودم...».

⇦عالِم را از دنیا نبرد تا آن‌که در فرزندانش کسی را ببیند که مانند او بداند (کمال‌الدین و تمام‌النعمه ج۱ باب ۲۲ حدیث ۲۱).

۲۲ - «تاریخ سلیم‌بن قیس»، ص۱۴۸.

۲۳ - با این‌که علماء اهل سنت در این‌که چه کسی قرآن را جمع‌آوری کرده است، با هم اختلاف دارند، ولی نام چهارتن را به عنوان مُدوِّن قرآن نام می‌برند که عبارتند از: علی، ابوبکر، عمر و سالم غلام حذیفه، ولی باز در رأس این چهارتن بر طبق گواهی مدارک اهل سنت، علی علیه السلام قرار دارد و با توجه به مسؤلیت‌ها و دل‌مشغولی‌هایی که آن سه‌تن دارند بیشتر برای آن‌که از اصحاب سقیفه هستند فضیلت تراشی شده است.

به چند نکته در حدیث فوق عنایت فرمایید: اوّلاً؛ ریشهٔ تباهی امور مسلمین به خوبی روشن است و علت مشکلات را باید در حذف انسان شایسته‌ای به نام علی علیه السلام از صدر امور دانست. ثانیاً؛ حضرت‌علی علیه السلام به حکم وظیفه مجبورند نظرهای جامعه و تاریخ را متوجّهٔ خود کنند تا لااقل راه آیندگان مشخص باشد که باید برای سر و سامان دادن جامعه به چه طرز تفکری رجوع کنند و راه اهل‌البیت علیهم السلام را رها نکنند. ثالثاً؛ می‌فرمایند از آن سه نفری که قبل از من بودند کسی نبود که قرآن را جمع‌آوری کرده باشد، چون به واقع لازمهٔ جمع‌آوری قرآن این است که اوّلاً: ارتباط دائم با رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشد تا تمام قرآن را بدون هیچ کم و کاستی بگیرد. ثانیاً: به خوبی قرآن را بشناسد و لذا نقش علی علیه السلام در حفظ و نگهداری قرآن، نقش اساسی است. و در نهایت بر این نکته تأکید می‌کنند که داناترین و فقیه‌ترین ایشان به قرائت قرآن و عارف‌ترین آن‌ها در قضاوت به حکم خدا من بودم. اعلان این مطالب تکلیف انسان‌های محقق را در همیشهٔ تاریخ روشن می‌کند که بتوانند سؤالات زیادی را که از حادثه بعد از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله برایشان پیش می‌آید، جواب دهند. راستی؛ چرا این سه خلیفه با این‌که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فضائل علی علیه السلام را شنیده بودند کار را به علی علیه السلام واگذار نکردند؟! و این اساسی‌ترین سؤالی است که اگر روشن شود برگشت اساسی جهان اسلام به سوی مکتب تشیع شروع خواهد شد.

آنگاه که نظام ارزشی جامعه فرو می‌ریزد

شما از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث فوق ساده نگذرید. حضرت با بیان این نکته که «باید داناترین و فهیم‌ترین افراد، زمام امور مسلمین را در دست بگیرد» می‌خواهند نظام ارزشی جامعه در شرایط و بستر صحیح به سیر خود ادامه دهد. حالا اگر جامعه‌ای حتّی یک قدم از این موضع کوتاه بیاید، تمام نظام ارزشی صحیح آن جامعه فرو می‌ریزد، چون وقتی کسی که در درجهٔ دوم فهم و دانایی است، بر بالاترین رتبه از مراتب جامعه قرار گیرد، معنایش این است که ملاک برتری‌ها فهم و دانایی نیست و با این عمل تمام دیوار ارزش‌دادن به دانایی و فهم فرو ریخته است و از این به بعد هیچ‌کس نمی‌تواند بر ارزش‌ها تأکید کند و چنین فکری چون خوره در تمام ابعاد جامعه رخنه خواهد کرد و در نظام ارزشی جامعه هرج و مرج حاکم خواهد شد تا حدّی که کار به جایی می‌کشد که امام‌الحرمین جوینی برای توجیه این مشکل می‌گوید: از شرایط امام نیست که اهل اجتهاد و استنباط باشد...!![۲۴]

حال مشکل این است که از یک طرف می‌گویند لازم نیست امام یا خلیفه اَعلم باشد و لذا از این طریق جواب اشکالی که می‌گوید خلفای سه‌گانه که اَعلم امّت نبودند، چرا حاکم بر امور مسلمین شدند، را می‌دهند و از طرف دیگر سراسر کتب اهل سنّت پر است از فتاوای عمر و سخنان او که به عنوان حجّت در امور فقهی مبنای احکام است. حالا شما حساب کنید ریشه این هرج‌ومرج از کجا پیدا شد و با توجّه به این سخن پیامبر

---

۲۴ - «الارشاد الی قواطع الادله فی اصول الاعتقاد»، ص۴۲۶.

خدا صلی الله علیه و آله که علی علیه السلام بر آن تأکید فرمودند، بسیاری از مشکلات آینده تفاوت فقهی بین شیعه و سنّی مرتفع خواهد گشت. چون وقتی معلوم شود عمر اَعلَم امت نیست، پس باید سخنان او مبنای فقه برادران اهل سنت نباشد و همین کافی است تا فقه شیعه و سنی به هم نزدیک شود.

باز بر مبنای همین انحراف سخن ابن‌ابی‌الحدید است که در عین اقرار به فضیلت علی علیه السلام می‌گوید این کار خدا است که مفضول را از افضل مقدّم داشت و لذا اوّل آن سه خلیفه را بر مسند امور مسلمین قرار داد سپس علی علیه السلام را که افضل آن‌ها بود. در حالی‌که این حرف، متهم‌کردن خدا است و ایشان متوجّه نیست که با صحه‌گذاردن بر این عمل، چه بلای بزرگی بر سر جامعه می‌آید، وقتی حکم کسی در جامعه جاری شود که آن حکم عالی‌ترین حکم نیست که خدا برای آن جامعه قرار داده است باید انتظار چنین هرج و مرج فرهنگی را نیز در جوامع اهل سنت داشته باشیم. علت این‌گونه قضاوت‌های جاهلانه به جهت نفهمیدن عمق اعتراض حضرت‌زهرا علیها السلام است و این‌که چنین واقعه‌ای چه تخریب بزرگی در نظام ارزشی جامعه پدید می‌آورد.

این زهرای مرضیه علیها السلام است که می‌فهمد حادثهٔ فوق یعنی گُم شدن حقیقت، چون وقتی ناقص به جای کامل نشست، دیگر نقصِ ناقص به عنوان نقص تلقی نمی‌شود و همان شخصِ ناقص به عنوان ملاک و ارزش برای افراد جامعه تلقی می‌گردد و از طرفی در نظام هستی آنچه به سوی راه نجات سیر می‌کند، غیر ناقص است و لذا چنین جامعه‌ای هرگز به راه نجات واقعی دست نمی‌یابد، مثل صورتی که همهٔ اعضایش - اعم از چشم

وابرو و دهان- زیبا باشد ولی بینی او زیبا نباشد، در این حالت همهٔ صورت نازیباست. اگر ملاک و الگوی جامعه‌ای که باید جامعه به سوی آن سیر کند، مظهر همهٔ کمالات انسانی نباشد ولی جای الگویی بنشیند که مظهر همهٔ کمالات انسانی است، چنین جامعه‌ای به نجات و رستگاری دست نمی‌یابد، همچنان‌که زشتی یک عضوِ صورت، موجب می‌شود که همه صورت زشت تلقی شود، همچنان انسانی هم که همهٔ خصوصیاتش خوب بود، ولی فقط یک صفت رذیله داشت، اگر در صدد اصلاح آن نبود و آن را به رسمیت شناخت، همان یک صفت رذیله تمام شخصیت او را غیراخلاقی می کند و عملاً بقیه صفات اخلاقی هم او را به نتیجه نمی‌رساند.

اعتراض حضرت زهراعليها السلام بر مبنای چنین مسائلی است ولی جامعه متوجّه عمق فاجعه نبود. حضرت در ادامه سخن خود به زنان مهاجر و انصار می‌فرمایند: «**أَنّي زَحْزَحُوها عَنْ رَواسِي الرِّسالَة وَ قَواعِدَ النُّبُوَّة وَ الدِّلالَة وَ مَهْبِطَ الرُّوحُ الْأَمين**» یعنی؛ مردان شما چگونه خلافت رسول خداصلى الله عليه وآله را از موضع ثابت و بنیان‌های نبوّت دور ساختند؟ و آن را از خانه‌ای که جبرائیل‌عليه السلام در آن فرود می‌آمد به خانه دیگری بردند؟

ریشهٔ سرگردانی بشر

خلیفه رسول خداصلى الله عليه وآله باید مجسمهٔ دینداری و حامل علمی باشد تا مقصد نبوّت را درک کند و با فرهنگ نزول حضرت جبرائیل‌عليه السلام آشنا باشد. درست است که پس از رحلت وجود مقدس رسول خداصلى الله عليه وآله دیگر

وحی الهی قطع شد، ولی ارتباط با ملائکه قطع نشد و رابطه جبرائیل علیه السلام با این خانه قطع نگشت، چنانچه مصحف فاطمه علیها السلام از ارتباط جبرائیل علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام تهیه شده و یا این که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: «پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله، جبرائیل با حضرت زهرا علیها السلام مراوده داشته است».[25] و در همین راستا امام‌خمینی «رحمة الله علیه» می‌فرمایند:«سابقه نداشته است که جبرائیل جز با طبقه اوّل انبیاء عظام این‌چنین آمد و شدهای مکرر با کسی داشته باشد.»[26] حالا حضرت زهرا علیها السلام اشاره به همین مسئله دارند که چرا خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه‌ای حذف کردید که «**مَهْبِطَ الرُّوحُ الْأَمین**» بود، به طوری که حضرت صادق علیه السلام می‌فرمایند: ملکی که با ما ارتباط دارد فوق جبرائیل و میکائیل است، و مگر می‌شود برای هدایت مسلمین، انسان‌هایی نباشند که با اسرار وَحی ارتباط داشته باشند؟ این خطای بزرگی است که بشریت گرفتار آن شده است که گمان می‌کند خودش به خودی خود می‌تواند مبنای هدایت خود باشد و یا خودشان به خودی خود می‌توانند از قرآن، خطوط اصلی را بگیرند. همین فکر بود که علی علیه السلام را حذف کرد و گفت:«**حَسْبُنَا کِتابَ الله**»؛ یعنی ما را کتاب خدا بس است.

---

۲۵ – امام صادق علیه السلام فرمودند: فاطمه علیها السلام بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز در دنیا ماند و حزن و اندوه شدیدی به خاطر دوری پدر بزرگوار به او روی آورده بود. جبرئیل خدمتش می‌رسید و او را تسکین می‌داد و از پدرش و جایگاه وی در بهشت خبر می‌داد و از آن‌چه بعد از او برای ذریّه‌اش پیش می‌آید آگاه کرد و علی علیه السلام آن را می‌نوشت(بحارالانوار ج۴۳ ص۱۵۶).

۲۶ – «صحیفه نور»، ج۱۹، ص۲۷۹، و به «بحارالانوار»، ج۴۳، ص۷۹ و ۸۰ رجوع شود.

آری؛ من و شما می‌توانیم به کمک جهت کلّی که امام معصوم‌علیه‌السلام در فهم قرآن روشن می‌کند، با قرآن به نحو صحیح تماس بگیریم، یا به کمک آیات و روایات ائمه معصومین‌علیهم‌السلام نظام سیاسی جامعه را در زمان غیبت، به کمک کارشناس فهم آیات و روایات، یعنی ولیّ‌فقیه، اداره کنیم. ولیّ‌فقیه هم هیچ‌وقت ادعا ندارد که خودش به خودی خود چنین توانی را دارد، و جهان اسلام و به تبع آن، جهان بشری هرچه ضربه خورد، در غفلت از این موضوع نهفته بود، و لذا شما ملاحظه می‌کنید که تمام بشریت در تمام قاره‌ها، در سرگردانی به سر می‌برند، چون آن‌ها در حاکمیت اجتماعی از کسی که قلبش در ارتباط با عالم غیب و ملائکه است محروم شده‌اند. کسی را از صدر جامعه خارج کردند که به تعبیر حضرت‌زهراعلیها‌السلام: «**وَ الطِبین بِأُمُورِ الدُّنیا وَ الدّین**»؛ به امور دین و دنیا آگاه بود. و می‌فرماید: حذف چنین کسی «**أَلا ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ**» همان زیانِ بسیار روشن است، همانی که امروز هم بشریت به آن گرفتار است. می‌فرماید:«**وَ مَا الَّذی نَقَمُوا مِنْ أَبِی الْحَسَنِ؟**»؛ یعنی چه باعث شد که از علی‌علیه‌السلام روی برگردانید و بر او عیب بگیرید. «**نَقِمُوا مِنْهُ وَ اللهِ نَکیرَ سَیْفِه**»؛ از او عیب گرفتند، ولی به خدا سوگند عیب او این بود که شمشیر او در مقابله با باطل، آشنا و غریبه نمی‌شناخت و رعایت رئیس قبیله و غیر آن را نمی‌کرد.

بازگشت از ایمان به کفر

ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد: «قریش، علی علیه السلام را قاتل عزیزان خود می‌دانست. این خون‌ها گر چه برای اسلام ریخته شده بود، امّا از شمشیر علی علیه السلام چکیده بود.»[۲۷] و شما در دعای ندبه در رابطه با حضرت‌علی علیه السلام همین نکته را متذکرمی‌شوید و عرضه می‌دارید: «**وَ لاتَأْخُذُهُ فِی اللهِ لَوْمَةُ لائِم، قَدْ وَتَرَ صَنادیدَ الْعَرَب وَ قَتَلَ اَبْطالَهُمْ وَ ناوَشَ ذُؤْبانَهُم فَاَوْدَعُ قُلُوبَهُمْ اَحْقاداً بَدْرِیَّةً وَ حُنَیْنِیَّةً وَ غَیْرَهُنَّ...**»؛ یعنی علی علیه السلام آنچنان بود که در راه خدا نگران سرزنش سرزنش کننده‌ای نبود، راه را بر دلاوران عرب تنگ نموده و قهرمانانشان را کشت و گرگانشان را دستگیر کرد و در نتیجه بر دل‌هایشان کینه‌های بدر و خیبر و حنین و غیره ماند... .

در تاریخ داریم: عثمان در عهد خلافت خود، به علی علیه السلام می گفت: «اگر قریش تو را دوست نمی‌دارند گناه من چیست؟ تو کسان زیادی از آنان را به قتل رسانده‌ای که چهره‌شان چون طلا می درخشید.»[۲۸] در حالی که غضب آن حضرت غضب الهی بود، و نه غضب حفظ منافع شخصی.

حضرت فاطمه علیها السلام در ادامه در وصف علی علیه السلام می‌فرماید: «**وَ قِلَّةِ مُبالاتِهِ بِحَتْفِه**» نسبت به مرگ بی‌اعتنا بود؛ «**وَ شِدَّةَ وَطْأَتِهِ وَ نَکالَ وَقْعَتِهِ**»

---

۲۷ - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابی‌الحدید، ج۱۳، ص ۳۰۰.

۲۸ - «نثر الدرج»، ج۲، ص۶۸ - معافة‌الصحابه، ابونعیم اصفهانی، ج۱، ص۳۰۱ - نقل از تاریخ تحول دولت و خلافت، رسول جعفریان، ص۶۹.

و با دشمنان با تمام قدرت برخورد می‌کرد و به آن‌ها امان نمی‌داد و «وَ تَنَمُّرَهُ فِی ذاتِ اللهِ عزوجل»؛ و غضب او در راه رضای خدا بود.

بعد که حضرت زهرا علیها السلام علی علیه السلام را توصیف می‌کند و همه را متوجّه ریشه کینه‌ای که حاکمان و سران با علی علیه السلام داشتند، می‌نماید این موضوع روشن می‌شود که حذف علی علیه السلام یک نوع بازگشت از ایمان به کفر است و جرم علی علیه السلام آن است که هیچ نقطه امیدی برای کفر نگذاشته که بتوانند با حاکمیت او به برگشت به کفر قبلی امید داشته باشند.

می‌فرمایند: «وَاللهِ لَوْ تَکافُّوا عَنْ زَمامٍ نَبَذَهُ رَسُولُ اللهِ اِلَیْهِ لَاعْتَلَقَهُ» یعنی؛ سوگند به خدا اگر مردان شما مانع می‌شدند که زمام امور از دست علی علیه السلام خارج شود و زمام امور خود را که پیامبرخدا صلی الله علیه و آله به او واگذارده بود، به دست او سپرده بودند «وَ لَسارَ بِهِمْ سَیْراً سُجُحاً»؛ آن را به ملایمت و سهولت راه می‌برد «لا یَکْلَمُ خَشاشَتُهُ»؛ و این شتر را سالم به مقصد می‌رسانید «وَ لا یُتَعْتِعُ راکِبُهُ»؛ و حرکت آن، حرکتی رنج‌آور و سراسر دارای بحران نمی‌شد «وَ لَأَوْرَدَهُمْ مَنْهَلاً صافِیاً رَوِیّا فَضْفاضاً تَطْفَحُ ضِفَّتاهُ وَ لا یَتَرَنَّقَ جانباه»؛ و آنان را به آبشخوری رهبری می‌کرد که سراسر دارای آب صاف و فراوان بود، و آنچنان پُر و وسیع می‌بود که سرریز می‌گشت و هرگز رنگ کدورت و ماندگی به خود نمی‌گرفت «وَ لَأَصْدَرَهُم بِطاناً»؛ و آنان را از آن آبشخور سیراب می‌کرد.

چون وقتی جامعه بر اساس حکم خدا اداره شود، تشریع و تکوین هماهنگ خواهد شد و به حکم آیه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَي آمَنُواْ وَاتَّقَواْ

لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالَيَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ»[۲۹] یعنی؛ اگر مردم شهرها ایمان می‌آوردند و متّقی می‌شدند، هر آینه برکات آسمان‌ها و زمین را برای آن‌ها می گشادیم، ولکن آیات الهی را تکذیب کردند و در نتیجه خداوند آن‌ها را به جهت اعمالشان به سختی و عذاب دنیایی و آخرتی گرفتار کرد. اگر حضرت علی علیه السلام بر مسند حکومت جامعه قرار می‌گرفت، چنین نقشی را که آیه از آن خبر می‌دهد، در ایجاد برکات زمینی و آسمانی در جامعه ایجاد می‌کرد. و حضرت زهرا علیها السلام متوجّهٔ همین قاعده قرآنی است، چون نظام حکومتی امام معصوم، متذکر ایمان و تقوی است و در چنین شرایطی برکات آسمان‌ها و زمین بر جامعه سرازیر می‌شود و همه، هم از طبیعت، بیشترین بهره را می گیرند و هم از آسمان عالی‌ترین معنویات را می‌یابند.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامه؛ در رابطه با برکات حاکمیت امام معصوم می‌فرمایند: «**وَ نَصَحَ لَهُمْ سِرًّا وَ إِعْلاناً**»؛ یعنی اگر علی علیه السلام حاکم بود، خیر و نیکی را در نهان و آشکار برای آن‌ها دوست می‌داشت.

حاکمان عموماً به فکر خودشان‌اند و اگر هم مدعی دلسوزی برای مردم‌اند، چون می‌خواهند رأی آن ها را غارت کنند، نه این‌که نسبت به آن ادعا صادق باشند، ولی مؤمنین واقعی که در رأس آن‌ها پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و ائمه‌معصومین علیهم السلام هستند، دوستدار مردم‌اند و غم مردم را می‌خورند، چون این کار جزئی از ایمان است و هر کس ایمانش بیشتر است، غم خلق خدا را بیشتر دارد، چراکه دل آن‌ها محلّ تجلّی محبت خدا به مردم است

---

۲۹ – سوره اعراف، آیه۹۶.

و لذا مؤمن واقعی مظهر محبت خدا به مردم می‌شود، چون بیش از همه خالق انسان‌ها به فکر انسان‌ها است و لذا ولیّ‌فقیه، وکیل مردم نیست، بلکه محلّ حاکمیت دین خدا است، دینی که بر اساس عشق به مردم نازل شده، به طوری که خداوند می‌فرماید: «**لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**»[۳۰] یعنی؛ ما کتاب را به سوی شما نازل کردیم، ما در آن به فکر و به یاد سعادت شما بودیم، آیا در آن تعقّل نمی‌کنید تا راه سعادت خود را بجویید؟ حالا قلب علی علیه السلام محلّ تجلّی چنین محبّتی است.

حضرت زهرا علیها السلام در وصف علی علیه السلام ادامه می‌دهند که «**وَ لَمْ يَكُنْ يَتَحَلّى مِنَ الْغِنى بِطائِلٍ**»؛ اگر علی علیه السلام در محلّ زمامداری می‌نشست، هیچگاه از بیت‌المال برای خود ثروت نمی‌اندوزید. «**وَ لا يَحْظى مِنَ الدُّنْيا بِنائِلٍ**»؛ و از ثروت دنیا جز به اندازه نیاز برنمی‌داشت «**غَيْرَ رِيِّ النّاهِلِ**»؛ مگر به اندازه آبی که عطش را فرونشاند «**وَ شَبْعَةِ الْكافِلِ**»؛ و به اندازه طعامی که رفع گرسنگی نماید. چون مؤمن واقعی می‌داند برای چه هدفی در این دنیا آمده است. او نیامده است که صاحب دنیا شود، آمده است که رابطه خود را با خدا هر چه بیشتر اصلاح کند و به لطف الهی به مقام قرب حق، نائل گردد و حاکمیت اسلام بر جامعه را جزیی از ایمان می‌شناسد، نه این‌که صِرف حاکمیت خود را بر جامعه اراده کند که جزیی از پیروی نفس امّاره است. و لذا در آن شرایط که حاکم به فکر خود نباشد، سیر منافع موجود در کشور به سوی مردم سرازیر می‌شود و اصرار علی علیه السلام بر

---

۳۰ – سوره انبیاء، آیه ۱۰.

حاکمیت خود این بود که می‌خواست تا قبل از آن‌که روش‌های انحرافی در مدیریت نظام اسلامی ریشه کنند، حاکمیت صحیح را بنمایاند و آن را نهادینه کند و به علت همین اصرار بود که متأسفانه از طریق دشمنانش متّهم به حرصِ بر حکومت شد.[۳۱]

یکی از مشکلات سیاسی جهان آن است که حاکمان جهان امکانات کشور را که متعلّق به مردم است، از آنِ خود می‌دانند و شیعه باید پرچم برگشت به سیرهٔ علی علیه السلام را به دوش گیرد و نه تنها کشور شیعه و جهان اسلام، بلکه همه جهان را از این معضل نجات دهد و از این طریق تمدن آینده بشر را پایه‌ریزی کند و عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام یعنی شناخت غمِ همراه با بصیرتی که آن حضرت داشت، شناخت این غم موجب می‌شود که اولاً؛ با تلاش برای حاکمیت حکم خدا در جامعه، نسبت به رفع آن حساس باشیم، ثانیاً؛ با تذکردادن این موضوع در جلسات، پسندیده‌ترین عزاداری را برای صدیقه کبری علیها السلام انجام دهیم، و اشکی که پس از این شناخت از چشم جاری می‌شود نه تنها به دنیا، که به دنیا و آخرت می‌ارزد، و این همان محبتی است که انسان‌ها را از آتش نجات می‌دهد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن رابطه فرمودند: «اِنَّی سَمَّیْتُ اِبْنَتِی فاطِمَةَ

---

۳۱ – مولوی در دفاع از علی علیه السلام در این رابطه می‌گوید:

آن که او تن را بدین‌سان پی‌کند حرص میری و خلافت کی کند
زان به ظاهر کوشد اندر جاه و حکم تا امیری را نماید راهِ حکم
تا امیری را دهد جانی دگر تا دهد نخل خلافت را ثمر

لِاَنَّ‌اللهَ – عزّوَجلّ – فَطَمَها وَ مَن اَحَبَّهَا مِنَ النّار» [٣٢] یعنی؛ بدین سبب نام دخترم را فاطمه نهادم، زیرا خداوند عزّ وَ جلّ او را و دوستداران او را از آتش باز می دارد.

پروردگارا! ما را از محبّین واقعی فاطمه‌علیها‌السلام بگردان.

خدایا! به حقیقت سرّ فاطمه‌علیها‌السلام -که اولیاء و انبیاء از آن بهره می‌گیرند- ما را از فهم پیام فاطمه‌علیها‌السلام محروم نگردان.

پروردگارا! جهان اسلام را در فهم پیام فاطمه‌علیها‌السلام موفق بگردان.

خداوندا! این انقلاب را که برای تحقّق آرزوهای فاطمه‌علیها‌السلام پایه‌ریزی شده، در پناه خودت محفوظ بدار.

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

---

٣٢ - «کنزالعمال»، ج٦، ص٢١٩.

فاطمه علیها السلام تجسم شعور و صبر

بسم الله الرّحمن الرّحیم

﴿اَلسَّلامُ عَلَیْكِ یا مَمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللهُ الذّی خَلَقَكِ قَبْلَ اَنْ یَخْلُقَكِ﴾

﴿فَوَجَدَكِ لِمَا امْتَحَنَكِ صابِرَة﴾

سلام بر تو ای فاطمه! ای امتحان‌شده توسط خالقت قبل از آن‌که خلق شوی! و خداوند دید تو در آن امتحان صابر و شکیبایی و از عهدهٔ آن امتحانِ عظیم بر خواهی آمد.

آری؛ سلام بر فاطمه علیها السلام که گوهر صبر و شکیبایی‌اش انگیزهٔ خلقتش بود، این مظهر شعور و شکیبایی، هم از همه بهتر فهمید که خطری بزرگ، آخرین دین خدا را تهدید می‌کند و هم در مقابل این خطر خود را نباخت و دست و پای خود را گم نکرد، بلکه با آگاهی به عمق فاجعه، برای خنثی‌کردن آن، برنامه‌ای عمیق و درازمدت را تدارک دید و نگذاشت اسلام پس از رحلت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در بن‌بست قرار گیرد.

اگر جریان حاکم با چنین شدتی با علی علیه السلام برخورد می‌کند و آشکارا با شمشیرِ کشیده او را تهدید به قتل می‌کند،[1] در واقع با شخصیتی برخورد می‌کند که مجسمه وفاداری به اسلام است و این جریان پیام عجیبی در بر

---

۱ - به کتاب الاماة و السیاسة ج۱، ص۱۳ و امام شناسی، ج۲، ص۱۹۹ رجوع شود.

دارد، و لذا فاطمه علیها السلام عمق فاجعه را می‌بیند. راستی چه کسی است که با تمام وجود نلرزد وقتی می‌بیند با رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله جریانی - با نقشه‌های از قبل تعیین‌شده- [۲] حاکمیت را قبضه کرده است که نه‌تنها از اسلام هیچ اطلاعی ندارد بلکه با اهل‌البیت پیامبر علیهم السلام که عالمان واقعی به اسلام هستند؛ با یک نحوه خصومت برخورد می‌کند. فاطمه علیها السلام فهمید اسلام دارد حذف می‌شود و آن اسلامی که خداوند وعدهٔ پیروزی آن را داده بود از دست بشر بیرون می‌رود، و در این شرایط، اگر نقشهٔ آن‌ها خنثی نمی‌شد، افق آیندهٔ بشر سیاه می‌شد، لذا فاطمه علیها السلام با همان صبری که شاخصهٔ ایشان است برای خنثی‌کردن این جریان برنامه‌ریزی کرد. موقعیت بسیار حساسی بود و باید با حساسیت تمام با آن مقابله می‌شد، چراکه اگر کوچک‌ترین سهل‌انگاری صورت می‌گرفت همه چیز از دست می‌رفت، خداوند فاطمه علیها السلام را برای این صحنه خلق کرده که هم عمق فاجعه را می‌شناسد و هم با نهایت دقت و هنرنمایی نمی‌گذارد حاکمان، اسلام حقیقی را دفن کنند و در نتیجه آیندگان نتوانند به اسلام حقیقی دست یابند. آن حضرت

---

۲ - قبلاً عرض شد که شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج ٤ ص ٤٥٤ و بحارالانوار ج۸ ص۳۳ از پیمان‌نامه‌ای خبر می‌دهند که پس از جریان غدیر بین ۳٤ نفر از مخالفان علی علیه السلام امضاء شد این‌ها پیمان بستند که این‌طور اعلام کنند: محمّد صلی الله علیه و آله رسالت خود را انجام داد و کسی را جانشین خود قرار نداده است. مرحوم مجلسی متن پیمان‌نامه را در بحار آورده است، آقای رسول جعفریان در کتاب «تاریخ دولت و خلافت» در صفحه ۱٤۳ می‌گوید:«قرائنی وجود دارد که انتخاب خلیفه اول حکایت از نوعی توطئه قبلی و یا حداقل تفاهم و هماهنگی حزب مخالف بنی‌هاشم پیش از بیعت دارد و می‌گوید: عمر العزیز الدوری عقیده لامنس را که در سقیفه توطئه سه‌نفره، ابابکر و عمر و ابوعبیده می‌داند، رد می‌کند، اما تفاهم قبلیِ حزب مخالف بنی‌هاشم را می‌پذیرد.

کاری کرد که آیندگان بتوانند ریشهٔ ناتوانی جهان اسلام را در سقیفه جستجو کنند نه در اصل اسلام. با دقت در سخنان فاطمه علیها السلام؛ - چه در مسجد مدینه و چه با زنان مهاجر و انصار - عزمِ نشان‌دادن آن انحراف به‌خوبی به چشم می‌خورد و نشان می‌دهد بنا دارد عمق فاجعه را بنمایاند و روشن کند نمی‌شود علی علیه السلام را به بهانهٔ کسی که بر خلیفه طغیان کرده، به قتل رساند و او را از صحنه حذف نمود.

در تاریخ هست که وقتی درِ خانه فاطمه علیها السلام را آتش زدند و حضرت زهرا علیها السلام ضربه دیدند و محسن‌شان سقط شد و بی‌هوش گشتند و به گفتهٔ اِبْن ابی‌الحدید: «**ثُمَّ دَخَلَ عُمَر، فَقالَ لِعَلِیٍّ قُمْ فَبایِعْ! فَتَلَکَّأَ وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِیَدِهِ فَقالَ قُمْ، فَاَبَی اَنْ یَقُوم، فَحَمَلَهُ وَ دَفَعَهُ...**»؛[۳] یعنی سپس عمر داخل خانه شد و به علی علیه السلام گفت: برخیز و بیعت کن! و علی علیه السلام کندی کرد و توقف نمود، پس عمر دست او را گرفت و گفت: برخیز! پس حضرت ابا کرد از این که بلند شود، پس او را بلند کردند و او را باغلظتی تمام به مسجد بردند تا به جرم عدم بیعت با خلیفه، او را به قتل برسانند.

پس چون فاطمه علیها السلام به هوش آمد و متوجّه شد علی علیه السلام را برده‌اند، در حالی‌که ناله می‌کرد و ولوله می‌زد و زنان بنی‌هاشم و غیرهاشمیِ زیادی همراه او بودند، به سوی مسجد به راه افتاد و آمد تا نزدیک درِ حجرهٔ خود در مسجد ایستاد و ندا سر داد: ای ابابکر! چه زود بر اهل‌بیت رسول‌الله یورش بردی. عمر به ابابکر گفت: چرا معطلی؟! اگر علی بیعت نمی‌کند او را به قتل برسان و ابابکر اشاره به حضرت زهرا علیها السلام کرد - بدین معنی که تا آن

---

۳ - «شرح نهج‌البلاغه»، ابن‌ابی‌الحدید، ج۲، ص۱۹ و ج۱، ص۱۳۴.

حضرت این‌جاست چنین کاری ممکن نیست- از این طریق به کمک فاطمه علیها السلام نقشه از میان برداشتن علی علیه السلام خنثی شد.

اگر زهرا علیها السلام سکوت کرده بود!

حضرت زهرا علیها السلام در سخنانشان با زنان مهاجر و انصار، به توطئه‌ای اشاره می‌کنند که برای حذف علی علیه السلام در کار بود. حضرت با اعتراض خود، نقشهٔ آن‌ها را رسوا می‌کنند و عملاً حکومت ساختگی را از مشروعیت می‌اندازند. راستی؛ اگر در آن شرایط بحرانی فاطمه علیها السلام زانوی غم بغل می‌گرفت و خود خوری می‌کرد چه می‌شد؟ در حالی که اگر علی علیه السلام کوچک‌ترین اعتراضی می‌نمود، می‌گفتند حرص بر حکومت دارد،[٤] آیا اگر فاطمه علیها السلام سکوت می‌کرد، جز این بود که حاکمیت سقیفه با تمام قداست، خود را صاحب جان و مال مردم می‌دانست و به اسم جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تمام قداست‌ها و اختیارات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برای خود قائل می‌شد؟ پس این‌جا بود که باید فاطمه علیها السلام وظیفهٔ سنگین و حساسی را به عهده می‌گرفت، گویا همهٔ کارها در آن شرایط به او واگذار شده که حداقل اگر نمی‌تواند جریان حاکمیت را تغییر دهد، آن را از مشروعیت و قداست کاذب بیندازد، و فاطمه علیها السلام در مقابل فاجعه بزرگی که همه صبرها و طاقت‌ها را به یأس بدل می‌کند، ثابت کرد در آن شرایط

---

٤ - امیرالمؤمنین علیه السلام بعدها در رابطه با شرایط بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه پنجم نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «اِنْ اَقُلْ، یَقُولُوا حَرَصَ عَلَی‌الْمُلک وَ اِنْ اَسْکُتْ، یَقُولُوا جَزَعَ مِنَ‌الْمَوت». یعنی؛ اگر چیزی در دفاع از حقِّ حاکمیت خود می‌گفتم، متهم می‌شدم که بر حکومت حریص است و اگر سکوت می‌کردم می‌گفتند: از مرگ فرار می‌کند.

نیز کسی هست که پایداری کند و حضرت علیها السلام فرهنگی را پایه‌گذاری می‌کند که نمونه‌ای از آن را در کربلا توسط حسین علیه السلام در مقابله با لشکر عمرسعد، یا در شام توسط حضرت زینب علیها السلام در مقابله با یزید می‌بینید. وای اگر فاطمه علیها السلام در مقابل حاکمیت بعد از رسول‌خدا صلی الله علیه و آله اعتراض نمی‌کرد. نظر بنده این است که این موضوع آن طور که باید و شاید تحلیل نشده است و عزیزان باید با عنایت بیشتر مسئله را بررسی نمایند که اگر فاطمه علیها السلام اعتراض نمی‌کرد، آیندهٔ تاریخ چگونه بود؟

فاطمه علیها السلام حافظ پیام غدیر

در واقع ما با سلامی که به فاطمه علیها السلام می‌دهیم، و با توجه به محتوای مخصوص آن سلام، داریم می‌گوییم: ای فاطمه! هدف از خلقت تو صبر و پایداری در مقابل انحراف بزرگی بود که در صدر اسلام به وقوع پیوست و اگر تو نبودی اسلام یک نقص بزرگ داشت، همچنان که اگر اسلام سیدالشّهداء، حضرت حسین علیه السلام را نداشت از فکر و فرهنگ بزرگی خالی بود. همان خدایی که اسلام را به بشریت داد، عوامل حفاظت و تکمیل آن را نیز از قبل آماده کرد تا به وقتش نقش خود را ایفاء کنند.

در روایت داریم قبل از این که امام‌حسین علیه السلام به دنیا بیاید و حتّی اسلام در جزیرةالعرب ظاهر شود، پیامبران به سرزمین کربلا می‌آمدند و می‌گفتند: تو گوهر بزرگی را در خود دفن خواهی کرد![5] پس معلوم است در کشف و نگاه آینده‌نگر پیامبران، حادثه کربلا به عنوان یکی از

---

۵ - «کامل الزیارت»، قسمت ثواب زیارت امام‌حسین علیه السلام.

حلقه‌های حفظ اسلام مشهود بوده است و خداوند نقش بزرگی را به عهده حسین علیه السلام می‌گذارد و لذا است که آن حضرت مورد توجّه خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است.

اسلام برای ماندنش فاطمه علیها السلام را می‌خواهد و فاطمه علیها السلام نیز باید خصوصیاتی خاص داشته باشد تا بتواند در آن شرایط خاص اسلام را درست حفظ کند. فاطمه علیها السلام از روز اوّل نزول قرآن با قرآن است و همین که وَحی به اتمام رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت فرمودند، چیزی نمی‌گذرد که فاطمه علیها السلام نیز از دنیا می‌رود، این زن، آخرین قسمت‌های حیاتش، حافظ پیام آخرین قسمت‌های قرآن است، چون وقتی خداوند در آخرین جمله‌های وحی فرمودند:«**یا اَیُّهَا الرَّسُول بَلِّغْ ما اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَه...**»[۶] یعنی ای پیامبر! ولایت علی علیه السلام را به گوش مردم برسان و اگر چنین نکنی در واقع رسالت خود را انجام نداده‌ای، و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگران بود که مردم این حکم را نپذیرند و در مقابل آن ایستادگی کنند، و آن را برای همیشه دفن نمایند و آیندهٔ اسلام و مسلمین تماماً تیرهٔ و تار گردد. و این فاطمه علیها السلام بود که عملاً نگرانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را برطرف کرد و با اعتراض‌های خود نگذاشت پیام غدیر دفن شود و در واقع فاطمه علیها السلام همان مژده‌ای بود که خداوند به پیامبرش داد و فرمود: «**وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النّاس**»؛ یعنی خداوند پیام تو را از خطری که نگران آن هستی حفظ می‌کند، و عملاً از طریق حضرت زهرا علیها السلام اصل نقشه خنثی شد و می‌رود که از طریق فرزندان فاطمه علیها السلام پیام غدیر در دل تاریخ بیش

---

۶ – سوره مائده، آیه ۶۷.

از پیش جای اصلی خود را باز کند. پس این‌که خداوند به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تسلّی داد که نگران آیندهٔ پیامت در غدیر مباش، چشم بر فاطمه علیها السلام دوخته است، چون فاطمه علیها السلام، قبل از خلقتش برای انجام رسالتی خاص امتحان‌شده و معلوم گشته از عهده چنین کار بزرگی برمی‌آید، پس جا داشت که خداوند وعده حفظ پیام غدیر را به پیامبرش بدهد.

ای فاطمه! هدف خلقت تو، صبر و اعتراض در مقابل آن انحراف بزرگ بود. تو در این عمر کوتاه چقدر خوب راه اصلی ادامهٔ اسلام را گشودی. اگر اباذر در مقابل انحراف عثمان به او اعتراض کرد و او را به چیزی نگرفت، آموزش تو بود، و نه تنها اباذر، اگر راه اعتراض بر خلافت تا قیام قیامت گشوده ماند، همه و همه از آموزش تو بود، و اگر تو قدسی نبودی، جرئت در هم ریختن قداست‌های واهی را نداشتی. آنچنان اعتراض به جریان حاکمیت توسعه یافت که وقتی پدر ابابکر در طائف شنید که ابابکر خلیفه شده است، پرسید چرا او را برای این کار برگزیدند؟ گفتند: چون از همه پیرتر بود. گفت: من که پیرتر بودم، چرا مرا خلیفه نکردند؟[۷]

از این به بعد مجبور شدند به زبان راویان برای خلیفه، قداست بسازند و آن را به مردم تحمیل کنند. پیامبری که مردم اجازه نمی‌دادند آب وضویش بر زمین بریزد و این‌چنین او را مقدس می‌شمردند، حالا برای خلیفه از زبان راویان ساختند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مرا که به آسمان‌ها بالا بردند، بر هیچ آسمانی نگذشتم مگر یافتم که در آن نوشته بودند

۷ -« احتجاج طبرسی»، ج۱، ص ۱۱۵ (نقل از کتاب امام‌شناسی، ج۸، قسمت دوم)

محمد برانگیخته خدا است و ابابکر جانشین من».[۸] درست است که محدثین اهل سنّت مثل نسایی، حاکم، محب طبری،... بر ساختگی بودن این حدیث و امثال آن گواهی دادند، ولی ملاحظه کنید کار به جایی کشیده می‌شود که باید چنین عناوینی را برای خلیفه دست و پا کنند.[۹] با ساختن چنین احادیثی فضایی ساختند که هیچ کس جرأت کوچک‌ترین اعتراضی را به خلیفه نداشته باشد. حالا شما حساب کنید اگر اعتراض‌های دختر پیامبرخدا صلی الله علیه و آله که در قداست و عظمت زبانزد دوست و دشمن بود، انجام نمی‌شد، و هیچ جریان اعتراضی در صحنه نبود، کار به کجا می‌کشید، آن‌قدر اسلام خشن و دوست‌ناداشتنی می‌شد که دیگر امروز هیچ اثری از اسلام در صحنه نمانده بود، بالأخره اعتراض‌های حضرت زهرا علیها السلام با همهٔ تلاشی که حاکمان برای پنهان نمودن آن کردند، در جهان اهل سنت کار خود را کرد و آن جوّ شکسته شد و به همین جهت محدثین اهل سنّت جرأت کردند در مقابل مقداری از این احادیث ساختگی بایستند. اگر فاطمه علیها السلام بستر اعتراض به خلیفه‌ای را که جای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشسته است و انتظار دارد همچون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با او برخورد کنند، فراهم نکرده بود، دیگر هر اعتراضی حکم گناه کبیره را پیدا می‌کرد.

---

۸ - «سفرالسعادة»، فیروزآبادی - ترجمه الغدیر، ج۱۲، ص۱۹۳.

۹ - راستی اگر چنین احادیثی در زمان نصب ابابکر در سقیفه وجود داشت، چرا مطرح نشد و چرا تلاش کردند فقط با عنوان یار غار پیامبر صلی الله علیه و آله برای ابابکر برتری دست و پا کنند؟!

اعتراض حکیمانه

جریان حاکم با برنامه‌هایی که به صحنه آورد، امید داشت صبر فاطمه علیها السلام را برباید، حال یا فاطمه علیها السلام در مقابل جریان واقع‌شده زانوی غم در بغل بگیرد که برای آن‌ها نِعْمَ‌الْمطلوب، و یا مثل زنان معمولی، با جیغ و فریاد، اعتراضی خارج از صبر و شکیبایی پیشه کند، در آن صورت با رگبار انتقادهایی که نثار آن حضرت می‌کردند، عملاً از فاطمه علیها السلام قداستی باقی نمی‌گذاردند که بخواهد برای مردم حجّت باشد و سخنانش ملاک ارزیابی مردم قرار گیرد. ولی آن‌ها فاطمه علیها السلام را نشناخته بودند، همان‌طور که اسلام را نمی‌شناختند، آن‌ها اوج پیروزی را در قبضه‌کردن قدرت سیاسی می‌دیدند و به افق‌های دوری که فاطمه علیها السلام همواره در آن‌ها حاضر خواهد بود، نمی‌توانستند بنگرند.

برخوردهای اهل‌البیت علیهم السلام در مقابل انحراف‌ها، فرهنگ خاصی را همراه خود دارد، نه اعتراضی است خشن، که به طرف مقابل بهانهٔ تندروی داده شود و نه انزوا و گوشه‌نشینی است که میدان برای رقیب باز باشد و هر طور خواست اسب بتازاند، واقعاً روش مبارزهٔ معصومین علیهم السلام با دشمنانشان رقیب را مستأصل می‌کند به طوری که نمی‌داند چه کار کند.[۱۰]

---

۱۰ - متوکّل در باره امام هادی علیه السلام بارها می‌گفت: وای بر شما! کار ابن‌الرضا مرا از پا انداخته، «وَیْحَکُمْ قد اعیانی امر ابن‌الرّضا...» (الارشاد، شیخ مفید، ص۳۱۲).

اعتراض بلند ولی خاموش

ابن قتیبهٔ دینوری می‌گوید: مورّخین و اهل تحقیق چنین گفته‌اند که: جماعتی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم جمع شدند و نامه‌ای نوشتند که در آن، آنچه عثمان بر خلاف سنّت رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سنت دوخلیفهٔ قبل از خودش عمل کرده بود، ذکر کرده بودند. این‌ها پس از نوشتن آن نامه با همدیگر هم‌پیمان شدند که آن را به دست عثمان بدهند و ایشان ده نفر بودند. و از جمله کسانی که در جریان این نامه حضور داشت عَمّاربن‌یاسر و مِقدادبن‌اَسْوَداند. و چون خارج شدند که نامه را به دست عثمان بدهند یکی‌یکی شروع به پنهان‌شدن نمودند و نامه به دست عمّار بود. همگی رفتند و عمار تنها ماند و به راه خود ادامه داد تا به خانهٔ عثمان رسید.

عمار از عثمان إذن دخول خواست، و او اجازهٔ دخول داد، در روزی که هوا سرد بود. او داخل شد و در نزد عثمان، مروان‌بن‌حَکَم و اهل او از بنی‌اُمیّه نیز حاضر بودند؛ نامه را به عثمان داد.

عثمان نامه را خواند و گفت: تو این نامه را نوشتی؟ عمار گفت: آری! عثمان گفت: غیر از تو، چه کسی با تو همراه بوده؟ عمار گفت: با من چندین نفر بودند که در راه از ترسِ سطوت تو جدا شدند! عثمان گفت: ایشان چه کسانی هستند؟! عمار گفت: من نام آنها را نمی‌برم. عثمان گفت: پس تو چگونه در میان آنها چنین جرأتی داشتی؟! مروان گفت: ای امیرمؤمنان: این غلام سیاه‌چهره(یعنی عمار) مردم را بر علیه تو متجرّی کرده است؛ و اگر تو او را بکشی درس عبرت برای دیگران خواهد بود، که چون او را به یاد آورند عمل او را تکرار نکنند.

عثمان گفت: او را بزنید. او را زدند و عثمان هم خودش با آنها عمار را می‌زد تا شکمش را پاره کردند و او بی‌هوش شد. جسد او را روی زمین کشیدند و به درِ خانه انداختند.

اُمّ‌سَلمه؛ زوجهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد تا او را در منزل خود آوردند، و چون عمار هم‌پیمان با قبیلهٔ بنومُغیره بود، بنومُغیره بر عثمان خشمناک شدند. همین که عثمان برای نماز ظهر از منزل بیرون رفت، هِشام‌بن‌ولیدبن‌مغیره، سر راه او را گرفت و گفت: سوگند به خدا اگر از این ضربت، عمار بمیرد، من مرد بزرگی از بنی‌اُمیّه را خواهم کشت. عثمان گفت: تو آنجا نیستی!

سپس عثمان به مسجد آمد. دید علی در مسجد است؛ سرش به شدّت درد می‌کند و بر سر خود دستمال بسته است. عثمان گفت: سوگند به خدا ای ابوالحسن نمی‌دانم آیا آرزوی مرگ تو را داشته باشم یا آرزوی زندگی تو را؟! سوگند به خدا اگر تو بمیری من دوست ندارم پس از تو برای غیر تو زنده باشم! چون همانند تو کسی را نمی‌یابم، و اگر زنده باشی پیوسته یک طاغی را می‌یابم که تو را نردبان و بازوی خود گرفته و کهف و ملجأ و پناه خود قرار داده است؛ هیچ مانعی برای من نسبت به از بین بردن او نیست مگر موقعیتی که او در نزد تو دارد و موقعیتی که تو در نزد او داری! و بنابراین مثال من با تو، مثل پسر عاقّ است با پدر خود. اگر پسر بمیرد، او را به فراق خود مصیبت زده و دردناک می‌کند، و اگر زنده باشد مخالفت و عصیان او را می‌نماید. آخر یا راه سلامت پیش‌گیر تا ما نیز راه مسالمت را بپیماییم! و یا راه جنگ و ستیز را، تا ما به جنگ و ستیز در

آئیم! مرا بین آسمان و زمین بلاتکلیف مگذار! سوگند به خدا اگر مرا بکشی همانند من کسی را نمی‌یابی که به جای من بنشیند! و اگر من تو را بکشم همانند تو کسی را نمی‌یابم که مقام و موقعیت تو را داشته باشد! و آن کس که فتنه را ابتدا کرده است هیچگاه به ولایت امر امت نمی‌رسد!

علی گفت: در این سخنانی که داشتی هریک را پاسخی است، ولیکن اینک من گرفتار سردرد خودم هستم، از پاسخ گفتن به گفتار تو! من همان جمله‌ای را می گویم که عبد صالح گفت: « **فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلَی ما تَصِفُونَ**»[11]

با دقت در این جملهٔ عثمان خطاب به علی علیه السلام: «آخر یا راه سلامت پیش گیر تا ما نیز راه مسالمت را بپیماییم، و یا راه جنگ را پیشه کن تا ما به جنگ و ستیز درآییم، مرا بین آسمان و زمین بلاتکلیف مگذار!»؛ می‌توان فهمید که روش اهل‌البیت علیهم السلام چقدر دقیق است، به طوری که نه عثمان می‌تواند با علی علیه السلام بجنگد و نه می‌تواند او را نادیده بگیرد و از همین طریقِ نامرئی، اهل‌البیت علیهم السلام همیشه در صحنه‌های تاریخ اسلام حضور داشته‌اند و همه حرف ما در مورد روش فاطمه علیها السلام همین نکته است و این روش عجیبی است که حتماً دشمن خود را از پای درمی‌آورد ولی خود از پای درنمی‌آید.

ابوسفیان فکر می‌کرد می‌تواند با پشتیبانی از علی علیه السلام در مقابل ابابکر جبهه‌ای مانند جبهه‌های سیاسی نظامیِ طول تاریخ درست کند و لذا به علی علیه السلام گفت: ای علی! دست خود را بده تا با تو بیعت کنم و سپس این

---

۱۱ - «الامامة و السیاسة»، ص ۳۰ و ۳۱.

صحرا را در دفاع از تو پر از لشکر نمایم. و علی علیه السلام در جواب او فرمودند: «اَیُّهَا النّاس، شُقُّوا اَمْواجَ الْفِتَنِ بِسُفُنِ النَّجاة...»[۱۲] ای مردم! امواج فتنه‌ها را با کشتی‌های نجات بشکافید، و در واقع حضرت علیه السلام نگذاشتند نقشه ابوسفیان عملی شود، چون در آن صورت دو لشکر بودند که در مقابل هم ایستاده بودند، در حالی که جبهه علی و فاطمه علیهما السلام جبهه‌ای است که باید تاریخ را تغذیه کند و باید آداب و رسوم خاصی داشته باشد، همان آداب و رسومی که عمر را با آن همه خشونتی که نسبت به فاطمه علیها السلام اعمال کرد، مجبور نمود به ابابکر بگوید: «بیا به سوی فاطمه برویم که او از ما غضبناک است...»[۱۳] و باز در همان جلسه، حضرت فاطمه علیها السلام طوری با آن‌ها برخورد کرد که بهترین تعبیر برای آن برخورد، «انتقام کریمانه» است. به طوری که آن‌ها از خانه حضرت طوری بیرون آمدند که گویا از اوّل هم برایشان بدتر شد و از طرفی هم حضرت هیچ بهانه‌ای به دست آن‌ها ندادند که بحث آن ملاقات، درجلسات گذشته عرض شد.

نظام جمهوری اسلامی هم در مقابله با کفر جهانی وقتی موفق بوده که به روش فاطمه علیها السلام عمل کرده است. تحلیل گر رادیو اسرائیل گفته بود: «علی‌رغم همه نقشه‌هایی که ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی می کشیم، جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه می‌دهد و مردم بقیه کشورها را هم تحت‌تأثیر خودش قرار می‌دهد.»؛ البته آن‌ها به عنوان خطر جمهوری اسلامی این‌طور حرف می‌زنند که گروه خود را مجهز کنند و

---

۱۲ - نهج‌البلاغه، خطبه۵.

۱۳ - «تاریخ الامامة و السیاسة»، ابن‌قتیبه.

کار برخورد با ما را یک‌سره کنند، ولی تا روش ما روش اهل‌البیت علیهم السلام است، همچنان به لطف الهی جلو می‌رویم، چون ولایت‌فقیه، یعنی حاکمیت فقهی که از سیره و سخن معصومین گرفته شده است که نه روش آن انفعال است و نه آنارشیست‌بازی. مسّلم اعتراض‌هایی که بیشتر شبیه خودکشی است تا اعتراض، ربطی به روش اهل‌البیت علیهم السلام ندارد، همان‌طور که سکوت‌هایی که بیشتر تأیید ظلم است، ربطی به روش اهل‌البیت علیهم السلام ندارد، در بحث «کربلا، مبارزه با پوچی‌ها» عرض شد، راه بین این دو راه، بسیار دقیق و حساب‌شده است و ما نام آن را «حکمت حسینی» می‌گذاریم.

آری ای فاطمه! اگر اعتراض تو همراه با طمأنینه و معنویتی مملوّ از خداخواهی نبود، آن اعتراض نیز سرنوشتی به مانند همه شورش‌های کور تاریخ داشت و دیگر امروز تو نبودی که بتوانی تاریخ امروز و فردای ما را تغذیه کنی، تو جبهه‌ای را گشودی که به جهت مشخصات خاص خودش تا رسیدن به نتیجه نهایی باز است، و آن جبهه‌ای است که حق‌خواهی را در پوششی از متانت و حق‌نمایی و قداست پوشاند، و بی‌خود نیست که آن دانشمند مسیحی وقتی می‌خواهد تو را وصف کند می‌گوید:«فاطمه زهرا، زهی در نیام»[۱۴] است، یعنی همچون تیری که زهی در نیام و شکاف آن قرار داده‌اند تا آن را رها کنند، فاطمه علیها السلام آن تیری است که می‌رود تا در طول تاریخ رقیبان خود را یکی پس از دیگری از پای درآورد و اسلام

---

۱۴ - عنوان فوق، نام کتابی است که آقای سلیمان کتانی در مورد حضرت فاطمه علیها السلام نوشته‌اند.

حقیقی را در تاریخ حاکم کند، ولی با فرهنگی خاص، مثل همان مقابله و برخوردی که از طریق قبر پنهان خود با رقیبان خود انجام داد، اعتراضی بلند ولی خاموش.

خوشا به حال آن‌هایی که قبر گمشده فاطمه علیها السلام را در ماوراء زمین و خاک می‌جویند، خوشا به حال آن‌هایی که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله فهمیدند اسلام حقیقی چون قبر فاطمه علیها السلام گم شد و به جای آن‌که در زمین به دنبال قبر بگردند، تاریخ را بکاوند و در تحقق فرهنگ غدیر، قبر فاطمه علیها السلام را پیدا کنند، چراکه قبر فاطمه علیها السلام در سقیفه گم شده است و چه نادان بودند آن‌هایی که گمان کردند اسلام منهای اهل‌البیت علیهم السلام باز اسلام است و همه مصیبت از این‌جا شروع شد. راستی اسلامی که در قلب‌ها جای ندارد، چگونه به قلب‌های دیگر سرایت می‌کند؟! اسلامِ کتاب و درس و مدرسه اگر مقدمه برای ایمان قلبی نباشد، چنین مورد خطاب قرار می‌گیرد که: «...**قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**...»؛[15] یعنی شما ایمان نیاورده‌اید بلکه به آداب ظاهری اسلام خود را بسته‌اید و هنوز ایمان در قلب‌های شما وارد نشده‌است. آری؛ اهل‌البیت علیهم السلام هستند که بدون درس و مدرسه به علم لدنّی که علمِ قلبی به قرآن و باطن آن است، عالم‌اند و تا پای قلب وسط نیاید، پای ایمان به وسط نیامده است و لذا راه و رسم ایمان‌دار شدن، در این خانواده قرار دارد وگرنه اسلام عبارت از اعمال قالبیِ خشکی خواهد بود که بیش از آن‌که جذاب باشد، آزاردهنده است.

---

۱۵ - سوره حجرات، آیه ۱۴.

فاطمه علیها السلام راه هدایت آیندهٔ جهان اسلام

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فاطمه پاره‌ای از من است، هر کس او را به خشم درآورد مرا به خشم آورده»[۱۶] خبر از آن می‌دهد که فاطمه علیها السلام در مقام فنای فی‌الله است و همهٔ خودیت‌ها را نفی کرده و انسانی خدایی شده و چنین راهی، راه قلب است و نه راه فکر، و چنین فکر و فرهنگی، فرهنگ اهل‌البیت علیهم السلام است و نتیجه این راه «ایمان» است - و نه یک مجموعهٔ آداب قالبی صِرف - روایت در واقع می‌گوید: فاطمه علیها السلام به جایی رسیده که اذیّتش، اذیّت رسول خدا صلی الله علیه و آله و به تبع آن، اذیّت خدا است، یعنی فاطمه علیها السلام نماد عصمت است و میزان نمایش حق و باطل، پس نمی‌شود اسلامِ غیر از اسلام فاطمه علیها السلام را اسلام دانست و در همین راستا وقتی فاطمه علیها السلام به حاکمیت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراض می‌کند، و آن را انحرافی به سوی کفر معرفی می‌کند، نباید آن را ساده گرفت. کسی این اعتراض‌ها را می‌کند که میزان نمایش حق و باطل است، دیگر نباید گفت آن‌ها هم نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند، به من بگو آیا به اشاره فاطمه علیها السلام که اشاره به غدیر بود، توجّه کردند؟ آیا به حاکمیت ارزش‌ها که علی علیه السلام مجسمه آن بود، توجّه نمودند؟ راستی اگر به غدیر توجّه می‌شد کار به جایی می‌کشید که ملاکِ دادن مسئولیت، حَسب و نَسب باشد، به طوری که جانشینی رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در زمان عثمان به جایی بکشد تا یک نفر مسئولی که اموی نباشد بر رأس کارهای جامعهٔ مسلمین قرار نداشته باشد؟

---

۱۶ - در ترجمه الغدیر، ج۱۴، ص۱۰۶ تا ۱۱۱، سند حدیث را به ۵۹ مرجع از متون معتبر اهل سنت رسانده است.

محمدبن‌ابی‌بکر وقتی به معاویه و برخوردهای تندی که با علی علیه السلام دارد، اعتراض می‌کند، معاویه در جواب او می‌نویسد: « زمانی که پدر تو در میان ما بود، ما به فضل و برتری فرزند ابوطالب آگاه بودیم و بر خود لازم می‌دانستیم که حق او را رعایت کنیم، ولی بدان که پدر تو و عمر نخستین کسانی بودند که حق علی را پایمال کردند و با او به مخالفت برخاستند، بنابراین اگر راهی را که درپیش گرفته‌ایم باطل است، پدرت بنیانگذار آن بود و ما آن را ادامه دادیم، اگر پدرت در گذشته آن‌گونه عمل نمی کرد، ما نه تنها با فرزند ابوطالب مخالفت نمی‌کردیم بلکه دستورات وی را اطاعت می‌نمودیم ولی چون برخورد پدرت را در آن زمان با ایشان ملاحظه کردیم ما نیز به همان شیوه رفتار نمودیم.»[۱۷]

پس ملاحظه می‌فرمایید که دوست و دشمن اعتراف دارند که انحراف از کجا شروع شد و حضرت زهرا علیها السلام در همان ابتدای کار، باطل‌بودن آن را گوشزد فرمود و معلوم شد انصراف از علی علیه السلام به کس دیگر، انصراف از مسلمانی به مسلمان دیگر نیست، بلکه انصراف از علی علیه السلام کار را به حاکمیت یزید می‌کشاند و لذا است که باید فهمید هرکس فکر کند می‌تواند منهای غدیر، اسلام را ادامه دهد، او بین اسلام علی علیه السلام و اسلام یزید فرقی قائل نیست و پیام فاطمه علیها السلام درست همین نکته است.

امروز حاکمیت ولایت‌فقیه مقدمه‌ای است تا غدیر احیاء شود و زمینهٔ ظهور امام معصوم علیه السلام فراهم گردد و اسلام چهرهٔ واقعی خود را بنمایاند و

---

۱۷ – مراجعه شود به «مروج‌الذهب مسعودی» و کتاب «بنات‌النبی» از بنت شاطی (نقل از «راه دشوار هدایت»، ادریس حسینی، ص۱۸۹).

ایمان به صحنه بیاید و در ایمان، قلب و قالب با همدیگر متّحد گردند و تمدن اسلامی شروع گردد و سراسر جهان را شور معنویت فرا گیرد. درست است که ولایت‌فقیه مقدمه مبارکی برای ظهور حاکمیت امام معصوم علیه السلام است، ولی این مقدمه با خود موضوع بسیار متفاوت است و به همین جهت امام خمینی «رحمة‌الله‌علیه» می‌فرمودند: ان‌شاءالله صاحب این انقلاب می‌آید و آن را به صاحبش تقدیم می‌کنیم. چون در حاکمیت امام معصوم علیه السلام عالَم و آدم در شرایط دیگری قرار می‌گیرند، شرایطی که قابل‌وصف نیست. نگو مگر در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و در چهارسال حکومت علی علیه السلام معصوم حاکم نبود، پس چرا آثار خاصی که می‌گویید ظاهر نشد؟! چرا که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله نهایتاً ارائه وَحی الهی محقّق شد و اصلاً فرصت پیاده‌کردن آن در روح جامعه آن‌طور که باید و شاید به دست نیامد و در زمان حاکمیت علی علیه السلام نیز آن حضرت را تماماً مشغول سه جنگ بزرگ کردند، ولی با این‌همه می‌رفت بستر بسیاری از کمالات فراهم شود که آن حضرت را شهید کردند. گویا بشر باید برای آسمانی‌کردن زندگی‌اش، بیش از آنچه آماده بود، آماده گردد و در عطش آن شرایط به واقع بسوزد تا آنگاه که آن شرایط با حضور و ظهور امام معصوم عجل الله تعالی فرجه محقّق شد، به خوبی قدر آن را بشناسد. کسی که فهمید حاکمیت امام معصوم یعنی چه، در راستای تحقّق آن، علاوه بر آمادگی شخصی، با تمام وجود اشک می‌ریزد و ضجّه می‌زند و لذا در دعای عزیز ندبه می‌خوانی: «**فَلْيَبْكِ الْباكُون وَ اِيّاهُم، فَلْيَنْدُبِ‌النّادِبُون وَ لِمِثْلِهِمْ فَلْتَذْرَفِ الدُّمُوع وَ لْيَصْرُخِ الصّارِخُون وَ يَضِجَّ الضّاجُّون وَ يَعِجَّ الْعاجُّون**»؛ یعنی؛

آن‌هایی که - همچون فاطمه علیها السلام- جایگاه اشک را می‌شناسند، باید اشک بریزند و با آنان که اهل ناله‌اند باید ناله کنند، و برای مانند آنان باید اشک‌ها روان گردد و آن‌هایی که می‌توانند یاری طلب نمایند، باید طلبِ یاری کنند.

چنین اشکی جهت زندگی را فراموش نکرده است و پایداری شیعه در چنین اعتراض کریمانه‌ای است که به افق‌های بزرگ نظر دوخته است و عواطف و حق‌خواهی را درهم آمیخته است تا بتواند با آن مقصد بزرگ روبه‌رو شود.

اگر نظر عزیزان باشد در سخنان فاطمه علیها السلام با زنان مهاجر و انصار، حضرت برکات حاکمیت علی علیه السلام را گوشزد نمودند، که در حاکمیت آن حضرت برکات دنیایی و آخرتی نهفته است، چون علی علیه السلام نمی‌خواست قدرت را تسخیر کند، بلکه قدرت را برای خدمت می‌خواست و اساساً پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل‌البیت علیهم السلام دین‌داری را در خدمت راستین به مردم می‌دانند و لذا شیعه ناب، شیعه‌ای است که تحملِ در رنج‌بودن مردم را ندارد و ذوب در خدمت به مردم می‌شود. مقام معظم رهبری فرمودند: «معنی ذوب در ولایت یعنی ذوب در اسلام و خدمت به مردم» و رقیبِ حاکمیت علی علیه السلام عکس آن‌را عمل می‌کند. فاطمه علیها السلام گوشزد نمود اگر علی علیه السلام حاکم می‌شد: «وَ لَبانَ لَهُمُ الزّاهِدُ مِنَ الرّاغِبِ»؛ زاهدان واقعی از حریصان شناخته می‌شدند و معلوم می‌شد چه کسی اهل خدمت است و چه کسی اهل خودخواهی. «وَ الصّادِقُ مِنَ الْكاذِبِ»؛ و

مؤمنین صادق از مدعیان ایمان بازشناخته می‌شدند و فضایی به وجود می‌آمد که کسی به راحتی نمی‌توانست به اسم اسلام مردم را چپاول کند.

تاریخ می‌گوید در آن مختصر زمانی که علی علیه السلام پس از عثمان حکومت را در دست گرفتند، با وجود آن همه موانعی که برای عملی‌شدن برنامه‌های حضرت پیش آوردند، فضایی از معنویت و سادگی و محبّت به وجود آمده بود که خودبه‌خود هرکس به روش علی علیه السلام عمل نمی‌کرد، طرد می‌شد. این مسئله همیشه باید مدّنظر ما باشد که اگر خواستیم جامعه به طور طبیعی به سوی سلامت سیر کند، باید همه‌و همه بر روی ارزش‌های اسلامی تأکید کنند و به اسم جذب انسان‌ها، نفس امّاره آن‌ها را رشد ندهند و بیش از همه این وظیفه مهم به عهده رادیو و تلویزیون و نظام آموزشی کشور است و در این حالت است که همچون فاطمه علیها السلام بر غدیر، یعنی بر حاکمیت ارزش‌ها و به میدان‌آوردن فرزندان حقیقی انقلاب تأکید کرده‌ایم.

حضرت زهرا علیها السلام در ادامهٔ صحبت‌شان با زنان مهاجر و انصار به عنوان شاهد سخن خود، به قرآن اشاره کردند که می‌فرماید: «**وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَي آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاء وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ**»؛[18] یعنی اگر مردم ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، برکات آسمان‌ها و زمین را بر آن‌ها می‌گشادیم، ولی راهنمایی‌های انبیاء را تکذیب نمودند، پس ما هم آن‌ها را به اعمال زشتی که انجام دادند، گرفتیم. سپس حضرت آیهٔ دیگری را قرائت فرمودند که

---

۱۸ - سوره اعراف، آیه۹۶.

می‌فرماید: «فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ»؛[۱۹] یعنی این‌هایی که ظلم کردند و به دین خدا پشت نمودند آثار زشت کارهایشان به زودی به آن‌ها خواهد رسید و آن‌ها نمی‌توانند ما را در این کار ناتوان کنند.

ملاحظه کنید که حضرت زهرا علیها السلام در جریان انحراف از حاکمیت امام معصوم، چه می‌بیند که آن را برابر مقابله با دین می‌داند و خبر از عذاب الهی به میان می‌کشد، حال این نگاه را مقایسه کنید با نگاه بعضی از متدیّنین که حاکمیت شاه و ولایت‌فقیه، برایشان یکسان است! آیا این‌ها از مکتب فاطمه علیها السلام بهره‌ای برده‌اند؟! آیا در معیارهای فاطمی می‌توان نام این‌ها را متدیّن گذاشت؟ آخر وقتی فرهنگ امام معصوم در جامعه جاری نیست، چگونه می‌توان مرز حق را از باطل شناخت؟

حضرت در ادامه صحبت با زنان مهاجر و انصار فرمودند:«أَلا هَلُمَّ فَاسْتَمِعْ»؛ پس اکنون بیایید و بشنوید و سنگینی آنچه را بر دوش گرفته‌اید خودتان حمل کنید. «وَ ما عِشْتَ أَراكَ الدَّهْرَ عَجَباً»؛ یعنی در طول زندگی با چه چیزهای عجیبی روبه‌رو خواهی شد. «وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ»؛ اگر می‌توانی تعجب کنی، گفتهٔ آن‌ها در حذف علی علیه السلام تعجب‌آور است. «لَيْتَ شِعْرِی إِلى أَيِّ سِنادٍ اسْتَنَدُوا؟ وَ عَلى أَيِّ عِمادٍ اعْتَمِدُوا؟ وَ بِأَيَّةِ عُرْوَةٍ تَمَسَّكُوا؟ وَ عَلى أَيَّةِ ذرِيَّةٍ أَقْدَمُوا وَ احْتَنَكُوا؟»؛ یعنی ای کاش می‌دانستم چه چیزی را در حذف علی علیه السلام بهانه کردند و به چه منطقی

---

۱۹ - سوره زمر، آیه۵۱.

اطمینان نمودند و به کدام ریسمان تمسک جستند و بر کدام نسلی پیشقدم شدند! بر هیچ و هیچ.

«لَبِئْسَ الْمَوْلی وَ لَبِئْسَ الْعَشِیر» یعنی؛ چه بد کسانی را به ولایت و چه بد کسانی را به همراهی برای خود برگزیدند. «و بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا» یعنی؛ برای ظالمین چه جایگزینی بدی است که بهترین را رها و بدترین را انتخاب می‌کنند. در واقع حضرت دارند به زنان مهاجر و انصار پیام می‌دهند که شوهران شما باطل را آوردند و حق را رها کردند. «اِسْتَبْدِلُوا وَ اللهِ الذُّنابا بِالقَوادِمِ»؛ به خدا سوگند به جای پرهای قابل‌پرواز، پرهای ضعیف و ناتوان را انتخاب نمودند و جلوداران و یاوران مردم در مشکلات را کنار گذاشتد و ضعیفان را جلو انداختند. «وَ الْعَجُزَ بِالْکاهِلِ»؛ و به جای سواری بر پشت اسب، دم اسب را انتخاب نمودند. «فَرَغْماً لِمُعاطِسِ قَوْمٍ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً»؛ به خاک مالیده شد بینی قومی که چنان کرد، که خیال کرد با این کار، کار خوبی انجام داده است. «أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لکِنْ لا یَشْعُرُونَ»؛ بدانید که چنین افرادی دست به فساد زده‌اند بدون آن‌که بدانند و بدون آن‌که قدرت فهم عمق چنین فاجعه‌ای را داشته باشند. «وَیْحَهُم!»؛ وای بر آن‌ها و ارتکاب چنین ظلم بزرگی. «أَفَمَنْ یَهْدِی إِلَي الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلَّا أَنْ یُهْدي، فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ»؛[20] آیا آن‌کس که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته است که پیروی شود، یا آن‌کس که هدایت نمی‌کند مگر آن‌که خودش هدایت

---

۲۰ - سوره یونس، آیه ۳۵.

شود. شما را چه شده است، چگونه دارید حکم می‌کنید؟! این آیه از آیات مهم قرآن است در رابطه با این‌که کسی باید رهبری جامعه را به عهده داشته باشد که دارای علم لدنّی باشد، چون خداوند در این آیه دو شخص را روبه‌روی هم گذارده است یکی آن‌کس که به سوی حق هدایت می‌کند و دیگر آن‌کسی که پس از هدایت‌شدن توسط استاد، می‌تواند هدایت کند. یعنی نفرمود آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته پیروی است یا آن‌کس که به سوی باطل هدایت می‌کند؟ تا شما به راحتی جواب دهید، معلوم است آن‌کس که به سوی حق هدایت می‌کند، بلکه می‌گوید کسی که به سوی حق هدایت می‌کند شایسته پیروی است یا آن‌کس که هدایت نمی‌تواند بکند مگر این‌که خودش هدایت شده باشد و در واقع می‌خواهد بفرماید شما باید در مقابل این دو نوع فرد بگویید کدام را انتخاب می‌کنید، حال معلوم است که طرف اوّلِ آیه اطمینان‌بخش است، چون به سوی حق هدایت می‌کند، فرمود: «**یَهْدی الی‌الْحَقّ**» ولی مقابل آن، طرف دوم آیه است که «نمی‌تواند هدایت کند مگر این‌که هدایت شود» در بارهٔ این دومی‌ها نفرمود: « **یَهْدی اِلَی‌الْحَقّ**» یعنی تازه معلوم هم نیست این علم آموخته‌ها به سوی حق هدایت کنند، منتها طبق قسمت اول آیه گروهی هستند که بدون آموزش، عالِم به حقیقت می‌شوند. پس طبق این آیه عدّه‌ای هستند که علم لدنّی دارند و به سوی حق هدایت می‌کنند و عده‌ای هم هستند که این‌ها با آموزش‌گرفتن از بقیه می‌توانند نکات هدایت‌آمیز را ارئه دهند. حال این آیه مسلمانان را دعوت می‌کند که متوجّه باشید هدایت خود را از چه کسانی بگیرید و

حضرت زهرا علیها السلام جامعه را متذکّر این آیه کردند و علت انحراف جامعه را در انحراف از پیام این آیه اعلام فرمودند.[۲۱]

حضرت زهرا علیها السلام پس از این‌که روشن نمودند بسیار فرق است بین هدایتی که در دامن حاکمیت علی علیه السلام صورت می‌گیرد، با هدایتی که جدای از این خاندان است، فرمودند: «**أَما لَعَمْری! لَقَدْ لَقَحَتْ**»؛ امّا به جانم سوگند! نطفه این فساد تازه بسته شد. «**فَنَظِرَةٌ رَیْثَما تُنْتِجُ**»؛ مهلت دهید و منتظر بمانید تا آثار بیماری‌اش در تمام پیکر اجتماع منتشر شود. و آثار چنین انحرافی جهت کلّی جامعه مسلمین را ویران نماید. به طوری که پس از مدّتی ما با جامعه‌ای به نام جامعه اسلامی روبه‌روییم که هیچ رجحانی با جامعه غیراسلامی ندارد و این‌جاست که اسلام متوقف می‌شود و دیگر نمی‌توان هیچ ملّتی را به اسلام دعوت کرد.

بعد فرمود: «**ثُمَّ احْتَلِبُوا مِلْءَ الْقَعْبِ دَماً عَبیطاً**»؛ سپس از پستان آن شتر - به جای شیر- خون خواهید دوشید. «**وَ ذُعافاً مُبیداً**»؛ و زهری که به سرعت هلاک می‌کند. «**هُنالِكَ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ**»؛ و در این‌جاست که گروندگانِ به باطل با ضرر و زیانی همه‌جانبه روبه‌رو خواهند شد. حضرت از ظاهر این سوارشدن بر شتر خلافت، به سقوطی دردناک خبر می‌دهد و

---

۲۱ - البته عزیزان متوجّه هستند که علمای شیعه سخنانی را که جهت هدایت جامعه ارائه می‌دهند مربوط به امامانی است که علم لدنّی دارند و به سوی حق هدایت می‌کنند. ولی آیا می‌توان همین قاعده را دربارهٔ عالمانی که سخنانشان به معصوم استناد ندارد، سرایت داد و یا کار آن‌ها همان کاری است که قسمت دوم آیه فوق مطرح می‌کند و آن را مقابل روشی قرار می‌دهد که به سوی حق هدایت می‌نماید؟

می‌فرماید حتّی نتیجه‌ای که به دنبال آن هستید نخواهید گرفت، همچنان‌که بعدها ابابکر در بستر بیماری پشیمانی‌های شش‌گانه خود را مطرح کرد.[۲۲]

فاطمه علیها السلام در ادامه می‌فرماید: «وَ يُعْرِفُ التالُونَ غِبَّ ما أَسَّسَ الْأَوَّلُون»؛ و مسلمانان بعدی آثار گرد و غباری را که اوّلی‌ها انجام دادند خواهند شناخت. «ثُمَّ طيبُوا عَنْ دُنْياكُمْ أَنْفُساً وَ اطْمَئِنُّوا لِلْفِتْنَةِ جأْشاً»؛ اکنون که به مراد خود رسیدید، از دنیای خود خوش باشید و قلبتان آمادهٔ فتنه‌هایی باشد که خواهد آمد. «وَ أَبْشِرُوا بِسَيْفٍ صارِمٍ وَ سَطْوَةِ مُعْتَدٍ غاشِمٍ»؛ بشارت باد شما را به شمشیرهای برنده و قدرت متجاوزی که نهایت ظلم و تجاوز را به روی شما روا می‌دارد.

راستی اگر ما از برادران اهل سنّت بپرسیم چنانچه اسلام اهل‌البیت علیهم السلام در جهان اسلام جاری می‌شد جهان اسلام امروزه در مقابل ظلم اسرائیل شبیه جبهه مقاوت حزب‌الله لبنان بود با این‌همه عزت، یا شبیه آنچه فعلاً سایر کشورهای اسلامی، در آن هستند؟! چه جوابی خواهند داد؟ اسلامی که عین عزّت و سربلندی است در کدام‌یک از این دو اسلام بیشتر جاری است؟ اگر اسلام اهل‌البیت علیهم السلام حاکم بود، آیا این‌همه ظلمی که جهان اسلام از حاکمان بنی‌امیه و بنی‌عباس کشیدند واقع می‌شد؟! آیا شأن جهان اسلام همین سستی و خواری است که فعلاً هست؟! ریشه این عقب‌ماندگی را فاطمه علیها السلام در صدر اسلام می‌شناسد و ما هم معتقدیم جهان اسلام با

---

۲۲ - «تاریخ طبری»، ج ٤، ص ۵۲، ترجمه الغدیر، ج ١٤، ص ۲. گفته بود: ای کاش سه کار را نمی‌کردم و سه کار را می‌کردم، از جمله گفته بود: ای کاش خانه فاطمه را برای هیچ چیز بازرسی نمی‌کردم.

بازنگری تاریخی می‌تواند به شکوه و عزّت و حیاتی که شایستهٔ آن است دست یابد. شما امروزه ملاحظه می‌کنید مسلمانان گرفتار حاکمانی هستند که بویی از اسلام نبرده‌اند، ریشه این عدم حساسیت نسبت به عدم تقوایِ حاکمان در کجاست؟ اگر بر اساس فرهنگ غدیر جامعه اسلامی شروع می‌شد، مسلّم امروز افراد غیر متدینی که بدون هیچ ابائی گناه می‌کنند، بر جوامع اسلامی حکومت نمی‌کردند.

حضرت فرمودند: منتظر شمشیرهای برّان و تجاوز تجاوزگران «و **هَرَجَ شامِلٍ**»؛ و هرج‌و مرج امور باشید. «وَ **اِسْتِبْدادٍ مِنَ الظّالِمین**»؛ شرایطی که ستمگران مستبدانه بر شما حکومت کنند. «**یَدَعُ فَیْئَکُمْ زَهیداً**»؛ آنچه از حقوق شما رعایت می‌کنند بسیار اندک و غیر قابل توجّه است. «وَ **جَمْعَکُمْ حَصیداً**»؛ و حاصل زحمات شما را درو می‌کنند.

فکر کردند این انحراف در همین حدّ می‌ماند که به جای علی علیه السلام ابابکر حاکم شود؟ غافل از این‌که نظام ارزشی جهان اسلام درهم ریخت و با این کار ستون فقرات اسلام شکست. «**فَیا حَسْرَةً لَکُمْ**»؛ پس حسرت و اندوه بر شما «وَ **أَنّي بِکُمْ؟**»؛ به کدام سو هستید، کارتان به کجا خواهد انجامید. «وَ **قَدْ عُمِّیَتْ عَلَیْکُمْ**»؛ در حالی‌که حقایق امور بر شما پنهان است. و فکر کردید خسارتِ پشت‌کردن به غدیر در حدّی است که حالا به جای علی علیه السلام ابابکر بر سر کار می‌آید، غافل از این‌که پشت‌کردن به غدیر، یعنی جایگزینی فرهنگی به جای فرهنگ دیگر؛ حذف نقش غدیر در جامعه به معنی این است که خداوند نسبت به آیندهٔ جهانِ اسلام بی‌تفاوت است و برای هدایت جهان اسلام مردم را به خودشان واگذار کرده، و این

فکر ریشه همهٔ مصیبت‌های جهان بشری است، چون در فرهنگ جدا شده از غدیر، اقتصاد و سیاست و فرهنگ جامعه در ارتباط با آسمان نیست و بشر در عالَم کثرت است، بدون آن‌که عالَم کثرت به عالَم وحدت متصل گردد و حضرت در آخرین جمله، همهٔ حرف خود را زدند و فرمودند: «**أَنُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ**»؛ آیا ما شما را ملزم کنیم بر حاکمیت امام معصوم، در حالی‌که شما نسبت به آن کراهت دارید؟!

جمله فوق جمله عجیبی است، خبر از زمانه‌ای می‌دهد که حقیقت به راحتی قربانی می‌شد و نخبه‌گان با بی‌تفاوتی ناظر بر این فاجعه بزرگ بودند، فاجعه‌ای که سخت سرنوشت مردم را درهم می‌پیچد و زیبایی‌های زندگی زمینی را به زشتی تبدیل می‌کند و شخصی مثل فاطمه علیها السلام به روشنی همه‌چیز را می‌بیند ولی هیچ کاری نمی‌تواند بکند، مگر این‌که در آخرین جمله خود به ما بفرماید: ما هر کاری توانستیم کردیم ولی نمی‌شود کسانی را که نمی‌خواهند بیدار شوند و به راه بیفتند، بیدار کرد و به راه انداخت، ما هدف و مقصد دیگری را برای جهان اسلام در پیش داشتیم که در راستای آن مقصد، برکات آسمان‌ها و زمین نصیب ملّت مسلمان می‌شد، ولی «**أَ نُلْزِمُكُمُوها وَ أَنْتُمْ لَها كارِهُونَ**»؛ آیا ما می‌توانیم شما را ملزم به کاری کنیم که خودتان نمی‌خواهید؟ هر چند آن کار در حدّ اتصال زندگی زمینی انسان‌ها به آسمان باشد؟!!

ای دختر خانهٔ توحید! ای فاطمه بزرگ! هر آنچه باید می‌گفتی، گفتی. در سخنانت در این دو خطبه یک دائرةالمعارف شعور و بصیرت بر جای گذاشتی.

به امید آن‌که سیاستمداران ما با فهم هرچه بیشتر این سخنان طرح نهایی تمدن اسلامی را که تو امیدوار تحقق آن بودی و هستی، پایه‌ریزی کنند و در آن حال با نور فاطمه علیها السلام با جهان اسلام یک‌پارچه و متحد و فاطمی روبه‌رو باشیم. إن‌شاءالله

«والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته»

آثار منتشر شده از استاد طاهرزاده

- معرفت النفس و الحشر (ترجمه و تنقیح اسفار جلد ۸ و ۹)
- گزینش‌تکنولوژی از دریچه بینش توحیدی
- علل تزلزل تمدن غرب
- آشتی با خدا ازطریق آشتی باخود راستین
- جوان و انتخاب بزرگ
- روزه ، دریچه‌ای به عالم معنا
- ده نکته از معرفت النفس
- ماه رجب ، ماه یگانه شدن با خدا
- کربلا، مبارزه با پوچی‌ها (جلد ۱و۲)
- زیارت عاشورا، اتحادی روحانی با امام حسین علیه‌السلام
- فرزندم این‌چنین باید بود (شرح نامهٔ حضرت علی به امام حسن«علیهماالسلام»، نهج‌البلاغه، نامهٔ ۳۱)
- فلسفه حضور تاریخی حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف
- مبانی معرفتی مهدویت
- مقام لیلةالقدری فاطمه علیهاالسلام
- از برهان تا عرفان (شرح برهان صدیقین و حرکت جوهری)
- جایگاه رزق انسان در هستی
- زیارت آل یس، نظر به مقصد جان هر انسان
- فرهنگ مدرنیته و توهّم
- دعای ندبه، زندگی در فردایی نورانی
- معاد؛ بازگشت به جدّی‌ترین زندگی
- جایگاه و معنی واسطه فیض